



START

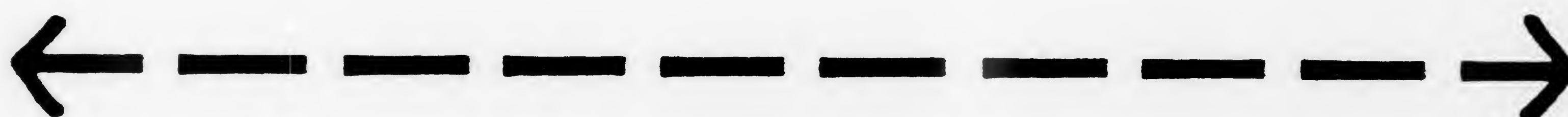


REEL 13



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 8:1



UCLA Reprographic Service



**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

Aged paper

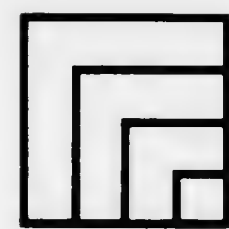
**Foxed, stained, or insect
damaged paper**

Water damaged paper

Glossy paper

Illegible script or faded ink

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

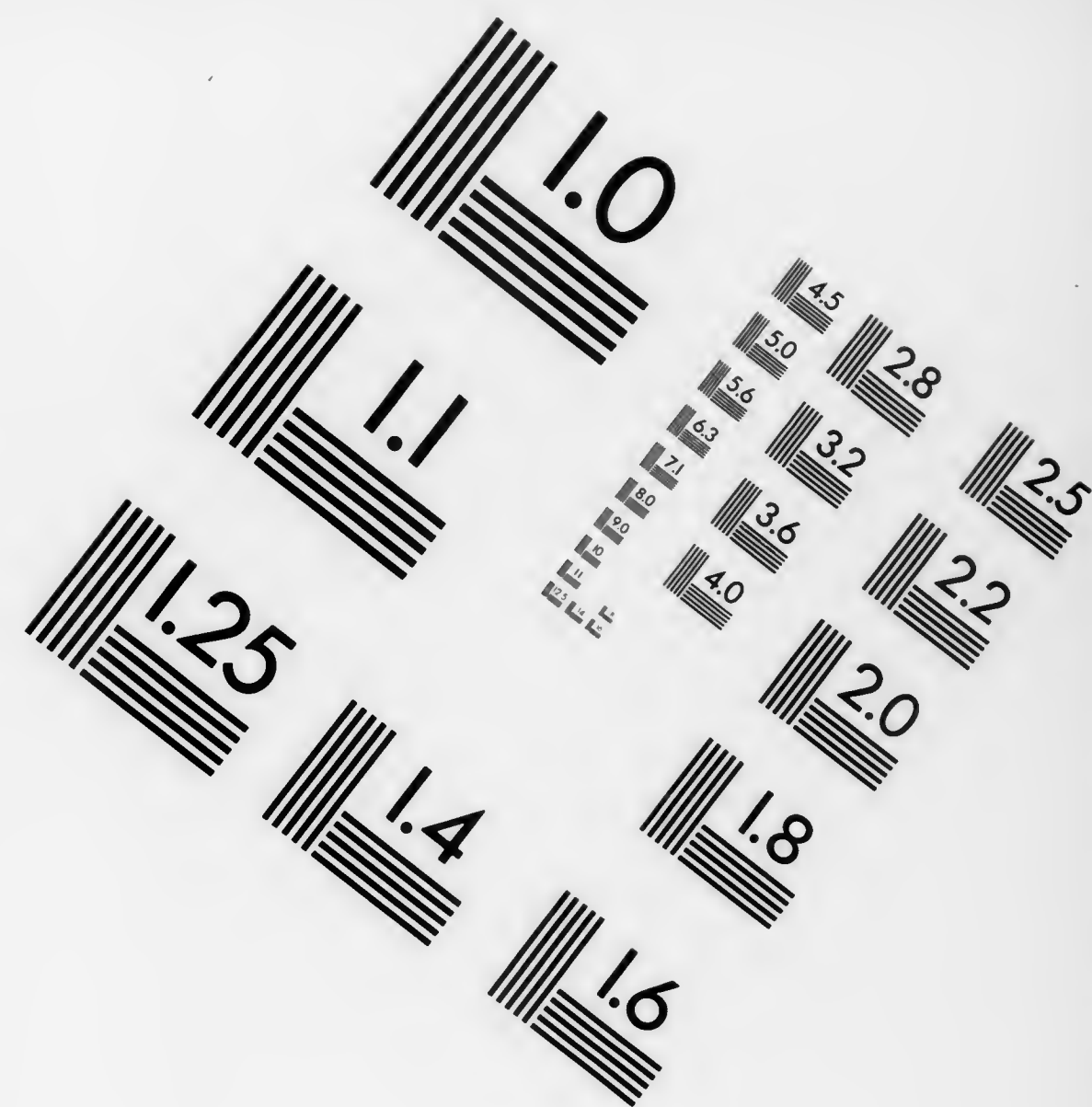
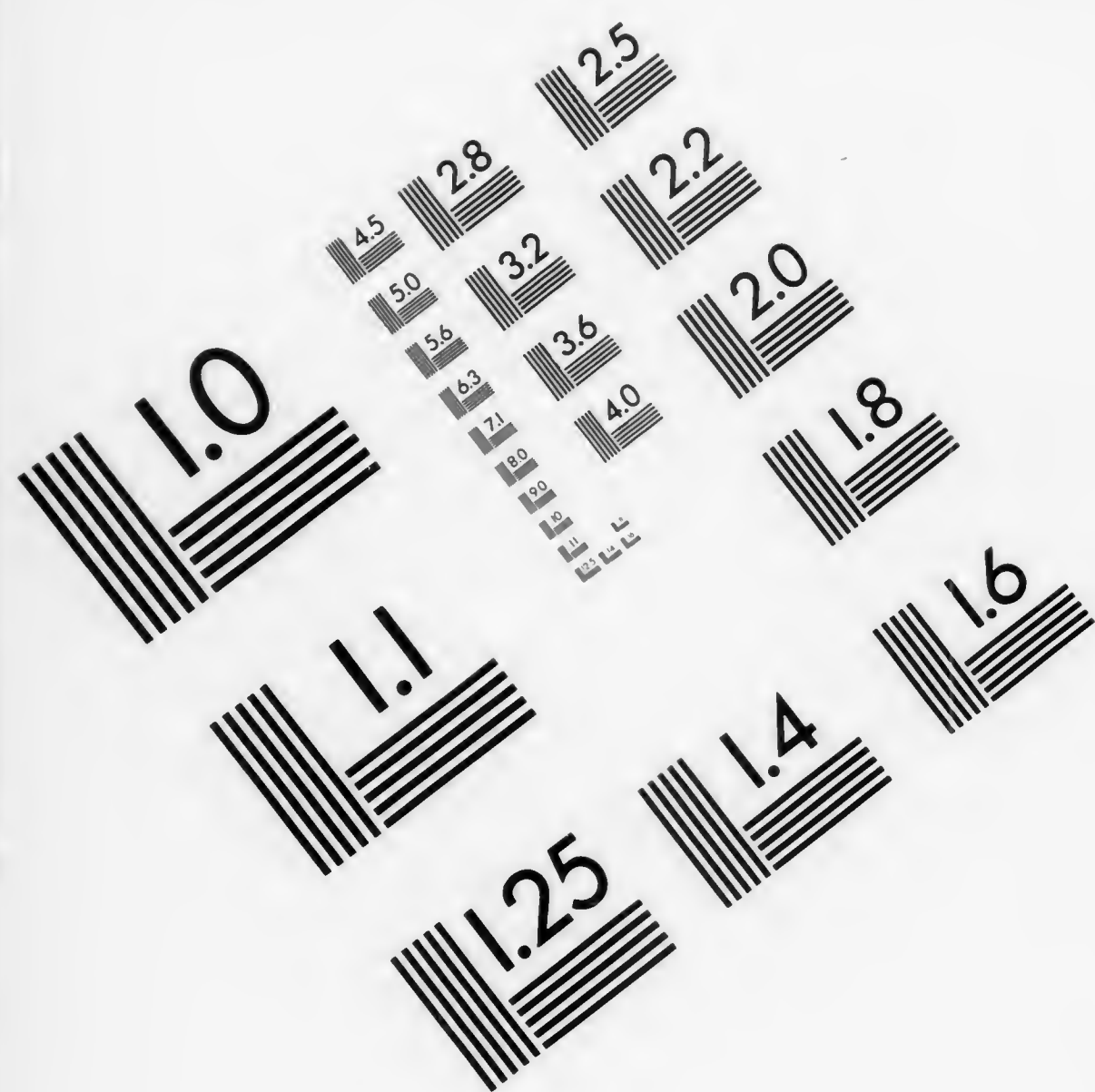


AIM

Association for Information and Image Management

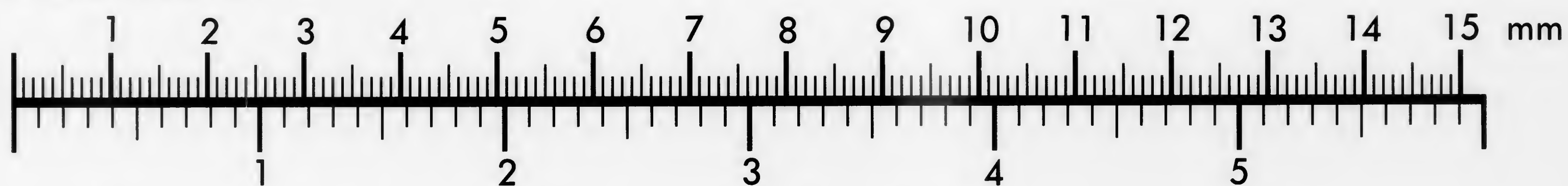
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

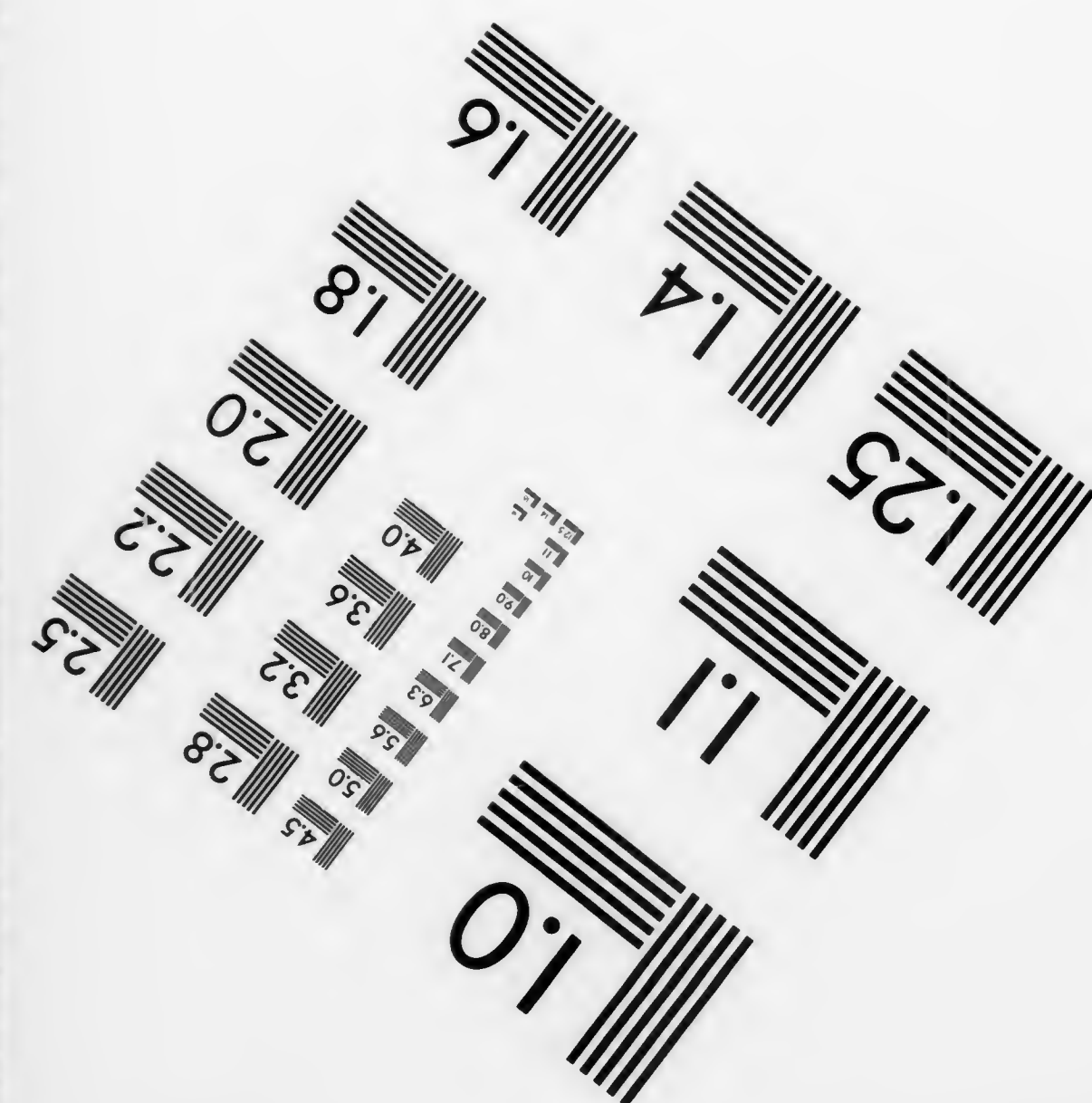
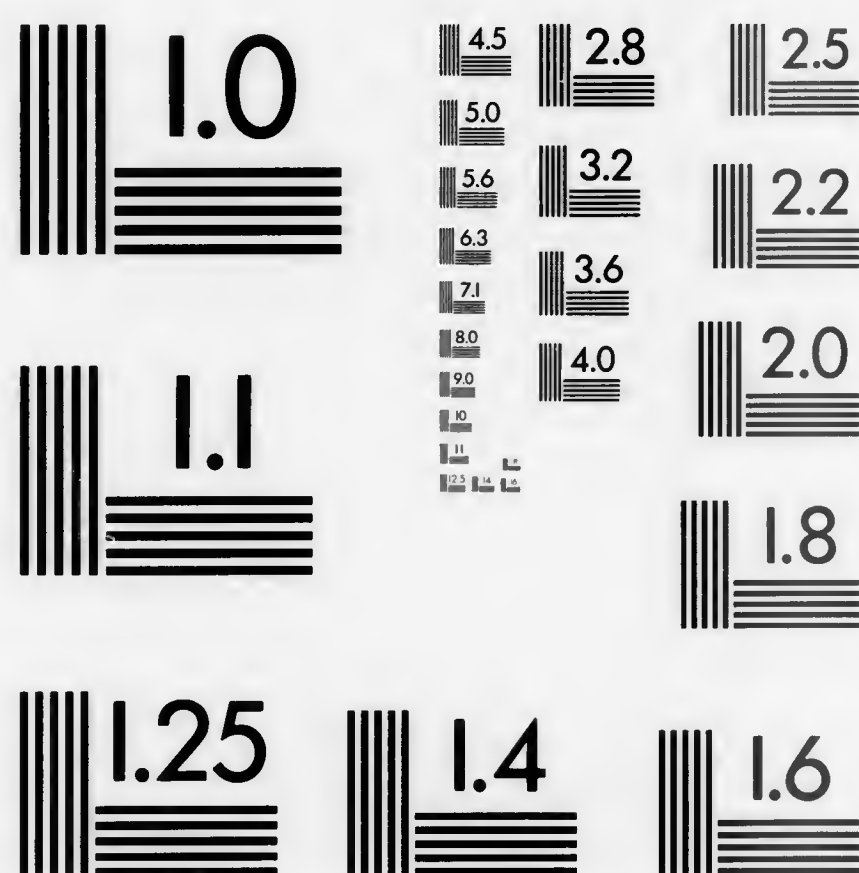


MS303-1980

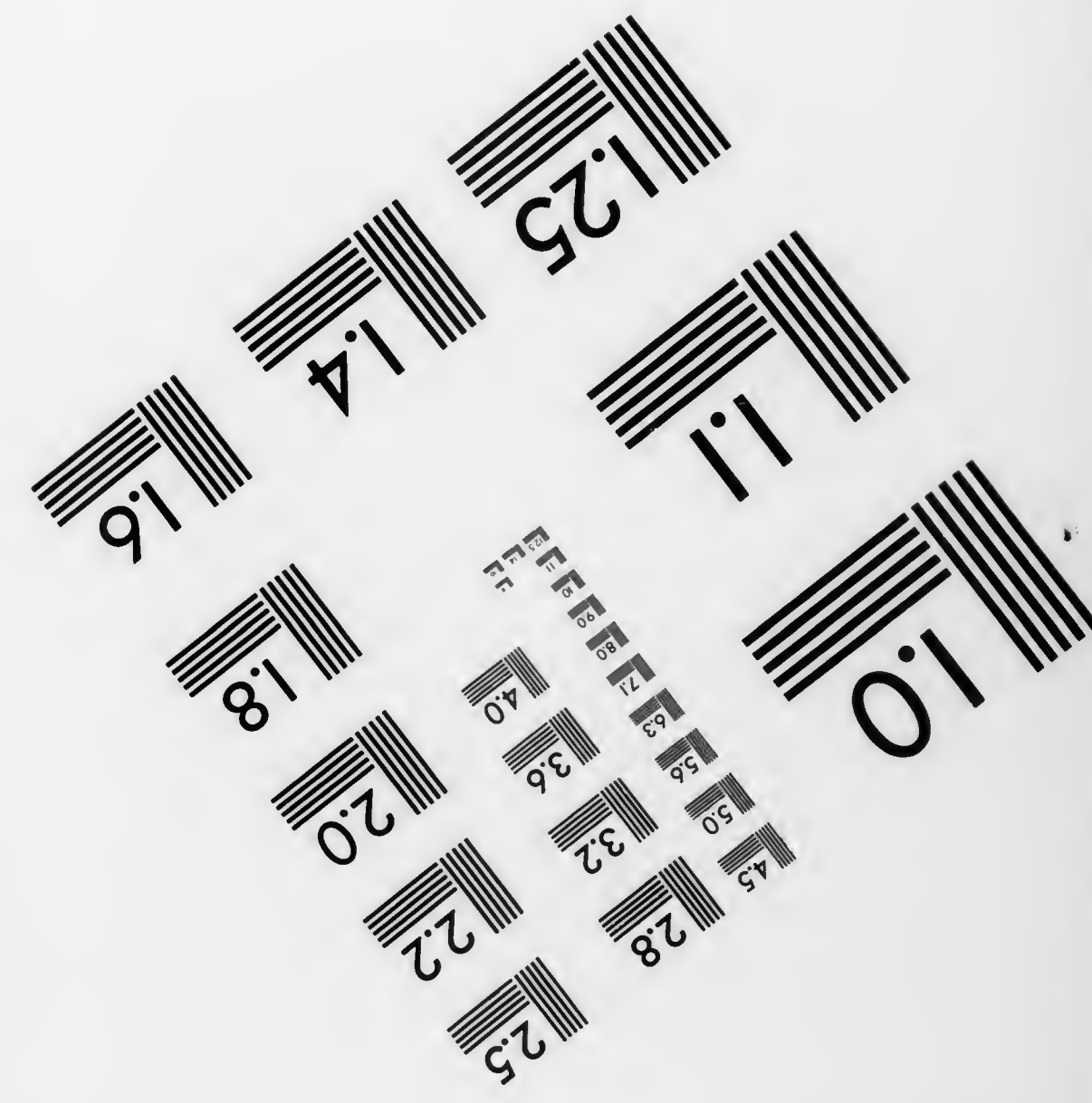
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 13

(Richter-Bernburg No. 33)

Author: **Mansūr b. Moḥammad
b. Aḥmad b. Yūsuf
b. Faqīh Elyās**

Title: **Kefāyā-ye Mojāhedīyā**

247 fols., 140 x 90 mm

והיה זה

מאכיל המידות פצדה לזקן

ילת פירותיה קנה כמון שבו

רות האילן כמה עטס לא

שה פשטה בגוף הארץ

באשה אחת שמכילה נידון

באילן בעבודת שטבו בג

האחדת קנה

ה עדיין ואם החזיק באחד מ

ביצד המוצא כלט' ורין גדולי

או כיור בהן כיור אחד כמון

ורד בסי חגר קנה

ה מצוי

ה מצוי

ה מצוי

MS
13



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES



Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and covers the majority of the page.

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and covers the majority of the page.

عالم حضرت گرامر مرثیت
که اظهار میل به این
سیادت و بیست بنام میرزا
بعد با سید محمد علی
و این روش و قانون با وجودی

دل به دل راه دارد در می
 دل به دل راه دارد در می
 19 DECEMBER 1935
 ISFAHAN
 MINASIA
 جرد زنده

[illegible]

CU-M

[Faint, mostly illegible handwritten text in Hebrew script, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

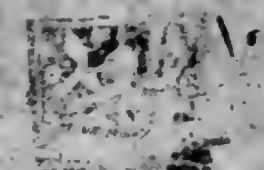


هذه الكتاب خاتم

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس مرغانی که در وقت انشا و قیام حکمت او پدید
 و بعد از مدتی در عین بقا بر سر او از حد و شمار مراد است که انعام او و
 احسان او بی پایان و بیان است گوای بر قدرت و کمال و طایع اصول و صوره
 ارکانست و دلیل بر حمت او و احسان او که هر چیز از این قدرت که از کمال
 انعام او و احسان او در هر عصر جاری گردانیده و حکمت و مصلحت باشد معرور
 و مقدر و درشت و از فضل و شرفها محروم و بر حفظ حق ایش را فرموده
 و خلقت صورتی که فاضل و شریف و کرم و نیکو است و تمامت زیبایی
 ایش از این است که در کتاب الطبیقاته جبهه تری از این مرتب
 است و از این که الله ربکم و قهار الله رب العالمین
 و تحف و تحیات و مصلوح و صلح یزدانی که منهاج او سبب
 قانون نبی است و انشای او و غیره اعراض که با است و چون
 جامع جامع و شفاست اعجاز و کرم و نیکو و نیکو و نیکو
 مقصود و لولاک لما خلقت اولک نیکو خاتم و ما

ارسلناک



ارسلناک مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه الصلوة و افضلها من الخیات
 کلها و بر ال و بر اتباع اولیه و بار که هر دو اند جاده تعین و بر نهان
 شرع متین و از این رضوان علیهم اجمعین اما بعد
 بر نظر اصحاب بصیرة و بصیران باب سیرت پوشیده نماند که
 عرض اخلاص و مقصود کمال از نشاء اصنام علوی و ادب و احسان و
 حق تا از این نشاء در سر که در وصف و جوهر و موجودیت و قادر
 علیم و علام حکیم تقدیر ایشاره او با شرف خلقت و تقدیر
 کرمیت بنی آدم نوحته و نیکو خلق و کینه مصا و ره دهنده و از
 بعد از حدیث و عیان و مقهور عبارت فرمود که کما خلقت
 الجن و الانس و ما یعبدون و حصول این کمال و حد و راز
 افعال و بیخوردی که مبداء قایل و موضوع که کامل و
 صحت حاصل است منصوص و غشود و بر حقیقت است که در فطرت
 حاصل ذات اما استعمال و این کمال در مرتب این محروم نماند و چون
 انشای بنا بر اختلاف فصول و از زبان و تغییر و ماکول و ماکشوب
 زین و از غریب باز مانده لاجرم اینده کار تیار و قیام در غنیمت
 مقصود و غنیمت و از این غنیمت فرموده اند و در هزاراد و بر فواید

مخضوره درج کرده اند و در هر دردی دوائی افزوده و بپخته استعمال
 فرموده اند چنانکه در اخبار وارد شده است که حضرت موسی از حالت مرض
 التفت بدو نفر فرموده با وند کردند که بموسی امزه نقی که ابطال حکمت
 ماکلی و غوایت سر را از فتنه نهان داری بعد از آن موسی را غصه
 بمعرفت او دید و دلالت فرمود و بدین امر که دوائی از حضرت موسی صلوات
 نقلت که اعلان ابدان و علم ابدان اگر اعلام مرتبه است و است
 در مرتبه است مقوم داشته زیرا که علم او بان و اشتغال بدین موقوف
 بر علم ابدان بنا بر این مقدم حکای دوم و علمای عصر در ترتیب و
 بنج این علم منسوبه اند و در بیان او دیده مفرده و مرکبه که نظیر
 شافری و تامل کافر کرده اند و چون ضعف عبادیه و کماله عبادیه
 منصوره بر این اند که این الباس حسن عبادیه الباس
 غفر الله له و الله الیه بنسب علم و مطالع برای فرستادن فعال بمنصه
 و حکم فی العلم من افواه الرجال و در فواید غیر فواید او را بسببه
 رسانیده این فن میرسد و منسوبه شد که با قصد نقل و حمل اندک
 و تراغی ظاهر و بقره باطن و ظاهر مختص جامع که در باب اشارات
 رفته باشد و سخن شایع که مفید فایده و عام و مطلوب طوائف
 امام کرد و توان گفت که بعد از این منتهی است و در این شروع
 نموده

در مرتبه اول و ثانیه

نموده اند از در قد کتابت کرده و بکفایه جی هدیه گردانیده مامول
 از کمال عاطفت اصحاب پیشش شهو و ذل و لبان و بطلای و مقلول
 این مقاله بی عبارت باشد اشارت شود تا رقم اصطلاح منبر
 فرموده برین مکتبه موافقت نمایند و دلیل اغراض بر مذال اقدام اقلام
 اسباب فرمایند فانی الخطا معترف و عیون الکرام و الله
 ولی التوفیق است این کتاب بمنبر در مرتبه است و در
 فصل اول در قسط بعن نظری و علم و علمای باب اول در
 طبع نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله است مقاله اول
 در حساب مازی مشتمل بر چهار باب اول در ارکان در ارجح
 دوم در افلاک چهارم در عرضا مقادیر و حساب
 صفر صحت مشتمل بر دو باب اول در مزاج دوم در قری
 حساب در حساب فاعلا صحت مشتمل بر دو باب اول در حساب
 ضروری مشتمل بر شش فصل اول در هوا و آب در حرکات
 نقیانی سیم در حرکات و کسوف بدنی چهارم در خواب
 و بیداری پنجم در ماکول و مشروب ششم در اشتغال
 و اعتیاس هفتم در حساب ضروری مشتمل بر دو فصل اول
 در حساب ملحقه ضروری دوم در حساب جزئیه و اعراض

در مرتبه اول و ثانیه

نفس و علاقه شتم بر دو باب مقارن در احوال بدنی
باب دوم در علامات و دلایل شتم بر شست فصل اول در علامت
مزاج دوم در علامت امتلا سیوم در نفس چهارم در شتم
و اجتناب پنجم در قاروره شتم در راز منظم در عرق
شتم در علامت محوره و رقیه قسم دوم در طب علم شتم
برخ مقاله اول در حفظ صحت معالجات شتم بر دو باب اول
در حفظ صحت شتم بر سه فصل اول در تدبیر مولود و صلبی دوم
در تدبیر فصول سیوم در تدبیر ماکول و مشروب چهارم در تدبیر
نوم و حفظ پنجم در تدبیر استفراغ و اجتناب شتم در تدبیر
جماع منظم در تدبیر حرکت و سکون شتم در تدبیر
مشایخ نهم در تدبیر مسافر دهم در معالجات کلی شتم
بر سه فصل دوم در معالجات سوء المزاج اول در تدبیر سردی
دقی و عقد سیوم در تدبیر قصد و محامه و اسباب اعلی
مقاله چهارم در امراضی که حاصل شوازه تقدم و علاج شتم
بر شست باب اول در امراض سر و دماغ دوم در امراض
سیوم در امراض گوش چهارم در امراض بینی پنجم در امراض

دندان

در زبان شتم در امراض لثه و دندان شتم در
امراض حلق شتم در امراض ریه و حالات تنفس شتم در امراض
قلب شتم در امراض معده یا زخم در امراض جگر دوازدهم در
امراض طحال سیزدهم در امراض معده چهاردهم در انواع اسهال
یا یبوست هجدهم در امراض کلیه و مثانه نوزدهم در امراض انتنیه و قصبه
دستم در امراض ریه ششم در امراض مقعد نوزدهم در
امراض پشت بیستم در اوجاع نفوس و مفاصل سی و یکم
در عیادت مقارن چهارم در امراض که بر ظاهر بدن حادث میشود و معالجات
ان شتم بر شست باب اول در اورام دوم در بشور سیوم در
جراحات و قروح چهارم در کس و قطع و مانند آن پنجم در بدم
و امراض جلد ششم در امراض که تعلق بموی دارد هفتم در آنچه
تعلق بمزیت دارد و مقاله پنجم در ذکر زهر حیوانات زهر مار و زهر
ضربان شتم بر شست باب اول در زهر و علاج آن شتم بر شست باب دوم
حیم در کیدن حشرات و تدبیر آن چهارم در کیدن ادر و صدها پانزدهم
سیوم در دفع بکرم و حشرات و اینها آخر فن اول است در
شست باب و الله اعلم بقدر دوم در ذکر ادویه مفیده و مرکبات

شامل بر دو مقاله اول در ذکر بعضی ادویه و دره و این مشتمل
بر هفت باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه دوم در صیوب
سوم در طوم و دوسوم و البان چهارم در فواکه پنجم در
بقولات ششم در فواکه منجمه در ریاضی و طبوب و معانی
در ادویه که و ان مشتمل بر هفت باب اول
در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتیاز تریاق دوم در ترکیبات
سوم در مضرات و بیان قوت هر یک چهارم در معاجین
پنجم در اسهال و مرهمیات و لعوقات و دربیات ششم در طار
شات و منجم در مضرات و ششم در انراض سحر و غیره
در صدهای سحر در ابارجات و در در طبوبات
و نقوعات و دانه در حقنات و در ششای و فرجهای
در اویان و در در حوطات و سننات و فراغ و
در اطلال و خانات و در ادویه و در در
و در ورات و در در علای و منجم متفرقة
فن اول در تقسیم طب به نظری و عملی چون شروع در هر
شیئی لابد است از معرفت و شعور بدان شیئی و چه از وجه
اسارتی

اسارتی بطرف این علم میرو پس بدانکه طب علم است که در اول
بدن انسان معلوم کند از جهت صحت و مرض یعنی علم است
مراج و احوال بدن با تفریقان حاصل شود بدین علم تا حفظ صحت که
حالت الحصول و اسرار آن در حالت زوال و این علم منقسم به دو
برای آنکه اگر مقید عقایدست با امور که بحجرت از برای کیفیت
علم آنرا نظر کنند چنانکه علم باریکان چهارست و این که نیست
و اگر مقید عقایدست با امور چند بیان کیفیت علم آنرا عا گویند
چنانچه تصرف در اوراق مثلا باعتبار زمان و وقت از جهت رده
و تحلیل چنانچه گفته شد و این در فواید این علم بدو قسم شود
نظری علم بدون معرفت علم بعد از علم با همه اوسید باقی
شعور است بدان علم و بموجب امتیاز مسائل آن علم میشود از غیر
ان علم را عاقل بران جاری شده است که در بیان ما نیست
موضوع را بیان کند تا از جهت شعور بدان علم حاصل شود
پس از این جهت بیان موضوع هر یک از این دو قسم انجام پذیر شود
و معلوم شده که موضوع هر علم آنست که بحث کنند از عوارض ذاتی
او پس از هر فن که بحث از آن کنند از آن فن جهت که منسوب به

موضوع

گویند و اگر بعضی افراد محتاج بشوند بدان جنبه و اگر بعضی زمان
 جمیع افراد بدان محتاج بشوند انسان و اگر بعضی افراد صفات
 و عادات و اگر محتاج الیه باشد واردات فایده و حساب غایی
 صحت سلامت افعال است که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و
 صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود
 و سبب غایی در ذمه مقدم بود و در وجود موقوفه بر اول
 محاله اول از سبب چون این سبب چهار است این مقاله منقسم
 میشود به باب اول در ارکان و افعال و اصول و عناصر و
 و اشتقاقات گویند و آن احوال چند بیست است که از برای اول این
 انسان و غیر این از این مرکز شود و نیز چهار است زیرا که با متوجه مرکز
 مرکز یا متوجه محیط است و بر تقدیر است یا طالب غایت یا طالب
 حده یعنی طالب غایت و محیط است این از کرم و حرکت و محله او
 بالای دیگر ارکان بود چنانکه جنبه کرم و حواس موقوفه است
 باشد و فایده او در مرکز است این از کرم و لطیف و کسب و حرکت
 غرض نیز باین و تفاوتی مختلف است و بیع متاثر است بعد و
 آنچه متوجه حده نه غایت نیز است و طبع او کرم و تریه
 فایده

۱۲۳۴
۵۶۷۸

عبد
است

فایده نیز در مرکز است و تخیل است و محله او مرکز است و آنچه
 متوجه حده مرکز است این است و طبع او سرد و تر است و فایده او در
 مرکز است و سبب قبول شکل و ترک آن است و محله او مرکز است و سبب
 و آنچه طالب غایت مرکز بود فایده است و طبع او سرد و خشک است و فایده
 او در مرکز است حفظ اشکال و مینات و استیلا که بعد و بعد اعلم (روم)
 در ارواح در روح اطباء روح چیست لطیفی که از افعال است افلا
 در دل بحسب امتزاج مخصوص متکون شود و بواسطه شرایین با اعضا شری
 گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید و تکثیر
 حاصل شود و از ارواح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قیامت و از این روح
 بعضی در مغز یکدیگر میگیرند بواسطه عمل او از اجزای دیگر جدا شود و آن
 روح فانی گویند و قوت فانی بدو قیامت و این روح مفيض
 حس و حرکت باشد و نیز بعضی دیگر یکدیگر جدا و از یکدیگر جدا میشود
 آن را روح طبعی گویند و قوت طبعی بدو قیامت و از او تغذیه و تکثیر
 و تولید حاصل کرد و نیز بحقیقت و قول او و محققان حکما یک روح را
 و است که در هر فرد و مظهر از او صورت و اثر پیدا شود بحسب ظرفیت هر فرد
 اطباء اینست که هر یک با استعداد و مراد است و در افلاطون و ارسطو
 غذا که در بدن میشود تا آن وقت که جسم تمام اعضا میگیرد او را چهار
 استیلاست لا حق میشود و هر یک از این نفوس گویند و در هر یک خلاصه و فضا
 از یکدیگر متمیز میشود و خلاصه حده تقدیر محفوظ ماند و فضل بطریق اسهل
 مندرج میشود و منقسم اول از این زمانست که در هر امر وضع میکند تا دیده

اب سهل
قبول

۱۲۳۴
۵۶۷۸

عبد
است

قرار کرد و شایسته گشتن شود و انرا کلبوس میگویند لطیف لایق بطریق ما
 ماسارین که عروق چند شریک میان گند و مده یکدیگر میبرد و کثیف
 لایق بطریق امداد می شود و انرا از گزند و ضمیم دوم در کبد است و لایق
 عداوت از استیالت کلبوس با خلاط خلطه لایق باورده رود و فضل
 که مایه است بطریق کلبه و مثانه مندرج میشود و انرا اول گویند مضمیم
 در عروق است و لایق عداوت از استیالت اخلاط بحسب مزاج قوت مضمیم
 چهارم در اعضا است و لایق عداوت است از استیالت رطوبت و ماده
 که فیه اعضا شود باعتبار میثاق و صورت هر دو مسدل شود با
 الفعل و هر یک از اعضا در قوام تام و فضل این دو مضمیم بمنزل عرق و
 و سنج مندرج شود پس عمل مضمیم دوم در ایام رطوبت او است که عداوت
 از اخلاط اربعه است و عمل مضمیم ایام رطوبت ثانیه است از ماده
 معمول بود و لایق رطوبت با فضول شد یا غیر فضول ایام فضول باشد
 بدین لایق احتیاج شد و اگر اخراج نکند متعفن شود و لایق داخل لفظ
 غیر طبعی و لایق غیر فضول نیز چهار ضمیم است یکا انرا در عروق صفار
 دقاق موجود است دوم انرا بمنزل میشود بحسب ضعف عضو بحسب مزاج
 انکه عذر لایق در اعضا ششست چهارم انکه التیام و التیاق اعضا
 بر استیالت انکه بداند خط جبهه است و کلبوس اولاد لایق عداوت
 زیرا که ایامی مضمیم تام یا مثله است ایام از و طایفه صفوات و ایامی را بنام
 بود و ایامی منوط بود و ایامی مضمیم تام یا مثله بنام و هر یک از این چهار طبعی

بدین منتهی
 شود

در طایفه

و غیر طبعی اما فی طبعی رنگ او سرخ و طبع او شیرین و طبع او گرم و
 و لایق جمیع بدن بدین طایفه از اخلاط دیگر و غیر طبعی از و باقی فیه از
 فیه و بدین طایفه و لایق و بر تقریر نصف آرد به با سودا و بنده با
 بلغمه مایل به سرخ اما بلغم طبعی و در قایم شیرین و طبع او سرد و تر بود و
 قایده است که در جمیع بدن موجود بدین در وقت فقط لایق قضا منجیل
 منجیل شود و غدا بدین کرد و از این جهت او را مغرغریه میگویند و باقی در جمیع
 عروق است و فایده دیگر انکه باقی منجیل گشته غذا را دماغ شود و
 دیگر انکه ترتیب مفصل کند و بلغم غیر طبعی باعتبار قوام بیج است
 زیرا که اگر متفق القوام بود با رقیق بود انرا مائی گویند با غلیظ بود و این غلیظ
 اگر در رطوبت مانده بدین زنجیری گویند و اگر رطوبت به تحسین نیست حصر گویند
 و اگر مختلف القوام بود اگر اختلاف او مجموع بود فی طری گویند و اگر غیر مجموع
 خام و غیر طبعی اعتبار طبع چهار است غرض و مایل و دفعه و مضمیم و بلغم مایل
 افر صاف بلغم است اما صفراء طبعی لایق او امر صاع و طبع و گرم و خشک است
 و او در کبد بروقت می شود و فیه لایق و عروق رود و بدین ترتیب دم با نفوذ
 کند در ریه و صفراء و یقطع اخلاط از ریه و دفع بلغم غلیظ کند و غذا را بر صفا
 اعضا شود و بدین و قسم عراره را از دهنه عداوت و بنده رزق بر از و
 صفراء غیر طبعی انکه در فیه بدین فایده بدین اگر در کبد مرده و موی
 گویند و اگر در ریه موی شده کربلا گویند و اگر باقی منجیل شود زنجیری
 گویند و لایق منجیل می گویند و ایامی بلب و او را منتهی بدین اگر او را
 بلغم رقیق بود مرده صفا گویند و اگر بلغم غلیظ بود غیر گویند و اگر صفراء

گویند اما دست حرکت از کتف و عضد که متصل به دهن و از آنجا که
که مؤلف است از دو عظم که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
عظم است که در دو وصف نهاده اند که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
فصل پنجم در عظم که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
از کتف و عظم که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
مشط و پنج اصبع هر یک از عظم که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
عظم که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
اعضا مفردة و دست و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و نایده از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و نام مقام عظم در عضو که عظم در او مفقود است و عصب
و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
بالذات ان غایت حس و حرکت به و بالوض و توسط اعضا عصب و نوع است
نوع از و باغ رسته و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
اعضا که فرق عصب است بدین جهت و نوع دیگر از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
عصب و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
منبع کشته و نوع و اصل از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که

اعضا

اعضا و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
اعضا مفردة و دست و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
عصب و باطنی عظم و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
رابط است و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
عظم که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
فصل ششم در حرکت انقباض و انبساط است و از آنجا که از آنجا که از آنجا که
روح حیوان است و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
که یک طبقه است و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
موجب کبد رسته است و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
حاصل میشود و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و بر این میروند و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و رباط متبوع کشته است و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
او با دیگر اعضا شریک است و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
قسمت از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
ملود و محسوس است که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که

نظرت بر آنکه شمع و بیهوشی و افلح است و شعرو ظفر از زواید و فضولات اند و محل
 مرکب و مفرد و بیان هر یک گفته اند اما سیم چیست امض که از ماده
 ماله دم در اعضا سرعضا مثل شرب و اعمام شود و بواسطه رورت
 متحمل و بنجد گردد و عاقد او بر دولت و بیهوشی است و از در و در
 متولد شود و او هم چیز است از لح و شمع و شرب است که از بخار دماغ حاصل
 شود و طیف و فضل حبیب او از دماغ میگذرد بطریق م و بواسطه از
 زنت را به هم میچسبند و بواسطه زنت و با برامی سر و مژه و طوف جیم
 غذروف عدم هم که متصل است ببلدات و با نمل و فایده از حد و لفظ
 و مانند آن مختصر است و بلاد عضو است فسیح از لیفات و شطایب
 عصب و فلان لح میگویند و میگویند است و به مرجع بد فر و فایده لغ
 خط شکل و نبات و اما در حس و اراد و عواطف فصل دوم
 در اعضا سر مرکب و او را اعضا الا از نه جده فایده که بعضی آلات حیوان
 و تنفس و بعضی آلات شعور و بعضی آلات شادمانی اعضا شعور
 و تنفس قلب ری و حی است قلب شرف اعضاست و برش مطلق محل
 روح حیوانی و او مولف است از لح صلب اصفاف لیفات و غش
 غلیظه از لح شعور کرد که از اعلاف قلب گویند و شکل و جنس است
 او از بالاست و لکن عضو و فست بر بالات و تحقیق بر به و محل
 دل در میان سینه به مایل بطرف چپ و او را دو بطرف است بطرف

الح

ایمخ می در کبد است و در و فخر شیشه از روح به و از کبد و برادر
 بد و منصلت جده را بیدن فخر لطیف و بطن البتر زرگ است
 در و روح پیشتر از فخر به و از اشتقاق گویند و از دو شیرین
 طالع است یک شیرین و برادر که بر بر بر و جده قلب نیم از دو
 را بیدن دم لطیف و یک دیگر شیرین بر زرگ است که اصل طبع شیرین
 به و از اینها او را بطرف گویند و میان این دو بطن متقدیم خون قمر
 برای تطهیر دم که از بطن بر بطن ایسر برود و از اینها فایده
 و از طرفان قلب قریب بقعه او از موضع دخول دم و از موضع
 دخول نسیم و زواید است که او را قلب را اگر اندکی ب عضو است
 مرکب از فخر و غش و عصب حاس و محرک و لکن در است در
 انقباض و انبساط و حاست بیان آلات غذا و آلات تنفس
 بر غلوق از لح و بر سر تخفیف و از شعبه شریان و برادر و شعبه و برادر
 شریان و شعبه قصیه و غش شری و لکن مجموع او کشیده و او
 دو شق شدت شق طرف ایمخ از سیمه منف شدت و شق طرف
 البسر بر و شعبه و مجموع که قلب بر آمده و فایده لغ روح قلب
 بواسطه جذب نسیم و حالت او با کیفیت مناسب مزاج قلب و روح
 بنی در دماغ و لکن مبداء حیوان و آلات خلق به اما عبارت از مجموع
 سیمه به که آن مر و قصیه ری است و یوسف مر و از اعضا شعور
 یاد کرده شود و قصیه ری عضو است در شکل مولف از اعضا
 و در شقی و غش شریان کشیده و از قدیم مر و در دست و فایده لغ

تفصیل که عبارت از عذب نسیم و در پنج بار به و بالا از او حرکت
 و نیز عضو غفر و نفست که آلات آنها صوت و حصر نفسی است و او
 مرکبت از زعفران و فیک از طرف قدام که از او فرور و سر گردید و دیگر
 از طرف خلف که با دو سر و این دو که حرکت یکسان نام الانسم گردید و یک را
 یک گردید و اگر در حالت بلع از او فرافتنه و فیک در فیک و فیک
 در و افلاقی جفوه بدو پیدا میشود و در جوف جفوه جسم است بنام
 قوام که انضمام و انقطاع نیز در صوت بدو حاصل شود و لهات عضو
 لم و بنور شکل از بالا جفوه او خسته و فائده از تصور بر او از دهان
 و غدار محل صد صوت بنام و نیز بنام دو عضو بنام از او عصبان شب
 بنام که اصل زبان است و فائده از منع است از او که دفعه نفست
 کذا اما آلات خور و باغ چشم و گوش و پست و دماغ عضو
 ریش و محل روح نفایه به و او مرکبت از پنج و آورده و شرابی
 و غش شرفی که بلاء نفست است و غش سلب که هم پنج بطایر این
 غش است و فاس نفست و شکل دماغ مثل مخروط است و فائده
 از مقدم رست و این از مؤخر است زیرا که فیک عصب
 حس است و ریش او از مؤخر دماغ است و او طبیب به و اگر
 منبت عصب مرکبت و دماغ از جهت عرض که از طرف پیش
 به پس سردی میشود این ابطان دماغ گردید و اوسع بطران
 بطن مقدم است و در زیر بطن او وسط بطن است که از او عصب
 گردید فضلات دماغ را با جمیع جفوه و فیک و فیک و فیک و فیک

طلب

کمالی

رکب

که فاسی جهر دماغ است مانند برآید و غصبر برام افشاده است
 و از این صورت سر و فیک کرم پیدا شود و بواسطه حرکت این طوطی
 شراب این نیز حرکت کبک شجاع ش به جهر دماغ است و فیک است
 و او را غش است و او هم چون دندان دماغ به که در فیک است فیک
 شده تا به عصب برسد چشم از اعضا ترکت است و مرکبت از جهر
 رکبیت دماغ طبقه در او اعصاب و شراب و آورده تنوق
 شده که از فیکه کار فیک از وضع فیک است و فیک به فیک برده
 سبب منقسم عصب و فیک به فیک به فیک به فیک به فیک به فیک
 پس عصب قرن ملتهه طبقه اول که فاسی فیک به فیک به فیک
 جهر از فیک و فیک و فیک متصل است فضلات حرکه او طبقه
 دوم و او فیکه گردید و او بود از فیک است و طبقه سیم که بعد از فیک
 است عصب گردید و فیک او مختلف است در بعضی کما ص سیاه و در
 بعضی زرد و در بعضی شهل و در بعضی از رقیق به و بعد از این طبقه
 رطوبت بیض است و نیز رطوبت شفاف به و طبقه چهارم
 بعد از او است و او را عنبیوت به گردید و نیز غش شرفی است
 مانند نسج عنبیوت و بعد از این جلد به و فیک جمیت مانند
 جلد فیک شفاف و طرف فیک هر دو در فیک است جلد انطباع
 مرثبات و طرف فیک او مخروطی است تا در فیک عصبه مجوفه در فیک
 ابصار است بدو فیک و فیک و فیک و فیک و فیک و فیک و فیک
 است که فیک به فیک که فیک به فیک و فیک به فیک و فیک و فیک و فیک

و او بعد از رطوبت زجاجه طبقه ششم را می کشند و او هم چنان
 که بر جمع بدن مختور شدست طبقه هفتم را صلیبه گویند و او غشای
 غلیظه است که ملا فر عظم عین بود و بحقیقت بصیر بر رطوبت عین
 حاصل میشود و باالات و مصلکات او رطوبت بر رطوبت عین است
 تا بواسطه او شمع دفعه در عین منقطع نگردد که موجب اغراض شود
 و رطوبت زجاجه بعد از رطوبت و طبقات از قدام و عقب هم چنان وقایع
 قُبَّارِکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْحَالِ قَبْلِ کَرَنِ عَضْوِ عَقْرِ وَ قَبْلِ دِهَانِ
 میجو در او مجتمع میگردد و در آن ثقبه عظم میجو نفوذ میکند
 و چنان مصادم عصب میشود که در خارج مفرق است و قوت با مع
 در است در آن اصوات حاصل میشود انقباض و انقباض میجو
 نیز میجو بدو بخوبی منقسم میشود قسمی بکف و قسمی به مشهور
 جهت تنفس و اشتقاق هوا و قسمی بکف که شیبه مصفاست
 مشهور میشود جهت دفع فضلات و در آن دیواره ای کشیده اند
 دو عصب کشیده بر سر است نه و در آن رگ و رگ دیگر در آن حاصل
 میشود و باالات غذا اول او مجرای ریه که فایده او ظاهر است
 و در آن جهت معی و طم در آن موجود است زبان مؤلف است از لحم
 ابض و شران و او در ده اعصاب و در اصل او قطعه لحم
 عظمی است آنکه کباب تا بطبوع مختلط گردد و زبان
 در آن عصب از او و تقليب مخصوص مدغم است و من ذوق
 تقکم بدو حاصل میشود لب مخلوق است از عصب و لحم و عضل و شران

حرام

کلیه

پهل

م

م

م

م

الغاض

م

در او

و در بدو فایده لغز سردان و حفظ مخصوص و حسن لعاب و اعانت
 و رزق است از لحم و غشای در طبقه متصل به دیت خم و بیاض معده و چنانچه
 عظم جگر رسد گواخ تر گردد و از آن معده گویند و حسن او بیاض به معده
 و اصل او عصب است جهت حس و غایب که کانی جهت مدد مضم و مکن حار و دارم
 معده بتدریج و آخر گردد تا به دیت که نزدیک است و بر شکل گداز باشد و غدار
 منجیل میگویند و اما مخلوق است از اغشیه و آورده و شران و لیفات عصب
 و اما شش قسم دارد اول او را شش عظمی گویند متصل بقعر معده و براب نیز گویند
 زیرا که در وقت مضم متعلق به چنانچه تمام شود منقطع گردد و در دم رصایم
 گویند و او بعد از رطوبت و عروق ماس ریه از وجوب لطیف کند و صفای ریه
 بدو منصب شود و سیم را دقاق گویند و او بعد از رصایم به و در او لیفات
 بسیار است و این هر سه را معای دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او چنانچه
 که در غده و غریب او یکت چنانچه قولی گویند و او اخر غریب و بعقد متصل
 و شرب از شب عصب و آورده و شران منبج به و رطوبت بر لزم تر شد
 و لب بر ده منجلی که در جمع و در اصل شش و که معده بر او را از حار
 و معادنت مضم و عضل شش و جوهر او کانی و حسن و غشای از دوا حسن
 مجلا شده و محل طرف این و کذب او بر باطات قویه با ضلاع مربوط و قعر او
 و ماس لوط طرف ایمن از قعر صفت و از آنجا را بدست بتر به پنج اصبع معده
 مختور شده و از معقور کند و قعر هفت است که از آن باب گویند و قعر هفت
 منقب شده است و بعضی از آن معده جذب غذا و از ماس ریه گویند از معده

چشم فولون است ششم معامستفیم است

و بعضی از این لطیف غذا جذب کند و در شب داخل کف کند تا نفع یابد و افلاطون
 میگوید و از جذب کبد قمر سینه است که آنرا اجوف گویند و بعضی از شعب او در نفس
 کبد متفرق شده است جهت جذب دم و آنچه از او خارج شده اصل او در کبد برود
 قمر بعد شود و با غلافی که در کبد است و قمری که در کبد است و متفرق شود
 در آره عصر عصبانیم میگوید و هم او بعضی کبد متصل است جهت جذب صفرا
 از کبد که بر کبد است و در قمری که در کبد است و متفرق شده است جهت جذب صفرا و کمال
 لحانت بر شکل زبان و محل اوج است کبد او ماس اضلاع و مقعر
 ماس قمر مدست و عروق و شریان در او مشتبه و او را دو مجرای است یک متصل
 بکبد جهت جذب سودا و دیگر متصل بقمر مدست جهت اقباض سودا و تا موجب
 اشتها گردد و کبد عضو است مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شریان و غی شری غلیظ
 در کبد است بر لحم مختور شده و او مانند نیمه دایره است و کله دوست و بر باطن قیوم
 بطرفین صعب و طویلت و کبد یکم بلند تر از کبد دیگر و قیوم
 از این فی الت کفضل کبد بر شریان رز و موثر است که در کبد است جهت غذای
 جذب کند و باغی که در کبد است و متفرق شده است جهت جذب صفرا و کمال
 و در کبد است و در کبد است و در کبد است و در کبد است و در کبد است
 اما اعضا شریان شریان قصب و ریه است و این شریان است از لحم سفید رنگ در
 در و منافذ است و او را شریان از قیوم عروق و شریان خود برزد
 و اعصاب متصل است و غی شریان او کشیده و منبر او جمع میشود و نفع یابد
 و بواسطه جود این شریان سفید میگردد و هم چنان که در کبد است و در کبد است
 و منبر از قصل مضم رابع متولد شود و با شریان که او را اصلا قصب تولد

و است

و استعداد حاصل شود و این شریان در حال زکریا هر وسیله تریه و انشعاب
 و این شریان و طرفین فرج بندها به قصب مرکب است از اعصاب و شریان و او را ۳۶
 و صلب او خوشه است و در او مجرای بول و منبر و زوری و منبر است و او
 از غظم عاده رسنه است و اصل او بر باطن قیوم و نفوذ انت کبی و ح او
 محتاج شود و شریان او بر روح و آورده او دم و ح حقه او غایت بود
 آن از بی صفت شد و موجب لغای نوع و غایبه قصب اتصال
 ماره زرع است بمشرفین رحم عضولت مؤلف از لیفات عصبان ۳۶
 و در طبقه است و او چون قضیه منقلبت و موضع او را مانند و قدام
 اسای مستقیم به وفیات عروق بر و متصل شد جهت دفع فضل
 طث و تغذیه حنین و او را را بر است می از فرج را بر فرج طث حنین
 او و صول منبر و در فرج او غی است که از کبد است که از کبد است که از کبد است
 در حال علوق منظم میشود در حالت ولایت فرج میگردد و فضل طث
 در حالت استرغذال حنین میشود و در حالت رضاع منجیل شیره میگردد
 و هم را شوق میزد منبر است و این شیره در وقت بیامت مایل
 میشود بطرف فرج و منفعت رحم الت که منبر در او قرار گیرد و حنین
 از او متولد شود و کیفیت حنین تولد بداند اگر منبر در وزن هر دو
 با هم در رحم قرار گیرند و از جمع سوء المزاج خا باشد و هم صبیح و نقره
 و از وادرات فارغ و هباب آید و هیچ مانع نشود از قوت قاعده
 که در منبر است و از قوت منقعه که در منبر است و در کبد است
 پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب پیدا شود یک در محل دل و یک در محل

دماغ و بکار در کل کبد و بکار بر جگر شود و حافظه و ارادت عزیز و باطن
اعضا به و فواید عروق و متصرف گردد تا از لنگر غذا ایجا طفل رنج
و این از حالت اول گویند و هفت روز تمام شود و بعد از آن نقطه طفل
در او پیدا شود و منتهی عروق پیدا آید و سره چنین فکرت
جاری شود و این از حالت ثانی گویند چهار روز تمام شود بعد از آن علقه
شود و این از حالت ثالث گویند شش روز تمام شود بعد از آن مضعف
گردد و بعضی اعضا از هم منتهی شوند و قسط طریح از دم حیوان
و طبع و منتهی شش گردد و منتهی شود که از دایم الصدر
حیوان و تقدس روح حیوان بر و مینقص شود و این از حالت رابع گویند
بدوازده تمام شود بعد از آن مزاج ذکر و انشاظر ظاهر شود
بعد از آن اعضا منتهی می شود که از حالت خامس گویند
و به روز تمام شود بعد از آن عضو تمام غفلت شود و عروق و
مجار و منفصل ظهور رسد و این از حالت ششم گویند و در پنج روز
تمام شود و این حالت مذکوره در ذکر لغت اخصر شرح و در این
معدت اهل چنانکه گویند غفلت پس بر روز یا هفت روز تمام شود و از
این پس بعدت هفت روز یا پنجاه روز تمام شود تا از شش ماه که اقل مدت
مملکت و چنین در صفت ایام تمام غفلت متحرک
ارور و در ضعف ایام حرکت بوجود آید
مثلا اگر پس پنج روز تمام شود
و بهفتاد

و بهفتاد روز متحرک شود و بدو بیست و سه روز که منتهی باشد بوجه
ایند و غالباً بهند که مانند و اگر چهل روز تمام شود بهفتاد روز حرکت
کند و بدو بیست و سه روز که مدت هشتاد باشد بوجه آید و مانند
و دلیل کند که در ماه نهم در خطر آب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و متساوی
الحال باشد خرق غذیه کند و باذن باری تا غرضه پیرونی آید و
اگر ضعیف به وقوع خرق و خروج نماند از آن حرکت تمام گردد و اگر
مهدت باشد تا ماه نهم رسد خشکی از وی زایل گردد و قوت گیرد و در ماه
نهم بوجه آید و مانند و اگر غایت ضعیف و رنجور به یار شکم
بمیرد یا در ماه ششم زیاد و این حرکت خشکی وی زایل شود
و هوای خارج نیست باو غریب به لیس ملک و اگر در چهل و پنج روز تمام
شود در ماه نهم بوجه آید و اگر چنین واقع میشود العلم عند الله و باطن
مقادیر در سبب صورت صفت و کتب دو باب است اول در
مزاج و کتب کیفیت بلوم که از مزاج ارکان حادث شده بر سطح
و انفعال که میان صورت و مواد متصفه ارکان واقع شده
بحیثی که حرکت و صولت هر یک از یکدیگر متکثر شود کیفیت متعین
حاصل شود که از مزاج گویند و کتب کیفیت یاد رفاق و سطر افتاده

شعوا ما حکما و را خدا نیست در آنکه اعدا دل و کلام است
شیخ الرئیس بر اینست که سکا لفظ است و اعدا لغت بزرگ است و در روز
ای یکسانند و صورت یکفتم هر یک از کتب یکدیگر شکستند و اعدا
بقاع بجم و نیز موازی سدا لالتها را اند و امام رازی بر آنست که
سکان اقلیم رابع اعدا نیز برای آنکه وسط اقالیم است و تواله
و بنا بر اینست و اعدا ل بحسب شخص اعدا شخصی به اعدا
ضغنی و بحسب عضو گفته میشود و تنبیه فی انحراف الیه بدانکه
کرترین چیزی در بدن روح است پس قلب پس شش و خنجر پس
پس کبد پس طحال پس کلیه پس این پس اورد پس جگر و در زیر او کبد
ست پس شش و عظم پس غضروف پس باطن پس تریش پس عصب
پس شش و این پس شش پس کبد و این پس کبد و این پس کبد
که دم این پس کبد پس شش و این پس شش و این پس شش
پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل و این پس ان شش پس عظم
پس غضروف پس باطن پس تریش پس شش و این پس اورد پس عصب
و این پس کبد پس عصب پس کبد و این پس کبد و این پس کبد
پس ریح و قدر عده اعدا اعضا شد و اعدا اروطه کف و اعدا از نو

انکه
جلد سیم و اعدای او جلد و غلبه و الله اعلم باب دوم در قوی و
افعال قوی در عرف طبع مبدی است و صدور او را با شعور است
قوة نفس و اگر کسی شعور به یا شخص حیوانی یا ان قوه حیوانی یا
مختص حیوانی باشد و قوه طبعی که در بدن است نیز موجه است اما قوت
حیوانی از دل صفت بشود و در کمال روح حیوانی است و بواسطه این
بجمع بدن میرسد و این قوت است که در بدن و شریک را تحریک میکند و تقاضا
میکند تا در قوت قلب مجزبه شود و دفعه اول حاصل شود و بدین اعتبارش علی
که در وجه از غوار قوت متاثر کرده اند و متعلق گردند و قوت نفس از
دماغ منبسط میشود و بواسطه عصاب در جمیع بدن منتشر میگردد
و اما قوت حس و حرکت که باذن باری تعالی و این قوه بدو قسم شود
در حرکت که اما در حرکت بدو قسم میشود اول در حرکت ظاهری و از اجزای
ظاهر که در بدن و در حرکت اول قوت باطن و قوت قوت که موجود است در قیاط
صفتی که در بدن و غلبه واقع شده است که از قوت دماغ بینین می آید و ادراک
الوان و اشکال و احوال و بدو قسم میشود و حرکت در بدن است که قوت ادراک
عینین یک با یک و در حرکت یک با یک و این قوت بواسطه روح لطیف که
در عصب مجوف است بطریقی می رسد تا ادراک الوان و اشکال کند
دوم

دوم قوت حس است و قوت قوت که بواسطه روح جاری میگردد در عصب
که شبیه کلنی ابدی است که از قوت دماغ رسیده تا ادراک یک شعور است
کند سیم ذیقه است و قوت قوت که بواسطه عصبی که در زمان منبسط
و مبعوث است تا ادراک طعم میکند چهارم ساعده است و قوت قوت
که در عصب که در رمان منبسط شده است موجه است تا بواسطه وصول هوا
ادراک اصوات میکند پنجم الار است و قوت قوت که موجه است در لیفات
و شطایا عصاب که در جمیع بدن منتشر است و بدن بملاک اجسام از کیفیات
متاثر میشود قسم دوم در حرکت باطن است و از اجزای بدن که در
دایره پنج قوت اول حس حرکت و قوت قوت که در بدن و در حرکت
دوای بدو قسم میگردد و از این جهت حس حرکت که در بدن و در حرکت
است دوم خیالت و از اجزای حس حرکت که در بدن و در حرکت
سپاسم و محل او مغز این بطریقی سیم خیالت و از اجزای بدن که در
با عصب که در بدن و در حرکت که در بدن و در حرکت و این قوت
نرکیر به م چنانچه در بدن و در حرکت که در بدن و در حرکت
ما سر و متعلقه نیز در بدن و در حرکت که در بدن و در حرکت
و قوت قوت که در بدن و در حرکت که در بدن و در حرکت

در بدن و در حرکت
که در بدن و در حرکت
که در بدن و در حرکت
که در بدن و در حرکت

و از آنست قبول صورت آن کند و مصوره انس که با دق
خالق جل و علیه اعضا را شکل و تصور گرداند و نمون و تفصیل آن پیدا
شود لکن عاده چهارست اول این که ترتیب که در اعضا موصوفه است
تا فیه مناسب و فاضل باشد و این که در دوم و سیم و آن ترتیب که
مناسب بود و نکات و ناهیه و در و عمل کند سیم و چهارست
و این ترتیب که آن بود و استیصال گرداند و مهبای فیه سانه که غایزه
از انصاف کند چهارم و آنست و این ترتیب که فیه بعد از تقدیر بی
فضل باشد و صلاحیت غده اندیشه باخ من دفع گرداند و کیفیتا اربعه خادم
خادم فیه چهارند اما حارات بالذات و با خدمت نیز اگر این فعال
صراحت و این بی حرات نتواند به اما بر حسب بالعرض خادم چاک
جهت استساک و خادم و آنست نیز باخ جهت منع کلل بنجر که بعد دفع به
و چو است بالعرض خادم چاک به جهت قبض و خادم با ذریه است و
دانه جهت تقویت روح که عامل خوشت و در طبیعت بالعرض خادم
آخر است تسلی و تقویت و احاطت غذا و خادم و آنست تسلی و تقویت
و با ذریه و چاک و آنست و دانه خادم غایزه و با ذریه خادمان مولد اند
و العلم عند الله تعالی و در سبب فاعله صحت و فیه شملت

برسد و دو باب اما مقدار بین سبب که برست اطباق اول
و ششم است بدانکه گویند که سبب است که اول او موجه شود پس
از او قلی از احوال بدن حادث گردد بر سبب وجوب و از اسفیه
گویند تا در وقت حالتی از احوال موجه لازم آید و از آن فطر گویند
پس بدانکه هر قلی را از احوال بدن سه سبب است باری و سابق و واصل
برای آنکه سبب بدن به مثل خطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی چون
حرارت است یا برودت و این را خارجی گویند یا مثل غضب و فرح
و از اتفاق گویند و سبب بدنی را باری میگویند و سبب غائی اگر
بوسیله چیزی دیگر موجب حالتی گردد چون استلا که اولاً حاصل شود
و سبب عفونت به از سابق گویند و اگر بوسیله سبب غائی شود
از او اصل گویند چون عفونت که سبب حی شود و بدانکه فعل و تاثیر
سبب لذت به چون تبرید است سرد یا استمال ان بالغض جن
نسب سرد بخلق حرارت و هر سببی از سبب غائی نیست که بعضی
و تبعد از او مکنه نام باز اگر مکنه نیست ضروری و اگر مکنه غیر ضروری
و این قسم مضد طبیعت به پنج غرق و قتل و تفرق اتصال تضاد
بنود پنج قسمی برانست پس سحران پس شروع کنیم در سبب ضروری

باب اول

باب اول در سبب ضروری و او را پنج جنه ضروری گویند که مادی
کوان در حیات نام از آنکه لابد به و سبب غایت نیز گویند از برای آنکه
احتیاج بدانکه عمومی دارد در حالت صحت و مرض و این سبب شش اند
بزرگ اگر دارد بر نفس ششند اعراض نفسانی است و اگر دارد رواج میشود
هواست و اگر دارد اعضا میگردد و اگر این عروق و فضیلات است ماکول
و مشروب و اگر بالغض است استفراغ و اجسام و اگر در روح و عضو
هدر و میگردد و اگر کی شعور میگردد به خواب و بیداری و اگر با شعور
به حرکت مکنون بدن و جمیع در شش فصل گفته شود فصل در هوا که
هوای که محیط است باین و محتاج الیه است از جهت ترویج و تعدیل روح
باستشاق ان و دفع فضلات دفعانی از وجه هوا چون باین درون
میرود موجب تقویت و ترویج روح میشود و سبب حرارت روح که میگویند
در خان میگردد و پرونی می آید و بهترین هواست که صافی به و بانی رود و
نیامنی باشد و از موضع اجائی و خنثی و متعادل و از مقابل او میگذرد
مثل نم و صبر و گریست و میزد و از معادن رده مثل گریست و زرد و از
اگر از نم و مثل نم و بیدار و بیدار و در میان بدن و در آن و سفوف مجوس
بنامند مگر وقتی که از ترر افساد عام پیدا شود و موجب و با گردد فواید

۳۲۵ و ۱۲
۳۲۵ و ۶۶
۶۱۶۶

و در اول

۶۶ و ۱۲

که در کثرت و غلبه هوای مجوس بهتر از هوای کشم بود و تغییراتی که
 هوا در آن شد طبع به با غیر طبعی یا مضطرب طبعی به اما تغییرات
 طبعی است که بواسطه فصل و انتقال آن لاجرم هوا شدت
 بخار و در فصلی عبارت از سردی است و در بعضی فصلها
 از اول فصل تا آخر از ربيع به و از اول سرطان تا آخر سبب صيف
 و از اول میزان تا آخر قوس خريف و از اول جدی تا آخر حوت
 اما پیش از این ربيع از غایت که هوای معتدل به در حرارت و برودت
 و در شبنم و شبنم و شبنم و شبنم و شبنم و شبنم و شبنم و شبنم
 ربيع به و تغییر در شبنم و شبنم و شبنم و شبنم و شبنم و شبنم
 از غایت که در شبنم و شبنم و شبنم و شبنم و شبنم و شبنم
 ساق به که تقدم و تاخر کند اما هوای ربيع چون بطبیعت خفیه باشد
 اعتدال فصل به و اقرب زمان با اعتدال جنتی و مناسب ربيع
 و موجب کثرت خون و اخلاطی که در بدن بواسطه سردی است و در
 ربيع بکثرت است و بهتر از ربيع است که معتدل به و با اعتدال
 اید اما هوای تابستان چنانچه بطبیعت خفیه باشد گرم و خشک است و
 موجب خفیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراط نباشد موجب
 کثرت خفیل و حرارت و شبنم شود و اگر منفرد به موجب منفرد لون
 و کثرت

و بعد از این که غایت شود

و کثرت صفراء و امراض صفراء و به بهترین صیف آن به
 که هوای به و بارونی و باران نباید و اگر در غایت شدت و او
 نبود اما حریف چون بطبیعت خفیه باشد سرد و خشک به و در فصل
 نموده تا این جهت که در مقابل ربيع افتاده است و او موجب سردی
 اخلاط می افتد و کثرت سودا و امراض سودای وی و حیات عفت
 به و بهترین خريف است که باران بسیار آید و باد و شبنم نگاه بیا
 سرد نباشد و شبنم گاه بغایت گرم نبود و اما هوای رستان
 چنانچه بطبیعت خفیه سرد و تند به موجب نکافت و عدم خلل
 به و اگر برودت بر رطوبت غالب به موجب کثرت شبنم و قوت
 قوی سلامت افعال به اما امراض بارده نیز حاصل دشت شود
 و اگر رطوبت برودت غالب به موجب اسهال و استفراغ اعضا
 و نزلات و زیادتی بلغم و امراض بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین
 زمستان است که باران بسیار آید و باد جنوب گذر آید اما تغییرات
 غیر طبعی که مضطرب بود و لاجرم هوا شود و بواسطه امراض ساقی به
 یا امور ارضی که بدان سبب فصل و بطبیعت خفیه تا چند چنانچه
 مثلا ربيع هوای شبنم کند و یا صيف بطریق ربيع با العکس اما

امریکای مثل انصاف و قرانات و خرافات کراکب و کثرت در ری
 فوق الارض و انکشاف هوا و عدم گنجیم و امور از غیرش است
 اول آنکه بواسطه عرض بلدیم و اگر بلد قریب به بحی زات احد المتقلین
 بعن نقط صغیر و شتوی در می زات و جنوب گنج بلد در غایت سخت
 بهم اگر این می زات دور بهم اگر خط استوار قریب بهم عدل باشد
 والا بار بار بهم دوم آنکه بواسطه وضع بلدیم اگر نزدیک به معنی رتفع
 بهم بار بار بهم و اگر غور بهم کرم سبوم آنکه بی ورت جبال بهم و این
 به دو وجه باشد یک آنکه جبال موجب زیادتی و قوت شده باشد و موجب
 کثرت سخت شدیم یا بعکس این واقع شده باشد و موجب برود
 کرد و در و آن جبال موجب تهوب ریجی از ریاح مانع یک از آن شده
 و موجب گنج گشته باشد یا تغییر بحیل در هوا و درت شود بالعرض
 چهارم آنکه بواسطه می و رات در ریاح بهم و این بالذات ترتیب کند اما
 اگر شمالی بهم نزدیک تر کند و اگر جنوبی بهم تسخیر و اگر شرقی
 بهم ترتیب فقط و اگر مغربی بهم تعلیق بهم آنکه بواسطه مبدب
 ریاح مشهوره چهارست شمالی و آن بار بار با بسبب و موجب تقویت
 قوی و مضاعف شده بهم و صلاح برای شد کند اما بعضای عصبانی
 مضره

شمال
 بواسطه
 تفاوت
 در جهت

مضر بهم و جنوبی و اگر طبعیت موجب افتتاح مسام و دران
 اخلاط و ارفاء قوت و ثقل حوس و صدام و حیث بهم و بهتر بهم و
 است که در روز اید و صبا معتدست و در غایت لطافت و موجب حفظ
 صحت و تقویت بدن و تبدیل مزاج و بهتر بهم و گنجیم که در اول روز اید
 و در بر شبها و اطب و اعظم بهم و بهتر بهم و در شب که در از روز
 اید پس هر گشتی که مبدب یکی از این ریاح در او بهم اکثر باشد موی انوضع
 بحسب طبعیت گنجیم متغیر شود و شش که بواسطه ترتیب بهم هوای بلد
 جنوبی شد و محکم بهم و در غایت دور باشد و برای بلد شوره زار و بخور غلیظ
 خشک بهم طبعی بر طریقت با یک که و صحیح و سالم باشد و غرضی عصبانی و
 تغییر مواضع بحسب مبدب معادن نزدیک و دور و آن و گنجیم بحسب طبعیت گنجیم
 بهم بیاید و است که گنجیم از اوضاع بلد اعند است و در ارتفاع و تنه و
 بهرین بهم بهما به شمالی و صبا بهم و فاضل باید که مبدب گنجیم از این دور
 گشته بهم و بهر دور و جنوب بسته باشد در موضعی باشد که اعدال قاع
 بهم الا آنکه اگر عکس این با عذال عقرب باشد اما تغییرات غیر طبعی که مضره
 طبعیت بهم بر دو قسمت است که اگر تغییرات در جوهر مبدب اید و در وقت
 باشد که انوار بر سطوح خود نمایند و سبب اجزای مایه و ناری و در خافی

مضره
 و در بر شبها و اطب
 و شبها
 سبب
 گنجیم
 کرم
 بحر زقار
 هوا
 غیر

و می که بواسطه می ورت بطایع زردیه خندان و اقام و مف بر و
و قیاس بر او میزج گردد و ملا متعص کند و موجب و باشد و بشند
در ظرف و او اینست عارض شود و باید و مرند اندیک
انکه موجب تغییر مزاج و فساد و گنج جمع بدن رسد و در نوب دوم موجب هلاک
را متعفن گرداند و فساد گنج جمع بدن رسد و در نوب دوم موجب هلاک
جود و فساد و فساد گنج جمع بدن رسد و در نوب دوم موجب هلاک
از کند هر اندک و جود را از آنها غذای سازند و هر غذا که از
ماده حاصل شود سبب تغییر مزاج گردد و در چنین این صورت قیاس
شود موجب هلاک گردد و در دوم انکه تغییر در کفایت هر اید
بجستی که موجب فساد و زرع و فساد گردد و این تغییر با موافق مزاج
فصل چهارم چنانکه گرایستند در موضع معین کدی معین براده
شود که آن را کند تا میخ تلف مزاج فصل چهارم چنانکه گرایستند
پیدا شود و موجب هلاک گردد و در فصل دوم در حرکات قیاس
که از اعراض نفسا گیرند و آن موجب تحریک روح جم و این
که در حالت بیرونه فایز جم یا بیجهت داخل اگر بیجهت فایز دفعات و کت
کند غضب جم و اگر ندریخ جم لذت و فرح جم غن و غم
و این دو

از مقامات
بدن بر سر

פסוק ד' ו' ס'
ד' חרמית
פסוק

و اگر چه داخل دفعتاً به خوف و قهر و اگر بتدریج به خوف و غم
و آنچه از هر دو جهت بهر اگر در اول داخل و کشته کند پس بخوابد و بی
بهره و اگر بعکس این بهر هم و فرق میان غم و غم نیست اگر غم در مکر و غمی
گویند که منزه است از لذت و بهر هم در مکر و بهر که واقع شده باشد و این
عوارض تابع سوء المزاج بهر سوء المزاج نیز تابع این عوارض باشد و
و قصورات نفسانی نیز موجب تأثیر المزاج و افعال میکند و چنانکه
گفته اند در حالت بیاض صورتی که در ضل میجامد نطفه بدل از صورت
مشکل شود و از تصور حیوان و مثله گنج کند و ندانند بهر این شود
فصل سوم در ارکان و کون بودنی اما ارکان خیز در وقت فهم باشد
موجب تحلل فضلای بقایای غذا و حفت بدن و تقییم مسام و جوده
منظم و اشتها و تنفس و ارت غریزی بهر و کون موجب خند آن
و از جمله ارکان ریاضت است و آن ارکان ادادی بهر که در
منظر گرداند بتقسیم عظیم متواتر و بعضی از کتب شامل جمیع بدن بهر
مثیل یا در رفتن و در کشتی نشستن و کشتن رفتن و بعضی خاص است
بعضوی مثل و آرت کردن با و از بلند و از بلند که در نظر
در شبیهی دقیق چشم را و اعتدال در جمیع موجب صحت باشد

מִתָּה
כְּדָמָם
הַסּוֹעֵכִים
אֶת־הַכֹּהֵן
בְּמַדְרֵג
כְּדָמָם

ספר
חדש
דף

و افراط در کثرت مضربند و پیر کثیر در حفظ صحت گفته شود ان شالله
 فصل در خواب و بیداری خواب مثلاً بر سکون است و در او
 حرارت غریزی منبسط باطن شود به جهت تضییع و نظم غریزی که انما
 استعداد این باطن که مضم شمع و او تقویت طبیعی کند و تجلی بدن
 از فضل و قوت نفسانی است و منکدر گرداند سبب تصاعد
 بنی رات و افراط در او غیر او موجب بترید بدن و قبله نفس
 و تهییج وجه و ضعف عضای غصبانی و ششها ببرد و زنگ روی
 تباه کند و از خواب روز بپشت این افعال صادر میشود و بیداری
 مشهور است و موجب اضطراب و افراط در موجب اضطراب
 عقل و صداح و صیف و اضطراب و نقصان مضم به
 و از کثیر خط سودائی تولد کند فصل در ماکول و مشروب و لذت
 و در دو قسم است اول در ماکول بدانند انگریزی که دارد بدن میگرد
 و میدان او در حرارت غریزی فعل و انفعال پیدا میشود از شش
 قسم بدن نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوائی
 مطلق یا دوائی معتدل یا دوائی سیر یا سیر مطلق اما غذای مطلق
 است که از بدن منفرد شود و بدن را متغیر گرداند بتغیری که فایده
 از قطع

از قطع به مشرب بدن شود و غذای دوائی است که از بدن منفرد
 شود و از آن متغیر کند بکثرت حسن و شایسته می شود و غذای
 بر دوائی است غلبه به اما اگر دوائی غلبه به دوائی غذای
 گویند و دوائی مطلق است که از بدن نشود و او را متغیر نکند بدن
 و مشرب او شود و دوائی معتدل است که در بدن تغیر با فراط نکند
 و دوائی سیر است که از بدن منفرد شود و بدن را متغیر کند و فایده
 کند و مطلق است که از بدن تغیر نشود و او را متغیر نکند و فایده اگر کار
 باشد تحصیل روح و اگر بار به چهار موجب هلاک به و ماکول به جوهر و مکرر تقسیم
 کرده اند که آنچه در بدن شود اگر بکثرت حفظ به از او گویند و اگر بکثرت
 فقط به غذا و اگر بصورت فقط به دوائی حیات و اگر این دوائی حیات
 مرکب موافق طبیعت به تریاق گویند و اگر مغایر موافق به ناز به
 گویند و اگر غی لنز طبیعت به سم خوانند و اگر اثران بکثرت و ماز به
 به دوائی غذای گویند و اگر بکثرت و صورت به دوائی حیات
 گویند و اگر ماز و صورت به غذای دوائی حیات گویند و اگر اثران بماده
 و کیفیت صورت به از غذای دوائی حیات گویند و بدانند که غذای سیر
 میشود بطیف و کثیف و معتدل و هر یک از این کثرت غذا و قلیل غذا

و متدل و هر یک از این مجموع یک یک پس در آن یک پس و معتدل
 پس مجموع است منت قسم به از قدر به قسم در شرب
 و در او در وقت قسم اول در سبب آنکه غذا وارد بدن گشت تا چار
 او را به درستی و مرقی یا بر تاصلا صیت قبول مضم و بفتح در او بیدارید
 و در مجاری نفوذ تر اند کرد و همچنین از این فایده حاصل شود آب به
 و او را فواید دیگر است مثل عین و مزاج انات بر طوبیت و برودت و لکن
 نیز باعتبار غلبه به زانکه کل واحد من الذکور بنسبه با کل واحد من الاناث
 چنین به اما عاقل هر قسمی از آن موجب می شود مثل آنکه عاقل بیشتر
 و می در سبب باید به هم من قصاره موجب ترطیب و محاورش باید
 به موجب سخن و تخفیف به و افراط در لکن سبب گشته تحلیل شود
 تیرید شود و ضاعت می و کل موجب سیرت کرد مثل کاری و محار
 اما عادت از این جمله است که در مزاج به و رعایت او حافظ
 صحت و تنقیص مزاج اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بخیری
 کرده باشد که موجب مواد فاسد خواهد شد و اگر کمال از آن دفعه تا باز آید
 موجب ضرر و تغییر مزاج شود پس بتدریج از آن باز آید و از این جهت
 گفته اند که العاده کا الطبیعه الخامسه اما واردات خارج
 مثل

۵۲۵
 ۱۶۷۱۹

صنعت

در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب

مثل ضادات و اطلیه و کالات و شوات به که حافظ صحت
 و هم میفرزاج می شد و تغییری که از شمول حاصل شود از دیگران می شود
 فی طبیعت بر سبب مناسبت با روح و سرعت نفوذ مقوی و حافظ
 صحت به و نیز که به به با لکس و از آن جمله نضج بافتاب است که موجب
 تحیل رطوبات و استغناء به و بر به و صداع بار در امضد افتد و
 هم چنین فایده در اهل کرم اراض رطوبی را نافع می باشد و استغناء در
 زیت تشنه و عیار مفید است و مثل رشاب بر روی که موجب نفاس
 فوت و از آن کرب و لهیب می شود و مخصوص که با کلاب به در
 تعدید اسباب عوارض بدنی به آنکه سبب حرارت و کانت نقا به
 چون فکر باید فی همچون حرکت ریاضت و ملاقات سخفات از غلبه و ادو
 خواه بحسب اقل به و خواه بحسب باریج به و تکالیف مسام و عفونت
 اخلاط و سباب برودت و حرکت و سکون مفرطین به و استعمال برودت
 داخل و خارج به و فی اخلاط و افراط در استعمال مسخ و افراط
 در تقلیل و تکثیر غذا و سبب رطوبات استعمال رطوبات به و کثرة اکل
 با جوده مضم و سکون و نرم و اجتناب محلات و محققات سرد
 استعمال محلات مفرد و محققات به بحسب اقل یا خارج سبب

و در این
 در این کتاب
 در این کتاب

لاستدار از مثل شدن مرطبات و مولدات اخلاط طبعه از بهر
 و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه حلتیه دهوی نرم و سباب
 خشونت ملاه محلا و محققا با فراط و قابضها بهر در داخل و
 استسفه از قوت دافعه و ضعف که در وقت ماده و قوت طبعیست
 بدان طرف به سبب احتیاج قوت که و ضعف دافعه و غلط و لزوم
 ماده به و قوت صفت بطرف دیگر سباب فاش شکل قصور قوت مصد
 یاردان منی و اقلقت باردات اتصال از رحم باردات بعیط یا عست
 حرکت طفل ز در وقت خویش با فطره و نقطه و مثل از بهر سباب سده حدوث
 چیزی غلیظ به در مجاری از فراط و نقل بالتمام معده بانطباق مجری بر
 فاعطی بانس مجاری سباب اتساع مجاری ضعف که باشد بنده و کثرت
 دافعه مادیه مفتی با رخیه سباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدة
 قوت جاذبه سباب نقصان مقدار و عدد اول خلقت نقصان
 ماده یا ضعف مصد به و بعد از خلقت سببی از سباب خارجی
 مثل قطع و کل سباب فساد وضع مقاربت عضوی بعضوی تشنج
 یا التهام به با ولادی بانج و بمبادرت عضوی از عضوی تشنج
 یا استرخا و یا قوه به با ولادی بانج سباب تفرق اتصال از اول
 ماده

ماده الحالی الحق بالذاع با امتداد مد یا شدة دافعه نه بر مجری طبعی
 یا و کثرت غنیقه یا انقباض و در بهر از قبایح مثل قطع سبف و کشیدن
 برسمان و سوزتن با تش به سباب قوه جاذبه که متفتح گردد
 یا در مرکز متغیر شود یا بنثره که متناقل شود سباب ورم امتداد از فراط
 یا از فاده رخیه یا مائی به و قوت عضوه دافعه و ضعف عضوه تالی باق ع
 مجاری یا و جمع شدن به سباب خلط شاید که بدنی به مثل قبله که از
 رطوبت مرقه پیدا شود یا از خارج بهر مثل فطره و نقطه سباب وضع که عباد
 از جنس و ادراک منافی بهر من حیث هو سده المزاج مختلف بهر یا تفرق
 اتصال مختلف و متعدد است سباب از نیز مختلف و متعدد به و اوجاع
 مشهوره یا بنده است اول حکاکت سبب که غلطی فریت یا مالج به
 دوم خشونت سبب که غلطی خشونت به سبب خشونت سبب وی ماده
 نیز به یار حرکت مد غشا به از جهت عرض چهارم مدست سبب که
 خطی مار به که مد غشا عضل بود از جهت طول نیم فاعطاست و
 ماده یا رخیه که جای بر عضوه کند ششم متفنج است سبب که
 ماده به که میان عضل و غشا او عادت شود ششم کثرت و سبب که
 ماده رخیه که میان عظم و غشا او حاصل شود ششم رخیه است و

از جنس و ادراک منافی بهر من حیث هو

ماده بود که در غش عضلین نهتم بافتت و سبب آن ماده غلیظ نارنجی که
 میان طبقات واقع شود هم سبب آن است که سبب آن سبب بافتت از
 نفوذی به چنان محسوس شود که عضو سوراخ میکند و ماده سلی در آن
 موضع مخفیست باز در صورت سبب آن خطی بارید به بافتت منافذ
 روح نفوذ و از آن مبدائی است و سبب وی در مری به در عضو
 سینه هم عبادی است سبب آن بافتت به و از اعیان یعنی گوشت
 یا خطی عدد و از اعیان عدد گوشت یا خطی لاری و از اعیان دیگر گوشت
 و در گوشت یا سبب آن به و از اعیان دیگر گوشت چهارم لازم است
 و سبب و خطی بارید به پانزدهم قیلت سبب آن ماده بود که در عضوی
 غیر سبب آن که از غش سلی به یا غش که او در ماده بن و بواسطه آن
 غش سبب قیلت کند و یا سبب و بر به که در عضو حسن واقع شود
 و در عضو باطل کند هم چنان سران نفوذ باید سبب سبب و جمع
 قطع سبب سبب ع به بجلد و مستقرات یا عذرات و خراب نیز از
 مسکن و جمع به و حقیقت مسکن و جمع قطع سبب سبب و محمد و
 امتلا از هر دو پرون نیست یا از هر دو به مثل استعمال مری یا از هر
 رطوبت فضیله و موانع تحمل بالمریر و یا به مثل ضعف یا از اعضا یا

مک

ما که بافتن محار سبب ضعف آن است زیرا که این سبب
 یا وارد جرم عضو شود یا وارد روح یا وارد قوا اگر وارد عضو
 شود روح مزاج به روح از کینه فوق اتصال به و اگر وارد روح
 به شود روح مزاج به و قتل کثرت استغراق اگر در قوت شکوشت
 صدور فعل از آن قوت به و اگر اعتبار سبب به سبب کثرت و هوای توکل
 سبب نیز از سبب ضعف به است که کثرت غیر طبعی یا سبب مضعف
 به هم چنان عیش به یا سبب سبب هم چنان فراق یا سبب فصولی موی
 بنابر چنان فاضل یا موی در طبع چنان فاضل و یا سبب طالع جرم به
 چنان فاضل و یا موی در طبع چنان فاضل و یا سبب طالع جرم به
 بر دو بابت با اول در احوال و اعراض بر آن احوال بدن یا سبب
 سه حالتی است مرض و حال ثالثه اما سبب سبب طبعی که با وجود
 احوال از بدن آن سلامت معارض شود و مرض سبب غیر طبعی شد
 که سبب موی بافت افعال به و حالت ثالثه سبب که در حقیقت
 ضاروق این در مرض نیز که حالتی که افعال مطلق سبب مطلق
 عریض هم نیست چون حال سبب و طفل و نادر و مکران و یا سبب مرض به
 بجمع باشند در وقت واحد سبب یا سبب در عضو حال عریض بجمعند

۶۶
 ۶۶
 ۶۶

بجمعند

در شخص اما در جنس منصف مزاج و مرض نرکیت یا صحت خلقت و مرض
 مقدار را جمع شوند اما در دو وقت جنس شخص در نرکیت یا در سن شنبه
 صبح باشد و در نرکیت یا سن طلوع است در بعضی بکس این اما احوال
 انفرادی شش از سن صحت و مرض و در نرکیت یا در سن طلوع است
 و بر تقدیر ثبوت و سطر در هر کس که است خلقت است اما عرض منستی
 غیر طبعی که در سطر مرض موجب افتش شود و او تابع مرض شود
 شاید که عرض منصف هم مرض باشد چنانچه در عرض مری و بنفش مری
 باشد و بعد که عرض سبب مرض شود چنانچه قوی که سبب غش شود
 و باشد که غیر سبب هم عرض و هم مرض باشد چنانچه سبب غش شود
 الجفت مزاجی و حکم شود بنصف مرض سبب انصدع عرق مشود و بود
 افتضار و رکت عتبه و سبب عرض و در رکت و سبب ضعف
 سده مشود و بنفش هم مرضی و بدلا که مرض یا مفرد بود یا مرکب
 یا مفرد سبب است چنانچه اول امراض سوء المزاج باشد و لکن منتفست
 که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج سبب بود و مادی بود و منب
 دوم امراض نرکیت و لکن چهار قسم است امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع
 اما امراض خلقت چهار است اول مرض شکل و لکن است شکل اخری
 طبعی

طبعی منصف شود و نرکیت که منصف مزاج مثل او عیاج منصف و استقامت
 مبعوع دوم امراض مجاری نرکیت مزاج شود مثل اسهال عصبه مجری یا
 تنگ که در بعضی خلقت که لکن نرکیت منصف نیست یا منصف کرده مثل نرکیت
 عروق که در غیره سبب امراض تجاری و نرکیت نرکیت شود چنانچه نرکیت
 یا که در نرکیت منصف مزاج نرکیت منصف خلقتی و نرکیت نرکیت مزاج
 یا نرکیت و نرکیت منصف مزاج و نرکیت چهارم امراض صنایع است همچون
 سلاسل و نرکیت منصف مزاج اما مرض منصف مزاج یا داتی عضده منصف
 بعد منصف عظم است و که انبیل و نرکیت منصف مزاج منصف منصف منصف
 خاص بود چنانچه منصف مزاج و عظام منصف مزاج منصف مزاج منصف مزاج
 عدد طبعی منصف مزاج یا غیر طبعی منصف مزاج یا نرکیت منصف مزاج
 اما مرض وضع هم چون زوال عضده منصف مزاج منصف مزاج منصف مزاج
 چنانکه از امراض مفرد تفريق اتصال است و این مرض منصف مزاج
 موضوع مختلف بود اگر مفرد اتصال در بعد شد خشن و سبب بکند و اگر
 در لکن باشد جراحت گویند و اگر تقدم و متعقد شده باشد فرجه گویند و اگر
 در عظم واقع شده باشد گویند اگر بعضی بعد صاعد گویند و اگر بطول
 بعد و تفريق در عروق و اگر بعضی بعد منصف مزاج و اگر بطول بعد نرکیت

دوم

و در عصب شق و شخ در عروق بترشق اما مرض مرکب است که از اجتماع
 اراضی حاصل شود چون سکل که از حرق و قوه بریدگیست و تسبیح
 بعضی از اراضی یا نجیب است بهر چه جزو اقل و اقل و اقل و اقل یا
 بحسب محل چون ذات الحجب و ذات الصدور یا بحسب عضو
 بهر چون صرع و بواسیر و مرض اصل است و نیز در شکست باشد از اولی و اولی
 حادث شود اصل بهر و نیز یک کون اولی ساکن گردد و پیشتر که بهر و این
 که پیشتر که باشد یا بواسطه آنکه از عضو عروق طبعی برود بهر یا آنکه بیرون
 و عضو خادوم و کند و بهر چون عصب و ماغ یا مبداء فعل او بهر
 فعل او بهر چه چیزی بر و بریدگی ازی یا محل بخار عضو یا عروق بهر
 چون دماغ معده یا با مصبت مواد عضو بهر چون فعل قلب پس
 که شش دماغ را ورید بکشد و بواسطه اوقات و از مندر در هر یک که است
 شش میشود چهار است ابتدا و نزدیک و انتها و الخطط ابتدا مرضی را
 زمان ابتدا گویند و مادام که در تراد بهر زمان نزدیک و وقت
 باشد زاید شود و در کم زمان اشها گویند و چون نقصان یابد
 زمان الخطط و انداء علم باب است در علائم و دلایل مشتمل
 بر مقدمه و شش فصل اما مقدمه بدانکه علامت است که بدان مبتدلال
 کند

و در کتاب
 در علم طب
 ۶۱

کند باحوال بدن و افعال که از ترشحات و این علامت و امارات
 یا دلالت بر نفس مرضی کند چنانچه سرعت و اختلال و نبض که دلالت بر
 یا دلالت بر محل مرضی کند چنانچه نبض مثلاً در گردن یا در جوارب بهر یا دلالت
 بر سبب مرضی کند چنانچه علامت است از اقسام مرضی بهر چون اراضی
 تب عار و فتنه نفس و وجع یا حس یا برسام یا دلیل اراضی یا بهر چه
 چون لرن و لمس یا دلیل اراضی یا طبعی بهر و این نوع مشکل نیست
 و موقوف بر معرفت بشرح است و مبتدلال در کتب چند چنانکه اول
 افعال اگر در بر هر طبعی بهر دلیل افتریع در سبب افعال که قوی است
 و اقل قوی دلیل که عضو بهر که مظهر است چنانکه دلالت افعال
 از در حسی حال دماغ و دلالت نبض بر حال قلب و دلالت
 بول بر کبد و بر از بر معده و اسهال دوم موضع مرضی چنانچه وجع در
 طرف ایمن که دلیل درم بکشد و طرف ایسر دلیل درم طحال بهر
 سیم شکل مرضی چنانچه دلالت درم ملالی شکل بهر اندر درم بر حجاب کبد است
 حصار و استقرع چنانچه بول در برابر که در باب خفه کرده اند و چنانچه مبتدلال
 با انواع است در شش فصل یاد کرده میشود ان شاء تعالی و در
 علامت مزاج بدانکه علامت و امارات مزاج دست اول لمس و ان مبتدلال

۶۲
 در علم طب
 ۶۲

ان دلیل اعتدال مزاج به مثل ان یکینعت از کیفیات اربعه دلیل کینیت
 لاینی از دهم سیمین سمن لحوه دلیل حرارت و رطوبت سمن ششم دلیل
 برودت و رطوبت به و کینعت از لیم دلیل برودت و یسوت بیاض
 لون دلیل و از ششم دلیل حرارت و یسوت به سوم لون ست بیاض
 لون دلیل برودت به و حرمت و سمرت دلیل حرارت و صفت دلیل
 صفرا و کورت دلیل سودا به سمرت کینیت و سودا و جعوت
 کینیت دلیل حرارت مزاج کند و سمرت و سمرت بر اعتدال و صوبت و
 بیاض بر برودت پنجم بیاض عصاست سفت عروق و سینه و عظیم
 و عظم و عظم و عظم دلیل حرارت به و صفت کینیت دلیل برودت ششم
 کینیت انفعالات سرعت انفعالات از کیفیات دلیل بر غلبه ان
 کینیت به مضمون انفعال طبعی است از افعال لیم کامل به دلیل
 اعتدال به و لیم موش و شیر به دلیل حرارت به و بطور دلیل
 برودت باشد ششم نرم و یقظ است کینیت نرم دلیل رطوبت به
 و قلت لیم دلیل حرارت و کینیت پدیدار دلیل یسوت نرم افعال
 نفس شست طبع و حرمت و حرمت و کینیت کلام و سرعت
 انفعالات دلیل و از به و بین و ولادت و غرضها و وقار
 و بطور

و بطور از انفعالات دلیل برودت به و هم فضول مند فوخته
 رایحه و قیاس لیم دلیل و از به و صفت کینیت دلیل برودت و کینیت ان
 دلالت بر رطوبت کند و قلت لیم بر یسوت فصل اول در علایق
 امتلا زیادتی کینیت اخلاط و رطوبت و اخلاط صا لیم به و علایق
 امتلا عملا شغل اعضا و کینیت و ضعف ششها و انفعال عروق و امتلا
 نبض و انفعال و غلظت قاروره و کلال بهر به اما مفصلا علایق
 دم نقل سرد و غلظت و تشاوب و فاش و کورت و ولادت حواس و حرمت
 دین و حرمت لون و زبان و ظهور بشور و رفتن خیز از مواضع سهله مثل
 پنبه و سنج دندان و کینیت جزای سنج به و علایق غلبه لیم بیاض لون
 و سستی در بر و برودت اعضا و کینیت براق و قلت عطش و ضعف
 عظم و جن و شش و کینیت خواب و ولادت حواس و کینیت سرد و آب و
 جزای سفید به و علایق غلبه صفرا صفرت لون چشم و طم و زین
 و خشونت زبان و خشکی مزین و من و خشکی و صف ششها و عینان و
 و صفرا و شغیر و تحلل ششها و جزای زرد به علایق غلبه سودا
 و کینیت و خشکی بدن و سودا و غلظت مزین و ششها و کینیت و کینیت
 و کینیت و خوف و کینیت و کینیت و کینیت و کینیت و کینیت و کینیت

در کینیت
 در کینیت
 در کینیت
 در کینیت

و اوله ^د نبض دلخ و گیت از او صیه روح که عبارت از قلب و شش است
 و هر نبضه مرکب است از انبساط و سکون و انقباض و سکون و قبض و
 و لبط از جهت جذب نسیم و دفع دفع است و اجناس نبض نه است
 جاول ماخوشت از مقدار نبض و قسام لبطه آن را است اول
 طول و آن است که در حال حرکت برای آن اگر در طول محسوس شود
 و سبب آن شده عادت بتدریج به و گشت فتم و ملابت جلد
 دوم قصور و لبطه آن در مقابل طول به سیم معتدل در قصور و طول
 به چهارم عریض و لغ است که اگر از اجزای لغ در عرض محسوس شود
 کی خود عروق در طوین است به سیم ضیق و آن در مقابل عریض به
 ششم معتدل در عرض و ضیق ششم است و لغ است و لغ است که
 برای لغ در عروق محسوس شود و سبب آن از شدت عادت و ملابت
 الت به ششم متعطل است و او در مقابل شش به سیم معتدل در
 در شش و انقباض و از اردواج به سیم است و سیم است و سیم
 ملاقات حاصل شود اما لغ مشهور است و سیم در شش است اول عظم
 و آن نبض طویل عریض عبق به دوم صغیر است و آن در مقابل
 عظیم است و سیم معتدل در عظم و صغیر لغ چهارم غلیظ است و آن
 است

است که در عروق و شقوق زیاد به سیم و سیم است و آن در
 مقابل غلیظ ششم در غلط و رقت به سیم است و ماخوشت از زمان
 حرکت و آن سیم اول سیرع و آن است که زمان حرکت
 بغایت کوتاه به و سبب آن شدت عادت به دوم بطور و او در مقابل
 سیرع به سیم معتدل در سیرع و بطور سیم چهارم ماخوشت
 از زمان سکون و آن سیم است اول متواتر و آن است که زمان
 سکون کوتاه به سیم است شدت عادت و ضعف قوت به دوم
 متواتر و او در مقابل متواتر است سیم معتدل در متواتر و متواتر
 جنس چهارم ماخوشت از قوام الت و لغ سیم است اول صلب به
 و آن است که انگشت با عظامی می حرکت ایند طوین و لغ سیم
 آن به سیم جرم را در با شش دوم این و آن در مقابل صلب سیم معتدل
 در ملابت و این جنس سیم ماخوشت از ملاکت و آن سیم است
 اول عار و سیم سبب مستند به دوم بار است و لغ در مقابل
 عار به سیم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوشت
 از امتلا و خلل است سیم است اول و آن چنان باشد که در اندون
 عروق چیزی زیاد از حد اعتدال محسوس شود و سبب وی امتلا به

مستند
 ۱۶۰

دوم حال را در مقابل متلبه سیوم معتدل در خنود و امتلا جسد
 انتم مافوق است از کیفیت قوت و ان در قسم اول قوت و انتم است
 که در نهایت است انکه در سبب و قوت برام باشد از غذا
 و شراب و فرج معتدل دوم ضعیف و او در مقابل قوت سیوم
 معتدل در قوت و ضعف جنس ششم مافوق است از شدت و اختلاف
 فلان در قسم اول مستوی و او عبارت از ان بنخ که در
 جمیع نبضات یعنی قوت و مستوی هم دوم مختلف و او در
 مقابل مستوی و این مستوی مختلف در قسم اول مشط و غیر
 مشط مختلف و مشط است که اختلاف او را نظایر بهر وجه در
 که در درجه کثرت اختلاف بنخ و کثرت غیر مشط است که اختلاف
 او را بهر وجه در درجه کثرت و در هر دو ای او را اختلاف هر شود
 و جنس ششم مافوق است از ان با جسد او زن یا مردی او زن
 جلد او زن است که در هر دو ای او را اختلاف هر شود
 مزاج صاحب نبض هم در وی او زن در قسم اول صغیر او زن
 و ان نبض بهر که از او در زن که لا یقین صاحب نبض بهر نبض
 کرده بهر قاعده بهر جلد او زن نبض شتاب مثل همچون صبی
 سیوم

tarihema.org

سیوم خارج او زن و ان نبضی بهر که او ش بهر وزن او
 ان نبض نباشد و بر بادر است که در رکات نبض طبع و ستیاری
 موجود است زیرا که جلد بالیف نفات یاد و رای قاع و تقدیر
 از نه که میانه نفات متخلل میگردد و تمام میشود نبض نبض نیز
 در نسبت و تفاوت نسبتی اتفاق است اگر این نسبت متفق به
 چنانکه در از نه او بهر اختلاف فرزند او را مشط هم گویند و الا غیر
 مشط هم گویند و از انزاع نبض که از انانی نهاده اند و مشهور است
 اول غزالی است و ان نبضی مختلف هم و در سرعت و بطول
 چنانکه او لا بطی این نبض تا نبض سرعت مایل شود و بتدریج بهر
 بار سرعت تر شود و شیبه حرکت غزالی دوم موصی که نبضی باشد
 مختلف در عظم و صغر و شهور و عرض ابتدای ان بطریق موج
 اب محسوس شود سیم دوری و ان نبض بهر چه موصی اما او را عرض
 و ابتدا نباشد و ضعیف نباشد چهارم غلی و ان ضعیف از دوری به
 پنجم غلی و ان نبضی بهر که مختلف هم در عظم و صغر و صلابت و لن
 و شهورتی و انقباض و کثرت مثل اره که بعضی اعضای ان متفق
 بهر بعضی مختلف ششم و با انوار و ان است که نبض حرکت

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

شود و بتدریج ضعیف و صغیر شود منتهم سلی و او م چون
 زنب الفار است الا که افر خود او بدیم اول بتدریج بجم جنبه
 ضعیف شده و زنب الفاره دفعتا عود کند ششم دو الفطره و ان
 انت که در زمانی که دفع سکون به س که کرد و زام واقع در وسط
 و ان انت که در زمانی که توقع سکون به منکر که کرد و دم خرقش
 و ان انت که حرکت ان می حرکت عصبه بلغم دم منوی و ان انت
 که منیر سمانه محسوس شود یازدهم مطر و ذو القریعین تر کند
 و ان انت که در قریح کند چنانکه حرکت و انقباض او محسوس شود شبیه
 حرکت مطرقه دوازدهم مرتفع و ان انت که حرکت ان چیز عود محسوس شود
 و این مجموع بر سه حال راییض دلالت کند و اند اعلم فصل در
 نبض اندنی و چسب و فضول و اعراض اما نبض باعتبار اجزای
 نبض ذکر کور عظم و اقوی بجم از نبض انات اما نبض جهابی عظیم
 و سریع و متواتر بجم اما نبض اعتبار بختان نبض صبیان بلین
 مایل گردد و نبض شبان مایل عظم و قوت بجم و وزن لایق
 بهر دو انت که صیان از زمان انقباض از انبساط اندکی
 زیاد بجم و نبض کهل بصغر و بطو مایل بجم و وزن لایق
 باشد

و منیر شود و باز بدیم اول که در بدین و زنب ضعیف

و این مجموع بر سه حال راییض دلالت کند و اند اعلم فصل در نبض اندنی و چسب و فضول و اعراض اما نبض باعتبار اجزای نبض ذکر کور عظم و اقوی بجم از نبض انات اما نبض جهابی عظیم و سریع و متواتر بجم اما نبض اعتبار بختان نبض صبیان بلین مایل گردد و نبض شبان مایل عظم و قوت بجم و وزن لایق بهر دو انت که صیان از زمان انقباض از انبساط اندکی زیاد بجم و نبض کهل بصغر و بطو مایل بجم و وزن لایق باشد

لایق باشد انت که زمان انقباض از انبساط کمتر بجم باشد کی
 و نبض شام ضعیف و بی منتفات به و وزن لایق باشد انت
 که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود اما اعتبار با فضل
 نبض در سریع معتدل و در صغیر سریع و متواتر و در خرق مختلف و
 ضعیف در شام بطی متفاوت و نبض اعتبار ببلدان مناسب فضل
 بجم اما باعتبار نوم و یقظ در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت بجم
 و در بیداری اگر بطبع فم بیدار شود سریع و عظیم به اگر با بیتی بی
 بیدار شود نبض سریع و متواتر به اگر محد تب رسد عظم نبض
 و قوت نقص شود و در سرعت و قوت زیاد و اگر با فراط بجم نبض
 و غلی شود اما اعتبار استقام اگر استقام با کم با اعتبار بجم نبض
 سریع و قوی ادا اگر بتخل رسد صغیر و متفاوت بجم و اگر تحلیل
 با فراط بجم سریع و استقام با ببرد نبض در قوت زیاد شود و در
 سرعت و قوت نیز ناقص و اگر با فراط بجم ضعیف و بطی و صغیر
 و متفاوت گردد اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غلب
 نبض عظم و سریع و متواتر شود و در خرق و بحالت عظم
 و بطی و شبان به و در سرد و غم صغیر و بطی و متواتر

۶۶ ۳۴۳
 ۵۲ ۱۶۸
 ۶۷ ۶۵
 ۶۷ ۶۵
 ۶۷ ۶۵

و ضعیف و متفوت به و در دفع سریع و در تعثر و غیر
 مشط به اما نبض در اوج در ابتدای و جمع نبض عظیم
 و سریع باشد و اگر متعادلی شود ضعیف و متفوت شود و
 و نبضی کرده اما نبض در ورم اگر ورم طبع نبض متراش و الله
 اعلم بجمع الامور فصل در باره و انرا فقهه گویند و استلال
 بدان باعتبار منت جنس اول لولنت و طبقات ان پنج به
 اول صفر و مرآت ان شش است اول تنبر و ان دلالت
 بر نفس نضیح کند دوم از جردان دلیل حسن نضیح بنم
 از جردان دلیل بر حرارت به چهارم نارنج و ان دلالت بر شدة
 حرارت کند پنجم تارقی باخ و ان زیاد از تارقی به ششم زعفرانی
 و او بسیل بر حرارت مفرط به دوم حرمت و مرآت ان چهار باشد
 اول صفت سرخی که تشدید دهد و او دلیل غلبه لوم باشد دوم دردی
 و در او زیاد از اول بود سوم احرقان چهارم از جردان
 و او در حرارت کمال به مجموع دلیل غلبه خون باشد سیم خضرت و رایت

در اول
 در اول

اول متع و ان دی نیست اول شده و ان دلیل برودت به هماجونی دان
 دلیل برودت و دلیل برودت بر سخت باشد به سیم خرد و ان دلیل
 کنند

المنه
 الی

برودت با فراط به و این به در در صلبانی و شنج و دلیل شنج
 و فالج به چهارم کمر آتشی و ان احرقان اخلاص به پنجم رنجی
 و ان دلالت کنند بر اخراق شدید و دلیل ملاکت به چهارم سوز
 و رایت او چهار به اول اسودی که ماضی در غرقانی به غیر غرقانی
 به کربس به ریزند و ان دلالت کنند بر تان و تکاف صفاء
 دوم سوزی که از افرتم به ریزند و دلیل غلبه خرد و اخلاصی افکار
 سیم سوزی که از خضرت حاصل شده باشد و ان دلیل سوز
 صفی به کمر و بر اول سوزی فی الجمله دلیل بر وقت سوز و بافت
 غیر سوز و بقایت بد به شش و شش و ان و استلال
 اما اگر تنه اول چیزی سیاه مثل آبکانه و استلال سوز از اعین
 نباشد به صفی و ان دوم است اول رقیق شفاف
 و او دلیل برودة به و نفی سیدی از نضیح ورم اینض حقیق دان
 احسن منت لکری طبعی و دلیل غلبه به طبع باشد و اگر بال سوزنی
 باشد چون شیر به دلیل ذوبان باشد و این در اخراق باشد و
 فق عطر به دلیل فروج الالات دل باخ و فق عری مده دلیل
 عصمت با سواد جام به در صا صریح سوب بقایت به باشد

المنه

۱۲۰

بانج جنس چهارم زبد قاروره است و ماده زبد بر سطح پیرایه جبهه و داخل
 او حرکت در جبهه بول بانج و سودا شوره صغیر زبد دلیل بر قان جبهه و کبر
 ان دلیل از وقت اخلاط و کثرت ان دلیل ریح و رطوبت جنس پنجم
 قلت و کثرت بول است و ان اگر کثرت از ان باشد که بیشه شبته هشتاد
 دلیل کند مقدار شفا تخمیل مفرط به و اگر پیشتر از ان جبهه گرمی یابد
 دلیل اشتقاق رطوبت زایده و ذوبان عضو جنس ششم صفا و کثرت
 رشت و ان غرورت و غلظت به بول کثرت دلالت کند بر اشتغال طبع
 بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج کند جنس
 ششم روگیت و رسوب جوهر باشد که از غایت غلیظت به و از غایت شده
 خواه که منسب شود که سابق باشد و است لال به و اریضد به کند اول
 از جوهر کثیف و او را با طبع به با غیر طبع به با طبعی بنید باند و متصل
 الا جزو تحلیل بی فتن و راسب به و چون حرکت کند زور مسیط
 شود و متفرق گردد و زود در است شود و دلالت کند بر مضم طبعی
 و نضج تام اما غیر طبع به از به قسمت و هویت است بر خراطی و او
 هم چون صغایر به کبار باشد و صغایر باشد و اما کبار رتبه سرخ به
 از روح کلید به و اگر ثابت به دلیل فرا شدن ان اعضای بول به

و اگر کینه باشد بفساد هر چه بود و این سبب شد دلیل قروح و جربش نه به افسار
 را که سبب بود غشی گویند و دلیل وین شانه یا دوزبان اعضا به و اگر سرخ به از
 کشتنی گویند از کلبه یا از کلبه یا به یاد هم که قروح و ششی و سوزش گویند و از
 غشی خورده به اگر سفید شد دلیل دوزبان یا دوزبان به و اگر سرخ به
 باشد دلیل مزاج خون به سیم لیم و آن شیه میوه کشت شد سبب آن کشتنی
 به چهارم سردان ام چرخ و بی شیه و دلالت کند بر دوزبان شیم بین پنجم
 و آن دلیل تجمار و بر به با قرح ششم غشی طر و آن از غلط خام به هتم شمر و آن چرخ
 با ریای بر شیه و آن از غلط خام و انضفاة رطبت و حرارت غریبه شد ششم
 بقطرها سرفید و آن از ضعف معده و اسهال به یا از تناول لبنیات هم رطبی
 دلیل حصاة و مل به اگر سرخ به در کلبه و اگر سفید باز در شانه و هم
 رمادی و آن چون خاکستر نماید دلالت بر افتراق بلغم کند یا به که بطول باشد
 منعقد شده باشد یا زده منعقد شده بخون باشد یا اگر با ناله منعقد شد دلیل
 ضعف کبد شد و از قروح مجاری شد دوم است لال از مکان رسوب و آن
 قسم است اول عام و آن است که طفره در بر سر آمده و دلالت بر قلت
 نفیج و کثرت برنج کند دوم مطلق و آن است که در وسط باشد و دلیل بر
 حال نفیج شد سیم ریب و آن اگر طبع به نیک باشد و اگر غیر طبع به بد به

بنا که دلالت بر استحکام سبب کند سیم است لال از وضع رسوب به حرارت
 و است از رسوب محو و دلیل نیک به و در رسوم به منوم لکس اینج به و شیه
 و اگر کلبه لال از ضعف معده و کثرت یاج به چهارم است لال از ضعف رسوب
 شدت محاطت و عارضت آن با بول دلالت بر آن کند که از کبد جراحی
 آن باشد و اگر متعبد به و معترض باشد دلالت کند که از نشانه و مایلی اوست
 پنجم است لال از غش رسوب به اگر ظهور رسوب زده شد دلیل معضم نیک به
 و اگر بر به بکشد و نیاید است که بول زنی سفید غلیظه از بول
 مردان به و بول زنان البتن صاف به و در وسط کثرتی چون بنده شش
 طفره و بول شش در ابتدا از طفره رقت به و در انتها مایل بحت به و بول
 نف مایل بود باشد و بول مایل سفید غلیظه و بول شش مایل بنار و متقل
 انعام به و بول که بول مایل برین به و بول شش سفید و رقیق شد فعل
 در از است لال بر آن از خنده وجه کنند اول از کتب آن اگر به به از فضل طعم
 دلیل کثرت اخلاط یا دوزبان اعضا به و اگر کتب از آن به سبب ضعف دفع به
 یا از شکر در قرون یا اعور و شیه شد دوم از قوام آن اگر رقیق به و از
 دلالت بر اخلاط زده کند و در سبب مادی دلیل دوزبان کند شد و اگر رقیق غید
 از به شد دلالت کند بر شدت ضعف مخاری یا سود معضم باشد و رطبات

و در ۶۶

۱۲۹

اما غلیظ اگر با طبیعت بی غلبه باشد از خلل حرارت با مین و قیله باطل
 مکتب هم و اگر طبیعت محفوظ باشد دلیل بر کثرت رطوبت و قوت مرار بهر سبب
 است لال از لون او بدو که بر از طبیعت نیست که از بار بهر شدت آن دلالت
 بر غلبه صفه کند و نقصان آن دلیل ضعف مضم به و بیاض آن از شدت
 مجری را بهر بهر و هم بر تان بهر و اگر بر سر از آن اید دلیل تقیای قریه به و خضرت
 آن از از بخاری و کوانی بهر و باقی او لون بر از چون او ان بول باشد
 چهارم است لال از آن میات طبیعت آن نیست که خنجر بهر پس اگر متفنج به
 ذیل کاو و دلیل کثرت ریح بهر بهر است لال از وقت آن و اگر کثرت از وقت
 تقاضا کند در خروج لادع بهر و دلیل کثرت صفه بهر و اگر تا فر کند
 و بطرف بهر از صفه تا فر با دفعه یا بهر و یا با اول تا بضر بهر و ششم است لال
 از آن که کثرت آن زاید بر از آن معنای و جمع از غفوت اختلاط یا فویان
 اعضا بهر و با قریه اعتبار و رواج بول بهر بهر است لال از آن که کثرت
 و بهر دلالت بر غلیان یا کره ریح کند و بر از طبیعت نیست که کثرت
 الا فایده و متداول باشد در وقت و غلیظ و از غرض هالی بهر و نیت
 و عدیم الرایح و سبب خروج بهر و غیر لادع فصل در
 بحران بدو که کثرت از سبب عظیم که در وقت واقع شود از وقت
 طبیعت

پس

در سالی ۶۶
در سال

طبیعت با بر فر نشسته که داند و طبیعت بر سلطان و مرغی بهر شش یا فی و در
 بمملکت در روز بحر از آن روز قتال پس اگر در بهر سلطان که طبیعت شش
 که مرغی است بشکند و بر و غالب اید و از مملکت براند او را بحران نام
 چند گویند و این بحران موجب صحت شود و زود می آید اگر سلطان غالب
 شود لیکن بحران که شش را بهر در کبد ملک شش بهر بمقاومتی
 دید از بحران ناقص و دلیل طل مرض بهر و اگر نفوذ بهر شش غالب
 شود و سلطان بشکند و مملکت دست فرو گیرد او را بحران تا زدی گویند و نیت
 بهر بهر و اگر شش غالب شود اما محتاج بهر که یکبار دیگر مفید و مت کثرت مملکت
 منکر داند از بحران ناقص و در گویند و بدانند که شش را بهر
 با تحلیل ماده بتدریج فی وقوع بحران یا با انتقال ماده از عضو بهر
 و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو بهر بهر بحران نقل
 کند انتقالی چند گویند و اگر از عضو بهر بهر بحران نقل کند و در گویند
 و بحران محض نیست که بعد از دفع تام در روزی با حور واقع شود و بحران
 بدفع ماده بهر بهر با انتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل شود
 و بحران مذکور بحران بهر بهر و هم چنانکه در روز جفت مصداق که از طریق
 فرشته و سباب مشغول میباشند امور را بهر مثل اضطراب و سوء الحال

mandeg.tarihema.org

tarihema.ir

برض واقع میشود و بحرانی که در وقت مابین بقیاس سهال یا برعکس
که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام دفعه ماده خواهد گرد اما علائم
ضعیف نفس و تپیدن و اختلاج لب و وجع معده و ثقلان و
تاریکی چشم و علائم سهال ثقل بطن و قراقر در رشت و عدم
در علائم قریحه و علائم عاف صم و طین کوش و شمال سر و سر و
و خارش تن و علائم او را در ثقل منار و غلط و کثرن بول و علائم
عرق نبض و حروند و اتفاح بشه و بحرانی که بحرانی در
واقع شود ماده رقیق دفع کند از این جهت بحرانی که بدان باشد
اکثر اوقات ناقص بود و بحرانی که در ابتدای مرض واقع شود مملکت
باشد و در وقت تنه ناقص بود و در آسمانی نام و در اخطاط بحرانی باشد
در روزهای بحرانی طریقه نیست که برض بهیچ وجه تحریک نکند و در
بحران را که ایام با حور میگویند اول سیه و جهام مرض است و باید که در این حالت
تعمیم کند و در سیه واقع شود و بحرانی چند در روز چهارم منتهی بحرانی
در روز پنجم بحرانی ششم واقع شود و در روز هفتم بحرانی است
در روز هجدهم بحرانی نهم واقع شود و در روز نهم منتهی بحرانی در یازدهم
و اگر در روز دهم بحرانی دهم واقع شود باید که در روز چهارم منتهی بحرانی
مرحله بحرانی

در روز دهم بحرانی دهم واقع شود و در روز نهم منتهی بحرانی در یازدهم

مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و اخلام در ابتدای مرض
و الله اعلم خاتمه انداز ما الحوادث و ما الاثقال من علل الی
اخروی اما انداز حوادث چنان باشد که کسی تغییر حادث شود
در عادات طبیعت مثل شهوت طعام و جماع و بول و براز و عرق یا
در عادات غیر طبیعتی و عاف و سیلان دم بواسیر و طجت منتهی
بمرض باشد و خفقان دایم مندر باشد بمرک مفاسد و کابوس و دوار
بصر و سکنه و اختلاج بسیار بلبشخ و خدر شدن اعضا بفالج و
اختلاج و به بلقوه و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق مندر باشد
بکند و فالج و حرمت رو و چشم و سیلان دم و نفرت از رزینی
منتهی بمرام و حرن یا سبب و کثرت فکرهای بد مندر باشد
یا الخولیا و بهیچ روی چشم پستق و دوام صداع و تشویه نزول
اب در چشم و انتشار و ثقل و تمدد در طرف منتهی بعلل کبد و ثقل
کرگاه و فاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و فی و تقه و وجع
اطراف بقولنج و حکم مقعد که زلیب کرمهای خور و بد منتهی
بواسیر و حدوث قویا بسیار بر برض و بهیچ اینض منتهی بمرض
و سیلان طین در زمان حمل سقاط و سخت شدن و بر آمدن ساق

در روز دهم بحرانی دهم واقع شود و در روز نهم منتهی بحرانی در یازدهم

بدوای و داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الجنب و ذاقه
 الرتره و عرق و بول ختن بختی عفت و حرقت بول بقره
 مثله اما اشغال از عتس بعدتر دیگر چنان بهی که اگر در حیات
 حاده ضمیمه حادث شود بعد از آن سه سال صفر و دست دهد
 ضمیم زایل شود و همچنین زده سه سال صفر و زایل شود و سه سال
 صفر و زایل شود و ضمیم زایل شود و استقامت سه سال بفرمانی و شنج
 بجز جنون بیواسیر که حال یوم خصین و فوق استلاب عکس
 زایل گردد و هم چنین داء الثعلب و درد کرده و دیگر اعضا بدوای
 ۵۵۴۵ داء الفیل و ایل گردد و الله اعلم قسم در طب عمل مثل
 ۵۵۶۶ پنج مقاله معالجه اول در حفظ صحت و علاج کله مثل است به
 ۵۵۷۷ در تدبیر جلد و مولود بداند که هرگاه که علامات پیشی
 ۵۵۸۸ ظاهر شود باید که از ضد و حجات و قی و سهال و فرج و اصوات
 ۵۵۹۹ مایه و ریاضت و تعب و بویای بد اجتناب کند تا چهار ماه بگذرد
 ۵۶۰۰ و بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرر واقع شود مضرت نباشد
 و چنانچه باه ختم رسد همان احتیاط مرعیه دارند و همچنین
 و کنگین لطیف غذا و سقاط شهوت کل کنند اما مولود باید
 که غده

۵۵۶۶
 ۵۵۷۷
 ۵۵۸۸
 ۵۵۹۹
 ۵۶۰۰

که غده که معتدل بهم برآید و چون جدا شود ناف و بالای
 چهار انگشت قطع کنند و غن بیا لایند و بران نهند
 و مولود باب و نمک بشویند چنانکه آب بدن و بینی او نشد
 و اگر مان آب سماق و شادان و حبه و قرط باختر بهتر بود
 بعد از آن بای فاطر عذب بشویند و انگشت عمل در بدن
 او نهند و در قاطع سید هر عضو را بجز ریه نهند و بر فرق بند
 و در غده تاریک کنند و هر چند روز باب فاطر بشویند اما رضع
 بداند شیر مادر یا لبنه یا طفل نمک مراقتد اگر مادر صبیح المزاج
 باشد لیکن تا چهل روز نکند و شیر مادر نهند بلکه کسی دیگر
 دهد تا چهل روز نکند و اگر نماند دایه بگیرد خنثی رضعه
 کند خوش شکل و نیکو روی که بقوت بهم رسد و میان پست
 پنج و شش به معتدل المزاج و بسیار شیر بهم و شیر او معتدل
 القوام باشد و شیر سه روز از شیر دیگر و چنانکه گفت
 شد تا چهل روز از وضع حمل و بر نکند و غذا با لطیف
 معتدل تناول کند و در بامداد پستانها را از آب بوشد پس
 در بدن طفل گذرد و از حرکت مضطرب ریاضت احتیاط نماید

و اگر شیخ عظیم بن محمد طغفاتی بنام او کند

شونیز مفید بود و اگر تمام شود و انگلیس مایه نزع الیه
سرد بدهند و در اجسین شیا فر از عمل فودونه و دیگر کن موش
استعمال نمایند و روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا
بیاض مدود در زکام سر طفل اگر کم دارند و اندک علی بدهند و کمی کنند
تا فی نماید باینکه کشش آب بر مرغ چرب نوع بکلور او فروزند چنانکه
در زری بر طفل نرسد و در سعال ضعیف و کثیر او را نیز و نماید
بشیر یا روغن بنفشه بدهند و در روجع گوش و حوض و معده و
مرزنجوش در روغن بچوشانند و در گوش چکانند و اگر از گوش
رطوبت بیرون آید پاره صوف و عمل شوی یا سر و زعفران الوده
در گوشش و کشند و در تکرر کردن بسیار شراب سبب و اندکی
پوست سبب بدهند و معده را بجایست طلا کنند و در یخچین شکم
آب گرم بدهند تا بیاض مدود بر شکم ترزند و روغن زیت در
شکم بمالند و در قروح که عبادات بشراتی بود که در دهن عارض
شود و از آن هر صبح و هر شب سیاه باشد قندیل بنج باید که در دهان
بمالد و علی کشوند و کل کشند و بنفشه بپزند و بر آن فشانند
و سماق و کلناز و پوست انار نیز مفید بود و اگر او عطسه

也

مرغ نایکند بر سر نهانند و بر سران نشاند چنانچه زرده بمقعد
 رسد و در تولد که مهر خور در فواجر مقعد راس و عروق و
 شکم بدیند و شیاف مغز است زرد الوتخ و استه شفا الوی بارک
 ان استعمال کند و در کرم در ان که در شکم پیدا شود فشن و درینه
 و زرد کاه و روغن فلفل بر شکم طلا نمایند و طفل چیز از شیر باز گیرند
 باید که ابتدا با طعم لطیف لبن کند و با قوت نکیر و بجمام نزد و از
 خوف و غضب و اخلاق بد و غم و پر خوابی که دارد و چون قوت
 گردیدن و باز سر کردن باز بداید را کند تا بلب متحول شود
 به ان لم چون ریاضت ایشان است و چیز شش را شود عود
 بسیار بد در پیش دادن بتدریج کم میکند و بر ریاضت
 افزایند و محذره که از کار مشغول ممل شود و خیر الامور رعایت
 کند با خلاق حمیده بالیده شود و فلفل او در فصول
 در فصل رابع مواد که در رستن افسرده باشد در حرکت اید
 و منبسط کرده و تدریج است که از ان کم کند بتقلیل و مطیف
 غذا یا استفرغ و ان بقدر استعمال فلفل کتبک عاده
 و غلبه خلط و از بحقیقات و سخناه مشیده و کثرت حرکات و

כח
תח
כח
מח
כח

استحمام و کثرت کلل محوم و حلا و شراب احتراز باید
 کرد و از اشبه مثل شراب حامض و لیمو و ضدل و ریس
 و کنگنه این اقتضای کنند و از اغذیه زرشک و انار و ساق و امثال
 آن منسوب شد و در فصل شتاف باب شش و نهم است مشغول
 باید به و در منب شمال قریب باب روان که از پنج رود خان و
 غبار دور باشد مکن زنده و از حرکات عنقه و غایب روز و کثرت
 مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و سخت حساب نماید و
 بجامه کربایت که باشد روند و از اغذیه و لیمو و نوکری
 و طب و بر و بشت خورد و از بادهای کتان نوشند و شمع
 بفرستند و در فصل خریف از برای صبح کربای میانهای روز خود
 نکاه باید داشت و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و شرب
 شراب و اکل نوکری و استحمام باید و احتیاط نمایند و اگر بدن متعطل
 باشد در ابتدای خریف شمع بفرستند و در وسط طالع
 استماع بمسمل و در زمستان خود را پوشیده باید داشت
 و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه و محوم و شراب درین
 فصل مفید به و در استحمام و استعمال مساحت شاید و اکثر

جامه مویینه و شنبه باید پوشید و اما در آنوقت که و باشد
 نفوذ بانه منته که هوا از حمر طبع بکشد و در آنست که تقطیل
 اخلاط هوای رطوبات کند بر این مطنیه مثل سبب و ترخ
 و بر و شنبه مثل ضدل و کافور و عنبر و مشک و بخورات مثل عنبر
 و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و اشته و سعد و
 اد فر و اهل و پوست انار و مورد و اینوس و زعفران و باید که
 خام بکلاب و ستر که یا سکر که انکره جوش بده مرشوش دارند و
 و کوش و غذا و شراب کم زنند و ازنی و فصد و مجامعت
 و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در مواضع مشکوفه ساکن
 نشوند و قطعاتی نم بخرند و از شراب شراب حامض و لیمو
 و ریس و ضدل تناول کنند و از اغذیه اقتضای بخورند و آب
 سرد پس بخورند و اگر از منب شراب در و با آورده اند که مفید به
 و تر باق فاروق و مشرو و بطوس ش از غلبه و با مفید افتد و صبر
 و زعفران و مرکب و با عسل قرص سازند و با ممدان بکدرم بخورند
 فصل سیم در تدبیر ماکول و مشروب در آن دو بخت بحث
 اول در ماکول بهر منغ غذا نیست که از او خون نبند حاصل

۶۰۳۲۱
 ۱۵۴۱
 ۳۱۶۷۱۱

شود و لذت باشد چون نون کنند که از روز سیده و گوشت
گوشت کساله و از سبزه کینه قریب باشد بقدر انگرست
و بخیر و طب و مزیه ماکولات در حق دوم گفته باشد
و بهتر از وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق بود
و بعد از ریاضت به وی ششها چیرین باید خورد و ششهای
بچه را دفع نباید که و از دقان و تطویل زمان کل اجتناب
باید نمود و اندک باید خوردن و نهوشهوت طعام
باقی به شد که ترك کند و موقوف برین غذا نیست که عسل
عند الطبع الذی باشد و جمع میان الوان اطعمه نکند که
موجب تحریط طبیعت شود و هکذا غذا نیز عادت نباید کرد و غذا
نحوضات ضعف و نحافت اردو عصاب را مضرب و غذای
تفویض است که ششها پر از شیر و حویض ششها
باطل و بدن گرم گرداند و غذای غیر صالح مهزال و شست آورد
و رحم را مضرب و دفع هفت خلود و هم بخامض کنند و هکذا
از آن تفویض و غریف و بالکسی عاری با بنها کردن را هم زجر
باید که مناسب مزاج صفراوی اغذیه مرطبه بارده

به مثل

به مثل قلیه که و دکن و حوضات غریب به مثل عسل
و نارنج و غوره و در مو مزاج را مبردی که قانع رطوبات بود
مناسب به مثل حوضات و بلغم مزاج را مسخن ملطف مثل
کنجد و کبک و طبع و مزاج مناسب باشد و سودای مزاج را طری
معتدل در حرارت مثل برق گوشت بزه و زره پیض و بهتر از
نبوت نیست که روزی دو نبوت و روزی یک نبوت اتفاق افتد
و آب در عقب غذا و میان غذا تا نتواند خورد خصوصاً در لیسار و
در عقب غذا خواب جهت مضاعف به و حرکت خفیفه جهت اخراج
مطلوب است اما حرکت عینقه نشاید که شراب و شیرین بر سر غذا
مضم نشده مضرب و پیوسته باشد و بر عقب غذای که بر او مانده
غالب باشد رضایت مناسب به و صاحب معده ناری را
اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعوت و معده
ضعیف گوشت و اغذیه غلیظه که باید خورد و خلاف مراض
که او را اغلیظه کثیره غذا مناسب غذا به و کسی را بعد
از غذا ایس و است که غذا به دفعات اندک اندک باید
خورد و مطلقاً از تخم احتراز باید به و اگر املا محسوس

و غذا در معدم شده منوزی باید کرد و الا تبیین طبع غریزی
 به مبرور اگر اشک کوفی و شهریاران و محور را اطر فیل
 و کلفت موقوف باشد و اگر بهم از این نذیرات نکند خواب
 باید کرد و شب از روز مهیا و نمون و بعد از آن استحمام و اصلاح
 اغذیه صوره بسکچین کند و از آن بازه بعمل و دفع مضرت
 اشیا غلیظه مثل هر سو باج و مالوده و نان فطیر شبای
 لطیفه باید مثل بکانه و کبر سرکه و بیاز و سرکه و رازق
 و هم چنین دفع مضرت از چیز بدان کند که در مزاج ضد
 آن بهم و جمع میان لبنیات و محوضات و مایه تازه و لبنیات
 نباید کرد و ماست و تخم مرغ نخورند و است باریخ شیر و انار
 بر سر و سر و انکور بر سر مرغ و کله با سرکه و برنج نباید خورد
 و کبوتریجه با سر و بیاز و عمل باخبر نوز که خروج چوب کبر
 و شیر و شراب و باقلی و ماست با هم جمع نکند و از کبابی که
 بر هوب خرد و کرده باشد و برانی که پوشیده باشد احتیاز
 نمایند و از سومات و محوضات که در ظرف مسین به
 اجتناب نمایند خصوص که در آن نخته باشد و در رشتان
 غذائی

غذائی که مایل بحار است و ما بفعل حار به باید خورد و
 در رشتان باید که بالفعل بارد به و در رسیع و خریف معتدل
 من سبیه بحث دوم در شرب اما آب بعد از آن خورند ^{۵۱۶} ۳
 که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی ^{۶۶} ۶۷
 گفته اند که هرگاه غذا آب طبیبی باید خورد و خصوص که در میان
 غذا خوردن عادت کرده باشد و آب نباشد نباید خورد اما
 مخوران و جوانان را و خوردن از این منع نباید کرد
 اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و الکافوا که خصوص
 جزیره و در شای خواب قطعا آب نباید خورد و خصوص
 آب سرد و اگر صبر نتواند کرد مضرت کند و رطاب و عت
 عطش کاذب نباید کرد و جمع میان روان و آب چاه مضر
 به و اصلاح آب فاسد بطبخ کند یا آب خاک یا که میانه
 پس صاف کنند و آب غلظ را و کدور اصلاح شیر و شراب کنند
 و این شراب شور را بسکچین و آب از جگر را بجزای نرم و آب
 و آب نل از پیچریای چرب شیرین و زرق و اینها مخالف
 پاد زنت خصوص سکه پرورد اما شراب فخر در مؤخر کنند

که بهترین شراب است که طعم و بوی آن خوش باشد و صافی
و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن در خدنی کنی و چند
روز بگذارد ضایع نشود و باید که تا چهارده سال و بقول افلاطون
تا هفده سال بماند در شراب شروع نکند و شایع و سولای
نراجر شراب احمرا و اصفر غریب مزاج مناسب بهم و محوری
مزاج و جوان نازا ایضا با اصفر مزاج با مروق اما بدو ساعه
پیش از تشرب مزاج باید کرد و که هر دو را صرف باید خورد و در
زمستان و بلاد بارده بیشتر محتمل باشد و در بهستان و بلاد باره
کمتر و در بهار صرف و اندک باید خورد و در خریف که در مزاج
و شراب آنگاه خورد که غذا هضم شده باشد و بعد از غذای
ریبه الکیموس بخورند و غذای که مناسب است از شدت سیاق
و انار و از و آب گوشت و امثال این بحسب مزاج و در میان
غذا و در عقیان پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای
اعانت هضم معتاد باشد اندکی باید خورد و غذا در میان
شراب نباید خورد و بنشینا نباید خورد و مادام که سرور
و نشاط در تازاید باشد و این سیم و عقل نکال خورد به

الاکثر

از کثرت شراب خوف نشود و حد انتفاع آن این باشد که نگذارد
که طافح شود و چون خواب غلبه کند و غشیان پیدا شود
و دماغ بدن ثقیل گردد و زمین مشوش و حرکت دست گردد
فریاد کردند و ترش شراب و خواب باید مشغول شدن
و بر شراب اندکی فریاد کردن و تشرب بکاسهای کوچک
مناسب تر بود و پانی نخوردند و بپیکر دفع خوردن مضربند
بلکه کسی معتاد بدان باشد و کسی که خواهد که شراب
شادان کند غذا اندک باید خورد و در غذای او باید که چیزی
که از ذرات باشد و از چیزهای شیرین نیز باید احتراز نمود
و کسی که خواهد که زود دست شود و در غفران و جوز بیاورد
شراب کند شغل در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر
بدان مقدار و محتاج باشد محوری نراجر اسباب و ب
و امرو و انار و در عروق حاض و ربویات حاض و قرص
لیمو و کچین و از بقول کاهو و خیار و کاسنر مناسب
به و اگر مزاج در غایت حرارت باشد قرص کافور خفت
دادند و مزاج سرد را شغل کوارش مصطکی و عود و عطران

و بگفتند و فندق و سبزه و جوز مناسبند و در طایفه نخل
 برشته و فندق و سبزه و بادام پریان کرده بنماید شور کرده
 و با سبزه را بپزند و اگر در طبقات تشنگی باید کرد و در میان
 شراب غذا نباید خورد و شراب در مجلس فراخ روشن
 و در ستانها و کتاخوها بپزند و با صدق و اولی که از
 ایشان شکرین باشد بنشینند و ادب صحبت الت که تزیین
 بدن کنند با نکر اندام از وسیع پاک کنند و با مهای لطیف
 پاک در پوشند و اخراج کنند و اصلاح ریش کنند و بوی
 خوش بکار دارند و در مجلس از خیر که موجب تنفسند
 مثل و نقت و بینی که نمودن اعتراض کنند و اگر عیبان
 شود از مجلس دور شوند و چون فی کنند یا مجلس میاود
 نمایند و کلمات ظریف و حکایات لطیف کنند و از مجلس
 حکایتی و سخن که موجب غم و خزن باشد احتراز کنند
 و اگر مجلس برآید زود متفرق باید شد و اگر جامعیت
 شوند و نیز هنوز مست نشده باشد خوردن است نماید و
 در مجلس نر امیر و یا صحن طبع حاضر باید کرد و طرب باید
 که خوش

خوش شکل و خوش طبع و خوش اواز باشد و خلوط و اوف
 و غیره در رستی افراد نماید نمود و در رستی مجامعت
 نباید کرد که موجب ضعف عصب شود اما بر شرب
 اندک خمار مفید بود و بقول حکما در ماه ربیع است
 نوبت شرب نباید خورد و اقل مقدار آن یک طبر بود و اندک
 سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل به با حرارت مزاج یا قدیمی
 پیایی یا قوه شراب یا ثبوت منجات و بحقیقات مثل غفران
 و جوز بویا و غرنفل و بطور سکرانگی اینها به و تناول
 دسومات و حلوی عمل مریب و به و کبر و شیر و نمک و سدا
 و زره و وودع و آب سرد با سکر که از آن جمله است که در رستی
 ارد و گفته اند که کسی از شراب پنجاه دانه تلخ بخورد
 نشود و اگر صد دانه تخم کاسنی و تخم کاه و کل سیخ و تخم
 کرنب هر یک سه درم و کافور دانه کی بکوبند و صاب سازند
 بمقدار نخودی و شرب آن شراب یکا از آن بخورد در رست
 شود شراب با عرق کاه و زبان شکر می زیاد کند و
 با کلاب امینة معده را مقوی شد و با عرق پید و کاه

محرور و جگر را مناسب بهما با خارج عبارت از ارتقا و بحالة
 شرب به به بر ماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال
 نفسان مضطرب شود و خفقان و غشيان پیدا شود و تب
 و بر نفست شرب است که منظم و منجز نشود و غار از این
 و کثرت فصول به و از ضعف ماضی و دفعه و کثرت شرب
 و شرب شربهای مختلف نیز به و تدریج علاج خمار است که معده
 از بقدر که باشد بفرمان کند تا ندین طبیعت کند و شمولیات
 بارده مقویه بپوشند و آب برف و غار بخار مفید به و استقام
 و و کثرت ریاضت نیز منسب باشد و بعد از شقیه معده از تقایا
 شرب آراشید شرب در شد و ریاس و به و سبب و اما رو
 سکنجین مناسب به از غذای خوصیات و سفند باجات رقیق
 و گویند اگر دو کاسه شرب جهه تنقید و تحلیل آن بخورند مناسب به
 چنانچه اغشیه کفایت نظم و کاسه شرب علی لذه و اغری
 تدوینت منها و بها و مجنون عامری کفایت تدوینت من الی الی الی
 من الهوی که بتداوی شرب الحار و البارد و این را به تدریج معالجات
 خمار نهادند و اگر کسی بهد که از سستی بهوش آید و کلاطاف و پای
 شوره

شوره کند و آب برف بیاش مد و در روز نرزد و سر که و کلاب
 و صندل و کافور بپوشند و آب موصل و غوره و دوع و
 سکنجین و آب انار ترش و امثال آن با برف منسب به
 و آب کشید و پید و خیار که و و عرق طلع و ش صنی بر شانی
 و سرالیدن مفید به و لجه رای که شرب کم کند مثل کشید و لبار
 و عود و دار چینی و قرفه و کباب و راس و حب المرسی بود
 و مضطرب سر که و آب غوره بهم مفید به و اند اعلم بالصواب
 فصل چهارم در تدریج خواب و بیداری به تدریج خواب است
 که معرق باشد و معتدل و معتدل المقدار و گفته اند که باید
 کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب از زمان باشد
 باشد که برای اعانت غذا در هضم شروع کند و شاید
 که برای اعانت هضم خواب کمتر پس اول بر طرف رست
 حشمت که تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع
 کند پس بر طرف چپ گردد تا که به یکجانب بر معده مشتمل گردد
 و بواسطه همین از هضم کامل نشود و بعد از هضم باز بر طرف
 راست باید خفت تا آنکه از غذا اسهال منخ و بش از حقن

۱۶۳۲
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۰

دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفش مدهضم
 باشد و بر شکم از خفش موجب زردی شود مثل زردی و سبب
 در ریش و کبابوس و صرع و خواب بر خلط معده مضر به و
 ضعف گرداند و او از شیا که نزدیک نیست و حکایت کردن
 و کتاب خواندن خواب آورد فصل در تدبیر شغری و اجتناب
 بدانکه شغری طبعی است که هر روز دو نوبت طبیعت
 محبب گردد تا فضل لیل و نهار منقطع گردد پس اگر در طبیعت
 واقع شود مثل سفید یا جهاد و سبب قنای و علم کنند
 و خود و امثال آن طبیعت را نرم باید کرد و از قابضات اجتناب
 نمایند و اگر احتیاج افتد بشما و صفها نرم گردد و در
 خصوصاً شغری را به قوی ایشان ضعیف شد و محتاج
 مددی به و اگر طبیعت زیاده از محتاج محبت شود و بسبب
 اعتدال از اختلاط غذا یا شاول غلیظه مختلف شود و سبب باید
 که در این شود و مثل ساق و ریشک و قلیبیب حبس
 طبیعت در باب خود گفته میشود فصل در تدبیر جمیع چیزین
 جمیع آنوقت که غذا بهضم شده باشد و در وقت بود که
 معده

در تدبیر
 در تدبیر
 در تدبیر

در تدبیر
 در تدبیر
 در تدبیر

مستدل به و بدن متلبه شود جمیع در خلط معده مضر از آن
 به که در امتلا و باید که آنکه شروع کند که شهوت و
 شدت بحکال باشد از آنکه تکلیف و تصور و تجل خور بر آن
 دارند و جماعت بلعی از و کرر اللقا و کسی که از او متفق
 باشد و با خرمایض و صغیره بناید کرد و افراط در جمیع نکند
 که موجب امراض عصب ضعیف به شود و در عقب خوف و غف
 و فوج و غم مقطین و اسهال و فصد و جماعت محاممت نباید
 کسی که یا بس مزاج به یا قلب با معده یا اشتیاق با جسم
 یا اعصاب او ضعیف به جماعت نباید کرد و یا کمتر باید
 کرد و جمیع با محبوس موجب مسته به و ضعف نباید
 با وجود کثرت اسهال منزه و بهترین شکل جام الت که در
 بریزن براید و بدترین بیست آن بعکس به زیرا که نام شغری
 نشود و باید که منزه با حیل مرور و موجب تعفن
 و ورم قوی گردد و به ملو صفت هم بهم ان باشد و نشاید
 و بر بال استادن ضعیف ارد و به باید الت که در این
 شغل بر حرارت باشد که فاعلیست و رطوبت که منفعلست

پس اگر هر دو نقصان یابند تدارك آن مشكل به و اگر
 يك باقى بماند نقص تدریجی است و تدریجی و بطریق
 تدریجی باشد تدریجی شود و پس مراعات حرارت و رطوبت
 بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد بدو ضعف
 این فعل از ترك استعمال و نشین به چنانکه افراط یابد
 تحلیلات خنده و اوام به چنانکه تصور خشم و جلالت قدر
 انکس که با او جماع میکند در نفس متاثر گردد و او هم کند که او را
 بسته و فرط محبت و تعلق نیز موجب ضعف این فعل شود
 و تدریج آن دفع این تحلیلات به و مطالع کتب کتب
 جماع و حکامتی که بدین تعلق دارد و استماع کلام نساء و نظر
 در نساء حیوانات موجب بهمان این قوت به و چون مسالجه
 این قسم در باب خودش خواهد آمد بر این قدر انکشاف کرده شده
 اعلم فصل در تدریج حمام به تدریج حمام نیست که برای آن
 بلند باشد و مکان او فراخ و آن آب خوش و بنای او قدیم
 و سرکنی گرم نکرده باشد و معتدل باشد و وقت استحمام آنوقت
 باشد که غذا خورده باشد و بتدریج باز درون حمام باید رفت
 و بماند

۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹

اول: یعنی در خانه نشین توفیق کند پس در خانه دوم پس در خانه
 روزه و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر در طویل باشد بنشینند و اگر
 بر فم بریزند تا هوای حمام در او اثر کند و استغناء هوای بیشتر از
 آب کند و اگر باس مزاج به اول آب بر بدن بریزد و بنشیند
 و استعمال آب بیشتر از هوای کند و بتدریج از حمام بیرون بیاید
 و رعایت بیشتر باید کرد تا اثر نکند و کسی که او را درم یا تفريق
 الصال یا قمر عنقه شود که نفع نیافته باشد بحکم نباید رفت
 و در عقب حمام غذا خوردن فربه گرداند و در عقب استحمام
 هم چنین به اما بان خوف شده باشد و بر خطومعه معده
 بحکم زفق نهال و جفاف آورد و مرطوب را چنین متد
 به و کسی که استعمال ریافت کند استحمام معرق باید
 کرد اما اغتسال با آب سرد جوان محرم مزاج را در بهشتان
 مناسب باشد و صبی و شیخ و کسی که او را اسهال باشد یا تزلزل
 یا بابت نشستن مضربند و اغتسال با آب گرمی تحبیل فضیله
 کند و امراض جلد را زایل گرداند و عرشه و قباله و شیخ رطبت منید
 و عرق التاء و مفاصل و ادجاء و در که نافع باشد فصل در تدریج

۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹

حرکت و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در حرکتی مناسب به تمام
مد باشد بر هضم و اخراج و وقت ضیق از زمان باشد که فضله
از لوله و براز رافع شده باشد و غذا هضم گشته و نور وقت غذا
نیامده باشد و ریاضت بر امتلا مضرب به و تا حرمت لون و نشانه
در حرکت باشد و سیلان عرق بید نیامده ریاضت مفید به و
چون تغییر در لون و کلال در حرکت بید آید ترك کند و بر
خلو معده و بعد از جماع مضرب به و ابدان ضعیف را نباید کرد و
اعضای مالوف را هم چنین ریاضت نباید فرمود و مثل
کسی که او دوائی به ریاضتی باید کرد کپائی را در آن حرکت دهد
و علی هذه العیاس و ریاضت بعضی نفایس صعب و شدید به
و مناسب ابدان قویا بنحیث کسی که رفتن و استراحتن و پیاده
رفتن و شتاب کردن و نیز انداختن و در لاب گرفتن و کوی
زدن و نیزه بازی و شمشیری کردن و بعضی لطیف و نرم
باشد و مناسب تا قهوان و ابدان ضعیف و غیره سوار شدن
و استراحتن و در زورق نشستن و این ریاضت بالجمیع اعضا
به آنچه بفضو خاص به چون افکار که ریاضت خاص دماغ است
و استماع

و استماع اصوات صاده و الحان بلند که ریاضت گوش به و نظر در
اشیای دقیق ریاضت چشم به و ریاضت آلات کلام
و تنفس ریاضت به از قبیل و صاده و استراحت قبل یا بعد و بتدریج
بجا در بایندن و دلک نیز نوعی از ریاضت است و از آن تا تمام است
دلک سخت به ترا قویتر گرداند و دلک نرم خستگی زایل کند و دلک
سپهره زال آورد و دلک بجزای درشت جزب خون کند و بجزای
نرم یا دست نرم حسن خنک کند و پیش از ریاضت و بعد از آن دلک عظیم
مناسب به و بعد از دلک اعضا باید کشید و دلک از اعالی بنیاد باید
کردن و با سافل قطع کردن و بالعکس این نشانه فصل در زیر شرح
بدانکه در سن شحوت برودت و پیوست غالب میشود و در پیشان بنحیث
و رطوبات کند و دلک ریاضت و استماع معتدل مناسب نشان به و
تقلیل غذا کنند و بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سردایی و
و بلغیر کنند و استعمال طبعها مثل غیر و لادن و غالیه و ندهان و
بروغی و تر کس و اسهال و زینق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت
چرب و حلو و حلیم کنند و شیر و عسل خورند و از میوه انجیر و بومر
و رلب و شربها شرب که نه و متوسط غیر مغز و و از بقول

۶۶ در سن
۶۷ در سن
۶۸ در سن

کرفس و کندنا و سیر و پیاز و باید که طبع ایشان مجبوس باشد
 و الا تبیین کنند باب گریست و بلبلاب شیر و شکلات و کشکول
 جو و مرغ مرغ با گریست و سلق و اگر در دم علقه بطن شکری بخورند
 طبع نرم کند و اگر خرد در ماء العسل حوش کنند و بخورند هم چنین به
 و اگر احتیاج افتد حقه های نرم سهل بکار برند و ایشان از افسه
 مضربه مکرر بکنند محتاج بدکن شوند و در زشتی و لاطریل
 کپردنش دارو و ماده الحیوة و فرض مصطکی و عود و عنبر و مال
 آن کند فضل در تیرس فوله کسی که بفرغ یافت باید که اگر
 بدن متلبه شقیق بدن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت
 او آید و بجمع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آن که رسد
 بان احتیاج میرسد عادت کند و در غیر فرق سیر باید کرد و باید
 که معده معتدل باشد و از اطعمه کثیفی آورد احتراز کند و دفع شکی
 بخم نوزاد کنند و با سیر که داب بهم اینجند و باید که معده معتدل باشد
 و اگر در کما سفر کنند سر از امثال پوشیده دارند و در غم نغف
 بر سر دهند و سینه را با عاب بنک و تخم تورک طلا نمایند و اگر
 خا بند که روی متغیر نشود لعاب بنک و روی مالند و شراب
 حاض

حاض و سکنجین و شراب لیمو خورند و در موضع که سموم شده و بدن
 بینند و پیاز و مرغ باید خورد و پیاز نافه و شستن بوج مفید
 و اگر کسی اسهول نزد اطراف آب سرد بشوید یا در آب نشاند
 و در غم طرباب پیدا کند و در سیر مالند و طعم بارده خورند و تا
 صبر باشد آب بخورند و اگر تب باشد شیر و مرغ مناسب بود و اگر در
 سرد ماسف کنند پوشیده دارند و سیر را از کدو و پنبه و دهن
 پوشند و با ممدان طعام که در آن سیر باشد بخورند پس سوار شوند
 و عادت تب نش نکنند اگر سرد یا بایند زودش شش نروند بلکه تدریج
 نزدیکش روند و سیر و جو بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر
 سرما سخت رسید به بند یکدم حطیت بار طرب شراب بخورند
 و اطراف را بر و غم زینت و یا سبزه و سونیز جزب نمایند یا در آب
 شغم نهند یا در آب که در لیمو و انجیر و با بونه و شیت بخت نمایند و از شش
 در نشاند و بعضی گفته اند که دست و پا در آب سرد باید نهاد یا در
 برف بگیرد اندک در که بزند و علاج آن در باب خم گفته شود
 و بعضی از ابهای مختلف را بطبخ و تقطیر زایل کند و پیاز و سیر
 یا غیر محل شیر و کما بوجه مضرت آب مختلف بغایت مفید بود

و آب شور البکمین اصلاح نمایند و آب ششی را چرخای نرم
و آب غلیظ و تیره را بسرکه و اگر ممکن باشد که آب بلد خود صاحب
دارند و آبهای مختلف بیه میزند با کل محکمت فیه نگه دارند
و آب مزیند و صاف میسازند بغایت نیک باشد و کسی که
در کشتی نشیند اگر او را غشیان حادث شود دفع نکند و قی کردن
مفیدیم اما اگر قی کرد از لطف رسد بمثل سبب و به و انار
و شراب اینها منع کنند و سرکه و عسل خورند و تخم کرفس
و استنین از رافعات قهز جو و سوراخ بپزیدند
ما بدن مفیدیم و در اعلم باب در معالجات کلر مثل
بر فصل اول بدانند معالجات سه نوع است بدین علاج
کند بر وجهی که مطب بن صحت باشد و احکام لغز از کیفیت چمن
حکم ادویه زیر که تاثیر سباب ضروری در بدن است و
بزرگترین چمن تاثیر ادویه باغ و غذا از لنگ جله است که او را حکم کنند
خاص است مثل آنکه در حلقه و در وقت نوبت تب از لنگ منع کردند
تا طبیعت بواسطه شغل بهضم غذا از دفع مرض باز نماند
و در وقت که بدن محتاج غذا باشد و شهوت قاصم ضعیف به
تقلیل

صحیح
تدبیر
در اول چید و او عمل پیدا نماید بر آنست که در سباب سه صدوی تصرف
دلی ۱۰۷

تقلیل در کمیت و بیشتر در کیفیت لغز بعضی غذا را به مقدار
آنکه و بتغذیه بسیار با واسطه کثرت غذای تقویت و تغذیه
حاصل شود و بعلت مقدار لغز تا فرما بر نباید و قی کردن اشتها
بقوت بوم لکن بدن از اخلاط ممتنع به و تقلیل کند در کیفیت
غذا و کمیت کیت آن یعنی غذا در کیفیت کم باشد و آن غذا بسیار
حاصل شود تا موجب زیاده اخلاط نگردد و در کمیت بسیار به
نموده و قوی بد لنگ مشغول شود و قی کردن اشتها باشد و معده ضعیف
به و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کند و باید
دانست اگر چه مدقومت مرض نیز تقویت دهد پس در امراض
انقدر ضروری به اما در امراض حاده که در از کمیت تقلیل اولی
باشد اما در علاج بد و سه قانون اعانت کنند اول کیفیت دوا
و لنگ موقوف باغ بر کیفیت مرض چنانچه اگر مرض معالجه بضد باید
کرد بخلاف خط صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن
موقوف بر معرفت کیفیت و درجه دوا و لنگ تا قدر وزن آن توان
نمود و تعیین دوا و وزن آن توان خود موقوفست بر آنکه از
معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل مس و فصل



و عادت بر سبیل حجت اخذ کنند اما معرفت طایفه عضو
 مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون
 اصلی صفت عضو معلوم شد حدس در یابد که چه مقدار از آن
 مزاج تغییر یافته یا قیاس وزن در او کند و چون خلقت معلوم شود با
 نکات مغنی است یا بخوف و خف است یا کثیف بداند که در عضو معین
 و کیفیت دوی قویه استعمال باید کرد و در عضو محجوف و خف ادری
 ضعیف و معرفت عضو مفید باشد بحد و هم یا اندک اندک عضو بعید
 بادوی قویه علاج کند و قریب بکس و دیگر اندک بداند که با دوا چه بیاید
 اینچنین تا بدان عضو رسد چنانچه در غرضان بادوی قویه و مدرات عضای
 بول مزاج کند و دیگر اندک بداند که دوا بکدام جهت بعضی رسد چنانچه
 در اسباب مغلبه کفند و در معای علیا بمسول و دیگر اندک بداند که جذب ماده
 بکدام طرف باید کرد و در جذب ماده منفی تمام پنجه باشد چهار شرط رعایت باید
 کرد اول رعایت مخالفت چنانچه از زمین و بسیار و از فوق با سهل جنب کنند
 دوم رعایت من رکت چنانچه در زمین طبع مجرب بدان نهند و جنب کنند سوم
 رعایت مجازان چنانکه در علته کبیه بسبق این بکنند و در علل طحال
 با سلیق پس چو ام رعایت قیاس کنند یعنی عضوی که ماده از آن جفت
 میکنند

میکنند بسیاری نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند باشد و اگر ماده
 تمام ریخته باشد از نفس عضو جذب باید کرد و بعضی قریب بدو باشد و شرط آن
 است که از عضو اشرف بعضی حس نقل باید کرد الا بالعکس و معرفت
 قوت عضو مفید باشد از بهر یکم رعایت است تا در عضو رسد و در
 قوت استعمال نکند و ادویه او را از مقویات خالی نکند و دوم انکه رعایت
 فعل مشترک عضو کنند یعنی که عضوی که فعل او نیست یا جمیع بدن مشترک
 بوم مثل معده در ریه و ریه در آن ادویه قویه استعمال نکند و از نیز باشد که در حیثه
 اگر ضعف معده باشد ادویه که از او برود قوی شود بدکارند و سیوم انکه
 رعایت حس عضو کنند چنانکه در اعضا از کینه الحسن استعمال نمایند
 ادویه لذایع و ادویه شدیده التحلیل نکند و معرفت مقدار مرض مفید
 آن باشد که اگر کفیتی که عارض شود است شدید باشد از ادویه قویه علاج
 کند و اگر ضعیف بجم ادویه ضعیفه و اما اعراض ملاطی خود ظاهر است که هر مزاج
 و هر سن را چگونگی علاج باید کرد و عادت را بر عیال داشت و در انشای بحث گفت
 میشود سیوم قانون در استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتداء و در
 استعمال رعایت کنند و در انشاه محملات منتهیات و دیگر اندک در مرضی
 کمبود آن بسیار بود در مفر که با خط باشد در ابتداء استفراغ ماده

کند و انتظار نماند و اگر مرض با خطر بود و مواد آن معتدل
 المقدار باشد و بیم آن نباشد که فوت برض ساقط شود اول
 نضج دهند پس شمع را بکشند و چون مضم و الم با هم جمع شوند
 اول تسکین و جمع باید کرد و اما معالجه بول مثل غیر اشخوان
 مگسور و درد خلوع و بطعبات از شکافتن است و کی که داغ
 کردن به و قطع و ضابطه باشد امثال آن باشد و اما علم و چون
 معالجه انواع است و حکم هر یک مختلف علی السبیل الاجمال بیان
 هر یک در فصل گفته شود **فصل اول در معالجات سوء المزاج**
 بداند سوء المزاج را در معالجه بتبدیل مزاج کند فقط چندین
 سوء المزاج کرم را بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی به
 استفراغ ماده باید کرد بعد از آن اگر سوء المزاج با قریب بود
 بتبدیل مزاج باید و تخمین مزاج بارده در ابتدا سهل باشد
 و در آنها مشکل به چون مستحکم شود و بیزید عار بعکس
 این به و اگر ماده مستحکم شده باشد بلکه در ابتدای ظهور به
 منع سبب کنند بتبدیل مزاج و بر باید دانست که استفراغ باید
 و فکر به شرط به اول امتداد از مواد دوم فوت بدن سیوم
 مزاج

در فصل ۱۱
 در سوء المزاج
 در کرم را بارده

مزاج حار و رطب چهارم معتدل در سن و نحافت بنیماید
 معتدل ششم عادت استفراغ نفعی عدم اعراض الاثر
 بعد ششم روح امعاء و ذاب باشد ششم سستی مقتضی
 به پس شخوت و طفولیت نباشد هم اندک فصل و وقت مناسب
 به یعنی سراسر و کرمی کرم نباشد و هم اندک ضاعت شدید
 القلیل باشد و در استفراغ رعایت پنج چیز کنند اول اخراج آن
 خطر کردن از آن متاثری کرد دوم رعایت جهت میل ماده
 کند چنانکه غلبه از بقدر دفع کند و مقصود با سوال ۳
 سیوم اندک غریج ماده بحری طبعی به چنانکه آلات بول نیست
 یا جذب کبد و امعاء نیست یا مقعر او چهارم اندک ماده را چند اندک
 احتیاج باشد استفراغ کردند و اگر مرض مستحکم باشد از کثرت
 استفراغ نباشد بنیم رعایت وقت استفراغ نماید چنانچه
 در امراض مزمنه و بی خطر بعد از نضج تام استفراغ کنند
فصل دوم در تدبیر مسهل و قهقهه اما قون مسهل
 است که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج بدهند و پیش
 از آن یک روز بحام روند و بهر نیز وقت خوردن مسهل

در فصل ۱۲
 در سوء المزاج
 در کرم را بارده

ربیع و خرفعت و کسی که معتاد بنود باشد ادویه قوی نباید
داد و در عقب مسهل پیش از آنکه در عمل این خواب نباید کرد اما اگر
مسهل قوی به چندان مضربند و پیش از آنکه در عمل این جابین
باشد و بعد از شروع در عمل قطع خواب نشاید کرد تا مسهل در
معه باشد غذا نخورند و آب گرم بر سر مطبوع فوت از رایل کنند
اما اگر شکم بیدار اندکی آب گرم بخورند و دوسه نهند و بعد از جبهها
و معجزهها آب گرم مفید به و کسی که از شرب مسهل عثیان آید
مقویات معهه مثل سیب و به و ریپس اندکی شاول کند و کسی
که در مسهل فکر کردن عادت شود پیش از شرب مسهل بدو روزی
کند تا معهه پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربت نبات باب
فاطریه نبات مد و محو و مزاج تخم بنگور سران و میزد تخم مرو
منقذ المزاج تخم هضم و چون این شربت بکند غذای لطیف
شاول کند و نان بخورند و چون کسی مسهل خورد و عمل نکند شربت
یا حقنه نرم بچیک باید کرد یا دو مثقال مصطکی بستاند و بر
سیرطاب گرم شاول کند و در روزی دو مسهل نباید خورد
و اگر در مسهل اعراض منکره حادث شود لیب اندک مایه عضو

رئس

ریس مایل کرد و قصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مضی دارد
و سبب آن ضعف معهه یا تخم یا بیست تنقل یا اگر است روانی
و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و زنده مشغ
بکند قطع باید کرد با آنکه طرف به بند و قابضات شاول کند و بر معهه
ضماد کند و تقویت بخموات و تعریق بحام مفید به و شراب ریپس
و غوره برف کند و اگر بار شکم در شیر کوشانند و بخورد مفید به
و اگر سبک شود حب الرشاد بریان کند و بادوغ بدهند و به هیچ قی
نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود بنکو
بروغن کل چرب کند و آب سرد بدهند و عطسه رند و بیاید و الت
که ادویه مسهل بعضی تلدین عمل کنند مثل الزوعنه و ترنجبین و
بازلاق مثل سیبک و خطمی و بعضی الحاحیه مثل شیخ الخنظل و
سینونا اما استفراغ بقی صحیح مزاج را مناسب به و مفصل و
نفس و عرشه و مالحو لیا و خدا امر شود در درامی در روز
بیا بیره کند و از هر قی کردن طعامهای مختلف باید
خورد بشرایبهای مختلف یا مقییات مثل مطبوع شبت
و بنج مریک و تخم درک ترب و اندکی عمل و بنک و بلغمی مزاج

بار کجاست و آب کم صغیر مزاج را در حالت تمکون شکم و چشم
 به بندند البته بعد از مزاج دهن در وی را باب سرد بشود و شراب
 سیاه کباب لا شاول کنند و اندکی مصطک کجایند و غذا بخورند
 تا اشتها صادق گردد و اگر از استعمال اعراض زدی مثل کرب و اوق
 و انقطاع صورت پیدا شود ماء العسل نیم گرم پخت مندا بصفه
 کنند و اگر از فی سوزش معده پیدا شود مر قهاری و ب بخورند و اگر
 موافق حالت شود آب گرم اندک اندک بخورند و سعی کنند که عط
 ارند و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و تا بل فصول کردند
 و در اندک و چشم و گوش را مضر بود و کسی که درم حلق و ضیق صدر
 و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضای سر را درم کردن با آب گند
 و کسی که بغایت فریاد شود و آنکه معده اش در فی نباید کردن و
 در صیف و ریغ فریاد کردن و در ایشان و خریف که باید
 کرد اما علامت مثل است در استفراغ فضلات معوی و سکن
 او باع کله نشین و قولنج و کسی که معده ضعیف باشد و از
 سبیل غشیان شود حقه باید کرد و در او را و امراض و اع
 مفید بود اما کبد را ضعیف کرد و اندک و شش از حقه شست که
 منوی

صحت

معده باشد بخورند چه حقه بر خلو معده مضر بود و بهترین وضع حقیقت
 که برایش نهند و ساقش نیز برایش نهند و چنانکه پشت بر زمین باشد
 و بطرف وجع میل کند و حقه در وقت معتدل باید کرد و پس از
 استقام نکند فصل سیم در قصد و حیات و اربابان علق
 با آنکه استفراغ بقصد استفراغ کلر است که در آن از هر خطری
 کم میشود و غرض از آن است که تغییر در یکت خلط طبع با اصطلاح
 گفت آن یا هر دو و محتاج بقصد نشوند نباید کرد و وقت محتاج
 بخار لبع بعد از نظم غذا نیم و در زمان معتدل و ماه در نقصان
 به اما وقت مضطرب نیم که بجهت حدوث مضر قصد واجب شود
 و در این تا فریاد کرد و در روز بجران قصد نکند و در زمستان
 و در مرضی که از بجران بی شه خون بسیار نکند و با چهار سال
 نکند و قصد نباید کرد و کسی که ضعیف و خون او کم باشد به فعا
 اخراج دم کند و بعد از حمام و اکل و بجه و جاع قصد نکند و بپن
 و طریض و قولنج و قریب و لا غیر افراط قصد نباید کرد و کسی که
 خطوی غلیظ به بعد از استقام قصد کند و کسی که در قصد
 غشی کند پیش از قصد قی باید کرد و صفاری مزاج را پیش

در وقت
 و کسی
 در وقت

از فصد شراب سبب برش و غوره و بلغم شراب نفع و مبینه و
 ترانما سبب شد و از غشای عین شود و فرجه رازک فراخ باید کشود و
 در رستان هم چنین و خیف و در ریه تا بکس این و عروق مفصود
 آورده و سر بر سر اما آورده آنچه مشهور است در دست شش عرق است
 اول قنقال و آن عالی بدتر و اعضای دماغ مفید شد دوم سلق
 و آن شوره بدتر و دانه ایچنه و امراض جگر و کبد و امراض منی و مفید
 به سیوم اکمل و از آنز البدن بزرگ کنند و او متوسط است میان
 بر دو و از مجموع بدن شمع آغ کند چهارم جبل الذراع و آن حکم قنقال
 دارد پنجم بطور و او حکم سیم دارد ششم سیم و او از طرف ایمن اوجاع
 کبد و از طرف ایسر طحالی نافع به و لجه در پای است چهارم و در بدیه
 اول عرق النساء و او جهت اوجاع دوائی و نفس و عرق القاء نافع
 دوم صافن و او جهت علل عضای منی و او در ارجیض کشایند و در
 امراض دماغیه اما ماده به منی مخصوص در الجویا مفید به
 سیم راک و ابض و او در باطن کزانه شود و فصدان در ادراس
 و اوجاع مقعد از صافن اقوی به و جاد بر محراب و به چهارم عرق
 عصب و آن نیز حکم دارد و آنچه در سرست بازده است اول جهت عرق
 برای

برای ثقل سر و چشم و بوب و بشور چشم دوم عرق یافوخ و از برای
 سعه و قروح شرکشانید سیم عرق مایین برای رمد و دمع و
 غشاده و بوب عین چهارم و در این و او برای خرام و طلاق و منق
 نقص پنجم عرق ارنه برای بشور و کد و اصد و پنی ششم عروق
 ثلثه که در ریس کوشست برای نزول و بخارات سر و قروح کوش
 کشایند هفتم عرق که در پس تنوی به که در پس کوش است نزدیک تقو
 کردن جهت سرد و موی و اوجاع سیر که زمین باشد نافع به ششم چهارم
 برای غلغله و قروح و بشور دهن و هم عرق که در زبان است در باطن
 دهن برای خناق و او را موزین دهم عرق که در نفس زبان است
 از زبان برای ثقل زبان مفید به یازدهم عرق عنقه و آن کوزیر
 لب است برای آنچه کشایند اما شرا این مفصود چهارم است اول
 شرا فی که بر ظهر کفست میان ستابه و ابهام برای اوجاع کبد
 کشایند دوم شریان صدغ و او برای جنس نزلات حین و تشار کشایند
 سیم شریان کوش برای رید غشای و صدغ و من کشایند چهارم
 شریان حلق برای خناق و جذام و این شرا این از قلب دور کشایند
 و آنچه نزدیک باشند چون کشایند خون باز نه است از این جهت شرا

ان نشوند اما کیفیت فصد قفاله از سر عضله دور باید کرد و فراخ و
 و در رب باید کشود و اگر او را نیاید شعبه او را که در جوشی ساعد به بطند
 و در اکل حیاط باید کرد که زیر او عصب است که تا سر او بد و زرد و طول
 نکشند و جل اندازد بر رب کشایند و فصد با سلیق از خطی شتر به
 زیر که شریان و عصب و عضل در زیر پوست و باشد که شریان از طرفین او در اید
 و سلیم از میان خنصر و کشایند و دست در میان آب گرم نهند زیر که خون
 ان غلیظ به و بطول بکشایند و عرق التاء بطول بکشایند از زیر کعب
 یا بالای ان و اگر ریشته ای خنصر و نصیر بچوبند سلامت تر به و باید که
 صاحب از از خنجر تا کعب بستاری حکم بچند پای بر سر کرده و بنه بکشایند
 تا رگ ظاهر شود و شش از فصد حکام روند و صانع بر رب کشایند بهین شرایط
 و عرق از بنه ظاهر نشد انکت بسیر بکشایند ان موضع که در لخم هم چون شقی
 ظاهر شود شتر فروزند و عرق بر رب کشایند و عرق زبان و زیر زبان بطول
 کشایند و در فصد و جانی میل سر جانی بضمه و دکت و بموضع که سران
 بجایت بار کشید بطول بکشایند و عرق ماقین و صد عین یا انکه حلق
 بکشد ظاهر گردد در او شتر بسیار فروزند و فصد در حالت فصد باید که شتر
 یا بهام و وسطی بکشد و تبدر از جهت تقصیر عرق را کند و اگر شتر شتر به عصب
 و عرق

و عضله اس کند و دل مرغ بکشد و شب ف مایه و اب کشید و ماس اند و اگر
 قوت شد از جانب دیگر فصد کشاید و اگر شتر شتران اید علما
 ان است که خون شتر رقیق اید و خون حرکت نبض جدید پس باید که در حال کند
 و صبر و روم الا خون و مقلطار بکوند و سده تخم مرغ بیا نهند و شمش و گوش
 با قرحه پانچ عینکوت بان الوده کنند و در موضع زخم اکتد و اب سرد دست
 میریزند و دست به بندند و سه روز بکشایند و اطراف زخم را بقایضا ضایع کنند
 و اگر بعد از ان که بکشایند خون باز به شتر باشد بار دیگر این را دو به بندند و اگر
 خون در زیر پوست کرد اگر اید و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکنند و اگر
 هر روز که بشد کمتر شود و دلیل خنجر و اگر زیاد شود از جانب دیگر مخالف
 کنند فصد یا صافی بکشایند اما حجامت بهتر باشد و قی شرط باشد
 و ای که بشرط این اسفراع از جوهر عضو کنند بی تعرض اسفراع از غضا
 ریه و اسفراع بسیار و حجت مردمان فرور مناسب افتد و بهترین
 وقت ان میانه ماه باشد که ماه در فصدان افتد در ساعت سیوم از روز
 و بعد از استمام حجامت نکند مگر کسی که خون او غلیظ مانع و حجامت بر
 مقدم بدن حس و زنی را مفرط و بر فصد کردن ضعیف الکلی و لب و لب
 عین و لجر مفید به اما نسبان آورد و بهتر ان بلخ بر تر فصد باشد

۶۷۲۲۱
 ۶۷۲۳
 ۶۷۲۴
 ۶۷۲۵

و بر میان شانه خلیفه با سلسله و خفقان و فم معده را مضربه
 و بهترین آن باشد که میل بالا نکند و حجامت اخذ عین کند که رکهای
 کردن است خلیفه قبلا باغ و بر ساق خلیفه صافن به و بر نخوده و بسیار
 در اخلاط عقل و در ارفع باغ و بر ذوق دندان و روی و خلق را مفید بشود
 بر فطن و مامیل و شور و غرور و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعد و رافع
 افتد و حجامت بر فخذ از قدم و رحم و خفصین و بواجات مخدین و از خلف جراحات
 التین زایل کند و بر ریزش زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق مناسب
 به و بر کعب برای ادرار طث و عرق النساء و نفوس مفید به و حجامت
 بی شرط برای تنگ باشد که ماده از خنجر خنجر خنجر کند و ماورم غایر ظاهر
 گرداند اما ده را از عضوی عضوی نقل کند یا برای جذب دم و تخمین
 عضو برای تحیل یا چ پکیف و جمع کند یا برای رد عضو یا موضع خود هم چنانکه
 در فیل که است کین نشین است و آن لبیب نزول غیر از از امعا و شرب
 که اگر در حلق بر روست شکم نهند و آنچه فرو داده شد باز کرد بعد از آن که شکم
 بروغن نالیده باشد و حجامت با شرط از دو سال یا شصت جایز داشته اند
 اما ارسال عرق و آن که بلیت رنگین که در آب می باشد و او را زدن میکنند
 و در اراض جلد از زانو فراتر می کشند و خون می کشند و گفته اند که خون بر جنب می کشند
 و لن

و لن در بعضی فوا و جمع اراض جلد مفید به و تمام مقام حجامت باغ و تنه
 علق آن باشد که از این گیرند که در لنج ضفدع و طحلت که جلد خواب یک می کشند
 باشد و لنج بر پشت و خط زرد شد و لنج شکم او شرح و پشت او سبز باغ و لنج
 شب بر دنبال موش و دهن و جگر و همه نیک است اما چسبیده شد و بزرگ سرفه
 و لنج شب باغ و لنج از باهای بد گیرند خطهای لا زود و سیر به مجموع پنج
 و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کند و اول او را سزگون باید کرد
 تا قی کند و بشوند و عضو را باب و بوره بالند تا سنج شود پس علق بر آن نهند
 و اگر گیرد پاره خون و لنج خون بالند و چون خاکه که جدا شود و نکند خاکه
 بر او افتند و چون بیفتند می بینند و بر رونق مض کنند تا اگر بقیقی مانده
 باشد بیاید پس بشوند و اگر خون باز آید عصبیات بر او افتند تا تمام
 بد آنکه چون اراض جمع شوند ابتدا بمعالجه مرض باید کرد که اگر از یک از شرط
 باشد عصبیات اولی یا بر آن موقوف علیها باید به با آن سبب سایر
 باشد یا فطر لنج را ده از فطر غایر باغ و ابتدا در متن مذکور است اول آنکه
 بر و تا بر موقوف بر ریه اول باشد مثل درم و قوسه که چون جمع میشوند
 ابتدا بعلاج درم باید کرد که در قوسه درم مانع باشد دوم آنکه یک سبب دیگری به
 شل شده و نب کسده سبب است و ابتدا بمعالجه او ضروری است و اگر

۵۶۷۷۷۷

نقص

در وقت معنی افند که تب از زردی و شل و شل و تب معنی افند
 و از تب پاک میگردند و تبوم انکه از دیگری خطرناک تر به مثل حی
 حرقه و فاج که اول علاج تب باید کرد و استعمال مبررات اگر به فاج را
 مضر به اندیشه نباید کرد و چون مرض و غرض جمع شوند اول معالجه
 مرض کنند مگر وقتیکه غرض غالب باشد چنانچه در وجع که غرض فواید است
 استعمال مخدرات جایز نیست و از اضرار که به فواید اندیشه نگردد
 و این مجموع که گفته شد بدست طبیب بآزمودن و باید دست که غرض از
 معالجه دیگر است مثل تفریح و تشبیه مرض خیار و حکایات ملایمه
 طبع و کلمات طیب و احضار انبسان و آوازهای لطیف و بویهای خوش
 و از انجمه انتقال به هوای تازه و گرمی و تغییر مکان نیز مؤثر به
 مثل آنکه صحتی احوال تکلیف نمایند که نظر بکوش چشم نماید و صاحب لقوه
 دایم چینی نکرد و امثال این بسبب و هم بتقدیر افزوده کار است به بتقدیر
 او محبت بواسطه ناقص نباشد حاصل میگردد و به تقدیر او صحت با رعایت این
 امر زایل میشود و است قادر بر هر چه خواهد و خواست هر چه خواهد کند
 که حکم او است و السلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراض
 که اعضاء در وقت میشود و علاج آن مشتمل برست بابت اول در

امراض

و از تب پاک میگردند و تبوم انکه از دیگری خطرناک تر به مثل حی حرقه و فاج که اول علاج تب باید کرد و استعمال مبررات اگر به فاج را مضر به اندیشه نباید کرد و چون مرض و غرض جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتیکه غرض غالب باشد چنانچه در وجع که غرض فواید است استعمال مخدرات جایز نیست و از اضرار که به فواید اندیشه نگردد و این مجموع که گفته شد بدست طبیب بآزمودن و باید دست که غرض از معالجه دیگر است مثل تفریح و تشبیه مرض خیار و حکایات ملایمه طبع و کلمات طیب و احضار انبسان و آوازهای لطیف و بویهای خوش و از انجمه انتقال به هوای تازه و گرمی و تغییر مکان نیز مؤثر به مثل آنکه صحتی احوال تکلیف نمایند که نظر بکوش چشم نماید و صاحب لقوه دایم چینی نکرد و امثال این بسبب و هم بتقدیر افزوده کار است به بتقدیر او محبت بواسطه ناقص نباشد حاصل میگردد و به تقدیر او صحت با رعایت این امر زایل میشود و است قادر بر هر چه خواهد و خواست هر چه خواهد کند که حکم او است و السلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراض که اعضاء در وقت میشود و علاج آن مشتمل برست بابت اول در

امراض سرد و دماغ را بنجمه صدع است و از پیارسی در دگر میکنند ان
 سود المراج مادی به با سادج اینج مادی به از دم یا صفر یا بلغم یا
 سودی باز به اما صدع اگر از غلبه دم علامت کز حمره و اشتقاق
 و به و ثقل و غلبان سرد و عظم نبض و غلظه قاروره به و علاج ان فصد
 قیفال به و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت از شراب عناب
 و نیلوفر هر یک بخورند یا تر مندی و نبات هر یک و ترنجبین هر یک
 ده درم و غذای تر مندی یا الوم یا بنوماش و مغز بادام و اگر تب عارض به
 کشکاب باید خورد و سرکه کلاب بپزند و لعاب بنکو و خطر با سرکه
 بر سر نهاده و تسعیه بروغن بنفشه و کدو و میوه به و لیمو از صفر به و علا
 ان شدت و از تب ملخ و کمر منحنی و لیمو در آن و سرکه و سرعت نبض و صفت
 و صفای مازوره به علاج آن جلا با از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک ده درم
 و ترنجبین و نبات هر یک ده درم شاد کن یا شراب بنفشه و نیلوفر باب کرم
 حل نیمه پاشانند و غذای تر مندی یا الوم خورند و بر رب فواکه
 بارده و کچین شاد کن و استهالت طبیعت کند بمطبوخ فواکه یا
 مطبوخ هلیله یا قوس بنفشه یا اینج بنفشه درم سقونیایان کرده
 نیم دانگ در دو حبه زرد سفید کوفته بروغن بادام چوب کرده بکدرم هلیله در

۱۲۳۱۶
 ۱۲۳۱۷
 ۱۲۳۱۸
 ۱۲۳۱۹
 ۱۲۳۲۰
 ۱۲۳۲۱
 ۱۲۳۲۲
 ۱۲۳۲۳
 ۱۲۳۲۴
 ۱۲۳۲۵
 ۱۲۳۲۶
 ۱۲۳۲۷
 ۱۲۳۲۸
 ۱۲۳۲۹
 ۱۲۳۳۰
 ۱۲۳۳۱
 ۱۲۳۳۲
 ۱۲۳۳۳
 ۱۲۳۳۴
 ۱۲۳۳۵
 ۱۲۳۳۶
 ۱۲۳۳۷
 ۱۲۳۳۸
 ۱۲۳۳۹
 ۱۲۳۴۰
 ۱۲۳۴۱
 ۱۲۳۴۲
 ۱۲۳۴۳
 ۱۲۳۴۴
 ۱۲۳۴۵
 ۱۲۳۴۶
 ۱۲۳۴۷
 ۱۲۳۴۸
 ۱۲۳۴۹
 ۱۲۳۵۰
 ۱۲۳۵۱
 ۱۲۳۵۲
 ۱۲۳۵۳
 ۱۲۳۵۴
 ۱۲۳۵۵
 ۱۲۳۵۶
 ۱۲۳۵۷
 ۱۲۳۵۸
 ۱۲۳۵۹
 ۱۲۳۶۰
 ۱۲۳۶۱
 ۱۲۳۶۲
 ۱۲۳۶۳
 ۱۲۳۶۴
 ۱۲۳۶۵
 ۱۲۳۶۶
 ۱۲۳۶۷
 ۱۲۳۶۸
 ۱۲۳۶۹
 ۱۲۳۷۰
 ۱۲۳۷۱
 ۱۲۳۷۲
 ۱۲۳۷۳
 ۱۲۳۷۴
 ۱۲۳۷۵
 ۱۲۳۷۶
 ۱۲۳۷۷
 ۱۲۳۷۸
 ۱۲۳۷۹
 ۱۲۳۸۰
 ۱۲۳۸۱
 ۱۲۳۸۲
 ۱۲۳۸۳
 ۱۲۳۸۴
 ۱۲۳۸۵
 ۱۲۳۸۶
 ۱۲۳۸۷
 ۱۲۳۸۸
 ۱۲۳۸۹
 ۱۲۳۹۰
 ۱۲۳۹۱
 ۱۲۳۹۲
 ۱۲۳۹۳
 ۱۲۳۹۴
 ۱۲۳۹۵
 ۱۲۳۹۶
 ۱۲۳۹۷
 ۱۲۳۹۸
 ۱۲۳۹۹
 ۱۲۴۰۰

نیم درم بکوبند و آب را از باز بکشند و جب سازند و در برند بانیم و اندک
سختیهای بریان کرده باده درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل
و کلاب و کدو و کاه و خیار بریند و پای شوره باب کرم و پیوس و خطر
و نبغه بکند و آنچه از بلغم بیم علامت آن نقل سرد سبب است و کدورت
حواس و برودت طبع و در طبعت مخرب و نبض بطی و قاروره سفید
و غلیظه بیم علاج هر روز جلاپا از پنج مهلک بخورم را زیاد سه درم
کافور ده درم تناول کند غذا بخورد آب و شیر خشکانه خورند و تنقیه کنند
بعد از بضع بخت صبر واجب اصطیاقون و با نفع شربت و اکلیل الله
بجوش نذوبد بلغم سبب شوند و آنچه از سودا بیم علامت آن نقل سرد و
جفاف بدن و کدورت لون و بخوابی بیم و نبض بطور قاروره کهنه
و تنگ شد علاج هر روز جلاپا از بالنگو و پنج مهلک هر یک چهار درم
کافور زبان سه درم نبات و درم کنند و غذا بخورد آب و شیر خشکانه
خورند و بعد از بضع تنقیه بمطبوخ افیمون با غار یقون و اسطوخودوس
کنند یا بخت اباره و شیر و بعد از تنقیه روغن زکس و بادام و کسین
بر سر مالند و آنچه از ریاخ غلیظه بیم که در ریاخ محتبب باشد علامت
آن اما از کس و اما اشتغال و جمع در میان بیم علاج کلیل و لطیف
بکافور

بکافور و ریاخ باید کرد و از سببه و اغذیه اجاز کند و حمل او استعمال
نظومات و بخورات حاده مفید بیم و اگر مزاجش بریند باب
آن در پیکر کشند یا روغن آن در سرب مالند نافع افتد اما صدای
که از سودا المزاج ساج بیم یا خار باشد یا باره آنچه خار باشد اگر از سبب
خارج حادث شود مثل ملاقات امشاب و قرب آتش علامت آن عطش
و وارت طبع قلیت آب بدن و خشک منقش و زبان باغ علاج آن شربت
از کبچین یا شراب غوره یا شراب زرشک باب سرد و عرق کل و سیدیا
شامند و شیر و تخم فرفره و آب خیار و کدو و اسکنجبین نیز مفید بیم و غذا
بنوشان با مغز بادام و سفناج یا ترندی خورند و در جایهای
خشک آرام گیرند و شمشاد باره پیوند و روغن نبغه و کدو بر سر مالند
و اگر از سبب اخلاص مثل تناول ادویه حاره مین علاج کنند و در این نوع
تبیین طبع بنفوع فواکه و ترنجبین سبب بیم و آنچه از سودا المزاج باره بیم
علامت تنقیه سبب بیم و نقل و جلاپا ده حبه و میل صداع بنوعی علاج بیم
تناول جلاپا از پنج مهلک در زبان و کافور زبان و کافور زبان و کافور زبان و
لنگو یا کافور در زبان و اطراف قبل کپره و جوارشهای حاره تناول کنند
و غذا بخورد آب با کبک و تیر و دوزیره و در این خورند و شمول و نظومات

کاره استعمال نمایند و صداع بشکلی که معده نیز باشد اگر سودا علاج معده
 علامت استند و جمع به در حالت ثقل معده و سکون و جمع در وقت
 معده علاج ان اصلاح و تقویت معده به و اگر سبب اخلاط بلغمی
 باشد که در معده جمع شده علامت این غشیان خوشه‌ای ترش و کثرت
 براق به علاج ان شقیق معده با نکه تخم شیت و تخم فرزه و رزق
 ترب یخوت نند و اندکی عسل نمک در ان حل نموده با شامند و قی
 کنند و بعد از قی کفشد و راز را از بخورد و بعد و کند و امثال این تقویت
 و ماغ کنند و اگر سبب صفرا باشد علامت ان غشیان و در من
 تلخ و زرد و قلق و شورش معده به و در حالت کرسنگ نیز باشد
 علاج باب کرم و کفپن آن کنند و بعد از ان شراب انار ترش لعق
 کنند و غذای نازک یا انار نازک مندی خورند اگر سبب سودا مزاج به
 که در معده باشد علامت ان سوزش فم معده و ترشی دهان و کثرت
 اشتها به علاج شقیق معده بقدر تلخین طبیعت بطبوخ افیمون
 کند شراب بالنگ و زنجبیل و پنبه و غایبه و مریم گوش برهند
 و اگر صداع بسبب مزاج معده باغ علامت ان تقدم و جمع معده باشد
 و صداع پرش سر به و از اطعمه نفاذ را بل شود علاج تقویت معده
 و تحمیل

بجای شات

و تحمیل تصحیح کاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس و
 اوجبه علامت او شتداد و جمع به و در پامندان و در علو معده
 علاج تریداب غوره و آب ریاس و انار خورند و اگر حوضات
 مفید نبینند شیرینی خورند و اگر صداع از سبب خلط و ماغ باغ
 علامت ان حدوث صداع به و عقب استفراغ یا جماع یا رعان
 یا سیراغم علاج کن تناول اغذیه مرطبه جیده الیکموس به مثل زنه
 تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حمام معتدل و ندهن مفید بود و اگر
 صداع از قوت حس و ماغ باغ علامت ان است که باندک سببی مثل
 بخار غذا در دست شود و افعال دماغی بقوت به علاج کن تناول غذیه
 غلیظ به مثل برسه و کله و پیچ و صداع بشکلی که کبد و طحال و رحم
 و کلیه ربانی نیز در دست شود و علاج کن علاج ان اعضا به پیضمه صداع
 مزمن باغ که مجموع سرفه و کرد و سبب این اخلاط غلیظ یا بخارات به
 که زرد غشیه دماغ محقق شود و علامتش این باشد که بادی
 سببی شقیق کند و چشم بر نتوان داشت و از کلام و صوت نشادی
 شود و کاس چشم و زرد چشم نرود کند علاج شقیق بدن کند
 بخت بله کشیدار و قوت بالا و قوت های صده و صواب خراب

۷۶۰۰
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹

تر در روغن بچوشند و بر سر بمانند و با قشر علاج آن خون علاج صداع
 بلغم سواری بهیچ و این صداع عسر الریه باشد و مقدمه نزول شدت
 وجع شعله سر به و ماده وی کثر از ماده صداع به و شکر ضعیف
 تر باشد قبول کند و علاج آن چون علاج صداع به و شادول و دانه
 مفید باشد و اگر صمغ و افیون و تخم کامبو و کثیرا بر کاغذ طلا کنند و بر
 صداع نهند مفید به سر و در کرم باشد که در نفس را غایب اوجاد
 شود و از او ایستد که بکشد و سبب نیز اگر غلبه خنک باشد علامت لیمب
 مطبوعه و نقل سرد و دانه و صمغ و حرمت و به عین نبض عظیم و قارور
 سرخ و غلیظ به و علاج که در ابتدای فرود فتنه کاند و هر روز جلابا
 از غناب بنت دانه و الی سیاه ده عدد و سیبانه است عدد و نیلوفر و نشه
 هر یک بخورم و نبات و دهم شادول کند و اگر بخین دهم بران ضم کنند
 به تریفه و غذا که کتاب بانیلوفر و غناب خوردند و درین مرض نباید نه
 در تخم تلخین باید کرد باین مطبوعه سنا است درم نبض عظیم و نیلوفر چهار
 درم تخم کامبو و سیبانه هر یک است دانه غناب و دانه شیر
 و زنجبیل و خیار و دهم و سنا و شادول بارده کتد و نای شود
 بباب کرم و نشه و خطر سوس کتد و تنقل لیمب اوجان کند و اگر
 خوابا

۶۶۶
۷۵۵۶۶

خوابا بلغم شراب خشک و میانهای روز شربت از نبات و عرق کمر و سپید
 مناسب بود و اگر ماده صفراجه علامت آن کثرت دیدان و سهر و صفرا
 عین و نخون و صفون لون و زبان و اضطراب و عصب و سوء خلق و
 سرعت نبض و نایز قارور به علاج هر روز جلابا از تخم کامبو و دهم
 و الی سیاه ده عدد و نشه بخورم غناب است عدد و نبات ده درم
 و زنجبیل با تر مندی ده درم شادول کند و شراب نشه و نشه برده
 و شراب خشک شش تنقل کند و تلخین طبع مطبوعه فو که با انواع آن
 کتد و این خفته تر مفید به صفت تلخ نشه خطر سوس جو نیم گرفته
 هر یک کفی عیال سیبانه هر یک است عدد و نیلوفر چهار درم سنا بخورم
 بچوشند و صاف کنند و مغز خیار شیر و زنجبیل هر یک و شادول
 در لیمب حل کنند ده درم روغن نشه بر این رخند و استعمال کنند
 اگر لاریت و تشنگی غالب شد کتاب است متقال لعاب نیکو
 و روغن کدو و هر یک درم با هم پیامینند و استعمال کنند و شربت
 میان روز چنانچه کتد شد پاشند و استعمال الی برقی کنند و
 در درد و نفوس که لاریت بباب خیار و کدو و شیر و تخم نورک
 و شراب صندل و حاض و نشه و نیلوفر و امثال آن کتد و برک

پید در زانوش ریزند و کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر بیوند و سرسام از راه
 سودا و اخلاط متخلفه زخاوت شود و علامت آن هریان بسیار و ریش
 و کره و بی خور و زوال عقل و خشک حلق و درین و سحرین به و بدور
 ربع تغییر ظاهری ظاهر شود و نبض ضعیف و بطور مختلف و صلب و قارو
 سیاه و غلیظ به علاج از بنفشه و کاه و زبان هر یک چهار درم و پنج
 هر یک درم نبات ده درم و غذا جو و قود شیر و خشک و بعد از
 نصف شقیه بچرا کند و حقنه که مهمل سودا بود صفت مطبوخ
 سنا هفت درم پنج هر یک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کوشه هر یک
 سه درم سوز طا بفران بر وزن کرده درم دم الاخوین سوط خود
 نصف یکیم کوفته هر یک چهار درم و ورق کل پیچدرم بالتکو کاه و زبان
 هر یک و درم خیار شیره درم ترنجبین پخته درم و مدار بنفشه
 و شیت و بایرون و ریحان بچشند و بر سر ریزند و روغن بادام شیر
 دهن بر سر مالند و میانهای روز شب بنفشه از نبات و عرق کل
 و کاه و زبان و قسم اسفم شاول کنند و شراب کاه و زبان شقل
 کند شمس سرسام بفرجه و علامت آن شاد و ب و کل
 و نرم و تب دایم و قفل سرد و صحت و اخلاط عقل و سکون
 دلین

۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵

و لبان به علاج هر روز جلاب از نالنگو و پنج هر یک و یک
 پنجم و نبات ده درم شاول کند و غذا جو و قود خورند و بعد از
 نصف شقیه بچرا کند و وجه صبر نمایند و حقنه های ساده استعمال کنند
 شیف زنده کاه و یکدرم شحم الحنظل نیم درم برره قطره هر یک درم
 بگویند و باشک بچشند تا معتدل شود و بدان بستند و شیف
 سازند و استعمال کنند و در ابتدا سدر و کلاب و روغن کل
 در سر مالند و بعد از آن محلات مثل بایرون و شیت طلا کنند و
 بشک بکندش یا شکر عطر درند و الشاف هر یک هفتاد و ری
 دمی بشک در روغن شافا هر شود و کاه باشد که سدر نیز فرو کرد
 و سبب غلیان دم باشد علامت آن اشتهاخ و حریت و هیزان
 و حر صاده و شنک و کرب و لهب به علاج نصف قفقال کتد و طلا
 از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک درم و عناب و بنفشه و
 انوسیه و شیره و نبات ده درم شاول کند و تلین بمطبوخ
 فوار کنند و در ربع روز که مهمل خورند سینه و مقل را بچندل و
 اما قی و فلفل و مایه طلا کنند تا مایه قبول نکند و بعد از بنفشه
 باب خیار و خیار که و شیره تخم ترک اسکندریین شراب نیلوفر و

۶۵۳

و حاض بترند کنند و طبیعت مختل گذارند و در هر چه که تحمل کنند
و چیزها میکرد و سبب این بخار بود که از خلاط خام که در دماغ
باشد یا در معده یا در عضیر دیگر متصاعد شود و بخار کرد و در روع
نفسانی نیز مانع شود و این حالت بظاهر صداما یا نخی در
نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت این بلاد حواس و طبعی و
دوی به علامت بلغم باشد و علاج جلا یا از اینون و کاه و زبان
و بنج هر یک در هر یک و کفند در متعالی است و کتد و غذا
نخورد آب و شیر خشک از بازیره و در اینر خوردند و بعد از رفع
شقیب بجا فتمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیلک کند و تقویت
دماغ بمشوات حاره و رطب مثل عبور کس کنند و غرغره و نظول
مذکوره مناسب به و صاحب دوار بلغم و سوداوی و هلیلک
پرورده و اطرفیل کوکد و کلنگین یا اینون و مصطک به اما
دوار بشتر کند معده باشد علامت آن غثبان و جفا و سوء هضم
و ضعف معده و اختلاف دوار در اشتداد و سکون و اختلاف
حال معده در غلظت و امتلا علاج بنج هر یک و تخم زرد و کک آن
و شبت و تخم حرنه مجموع یا بعضی که شامند و باندک عمل و

بیان

۶۷۱۶
۶۷۱۷
۶۷۱۸

بیان شد و فرستاد و در آن کفند و در از باز بخورند یا کجین
تقیق نمایند بحسب مزاج و تقویت معده بخارشی مصطک و غلظت
کند و شقیب بخارشی غلظت مسل و بجمون خلد شکر کند و اگر
احساس اندک حقد کند صفت حقد شامند درم منظور بون
باریک درم برک حله خطیر بسوی بنفشه و بریک کفر بخورند و صاف کنند
بوره و نمک هر یک نیم درم و روغن بنفشه درم بان ضم کرده استعمال
نمایند و اگر دوار بضعف تلبیخ یا در حال شفاست از غایت ضعف
حادث شود علاج آن تقویت بشرب حاض و لیمو و ضدل و سبب
باید کرد و مفردات مناسب مزاج و اخذ لطیف خورند و دوار لبیب
غلبه صفرا و غلبه دم نیز به علامت صفراوی ملق و التهاب و عدم
اشتهای سرعت بنض و بول یا بر به علاج آن جلا یا از تخم کاسنی
و بنفشه و بنج هر یک و نبات تنه و کتد و غذا بنفشه یا مغز بادام و بعد
از تبخیر سهال صفرا و مطبوخ هلیلک یا قرص بنفشه یا شقمون و علامت
دوار دموی حرمت لون و عین و ثقل سدر و کثرت عرق و سیلان
دمع باشد علاج فصد قیفال و حجامت ساق مناسب به و از
اشتهای غریزی و نبات با آب انار بنج یا نبات با عنب و بنفشه

با کلاب و عرق پند خورند و تبیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر
دوار بسیار و ماکه بریزند عارض شود شش و دماغ بکادات و عوارض
منجبت نماید که در آن بزور و نوبل به و اگر بشکست غیر عضوی
و اگر دوار عارض شود علاج آن عضوی بد کرد و تقویت دماغ صدر
مرضیه که چنان محسوس شود که بخاری از بدن متصاعد میگردد
و تبیین آن چشم ریخته شود و طین کوشش به و ماده این مرض اکثر شود
بعد علامت که ببلد حواس و تغییر و تحیر و ثقل سر و سوء فکر و سکونت
و فرغ و تحمل بسیار به به علاج آن در و جلا با این رخ مهرک
کا و زبان هر یک درم و با بکود و درم و نبات و درم شاد و کند و
غذا نخورد و مغز ادم خورند و بعد از رفع تفتیه بجا آید یا مطبوخ
افیمون کنند و با حب بلبله سیاه و انسون هر یک درم و بنفشه درم
زیت سفید و اشیده که بر روغن بادام چوب نموده بکدرم و سطوخود
بسیار هر یک درم و نیم بکوبند و با آب رازینا بپزند و حب را زند
و بلع کنند و در عقب کز جلا با از نبات نیم نرم پاشانند و علاج
نزدیک به علاج دوار باشد و آن حقه که در کرمت مفید به و اگر سرد
بسبب ضربه با سقیط عارض شود فصد کنند و سر را از بخار و آفتاب
نگاه

نگاه دارند و بموم در روغن کل و بنفشه و کثیر طلا کنند و سبب
خواب طول مفراط به چنانکه دشوار بیدار شوند و سبب آن
سوء المزاج باردیم به مادی ناسا ج اگر مادی به علا
آن ثقل سر به و سیلان آب از بینی و کثرت براق حیث
چشم و ابرو و صعوبت انقباض از خوف علاج هر روز جلا با
از بالنگ و پنج مهرک و کا و زبان و انسون و نبات شاد و کند و
غذا نخورد و آب بشیره خشک را و طفل و زیره و دار حنبل و شراب
بالنگ و لعق کند و بعد از رفع تفتیه بجا آید و لو غایب آید یا
استعمال این حقه شکست با نوز و سن هر یک هشت درم
پنج مهرک از نبات نیم کرفس هر یک درم و حبله خدرم و ثقل هر یک
پنج درم بکین و اگر در شش طل آب بکوشاند تا در طل آید و صلا کند
و بوره و غذا از هر یک نیم درم و ابکا و عمل و روغن زیت هر یک درم
بان ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تفتیه اطویل صغیر کبر
شاد و کند و بعد و در زنجارش و تمام بریند و روغن زکس و بنفشه
و جزی استشق کنند و اگر سوء المزاج ساج به بواسطه ادویه سرد
محدود که از داخل یا خارج استعمال کنند یا سردای که بدماغ رسد

۶۶۵

۶۶۵

۶۶۵

۶۶۵

علامت این سبوق اسباب مذکوره بر روده ملین بشود و کبودی لون
و بیاض قاروره و حالت شبیه بخمر علاج آن سعالی مذکور بشود اما در این
قسم تنقید ضعیف نباشد و تدبیر سرد و غنی با برونه و شیت و زینق مفید
بیم و مژ و دبطوس مناسب و اگر سببات بواسطه بخاراة معده بخ
علامات آن سبوق اصلا و تخم و دوی و طنین گوش و خفت
آن در حالت خجوع بیم علاج تنقید معده کند بفرستحال کجها و
و خفنها و اگر سبب ضربه با سقط باشد که بر سر واقع شود را درای
و معومات مثل ماش و مغاث و کل و ضدل طلا کند و علاج غلبه
و سقط کند و در سببات و بخ نچسل و شوینز عمل مفید بیم و مژ و غیر
و جز و با رطل و قلا ماک در آن طویل بسیار باشد و بیداری
و بچند اسرافا باشد و سبب کین سود المزاج یا بس یا با ماده بای ماده
علاج هر دو نوع ترطیب و ماغ بیم بشارت بفضه و خشاش و
و شیر زنان بر سر و تدبیر بر و غنی بفضه و کدو و غذا
بنوعی شیره خشاش و قنطاریه خرنه و خنار کدو و کاه و خرنه
و بوبدون مفید باشد و بیلو و بفضه و کاه و بیلو خشاش
بجوش نند و بر سر ریزند و استحام مرطب و دلت و اما از بار و آ
مربوب

موجب خواب هم و اگر اخوان و شبت و شب و عرفان و شام هم
در زیر پش نهند بی صفت خواب آورد و در سوء المزاج مادی اول تنقید
بدن باید کرد از سودا و بعد از آن استعمال رطوبات معانی مرضی
که از اسباب سبب و سهر حادث شود علامت آن است که گاهی بی
خلویل باشد و گاهی سپهر مغط به و روی برآمده بشود و زنده او مایل
بسر و بسیار بود علاج آن تنقید دماغ کند از خلط که غالب است
و بعد از آن استعمال مشومات و معوطات کند و در بین
مرض این حب مفید به بنفشه و درم تربد یکدرم و بیل یکدرم
تخم رازیانه کرفس و ملح نقطلی هر یک نیم درم سفوف بریان کرده
نیم درم بگویند و باب رازیانه حب زنده و بعد از تضحی مواد بلع کند
حفظه که مفید به سن پنجم درم بر سیاوشان چهار درم بقره نیلوفر
هر یک درم حلیه کفی عتاب ده عدد و سیتان بیست عدد
بابوز اکلیل الملک هر یک هشت درم مغز خیار شیرازه درم و روغن کنجد
و عمل با تریزه درم نمک و بره ارمنی هر یک نیم درم
علیقت که مردم ناگاه بر یک حال بمانند مثل آنکه اگر ایستاده باشند
هم چنان ایستاده بمانند و اگر خفته و اگر نشسته چنان نشسته

ב"ר חצ"ה
מאמר

و استار بمانند بدان سبب اخذه نیز کیند سبب کین شد باشد
 که در سوزن دماغ بواسطه خلط غلیظ حارست شود و علامت آن شخص
 عین و فساد و کین بود و هر چه کینند جواب ندهد علاج اگر جواب
 قصد شد قیبال بکن بدیاجاست ساق کند و جلاب از بالنگو و شمشیر
 مدیک و درم و کاهوزیان درم با کفشد درم شاول کند و غذا
 نخود آب و شیر خشک از خورند بعد از نضج شقیه بمطبوخ افیمون
 یا حب ان کیند و استعمال حقنها کنند و در بین بروغن بنفشه و کدو
 کنند و استعمال محلول خفید بم حقداب سلق و حطر شیره پس
 یکدمل حاصل کند و با یکدرم بوره و دانک و نیم شیم خلط و درم رخن
 کیند و درم شکر نیم گرم استعمال نمایند کاهوس الت که صغ
 در جواب رود چنان خیال کند که در زیر چیز نفیال انبوه باشد
 یا کسر او را بفشارد و نفس ویرتن شود و آواز بگیرد و سبب
 این بخاریست که اظا اخلاط غلیظ متاعه شود پس اگر غلبه
 باشد قصد قیبال و حجامت ساق و قیصل غذا کنند و اگر بلغم
 باشد یا سودا شقیه یا چینی یا مکر معلوم شد و تغافل نباید که
 که این مقدار صرع باشد صرع غده غیر تامة باشد که در بطون دماغ

۵۱۳۷۵
 ۵۱۳۶۶
 ۵۱۳۵۵
 ۵۱۳۴۳

۵۱۳۴۵

و بخاری

و بخاری عصبانیت شود و آروغ تقاضا از نوز در عضا منع کند
 و جمیع عصاب منتبج گردد و سبب نیز خد طریقه در تحریف دماغ
 حارست شود پس اگر بلغم یاغ علامت آن کزنت براق و مخاط و کزنت
 ریزد در حالت صرع و کدورت حواس و بلاست و بیاض لون و بطول
 و اختلاف بنف و بیاض غلظت ماروره بود علاج آن هر روز جلابیا
 از رازیان و سون و بالنگو مدیک درم و کفشد درم شاول کند
 و غذا نخود آب و شیر خشک از خورند یا راجین فرزند و کدو و شیر و سبب
 بود و بعد از نضج شقیه بجا یاره و صطیحق و قوتایا و مطبوخ
 نرید و حقنها خورند و این حب مفید بود آیاره فیه انبیه صبر
 مدیک نیم مثقال انبون حب النسل مدیک نیم درم شیم المحنظل
 نکه مند و یک دانک و نیم مثقال کیند مصطک مدیک دانک کوفه و بخند
 باب رازیان بپزند و حب ریزند و صرع را از کاهوس و سرفا و جماع
 و نظر در آب روان و شستن در مهیاد و جابهای بلند و مکنه در
 حمام و شاول سجات مثل سیر و بیاض و کرفس احتیاب باید کرد و
 هم چنین از شنی و سواری خصوصاً سبب روانیدن و در ریه
 و چربی براق نظر کردن احزان کند و چند پسته و روغن بنفش

mandey.tarikhema.org

tarikhema.ir

کشد و صفت در ماه العسل بخت نند و در وقت صرع بجلن
 ریزند و منور و بطوس و تراق اربعه تناول کنند و همچنین سبنا کون
 نیز مفید به صفت آن سبنا لوس عاقوقه اسطوخودوس هر یک
 یا نزه درم غار لقون بخورم فردمانا صفت زردند و درج
 هر یک در درم بگویند و کفین عرض از شد و کتفان تناول کنند
 و اگر از ماده به علامت آن خفقان و افکار فاسد و موفد
 طعم به علاج لای شقده ماغ کنند بمطبوخ انیسون و حب ان
 و تقویت دماغ ببریندن بر حسن و زبر بخوش بخت نند و بر
 ریزند و شراب بالنگه تراق اربعه و منور و بطوس تناول کنند
 و عود قمار و فانیان بپایند و درین درم و لیدر که عضله
 و عمل و فذل غره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن
 ظهور علامات غلبه خون به در حالت صرع و راجیان متعل
 شود و روی براید و سرخ شود و بهند کور عاف حادث کرد و علاج
 قصد صاف کنی و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببریندن سدر
 و کلاب و مالیدن روغن کل و شاول بر برب فواک کنند و اگر
 از ماده به و این قار را شدان التهاب و اخلاط عقیقه و صفه

روی

روی و شمش به علاج شقیه بدن کنند بمطبوخ فواک و وصفه و بر
 سبت و رب بپاشند و بای شوره باب کرم و خطر نمایند
 و لایخ طفل را حادث شود انرا اسم الصینا گویند ازین قبل باشد و
 اگر صرع بترکت معده حاشی شود علامت آن عثیان و اختلاج لب
 و عثه باشد در حالت خلوم معده و کثرت لعاب و اشتداد صرع
 در امتلا و خفت آن در عقبه علاج آن بی کنند بطبع شبت و بر
 و اندک عمل و نمک تبین طبع همچون ضایع شربت باران نمایند و
 بعد از آن تقویت معده بکارش مصطکی و عنبر و ماده الحیوه کنند
 و غذای خود آب بشیر خشکند و در این چتر و کر و با و کک و بنهر خورند
 و اگر بترکت عضو دیگر حادث شود مثل قدین و ساقین و زنبین
 و رحم بر سطره غلیظ یا ماده بخار غلیظ برد که از آن عضو متصاعد
 شود و علامت آن این است که اجتناس چند کند چون بخار بادیب
 نمل که از آن عضو میشود و بدماغ رسد و بان بطلی و شحوص عین
 و تشاوب باشد علاج آن شقیه بدن و ماغ بحسب قوا یا دایره کنند
 و تقویت و تسخین سربادای حاره و اصلاح حال آن عضو کنند بدک
 و نهادن محجر بی شد و با شد و صرع بر سطره بخار که از کرم کدو

منه عده
و شد بنمود حادث کرد و علامت آن گشت لعاب سرعت پیمان
اشتها و وضع بطن و چنانچه بصورت بخار بود علاج آن قتل و اخراج کرم
بود چنانکه گفته شد و اگر لیسید علاج عقب و کشیدن حرارت قاع
شود رازبان در درم کلنگین ده درم بگوش نند و صاف کرده بکدرم
تریاق اربعه دران حل کرده پاشند و احتیاق رحم نیز بشد بصرع
و علاج آن درمائی گفته شود آن را در معده و جالینوس گفته است که صرع
حادث شود از رازبان اوقات بغالچ اینی در و بران دشوای بود و
اگر شیر حاره را صرع حادث شود او را علاج نکند که خوردن بل شود و گویند
که اگر عاقبت بگویند و در بینی مصروع دهند اگر عطر کنند امید بر
آن تران پشت و تریاق نماید صفات آن زراوند طویل ریوند چینی
پست پنج کربال لقار خطی با ناقصط مرعوق منای بگویند
و بعد گفته اند که بپزند و بکنند و بکنند و بکنند سکه سده تاقه
باشد که در بطنها در مانع واقع میشود و مجموع اعضا را از خصل و کثرت
باز میدارد بر سطر انکامل میان روح حیوان از طلب بر مانع و میان
روح انسانی و از مانع بجمع اعضاء و این مرض بغتتا حادث شود
و سبب این سده بلفورج باشد و علامت آن تنهیل بدن و پاشی لون
و کثرت

تریاق

مدره

و کثرت راز و ثقل سر و کدورت حواس و کثرت خواب بود و شد
که بان فوفه و زرد نیز بود و آن دلالت کند بر احتیاق و ارات
غیر از فیما در جوهر بر و دماغ و اکثر تشنگی هر خود نباشد و ظاهر
که معلوم کرد که زنده است یا مرده پاره چشم و بینی و پاره بینی او
نهند اگر متحرک شود دلیل حیوان باشد یا خطه فیما رازاب کند و سینه
وی نهند و نفخش کنند یا صمغ در در او کنند که اینجا شکر است
که تا صیوة باغ بلخ او متحرک بود یا چشم او باز کند اگر حدقه او ظاهر باشد
زنده باشد علاج او اولاً سر او را بر آتشند و پاره غده کرم کنند و
و بر مسکوت نهند و اجوی کرم کرده بر بالای او نهند و کشند و
فردل و قرقل و چند پسر و در حینه هم با بعضی بگویند و در
پند مسکوت دهند و اطراف بجز در پشت بی نهند و پیر بر غریب و غن
و ایاره فیض بیالایند و در حلق او فرو کنند و بر جنبها بند باشند که
کند و فرقیون و خند مسکوت کشند و قنقل و خچیل و شونر
بگویند و بر سر او طلا کنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند
که بر دراء العمل حل کرده در حلق او ریزند یا اینون و زیره
و مضطک و کلنگین بپوشانند و بریزند و زهره کلنگ و زرنش

کرد و از معالجه مرض ملول نباید شد و مکرر شقیه باید کرد و اگر این مرض
 از احتراق بلغم شد علامت آن رطوبت منجمه و سیلان لغا
 و بلاد کربل و سکون و قله اضطراب بعد علاج آن هر روز جلای
 از بالنگو و نیلوفر و زبانه و پیچ مهرک و کلقتند تناول کنند و غذا
 بخورند و باز به باج بشیره خشک انداخته و خورد و بعد از بطل شقیه بدین
 مطبوخ کنند و این درم بالنگو و نیلوفر و مهرک درم نبات دهم
 بپوشانند و صاف کنند و همچون نخاج به شغال در آن حل کنند
 و پاشانند و این حب نیز مفید به انیسون چهار درم بهای
 و ایاره فیکر و درم غار بقون یک درم نمک مندی نیم درم
 اسطوخودوس یک درم و نیم بگویند و باب زبانه بپاشند و حب
 سازند و سه درم شد بتبراشد و این مفرح نافع به صفت
 آن بالنگو پوست نریج و نقل مصطکی و فرور پسر خربوعا
 قاقلا نارنگ و سمن سمن و سفید زرباده و در و پیچ و زرخوان بخش
 باد و پیچ بخش و بخش هر یک درم مشک طاهر و انکه مجموع کف
 کنند و بلیکه کا به چهل عدد و اوله سید عدد و سه رطل آب بپوشانند
 و با بار جلای بدین صفت کنند و با بار جلای بپوشانند و از آتش فرو برند
 و ادویه

مطبوخ

حب

منج

و ادویه در آن ریزند و هم ریزند و اخیانا را آن شغال شاول
 کنند و اگر از احتراق صفرا به علامت آن پخواب و پیدان
 و اضطراب و غضب شتم و صبح و صفت لون به علاج نخ
 شقیه بمطبوخ بلبل یا انیسون یا معجون نخاج با قوس بپاشند
 و تدبیر بر و غن بپاشند و شیر زنان در سرد شوند و بشط
 و سماع بالمان و نغبات و حضور یاران این شغال کنند و شمام
 مقدر مفید به و خطره و شقیه و بر و سید سواد نام بشوند و پوت
 خشک شقیه و نیلوفر و کیم کا هو و خطره و شقیه و بر و سید سواد نام بشوند و پوت
 آرند و بر پیریز بریزند و اگر از احتراق سودا به مکت نخ پاشند
 و معالجه آن مشکل تر به علامت آن کثرت فکر و غم و کرب و غم
 و تجلات فاسده و در و سمن خلوت به علاج هر روز جلای
 از کا و زبانه و نیلوفر و شقیه هر یک درم و بالنگو و درم
 و کلقتند ده شغال شاول کنند و غذا بخورند و بنوماش و سقناج
 و مغز بادام خورد و بعد از نفع شقیه بمطبوخ انیسون و ایاره
 جالینوس و ایاره لغانیا و معجون نخاج کنند و ماد الجین در نیم
 مفید به صفت این شقیه بمطبوخ پاشانند و در حالت مرضیدن فرو برند

صفه
نخ

و بکوفه سکنه پنهان افتد و بران ریزند و برهم زنند پس ماف کنند
 از پیر شرب نمایند و احیاناً این مفعج خورند صفت آن در
 کل سعد قنقل در یک بجزرم قرفه فرغش که برست ترنج هر
 یک سه درم مصطکی را نکوخته و بچند بشرب شیب بپوشند
 و بکمال در شراب کا و زبان حل کرده تناول کنند و در او کسک
 خردن ز نافع بود اما آنچه بیشتر کثرت راق بود بر سها و رم آن
 باشد آن از خطر سودای و بدن سبب هم بخارات
 متعاعد گردد و افکار متفرک گردد علامت آن انفقار
 و این بطرف وضیق صدر و کثرت رین و جشاع و جوع بود
 و احساس بخارات کند که متعاعد شود علاج هر روز جلا
 از زبانک و کا و زبان و از زبان و کلفند تناول کنند و
 غذای زره باج و بعد از نصف سنا بخورم و شک و دهرم بخورند
 و بخون خیاستند بنج شغال در آن حل کرده پاشا مانند
 و صقه لیه استعمال کنند و اگر با این نوع عوارض باشد جلا
 از بنده فروغ کاسه و غلبه لثقل و ترنجبین و نبات خرد
 و شراب بنفشه و خنکاش لعق کنند و غذا خورند و بنفشه
 خورند

صفحه
مصحح

خورند یا مغز دام و اسهال طبیعت نکند و ز طیب دماغ بود
 شدن شیر زنان بر سر و تن این روغن بنفشه مفید بود و احتمال
 و آب گرم بر مرقا بر تختن مناسب است و از جمله انواع مایه لوبیا مایه باج
 و آن جنویر سبعین و علامت آن غصه و قصد اندوه و ایندیه
 و از آن جمله دواء الکلب است و آن بیشتر از احتراق دم حادث
 شود و علامت آن خفگی و غلبه و غث و قصد و اذیت مردم شد
 چون طبیعت کلاب و از آن جمله قطرب باشد و علامت آن حرکت
 بسیار و دراز لرز مردم که بخت و شدت عکس و بر ساق ایشان
 اکثر اوقات فرو می باشد و علاج آن چون مایه لوبیا است عشق
 نیز از مایه لوبیا شمرده اند و آن و سوسه شد که در مایه لوبیا صورت
 خوب دارد و علامت آن صفرت لون و غفلت و میرت و کثرت و
 کثرت فکر و پنخا و سرعت و صف و صلابت بنف و دایما اسهال
 کشد علاج آن است که بکار زرد و شتغال نماید و ز طیب
 دماغ باردان و فطولات کنند و تقویت قلب بشرب حماض و جلا
 و سبب و مفعج یا قوت و غذا زره باج خورند و زرد و بدن محبت
 و در او کنند و اگر وصال ممکن باشد برترین علاج بود والا

۴۲۷

۵۱۶

۵۱۷

۵۱۸

بنصب و بفتح مشوق و سزیش و امثال آن سعی کنند که از آن
 رسد باز آید و کثرت جماعت بهر محبوب نیز مفید باشد و بسیار آموشی
 بعد و آن فساد فکر به یادگاری یا متخیله بسیار استیلای بلغم باشد
 مرا خدای دماغ علامت آن کثرت خواب و ترس و ترس و شرم و گریانی
 سرد و کدورت حواس بعد علاج آن هر روز جلای از بالنگو و
 پنج هر یک هر یک درم و از یازده درم و کلنگین ده درم شاول
 کنند و غذا بخورند با شیر خشک از و کبک و نه و درج خورند و ثواب
 در آن کنند و بعد از بضع شقیه بجای آید و قوت یابا کنند و فرد و نه و
 خردل در ماء الفسل یکوشانند و بدان غرغره کنند و روغن بنفش
 و غیر قسط و مرزنجوش یکوشانند و سبب بخاران فرود آرند و حیانا
 ماده الحیوة و دج و زنجبیل بر رده و سرکه عضله و کبکین آن
 شاول و مصطکی و کندر بخایند و شقل نیز دهند کنند و از آب سرد
 و بقول آمده است که از کنند و اگر کائور ماء الفسل با شرب ریختن خورند
 بهتر باشد و کثرت و در رس و مجادر و استماع او از نای بلند مفید به
 دواش مفید فلفل دار فلفل و ج دار چمن زنجبیل هر یک ده درم
 سن پنجم درم جوز بویاده درم زعفران عود هر یک ده درم
 مشک

مشک در انگ کوفته و پنجه با عسل بپوشند و بکنند و آن کشته و آن
 سعد کنند هر یک ده درم فلفل زنجبیل هر یک پنجم کوفته و باد و خندان
 عسل بپوشند و بسیار بسبب و از آن واقع شود علامت آن سرد و
 خشکی منجر به و کدورت لون و بطور تکلم بعد علاج آن هر روز
 جلای از بنفش و کادوربان و بالنگو و نبات شاول کنند و شقیه
 دماغ حجب فیتون و مطبوخ آن کنند و غذا بپوشانند و خورد و غریب
 خورند و استحام و تدوین بروغن بنفشه و زکسن مفید به بسیار
 بسبب سوء المزاج گرم سابع حادث شود علامت لیم خشک منجر
 و بن و کر مرطوب سرد و تحیل آتش و شعل و نیز نای رنگین بعد علاج
 آن شرب بنفشه و نیلو و با عرق کل و پید با آب سرد بپاشانند
 و غذا بپوشانند با مغز مادم و سفناج یا حیره از شیر و سوس
 و نبات و روغن بنفشه و ترملیب دماغ بروغنها و فطرها ای
 بارده مفید به نای استرغای به که در شقی از بدن حادث شود و بسبب
 آن غلط بلغم باشد که مساک و ج فضا فی راه رسد که اند علامت آن
 بطلان حس و حرکت و بنض بطر و متفاوت و تار و نه مفید باشد
 و اگر لون عضو منطوح متغیر نشود و لا غر و نه نکرده نکرده است

نای
 و سابع

توان داشت علاج آن الت که چهار روز تا نواتد تقلیل
 طعام و از لوده قوی هیچ ندهند و باندکی آب گوشت بازیزه و
 در چنین سارند و بجای آب ماء العسل خورند و بعد از چهار روز
 جلا بر از راز باز و بالنگو و اینون و پنج مکه و کلنگین بخورند
 و غذای خود آب بشیره خشک را و فلفل و دارچین باشد و بعد از
 نهم تا این حب فرو برند صفت صدف قوی بکثقال
 لوزیدان ماهی زهره زرد باشد گوشت بروغن بادام چوب کرده
 هر یک در مرغار بقون و اینون شمع الحظیل هر یک در مرغار
 زکیم و نیم مقل و آنکه گوشت و بخت باب راز باز بپزند و صبارند
 و بعد از دو روز این صفت استعمال کنند بر کورق پند بخیر سلقه
 نان خواجه مرزنجوش خشک اکلیل الملک حله حله هر یک در مرغار
 ناده در مرغار باشند و صاف کنند و شکری و عسل و آب گاه هر یک در
 در مرغار حل کرده بار و غن زیت بپایانده در مرغار استعمال نمایند
 و اگر مزاج قوی باشد حقد که در باب سکند ذکر شد مناسب باشد
 و زیاق کبد و شر و دیطوس و جوارش بلا در می هر کدام که باشد
 شقایق حیانا تناول کنند یا شاداب بالنگو و فلفل و دارچین و

بنج

صفت

و بنج اد فرود عاقر مرطاب بدن و چون آثار بر ظاهر شود رخ
 قسط و ناریدین و شونیز و سداب و نقطه سفید و امثالان در
 اعضای علیل بمالند مکه و کندش و فلفل و نوشا در گوشت
 در پند دهند و کوسن و زکس و یاسمین پیوند و باین ماء الاصول
 مداومت نمایند بنج راز باز بنج کرفس و ادغور هر یک مقدم تخم
 راز باز کرفس و اینون هر یک در مرغار ناه و زواند شونیز
 هر یک در مرغار در مرغار آب بخورند تا بکن آید و بایکدی عمل بقوم
 آورند شنبه الت که عصب متداف خوش جود و عضونیز شنبه
 تابع او شود و بواسطه آن از حرکت نشاط بازماند سبب لیز طوبی
 بعد که عصب عضل اگر دانه باشد و در طول آن نقصان و در عرضان
 زیادتی واقع شده و از آن شنبه طب و امثالی نیز گویند و آن
 بقتل واقع شود و علامت آن و علامت استلا و غلبه بلغم بود و علامت
 آن چون علاج ناپسند و اگر سبب سستی شد که اعصاب را عارض
 شود از آن شنبه بپس گویند و این نوع مشکله بود و سبب سستی
 و سقراغ بسید یا سهر یا غم یا و کات عینقه یا حیات طاده و
 امراض کثیره الحلیل بعد و این نزع بتدریج حادث شود و علامت

نارنگه و لاغوشدن عضو و تقدم اسباب محققه بود علاج ان
ترطب بدن کنند باغذیه خوب از گوشت تازه و بزغال و مرغ
و ماهی تازه و حسو و حریره و شیریش و امثال ان و از شیر شرب
بنفشه و ششال و انار عذب و آب خیار که در بابت و شرب
رفیق جدید از مروج مفید باشد و بنفشه و بنفشه و خطموش و برک
چندر و کاه و کدو و بجزش تند و در ان نشیند و بر عضو میزنند
و بعد از ان موسم در صحن از روغن بنفشه و موسم کنند در بدن مانده
و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج لیب
کرده ای عصب طشت کرد و ترایق اربعه در شربستر از نبات حل کنند
و پاشانند و اگر لیب عصب تشنج علاج ان خواهد بود و لیب کرم
تیره رشت شود و علاج ان قتل و اخراج کرم که از روده ادا
و اگر از تشنج که عضلات تر فوهر حادث شود و عقد تشنج عصب
از حجه جدید و از حجه خلاف چنانچه عضو بهیچ طرف حرکت نکند و علاج
به دو م چون علاج تشنج باشد لقوه مرخبر بود که در عضلات روی
و چشم واقع شود و شقی از وی بجهت غیبه منجذب گردد و از ان
خوب که در ویلن یا تشنج بود یا استرخا لیه از تشنج بود علامت ان
مقدد

مزار و قند

2810

2742

لغو

לְקוּה

75

عقد
پیوست پستانی و قلب زراق بود و از جانب چپ چشم شوان نهاد
و علاج آن چون علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود علامت آن
استرخا وضع حرکت این و کدورت حواس خصوص حس زرق
بود و حس زرق بر او باشد و حس نیز مندر خورده و شد بر طوق
النت که نامت روز یا چهار روز معالج نگند و آب بخورند
و تا توانند چیز خورند چنانچه در نالج گفته شد و بعد از آن جلا
از راز یا نه و اینون و بالنگو و کلنگه شامل کنند و غده خورند
اب یا قفل و زعفران در این خورند و گوشت آب و شنبلیله
کند و تیر و سفید بود و شقیه بحد و قشهای حاده کنند
و دست پنجه کبر در ماء العسل بخورند و بدان غره کتد
و در خانه ناریک نشیند و مرزنجوش و سعد و جند بپزد
بخورند و روی پنجه آن فرود آرند و کنند و مصطکی و حلتله
بخورند و وجه و قفل و جز بویا و قفل و عافیه را در دهان گیرند
و عسل که در عطای الی ظاهر شود بحد و عافیه بخورند
تحریک عضل یا ثبات آن بر سیل اتصال پس حرکات ارادی حرکان
غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج بار بود و مادی

باسادج که عارض عصب شود و شایخ و فذخ الحذر البدر واقع شود
 و از شراب و آب سرد با زراط و اعراض نقصان نیز عارض شود
 این از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن غلبه بلغم علاج
 هر روز جلا یا از اینون دراز بانه و کلنگین شادول و غذا
 خوراب با فلفل و زعفران بکوشید و بکشد و در راج خورشید
 و شقیق بجا آید کنند و بعد از شقیق روغن فسطج و زیتون و
 زکس در سرد و شست مانند و بجام گرم ریش و قناب نشستن
 نیز مفید بود و نازجیل و مقطر کوشش نافع بود و این از سوء المزاج
 سادج بود سبب ملاقات می رودی داخل یا خارج بود علاج
 آن چندیست با مادی العسل یا کلنگین شادول کنند و ادیان
 حاره استعمال کنند و این از کثرت شرب خمر باشد که شراب
 باید کرد و تقویت راغ روغن کل مورد و ربوب فواکه مفید
 بود و این از سوء المزاج سادج بود مادی بود مثل عسل و فحالت از آلا
 از آن سبب است که در بدن بر حیل که شرب و کربس کردن شراب
 واقع شود شراب با نگو با زریق شادول کنند و دراز از آن
 کوشند و گاه باشد که در شرب سبب است بدن بود بواسطه اشتغال
 لبدر

بدر و تحلیل افراط و آن قسم شکله بود و علاج آن ترتیب بدن
 به بنادول شراب بنفشه و خشک شای و غذا بنفشه با مقربادام و سفنج
 و فوج فرس و ویره از آن است و روغن بادام و نبات و تدبیر
 بر روغن بنفشه بادام باشد اختلاص جستن اندام بود جستن ابرو چشم
 و لب و روی مقدمه لغوه شد سبب لجز رطوبت لجز باشد که وراثت
 عزیزی از تحلیل بار پنج و بخار کند و سبب غلظت زود از مشام بدن
 شوندند و قوت دفعه خواهد که از دفعه کند پس میانشان فعیتر
 حاصل شود و موجب خلط شود علاج آن تریاق اربعه باشد
 بالنگو شادول کنند و آن عضو ابرو روغن فسطج و نار دین بمانند و اگر
 احتیاج باشد شقیق بجا و ایا که سبب بلغم باشد کنند حد است
 که عضو تیره شود و نجواب رود و آن مرض است که موجب نقصان
 یا بطلان حس شود سبب آن سده باشد که در غضب واقع شود
 بر سبب خطره غلیظه و نافع تقود روح نقصان کرد پس اگر
 علامت غلبه خون ظاهر بود قصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامت
 غلبه بلغم باشد شقیق کنند و معالجات فالج استعمال نمایند و اگر
 بواسطه بیست بود علامت آن ام چون علامت شقیق پس

علاجش آن بند و اگر بسبب ضعف و در بر شدن با سختی استن عضو
 یا بر آن نشستن علاج آن منع صاعط بود و تقویت عضو
 زکام و نزل عبارت از فضلای تریه که از دماغ اید اگر بخون
 اید زکام گویند و اگر خلط رسیده و روده دیدن زکام گویند و سبب این
 ریه اگر سودا مزاج عارض دماغ شود بسبب وارت
 اشباب یا شاول شبهای مآله خوف علامت آن حمت و حوت
 چشم و عارض بدن پی به علاج آن در آید افسد کند اگر سن
 مزاج متغیر بود و شراب بنفش و بنفش و عذاب شاول کنند
 و غذا بوش و مغز بادام و سفالاج خورند و از گوشت و شیرینی
 و میزاج اجزای کنند و اگر علائم امتلا باشد بقص بنفشه مطبوخ
 فوکه تلین کنند یا شراب بنفشه و زنجبین و شیر خشک یا شیر بره
 و درم و بعد از شقه استحام کنند و روغن بنفشه استنشاق کنند
 و اگر سبلان طریقت متعادی شود بسبب و سر که با صندل کشند
 بنفشه کنند و اگر سبب سودا مزاج بارد بود که بسبب غلبه آمار عارض شود
 علامت آن ترش مزاج و کلاله و سوس و ثقل کس و بود و بهی کرم شربت
 کنند علاج سیرینار پشین و غیره کرم دارند و جلای از پنج مهرک
 در بر سببشان

در بر سببشان و با کنگر و نبات شاول نمایند و غذا خود آب بارخ
 و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتسب باشد بنفشه درم و بنفشه
 و بنفشه و بر سببشان و پنج مهرک هر یک درم و شکله سرخ و خیار
 هر یک درم و پاشند و شربت و با بونه و کاه و زبان و پنج مهرک
 اکلیل الملک و زنجبیل و بخت کنند و سیرینار آن فرود آید و اگر
 در حمام نیز در سیرینار بنفشه و اگر آنکه از سیرینار اید رقیق بود
 شونیز و زیتون بگویند و در غرقه بنزند و بپزند و بنفشه بنهند
 و اگر سبلان رطوبات متعادی شود بکنز رسد و سوس و شکله
 کاغذ قحیر کنند و در زکام خواب معرق کنند و بر پشت باز کنند
 تا ماده بر سینه نرزد و اگر حساس دغدغه در حق کنند بنفشه اید
 دفع کنند و شکله کرم کنند و آب و سرکه بدان ریزند و بپزی بدلیخ
 فرود آید اما در نزل از حرصات و چیزای شور و نیز اجتناب
 باید نمود و جلای از بنفشه مرلی یا شراب بنفشه یا زنجبیل خورند
 و باطل آب بار و روغن بادام و مریره ارشیره سبب و بنفشه
 بادام و تخم منقلم مناسب بود و اگر بان سعال بود علاج
 آن علاج آن کنند چنانچه گفتند در باب اراض صدر نشسته

قسم گریب دوم در اوضاع چشم بر قیاض عین چیست
 که از اجاع و کثرت متواتر و شاول عدس و باطلا و باد بخان و قدید و
 کدشتهای و طماهای شوم و زنجارهای و ابکاها احراز
 کنند چشم را از بوی کرم و سرد و دود و غبار نکند دارند و از ادویه
 کفایت و بوی و کرم و بختب باشد و نظر در شبهای براق نکنند
 و استقام معتدل و تدبیر سر و غم بنفشه و کد و کشته و شنبلیله
 و کل الجود حیانا در چشم ضعیف بصر اگر بواسطه خون باخ
 و علائمان ظاهر بود فصد کنند شراب بنفشه و عناب شاول
 کنند بنفشه و نیلوفر و عناب با ترنجبین جلاب سازند و غذا
 بنوشن یا مغز بادام و سقاج خورند و شقیه بطریق بنفشه کنند
 و تو بیاغوره و کد و بکنند و اگر از ماده بارد رطب بود علامت
 آن دمعه و رمص بود بی حمره و وجع در خواب و اگر از اید بود
 علاج آن هر روز جلابی از رازیان و پنجه و نبات شاول کنند
 و بعد از نفع شقیه یا باره فیض یا قرص بنفشه یا ترید و غیره
 بریان کرده و غرغره بماء الصل و رازیانه کنند و در چشمهای کبیر
 و بوی عین چشم کشند و در رمص بود که در ملتحمه حادث شود

اگر از ماده

۵۷۳ و ۵۷۴

اگر از ماده دم حادث شود علامت آن محرق و فایردن چشم
 و ضربان صدغین و کثرت تعدد و دمعه و رمص و ثقل باشد
 علاج فصد قیضال کنند و لیکن طبیب بطبوع فواکه و لقوع
 آن کنند و شراب عناب و نیلوفر شاول کنند و اگر صفراوی
 بود علامت آن شدت وجع و فایردن بی دمعه و رمص باشد
 علاج آن آب انارین با ترندی نبات شاول کنند یا بنفشه
 و اجاص و عناب و نبات و جلاب سازند و شقیه بطبوع ببلند زده
 کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیرینان و سفیده مرغ بزنند
 و در چشم چکانند و مندل و عناب الثعلب و کلاب و لعاب بزرقطونا
 و ما بینا بر حوالی چشم خمار سازند و شیاق ایض و کافوری و انیسون
 در چشم کشند و اگر بلغر باشد علامت آن اشتقاق چشم کشید بود
 و کثرت رمص و دمعه و البصاق جفن و ثقل اما حریت
 نباشد علاج شقیه و ماغ کنند کبیرا و اباریا و صفراوی نرم و اگر
 سوداوی بود علامت آن صداع و بیبیت چشم بود و جفن بر هم
 نرسد علاج شراب بنفشه و نیلوفر و شنبلیله شاول کنند و
 غذا بنوشن یا مغز بادام خورند و ضمادات و نظورات

mandeg.tarikhema.org

tarikhema.org

در چشم استعمال کنند و روغن زرد عظیم به که باض منور شود
 و چشم بیکد و تنوید کردن و بیشتر بسیار عارض شود و علاج
 آن چون علاج زرد باشد و حجامت بقره و ارسال علق مفید
 به و در در مطلقا از گوشت شیرین احرار کنند و هم از جماع
 کند طرفه نقطه خون باشد که در طبقه ملتحمه و در شب ببط
 یا ضربه یا و کتر عقیقه یا میخ شیده علاج آن فصد و حجامت
 کنند و شراب عناب و ترنجبین شادول کنند و تبیین طبیعت
 بطبیخ فواکه و فصد آن کنند و قطره خون بال کبوتر یا بط
 بتنها یا با کل از منر شیر و ختران در چشم چکانند و روغن کل
 و سفید به بضمه نیز شاید و در اندام میثاق و کل از منر و فصد مل
 حواله چشم خنک کنند و در اشها اکلیل الملک و پنجه مرکب
 و دم الاخرین و غفران و زرده بضمه بار و غنخ کل ضداد
 سازند و اگر طرفه بسبب ده حادث شود از گوشت و شیرین
 احرار کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و شقیه بقص بنفشه
 با سفوف یا با بطیخ بلیله کنند و شقیه ابار کنند صفت
 اسفنداج منقول دهم اندام در درم نشسته کتیر و یک

دور درم

دور درم افیون پنجم سخی کند و شیا سازند و در وقت
 صفت باب عین بند و یکشنبه قطره زیاده بیجو که از کین چشم
 ظاهر شود و غشتر کرده تا بسیار به چشم رسد و علاج آن در
 ابتدا فصد قیقال باشد و شقیه بک ابار و ابار به لینس کنند
 و از کبلیتیا و دسوما و مولدات بلغم احرار کنند و شقیه
 و شقیه بلیقون و فصد و روغن شانی در چشم کنند و اگر قطره
 غلیظه به بهترین علاج آن کشت باشد و شقیه بلیقون
 از اطراف چشم ظاهر گردد و بند بر میخ زاید شود بسبب آن است و در
 عروق چشم باشد از غلیظه علامت آن حک و سیلان طریقت
 و ضعف بصره و ظهور عروق بسیار به و در چشم و از روشنی
 چراغ منادی باشد علاج فصد عرق شانی و عرق ماق کنند
 و احرار از عنبار و دود و جماع و طول سحر کنند و هر روز
 جلای از بنفشه و بنفشه و عناب و ترنجبین و نبات شادول
 کنند و غذا بنوش با مقربا دام خورند و بعد از نضج این
 مطبوخ بپاشند صفت آن سناکل سنج بنفشه و یک نیم
 بنفشه و چهار درم ملبله سیاه و زرد و کباب و یک نیم درم

در چشم

از اطراف چشم

بنفشه

خوابیده بروی باده باده باده کرده دورم خیار شیرین
 هر یک دهانم سفید بران کرده اند و لب بعد از آنکه فرو گیرند
 بر سر مطبوع رزند و شفاف قلعند و با سیدقون و دینار حون
 و روشنائی در چشم کشند صفت شفاف قلعند و در چشم
 بخورم زنجار دورم نوشاد و در بوره زنجار معصوم هر یک دهان
 شقی کشند شفاف سازند و وقت حاجت باب را زیاده به
 سببند و بکشند و اگر در میان معالجات به نشود بمقراض لفض
 باید کرد خوب عین خوشتر شد که در باطن جن حاد
 شود و با آن غرض علاج قصد تبقال کند و شفاف
 احمد و اخضر و روشنائی بکشند و اگر با جوی به منظم شود و در
 حاد استعمال نکند و تنقید بطبوع و با سیدقون کنند
 و جن باز گردانند و ماروی بحق کرده بران رفتند
 و زمانی بکند از ندیس بخواب روند و اگر فرغ شود جن غلیظ شود
 و با آنکه در شب جن را باز بکند و در بکند و بکند تا خورن
 از آن بیاید و در بکند و در بکند و در بکند و در بکند
 اما در چشم کشند قروح و این سبب آن ماده نیز بود و علامت
 آن

در در

ان وجع ناخوش و ضریان شد علاج ان قصد و حجامت کند
 و تنقید بکشد و با باده کشند و شراب بنفشه و عناب بنفشه
 کنند و عذاب بندش با مغز نام خورند و اگر در رتی بند کشکاب
 با بشیر و خشی اش خورند و شنج سوسه و شرا بچ لیونند و با سببند
 و در زوب رزند و وقت عین سر در شنج سبب انصاب اغلظ
 نیز با ارتقای بخارات بعد علاج اگر علامان امتلا ظاهر بود قصد کند
 و در بین طبیعت و بعد از تنقید این عمل کشد صفت ان طما فلفل دار
 فلفل هر یک در مرغوان چهار درم صفتش درم سبیل چهار درم
 کانی در آنکه بکشند و استعمال کنند و اگر علامان امتلا نبیند تو بنفشه
 بکشند و کاسنی تر بکشند بکشند و با در شنج کل نهاد کنند و زوال آب
 عبارت از طریقه برید که تنقید غلبه برزد و مانع اجدار شود و سبب
 ان بروی مزاج دماغ به با فزیه یا سقطه که عارض شود یا در
 عقب صداع مزمنه و در علامت ان در ابتدا تخیل مثل شیشه
 و موی و در در سقاها مختلفه کنند علاج در ریز جلا بی از زامادو
 و با آنکه و در بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 تنقید دماغ بکشد با باده و جب قوما یا کنند و از اطعمه باده و بقول

در در

در در

و فوکه و جماع و شراب مخورند و شیاف مرارات و باسلیمون
در ابتدا بکشند و این شیاف نیز مفید به ششم المحتل بکشفال
و فینون پنجم نذرشار نهم سیم یکدم و نیم زهره بزد هدم
همه با هم بسایند و بسیار خشک کنند و بعد از آن باب رازانه بکشد
شیاف کنند و بوقت حاجت بکلاب بایند و در چشم کشند و آب
چون مستحکم شود و منع البصار کند از ابغیر از قح غلاجه بنشد
چون ان باشد که بروز نبندد و سبب ان قلت روح با صوره یافت
ان بعد علاج ترطیب دماغ کنند با غذیه رطبه و تغلیظ خون با غذیه
لزم مثل هر که و باجه و ازین دوا بخیر و انکدر مناسب بعد در و صم
در چشم کشند عشا ان بعد که شب نبندد و سبب از بخاری غلیظ
باشد که بدماغ رقیق شود و روح با صوره را غلیظ گرداند و در روز
بواسطه و کت وضوء ثناب ان بخارات لطیف گردد و ابصار
حاصل علاج هر روز جلای از رازانه و پنج مهک و کلفند شاول
کنند و غذا بخورند آب بارغ جوان و کبک خورند و فلفل و زنجبیل
و دارچین در ان کنند و بعد از پنج شقیه بجا آید و قویا کند
و عطرها برند بیوسیدن کندش و چند پیوسته و فلفل و بابونه و شبت
در رازانه

ش

۲۴۲

КУ?

و رازبانه و فک بچو شاند و میر به کاران فرود آورند و این شیاف در
 چشم کشند صفت آن مشک زعفران زهره کلنگ و زهره شبوط منسای
 سحق کنند و باب رازبانه شیاف سازند و بوقت حاجت باب بایند
 و در چشم چکانند پس سفیدی بشد که در طبقه قرینه حارث شود و اکثر
 بعد از قرص و در مد و لایق علاج شقیقه دماغ بکبایاره و حب بنفشه
 و ابایاره و بنفش و زبانی در آن سفیدی مالیدن در حمام مفیدند
 و زور زبدل البجاء از زوت نبات هر یک چهار درم بپوره بکدرم سحق
 کرده استعمال کنند و اگر پیاض غلیظ باشد این شیاف بکشند حکایت
 اشق از زوت هر یک چهار درم زبدل بپوره نان هر یک شش درم
 زنجار نمک اندانی هر یک در سر کوفته و سحق کرده باب رازبانه یا سداب
 شیاف سازند و در وقت حاجت بچو شاند و شیاف را در آن
 حل کرده در چشم چکانند و بسیار بعد از زرد بوسط النصف
 جفن و در تخم مراد چشم حارث شود و لیب عدم تخلل ممکن شود و این را
 بدین شیاف علاج کنند صفت آن کندر غزروت صبر دم الاقرون
 کل اقلیمیا فقه منسای بکوبند و باب رازبانه شیاف سازند
 سلاق انست که جفن غلیظ و سبز شود بوسط ماده غلیظ

24.2

453

קדמה

6.

6.

720

اکادمه بران ریزد و باشد که ریه ریخته شود و شدت بعد از زرد طشت
 گردد و علاج اولاً شقیه دماغ کنند از خطر که غالب باشد و استخام
 مفید و عدس بکلاب و آب خرفه یکسانند تا بهتر شود و ضماد
 سازند با سفید پیخته و روغن گل هم زنند و بران زنند و آنچه منخ
 باشد فصد عرق پشانی و حجامت باید کرد و خاص سوخته بندرم و
 وزاج سه درم زعفران فلفل هریک در مراب ایند و بنابر آب بپزند
 و ضماد سازند و **نکته** زاید بود که در جفن اعلا حادث شود علاج
 ۱۶۲ **ان الت** که شق کنند و برون آورند و غلظت و زیره دران ریزند
 و ضربه بسکه ترکند و بران زنند تا بقیه که باشد بکارد بعد از آن
 باد و در ملصقه علاج کنند **نکته** رطوبت بود که در باطن جفن منخ
 شود از آن باز زدن وضع بطم و سد که طلا کنند و اگر مفید باشد
 شق کنند و برون آورند **نکته** این مرض بسبب رطوبت که در غشاء
 و اجفان متعفن شود حادث گردد علاج اولاً شقیه بدن و دماغ
 بخت اباره و قوتا با کنند و موی را که بکارد شده باشد بکنند
 و بشیر الخیر و خون صفیع با خون قراد شیر یا قراد سگ موضع
 تنف را طلا کنند و زهره خار پشنت و خون کبد تر و چند پیوسته
 نیز مفید

نیز مفید بود یا موی بکنند و پس از آن کرم کرده موضع موی را باغ
 کنند و اگر یک موی باد و موی پیش نباشد بدق یا مصطک موی های
 دیگر بچسباند یا سوزن ببارنگ در جفن فروبرد و آن موی را در
 سوراخ سوزن کشند و بطرف ظاهر جفن برون آرند و اگر
 موی بسیار بود علاج هرگز از شقیه نیست و آن چنان باشد که جفن
 از پوست جفن محسوس بعد از آن بهم دوزند تا پوست کشیده
 شود و موی باز طرف خارج باید و بعد از آن صدف سوخته و
 مصطک و فطران و راج با بند و در چشم کشند شقیف اخضر
 و با سیقون و در ششانی مفید بود **نکته** رطوبت که در جفن منخ بسبب
 رطوبت بود که در اهداب جمع شود و علامت آن حرت و صلابت
 جفن باشد علاج شقیه دماغ کنند و بعد از آن تدوین بروغن بنفشه
 و کدو و اغیزه رطبه مثل بنفشه و سفیداب و کدو و خورند و اگر
 انتشار بعد از اراض حاده و بفرغ بیدار واقع شود شقیه بسیار
 بناید کرد و بخار منکر که حال مناسب بود وانی که مناسبت اشغال بود
 پیچنی و شنج و سته و فمادود کند هر یک دو درم سنبل حب بلسان
 هر یک در مارج الارور و جاردوم سخن کنند و بمیل در اشغال کنند
 اشغال جانور بود که از رطوبت عنقه حادث شود علاج شقیه

۶۲۵۷۲

۶۲۵۷۲

۶۲۵۷۲

۶۲۵۷۲

وماغ کنند بک ایاره و قوما با و اجازت باب نمک بشویند و روغن
 است زردالونج در آن مالند و صبر و میرنج طلا کنند یا بر روغن
 یا بنر یا زینق معقول یا صندل و اگر امتلا و غده در شب اصرار کنند
 و درونی و اسقام در حالت غلو مفید بود حیالاته اشکال و الوان مختلف
 بهر که حساس کنند و شاید که آن بسبب قوت حسن بصیرت و کعبه
 در او بخار غذا حساس کنند و علامت این سلامت و قوت البصار بود
 و تدبیر این باغذیه غلیظ کنند و گاه بود که تخمیل استوار از دور کنند
 که اگر چشم را بر سبب خط سیر و آوی بهر که در شب مان حادث
 شود علاج آن شقه و ماغ بود بک ایاره و بعد از آن شادول اطریفل
 مفید بود و اگر تخمیل کنند در حالت عطش یا مالیدن چشم کوخیزای سفید
 از زیر پالایه بر مراد یا از بالا نیز مراد و لالت بر امتلا و صده
 و در العین بود علاج شقه صده قهر و شقه و ماغ بک ایاره و بک
 زهیب و بعد از آن اصلاح غذا و شادول اطریفل مفید بود
 شدن چشم و خط شقه علاج پذیر نبود و اگر عارضه بود سبب
 آن تشنج بود در شقه و ماغ حادث شود و طبقه صلب بود
 کنند و آن اگر بواسطه بیرون باشد که از شفاغ مغط یا مقاسات
 اراض حاده و در است شدید حادث شود علامت آن تقدم
 سید

سید بود و علامت تشنج پس علاج آن شراب بنفشه و ششام شادول
 کنند و غذا بنفشه و شیره مقنن و ام و سفاناج و کدو خوردند و روغن
 بنفشه و کدو و شیرینان بر سر مالند و بنفشه و کدو و ششام
 بخوشانند و بر سر بزنند و اگر از امتلا و تشنج و ماغ بود علامت
 تشنج امتلا و بود علاج شقه و ماغ کنند بک ایاره و روغن
 یا بوز و شیت و زکس در عین مالند و اگر در طفولیت از نیشات
 کثیر شیر دادن و عود بماندن واقع شود و مکلف طفل کنند تا
 نظیر بچهره خلاف آن کنند و از او به منجه و محققه اصرار کنند و
 برده بر چشم او بزنند که در او بر عین سور آخر حنان کرده باشند که او را
 غلط است باید کرد تا باز حال خورود باب سیوم در امراض
 گوش و حفظ صفت سمع را باید که از اغذیه غلیظ و منجات و
 با سرد و گرم و اصوات غلیظ مثل طبل و بوق و در عدا احتیاج نماید
 و ایدانار و روغن شیرین و زینق در گوش حکانند و بعد از زمانی
 نشفت کنند و بوی از گوش پاک کنند تا جمع گردد و اگر متحج شود
 و در سال شقه و ماغ بک ایاره حیات مناسب بود و جمع اذن
 اگر از غلبه خون مخ علامت آن ظاهر بود و فصد غلظت کنند شراب

۵۱۳ و ۵۱۴
 ۲۷ و ۲۸ و ۲۹
 ۵۱۶

۵۱۷
 ۵۱۸

بنفش و ترنجبین غلاب شاول کنند و شقیه دماغ مطبوخ
 بهلله با نوک کنند و آب خرفه شیرزان و روغن کل و آب کدو
 و آب خیار و آب غوره و خل خرد در کوش چکانند و اطراف کوش
 بصدد این و کل آب و آب کشنده و کاه و بید بوستان افزون و اگر
 علامات غلبه صفرا ظاهر شود استعمال مبررات مذکور کنند و اگر
 وجع بغایت سخت باشد حبه انیسون در روغن کل گذارند و در
 کوش چکانند و اگر علامت بلغم ظاهر شود شقیه بکبابه و قوایا
 کنند و غرغره بکفین عضله و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و
 بادام تلخ در کوش چکانند و آب ترب و مرزنجوش نیز شاید و
 کل قند در ازمانه و شراب بالانکه بجزرند و اگر علامات سودا ظاهر
 نشود بکفین و انیسون و صندل و روغن زکس و بادام در
 کوش چکانند شیرزان برسد چکانند و اگر این وجع از
 بزه یا زهر باشد علامت آن تب و تهل سر و شانی و تعلق و
 اضطراب و سیلان دماغ به علاج فصد کنند و شراب بنفش
 و بنفشه و عناب شاول کنند و غذا کباب شیر خنک
 خورند و لبن طیف مطبوخ بهلله یا مطبوخ فوکه یا نفوع
 آن را برنجین

آن را برنجین و شربت و کنند و شقیه ایضاً شیر خربابند و در
 کوش چکانند و غلبه الثعلب و صندل و آب کشنده و روحانی کوش
 بمانند و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 با قلع مرکت و درم بسایند و آب غلبه الثعلب و شیر و روغن بنفشه
 ضام سازند و اگر تجمل نرود علامت جمع شدن مده و فتح ظاهر شود
 لعاب بزرگ و در کوش شیر خرباب و در کوش چکانند تا نصف باید
 و بنفشه شود و بعد از این بنفشه از گمان بصل و غرغره و سیلان
 و در کوش نهند تا مده پاک شود اگر بسطیل و به و مراد عقد کرم
 متولد علامت آن حساس و کت و فارش و آب در رنده و مرزنجوش
 باب و ورق شقالو یا بوره و سدر که باب شمع غنظل در کوش چکانند
 و بعد از آن از شمع بچینند و در کوش بکشد و سعی کنند که عطیه
 و اگر وجع کوش لب ریاخ غلیظ بنفش اگر بشکست به علامت آن
 غشیان و سیلان لعاب و صداع به علاج شقیه معده به کنند و
 لبن طیف مطبوخ بهلله یا نوک یا اگر یا از آن حاره در کوش چکانند
 و اگر بشکست دماغ به علامت آن دوی و طین و صندل به علاج
 شقیه دماغ کنند بجهار و لیا و اکلیل الکد و ورق غار و برنجاسف

و در زخمش بکوشاند و بر بخاران بدارند و بتفیل آن ضیاء کنند و اگر
 درد گوش بسبب سردی باشد که بگوش رسد با آب سرد بر سر زنند
 روغن زرنجوش و بایرون در گوش چکانند و سرگرم دارند و گوش
 پنج ارشام بخند و خورال و بایرون و خاشاک مذکوره و زردارند ضم کرانی
 گوش اگر مولودی یا در بری بود با بسبب ضرب و سقط بود که سر میزند
 عصبه مفروضه بخند علاج پذیر نیست و اگر از غایت صفا بود چنانکه
 در حالت حیات حاده عارض میشود علاج هر روز شربت بنفشه
 یا بنفشه مرئی یا ترنجبین جلاب سازند با غناب ده عدد و اجاص
 ده عدد و بنفشه سرد ده و ترنجبین ده درم و غذای غناب یا الودیه
 خورند و اگر تب شد خراب و سهال طبیعت کنند بمطبوخ فود که
 بمطبوخ طبعه یا نیم دانگ قهوه یا بریان کرده و روغن کل در گوش
 چکانند و اگر بسبب غلبه بلغم بود علامت آن نقل سرد و بلادت حواس
 و گوش خراب بود هر روز جلابی از ایسوی و بنج و کنگرین
 شاد کند و غذا بخورد آب شکر و خشکانه خورند و بعد از نوبت شفا
 بجای آید و قویا یا کشته و روغن مغز زرد الوی تلخ و بادلم تلخ و
 سداب در گوش چکانند یا زهره کلنگه و آب زرنجوش و شکر قند
 یا زنجیر

کوش
 بنفشه
 مرئی
 یا
 ترنجبین

انحر و فردل بکشد و فیل سزند و در گوش زنند و اگر بسبب سست
 دماغ باشد علامت آن باریک شدن روی و بینی و غده علقه
 باشد و این نوع بعد از شکر یا جوع با قیء مفرط عارض شود و
 علاج آن ترطیب دماغ بود و روغن بنفشه و شیر زنان و شاد و انیسون
 مرطبه مثل بنفشه و کدو و کدو کشت بزغال و روغن کدو و بنفشه در
 گوش چکانند و اگر ضم بواسطه اجتماع و سنج بود از ابراقصاب
 بنران و بد علاج آن انست که بالقی کرانی کارست یا لا کند و بعد
 از آن بروغن بادلم و شیر زنان چکانند یا بشب روغن در آن
 چکانند و با مدد آن کام روند و گوش زناوه گرم زنند تا بیرون
 آید طین روی او از گوش را با آب مارک و صابون طین
 گویند و آنچه نرم و غلیظ بود ویر و حدوث آن اگر بسبب غلبه طین
 علامت آن عتد و عدم ثقل بود و کامر سکن شود و کامر
 اشتداد کند و اگر بسبب فضلائر بود که بگوش زرد بود و سطله اتلائی
 دماغ علامت آن ثقل و عتد و طین بود علاج جلابی از ازبان
 و بنج و کدو و جعفر و عرقان و برک شبت و روغن قسط و سون
 و صرب در گوش چکانند یا آب ترس و شونیز و چند پی در

۱۷۶
 ۱۷۵
 ۱۷۴
 ۱۷۳
 ۱۷۲
 ۱۷۱
 ۱۷۰
 ۱۶۹
 ۱۶۸
 ۱۶۷
 ۱۶۶
 ۱۶۵
 ۱۶۴
 ۱۶۳
 ۱۶۲
 ۱۶۱
 ۱۶۰
 ۱۵۹
 ۱۵۸
 ۱۵۷
 ۱۵۶
 ۱۵۵
 ۱۵۴
 ۱۵۳
 ۱۵۲
 ۱۵۱
 ۱۵۰
 ۱۴۹
 ۱۴۸
 ۱۴۷
 ۱۴۶
 ۱۴۵
 ۱۴۴
 ۱۴۳
 ۱۴۲
 ۱۴۱
 ۱۴۰
 ۱۳۹
 ۱۳۸
 ۱۳۷
 ۱۳۶
 ۱۳۵
 ۱۳۴
 ۱۳۳
 ۱۳۲
 ۱۳۱
 ۱۳۰
 ۱۲۹
 ۱۲۸
 ۱۲۷
 ۱۲۶
 ۱۲۵
 ۱۲۴
 ۱۲۳
 ۱۲۲
 ۱۲۱
 ۱۲۰
 ۱۱۹
 ۱۱۸
 ۱۱۷
 ۱۱۶
 ۱۱۵
 ۱۱۴
 ۱۱۳
 ۱۱۲
 ۱۱۱
 ۱۱۰
 ۱۰۹
 ۱۰۸
 ۱۰۷
 ۱۰۶
 ۱۰۵
 ۱۰۴
 ۱۰۳
 ۱۰۲
 ۱۰۱
 ۱۰۰
 ۹۹
 ۹۸
 ۹۷
 ۹۶
 ۹۵
 ۹۴
 ۹۳
 ۹۲
 ۹۱
 ۹۰
 ۸۹
 ۸۸
 ۸۷
 ۸۶
 ۸۵
 ۸۴
 ۸۳
 ۸۲
 ۸۱
 ۸۰
 ۷۹
 ۷۸
 ۷۷
 ۷۶
 ۷۵
 ۷۴
 ۷۳
 ۷۲
 ۷۱
 ۷۰
 ۶۹
 ۶۸
 ۶۷
 ۶۶
 ۶۵
 ۶۴
 ۶۳
 ۶۲
 ۶۱
 ۶۰
 ۵۹
 ۵۸
 ۵۷
 ۵۶
 ۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

mandey.tarikhema.org

tarikheha.ir

و با بون و شبت و اکلیل الملك فرج و ورق غار و ترب و زرش
 و برنج اسف کوشانند و کوشن بچاران بدارند و ادمان حمام
 میند و از آنرا از استلاوی دماغ بده اول شنبه بباره و
 اضطرار بقیون باید کرد و بعد از آن استعمال قطرات و بخوران
 و اگر سبب است و قطره بدین باشد علامت آن الت که در سر است
 زاید شود و در سیری ساکن گردد و علاج آن تطبیع دماغ به
 بحام و تناول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه بر
 سر و اگر سبب ضعف به چنانچه ناقه را واقع شود تقویت کنند
 بشرب حامض و لیمو سب و آب گوشت مطیب و استعمال و شربت
 معتدل شب فر کردوی و ثقل کوشن را بیل کرانند شمع خطی بکرم
 برده نان نیمه درم چند پیستر زراوند مدوج هر یک در غرو
 عصاره فستقین فطر مرغیون هر یک را انگار کرده و بخت
 بزهره کاو بشنند شیان بزنند و بوقت حاجت مقدار کمی
 بار و روغن بادام تلخ بسایند و در کوشن چکانند و روغن ادرن اگرند
 باشد شیان مامیثا و سرکه باب غوره و عمل در کوشن چکانند
 یا برم سفید یا با سلیقون استعمال کنند و آنچه مزخ باشد
 قطران

مردم
 کوشن

قطران بچکانند و علامت آن الت که در کوشن رود علامت آن الت
 احساس حرکت بعد علاج آب و ورق شفتا لوبیا صبر آب کرم
 حل کرده یا آب بوردو و بکرو فستقین و شمع و قنیل و قطره در کوشن
 چکانند تا بیدار شوند و بکرو فستقین که برون آورند یا بالت مخصوصه بقطره
 آوردن و اگر آب در کوشن رود علامت آن الت که بعد از حمام
 و شتاب کردن حادث شود و بان و جعبه شنبه پس اگر بترکد و چنان
 برون نیاید چوب شبت یا از یاز یا چوب کرازان حصید کنند و در کوشن
 باید کرد و طر فر برون بشد بباره پنبه بر آن بچند و روغن و آب کنند
 و برافروزند تا آب برون آید یا فینده ارشیم یا پنبه بر سر خور کنند
 و کرم کرده در کوشن میگردانند تا آب برچیند و اگر آب کرم در کوشن
 رفته باشد روغن کل یا سرکه کرم کنند و در کوشن چکانند یا بباریم
 اگر خون بطریق کمر آن از کوشن روان شود حبش نباید کرد مگر وقت
 که ضعف دارد و اگر سبب انتفاخ عرق بر رویه یا از صدمه یا خدر
 مادر و اندکی کافور در سر که کوشانند و در کوشن چکانند یا آب
 کند ناوسر که اندکی کافور حله آنرا اگر کوشن غار آب فستقین
 بار و روغن کل یا فستقین در سر که کوشانند و در کوشن چکانند

مردم
 کوشن

مردم
 کوشن

باب چهارم در امراض بینی خشم بطلان یا نقصان قوت
 سم شد و سبب آن غلط غلیظه که در بطخ مقدم دماغ متکثر بود
 علاج هر یک از اینها از اینهاست و بیخ هر یک و کلفتند شاول کنند
 و غده خود آب بشوید و بعد از آن بوضع شقیقه یا باره و قوتها یا
 کنند و بعد از آن سه سال عطر شاکت کنند مثل کندنش و طفل و شیر
 و شکر و اگر لیس که بخورند و در شسته و بینی بدون فرو دارند
 نافع بود و اگر شیرینی کرده و بازیت بیاورند و در پیش کنند
 بعد از آن که در پاپ کرده باشد مفید شد و اگر از اینها وضع و وقتی
 صورت شود روغن بنفشه ششاق کنند و شیر کوفته باب در پیش
 و فودن چشم نافع بود نیز آنف سبب عفونت اخلاط بود
 که در مصفاة جمجمه شد علاج شقیقه بدن کنند و طبخ فوکه و
 سکنجبین و خردل غوره کنند و فودن و مادر و جگر بگویند و در بینی
 دهند و فودن و بول شیر تر مفید بود و شراب ریحانی نیز
 استنشاق کنند و بعد کتبیل و صید و قنقل بگویند و باب
 فودن یا مورد و بسترشند و قنقل سازند و در بینی نهند
 اگر قروح آنف ریشتر بود فصد منعال کنند و شقیقه بنفشه
 و طبخ

۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

و مطبوع فوکه و استمال مرهم سفیداج کنند و اگر آب بس بود شراب
 بنفشه و بنفشه مرقی شاول کنند و قنقل را بجم و روغن از روغن
 بنفشه و منق ساق کاه و لعاب بهمان ملوث کنند و در بینی نهند
 و از گوشت و شیرینی و غیر آن احتراز نمایند و اگر قرم که نه بود بینی
 بس که بشوند و غرق سفید و قنقل بگویند و در بینی دهند
 و سیراف کوشی زاید بود که در بینی روید و منفرد است کنند
 علاج فصد و حجامت و تبیین طبع کنند و طبخ فوکه و بیل و استمال
 مرهم بخار کنند یا پوست انار برش بپزند و باب بس کنند و در بینی نهند
 بازاج و دردم زنگار بیدرم سفی کنند و قنقل کنند بدان ملوث کنند
 و در بینی نهند و اگر دینهار ایل شد قطع کنند و خشک بینی
 که در حیات حادث شود بسبب بیروت بود که در دماغ غالب شود
 یا خطر از کبر و اسط حارث شود و این بدان بداند که حیوانات دفع
 شود علاج ترطیب دماغ کنند و روغن بنفشه و کدو از محققات
 و منجات احتراز کنند و عاف اگر خون از پیش بس که در بینی
 در روز با جگر قطع نباید که اگر از امراض ان ضعیف باشد و اگر
 بسبب حرق خون اید علامت ان است که اندک اید و شد بود

۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

بانجوشیت و بابرده و اکلیل الملک و اگر این شربت متعویق شود
 و از آن متعویق شود این دل و جزایر و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ
 یکوشانند و بدان مضطرب کنند و زجاج سفید و زرد و فودنه و کلنار
 و ورق کمر سیا و شب بانه سحر کنند و بدان افشانند کنند
 کنند اگر از وارت سده بود علاء منشان باشد چون طعم باره
 شد دل کند سکن شود و در غنچه زایل بود علاج اب الایز و نایز
 یا ترنجبین و نبات یا اب خیار کرد و با سکنجبین یا تقوی فو که شاول
 کند و غذای و غیره یا انار با غنچه خورد و معده را خالی نکند
 و از سبزه زرد و الو و شفا و امر و دوزخ کرد و مضطرب و حجت نافع
 سعد و فرسند عود کلنار صندل سفید پوست ترنج را مک تا قل
 من و سکنجبین بکلاب و نبات باشند و صحت رند بمقدار تخم دی و
 در دهن کردند و اگر سبب غنچه که در معده متعویق شده علامت
 این کثرت زراق و بی طعم دهن بود و علا و استلا یکسان باشد علاج
 در غنچه دوزخ کند بطبع شربت و ترب و تخم فزیه و ادکی عمل
 و نمک و بعد از آن که در از باره بخورند یا سکنجبین لعن کنند و اگر
 اصباح بهشت بصیر تا مطبوخ ترب شقیه کند و اغذیه غلیظه و لبنیات

اعتبار لاند

اختیار نمایند و مصطکی و کندی و قزلباشی و عود و تخمیل و سعد
 و کباب بپزند و بعد از پختن و حبس زدن و در دهن بزنند و اگر فستاد
 گشت بن دندان باغ فصد چهار که استعمال کنند و غلاب و اجاص و نمک
 و نبات جلایب زدن و از گشت و شیرینی اجتناب نمایند و بقصص میوه
 و مطبوخ هلهه تلین کنند و مررد و ماز و کلنار در سر که بخوشانند
 و بدان مضغه کنند و اما قیام ضدل و کلنار و کل سرخ و سعد و
 کرمازج و باکم و مصطکی و عود و فلفل و کزک و فلفل و هلهه زرد
 هر یک بمقدار یک و کافور هر یک و انکه بگویند و در دهن میزنند
 و اگر شب تا کل دندان به علاج آن کنند آنگاه مجنون فلاح
 اما فساد آن بیشتر و ایشان زود تر به و او را رایج کرده باشند
 علاج آن فصد و سهوا لطیف عطیفون فیتون به و مضغه سیرک و آب
 غوره کنند تا زایل شود و بعد از آن فله فیون یا اما قیام استعمال کنند
 و با فلفل و آن چیز علاج آن باشد سیلان لعاب رمتن اب از دهن
 در خواب یا غیدان اگر از وارت و طوبی به علامتشان باشد
 که در حالت جمع و خلوت بعد بیشتر شد علاج شراب سب و در و ریش
 شامل کنند و باب و رقی سب و به مضغه کنند تا گشتی باشند یا نمک بخورند

و اگر علامت غلبه خون تا هر دو علامت آن علامت باشد علاج شقیقه
 بنفشه و اطریفیل و طقند و ازبانه و کوارش و مصطک و عودش و کند
 و قلیا و اغذیه کردن آن رطوبت خندان بشد با توابل خوردن و نان و
 حل نیز مفید بود و از فوکر رطوبه و بقول باره احراز کنند و لک
 کازدین صیان ایداقا قیاسا باینده و در دین بالند و در خواب سیلان
 لعاب بیشتر بود دلیل کرم بود علاج او کفشد شود در علاج امعا و رم
 و رم زبان اگر در رمی بود علامت آن حر و حرقت لسان
 و قلت لعاب شد علاج فصد قیال کند و تبیین طبیعت بطبوخ فوکر
 یا زنجبین و شیرفت یا حقه های کرم و اگر صفاوی بود علامات
 آن وجع شدید و لرز عظم و صفت لرن بود علاج شراب بنفشه و
 عناب فناول کنند و اب انارین و زنجبین و اب خیار کد و با کچین
 و تبیین طبیعت کنند با این مطبوخ صفت سنا پنجم احوال است
 در عناب ده عدد سببانی است عدد بنفشه چهار درم و تخم کاشنی
 هر یک سه درم پوست بلبل زرد هفت درم و ورق کلسرخ و عناب
 الثعلب هر یک پنجم تخم مندی پاتره درم و زنجبین درم و متزخار
 شنبه پاتره درم حقه سنا پنجم بنفشه تخم کاشنی هر یک سه درم
 عناب

مراض امعا
 ۵۷۶۱۲
 ۱۲۵۶

عناب ده عدد سببانی در عدد سببانی
 بنفشه هر یک کف و ورق خیار شربا توده درم شکسرخ درم
 و فوخن کفی اب کاه هر یک درم عناب و اب هر یک درم و در هر
 درم سبب ساق و قوت و انار مناسب بشد یا عناب ده عدد عدس
 و عناب الثعلب هر یک پنجم بخور شانه بکشد و شراب توت پیا میزند
 و مضمضه کنند اگر درم بلغر بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان
 و قلت عطش بود علاج هر روز جلا به از ازبانه و پنج مهر و طقند تناول
 کنند و شقیقه بجای باره و حقه های عده کنند و شیت و با بونه و بزرک
 در ماد العسل بخور شانه و مضمضه کنند به سق و منور و بخور شانه
 و اگر سودا و درم علامت آن سبب سنا و خنک آن بود و قلت
 لعاب علاج بنفشه و تبیین طبیعت انکیتون کنند و شیر فرما بزرک و خنک
 بنفشه و کد و اب لعاب بزرک و حله و اب انجر کنند و به بطه و رخنه
 عسل در زبان بالند و اگر درم لب زهر شد علاج آن
 کنند ثقل و سرخای لک اگر سبب غلبه خون شد فصد کنند
 و تبیین طبیعت بطبوخ فوکر و مضمضه اب غوره و قشع ادر
 و اگر سبب فوکر عارض شود بزبان علامت آن انست که زبان سست

دری
 ۵۷۶۱۲
 ۱۲۵۶

و تکمیل شود و لعاب فرو آید و بقضاء دشت شود علاج این
شق بدین پنج کاره و قوقا یا و ایاره از غازیاض و مضه بوج و سیرک
عنصل حوشانند یا کبر و خردل و عاقر قرحا و سدر را ب جوشانند
و صبی چون در سخن این زبان اورا بصل و عنب بالند بطلان از ده گاه
باشد که خس زوق باطل شود یا ناقص گردد و چنانچه احساس هیچ طعم نکند
و آن بسبب فضلاتی است که بر روی که بعضی های زبان و حنک ریزد علاج
آن شقه دماغ باشد یا آره نیتقا و جب قوقا یا و غرغره و مضه
سیرک و خردل و میوه ج و عاقر قرحا و گاه باشد که خس زوق ناسد
گردد و چنانچه طعم و مان مجموع طعمهای تلخ احساس کند و این دلالت
کند بر غلبه صفایا بنشین حساس کند و دلالت بر بلغم کند علاج
آن شقه بدن از آن اخلاط کند و غرغره بجز که مناسب نیست
باید که وجفان کنند آن اگر خشک زبان است حرارت و
بیست روز لعاب بنکد و بدانه مالند و مضه صیاب خفه و صیار
گرد و صیار کنند و اگر بسبب غلظت بود که برنج باشد سکنجبین لعق کنند و گاه
باشد که بسبب کاره خرد زبان و حنک متشنج شود چنانکه اگر غرغره
مالند از آن بیستی سفید شد چنان پوست باز جدا شود و باقی اینج

الم تشد علاج ان فصد وتلين طبعه بطبخ باهليلج بموضه
 بسند که دوران مورد و کل و کلناار حوشا نند و ساز میکنند شقی
 لسان علاج شقی شد و زبان است که بکشد و بزدان و کثیر
 در دهن گیرند و اندر لزم مثل بامبو و بر سر خزند او را هم شقه
 علاج ان فصد قیقل و چهار را و تناول شراب بنقته و غناب
 وتلين طبعه بطبخ فواکه باهليلج و غناب الثلب و غناب
 و کلناار و ورق کای و جریزه سرو بکوبند و با سکه و کلناار بطلا کنند
 و از شراب و گوشت و شیرین الحناب نمایند قروح و شورش
 علاج ان فصد قیقل و تلین طبعه و مرهم غناب بران
 نهند با روغن و طار و بکوبند با موم و روغن بسیارند و نهند
 بوسه شقه است که بکشد و در میان شقی ظاهر شود
 و گاه بعد که بران بترت هم چون توت پیدا شود علاج ان است
 که فصد کنند و اسهال طبعه بطبخ افیتون و ضمادات علله
 استعمال کنند و آنچه زند ان بسیارند و تریزند و نه بکشد
 و بعد از ان محلا با فابضات خلا کنند شقاق شقی
 طریقه را بلباب کثیر و بزدان و بکشد و کفی از زدن ظاهر میشود



قطع کنند درین باب معید بود و روغن بنفشه و بیه بط کرم
 کنند و شاخ کاه و کوه سرشته بپایان بیاورند و طلا کنند و
 پوست کشند که بر بنفشه کشیده است بر آن نهند باب
 دهم در اراضی سنان و لذت بر حفظ لراض سنان لازم
 است که از فی و طعام و شراب اجتناب نمایند و از کثرت قرضیدن
 جنای و سوزنده مثل حلای کل شکلی و قرض سکنجین اجتناب
 کنند و هم چنین آب سرد از غصه طعام کرم و از جنای سخت و ترش
 فرار کنند یا بکنند و استعمال سواک کنند و از ترش سواک خوب
 ارادت و زینت و لذت و در وقت خواب اعیان را روغن کل و نارنج
 به جبهه بر دندان بمالند و وقتها بجل و نمک دندان را بمالند
 و هم نشه بپای ماده جارنج و علامت آن حرمت و لهیب و خیران
 بعد علاج فصد قفقال و چهار رک کند و شراب بنفشه و عسل
 با شراب اجاص یا آب انار بنج یا نبات و ترنجبین شاد دل کنند
 و غذای مندی یا الوی کثیر خورند و لیکن طبیعت بمطیف
 فواکه یا بلبله کنند و بیه که و کلاب و آب سماق مضغه کنند
 و کلاب و جزا سرد و سرد انار ترش و طبه شیر و ورق کل
 و طراشند

طراشند و فعل مساوی بکنند و بر لثات بزنند و از کثرت
 و شراب اجاص از نمایند و با ناز و آبرود و زرد الوی و شقایق
 نقل کنند و در علاج آن م چون قلاع شد و اگر متعفن ۱۸۴
 شود قلع فیون بر آن بزنند تا کثرت شد زایل شود و لثه را بکنند
 پس کلاب و مار و سماق و جوز سرور و سرکه بپوشانند و بدان مضغه
 کنند و اگر ناصور کرده و به شود داغ کنند و اگر خون از لثه آید بسوزانند
 و سرکه بر آن بزنند و بکشد بر آن یا در دم نمک سرکه درم تخم کل بکنند و بدان بزنند
 و اگر کثرت لثه کم شود کندر و زراوند و جرج و خون سیاه بپایان و کرسن و بنج
 همک بکنند و سرکه غنصل بپوشانند و بر آن نهند و اگر سرد الراج
 کرم باشد علامت آن وجع شدید و خیران بود و علامات هشای بارده ساکن
 شود علاج فصد قفقال و چهار رک و لیکن طبیعت بمطیف فواکه و بلبله یا
 شراب عسل و غر مندی و نبات خورند و غذای مندی یا نبات یا بنج
 بادام بپزند و از کثرت شراب بپزند و سرکه و کلاب بپایان یا آب کاه
 مضغه کنند و اگر وجع از سرد الراج بارده علامت آن عدم خیران بود
 و کون وجع علامت آن چرای کرم علاج کنند مثل کلقند و زراوند شاد دل کنند
 غذا بخورند یا دار چینی و غر و فود و بنفشه و سماق بپزند و باره

در وقت خواب اعیان را روغن کل و نارنج
 به جبهه بر دندان بمالند و وقتها بجل و نمک دندان را بمالند
 و هم نشه بپای ماده جارنج و علامت آن حرمت و لهیب و خیران

لا يزال

61

חורב

jupe

و اگر مایع و منحل در امک و هلیله زرد و دانه سور و مجروح یا بعضی که می بیند
درین دندان بریزند و با دانه بصل سرکه و کلاب بشویند خوب بمانی در
سرکه و کلاب بپوشانند و بران مضمضه کنند اگر وقت است که آن بپوشانند
شفا دریزند دندان را بپوشانند زوال رطوبت دندان و استلای بیست
بعد بایر و اسط ماده زرد و سفید در آن متعفن شود علاج قسم اول شقیه
دماغ کند بجها و ایار او کلنار و سور و شکر در سرکه بپوشانند و بدین
مضمضه کنند و یک مصطط بکوبند و بران نهند و علاج قسم دوم رطوب
دماغ بعد بپوشانند و شاول اقدیه رطوبه و لعاب بنکد و شیر غرور و رغن
بنفشه بپوشانند و شکر مرغ بریزند و بران نهند و بران اگر دندان
سبز شود یکسره که در بسبب ماده رقیق که در جویان نفوذ کند علاج آن
شقیه کنند و بنفشه که در از یاز بپوشانند و بران مضمضه کنند و شاخ کاو
که هر دو مرغی و پوست پشه شتر مرغ سوخته بازید الی و هر یک که در دم
و بنابه بپوشانند و در دندان بمانند و مضمضه با سرکه و غلبه الشلب
بکنند مضمضه آن جسم شکر که شکر بخل که درین دندان متعفن شود
و آن بسبب کلات معده باشد علاج شقیه معده بپوشانند و بلیان طبع
بطلوع و اگر که ایله و بچلیا شل بند الی و شکر صدف و شک بمانند

תקנין
בית אשכנז

دهدیم شمع غنظل و انک دیک و در حرطه که در طرفین حلقوم
 حادث شود بسبب متلا و غلبه خون و شدول گوشت شرب
 و شیرینی بسیار بود علامت آن است که از خارج حرطی
 از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و اواز شود علاج فصد
 قنفال کند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت نهد اعاده
 فصد کند و از خون رفتن بسیار اندیشه نکند و تلین
 بطبیخ فوکر و حنظل که در حنظل دموی زکرت نکند و غره
 بشرب نوت و آب کشید کنند یا غلبه الشعب و کسلی خوشند
 و خیار در آن حل کرده بر آن غره کند و چون انقباض ظاهر
 شود غره بشیر و مرور نکند و چون منقبض شود تلین
 بقصوع فوکر از پنجه شیر خشت کند و طبیعت را محسوس
 نکند از بند شعله بنور طلق از ماده دم یا صفایا حادث شود علا
 ان و جمع شید و سوزش بعد در حالت بلع خصر صا بلع ترشید
 علاج فصد قنفال کند و شرب بنفشه و عذاب لعق کند و لغا
 بنکه و هلد زانبات نشرب کنند و غذا که کباب بارون بادام
 خورند یا جیره از شر سوسن یا شام روغن بادلم و شد و گذشت

دهدیم شمع غنظل و انک دیک و در حرطه که در طرفین حلقوم
 حادث شود بسبب متلا و غلبه خون و شدول گوشت شرب
 و شیرینی بسیار بود علامت آن است که از خارج حرطی
 از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و اواز شود علاج فصد
 قنفال کند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت نهد اعاده
 فصد کند و از خون رفتن بسیار اندیشه نکند و تلین
 بطبیخ فوکر و حنظل که در حنظل دموی زکرت نکند و غره
 بشرب نوت و آب کشید کنند یا غلبه الشعب و کسلی خوشند
 و خیار در آن حل کرده بر آن غره کند و چون انقباض ظاهر
 شود غره بشیر و مرور نکند و چون منقبض شود تلین
 بقصوع فوکر از پنجه شیر خشت کند و طبیعت را محسوس
 نکند از بند شعله بنور طلق از ماده دم یا صفایا حادث شود علا
 ان و جمع شید و سوزش بعد در حالت بلع خصر صا بلع ترشید
 علاج فصد قنفال کند و شرب بنفشه و عذاب لعق کند و لغا
 بنکه و هلد زانبات نشرب کنند و غذا که کباب بارون بادام
 خورند یا جیره از شر سوسن یا شام روغن بادلم و شد و گذشت

و در ۱۰
 در ۱۰

و شرب شراب و اگر از کندی سقوط لوات افتادن ملازمه لیب
 خطر شد که بخت لوات برزد و اگر خطر عارضه بود علامت آن
 حوت و لیب عطش شد علاج فصد قفلا و حجامت و سهال
 طبعیت کند و غرضه لیب روت و آب انار و سدر و کلاب
 و اگر خطر طبع بود علامت آن کثرت بصر و عدم و بیج
 و سرخای زبان شد علاج آن تلین طبع و طبخ زرد و حب
 اماه کند و غرضه بابکام و عاقوق یا تخم شبت و رازیان در
 ماء الصل یخت تند و بدان غرضه کند که صفت کفک اواز
 و یقین لیب غرضه شد علامت آن طاهر بود فصد قفلا
 کند و عطش از تنه و غرضه و غناب و سیمان شود و کند و غذا
 جواب یا حاتم کند خورند و اگر لیب اسلاوی قصه ریه شد
 از زلات و غرضه لیب ان خشونت قصه ریه و لذع و غرضه
 ان بعد علاج شد یا غرضه و غناب و سیمان شود و کند یا حلاوی
 از بقت و غناب و بیج مکر و کاوزیان خورند و تلین طبعیت
 بمطبوخ نر که کند و اگر عارضه شود و غرضه و غناب و سیمان
 شیره نم خورند یا تخم شبت و غرضه و غناب و سیمان و نیلوفر
 تناول

تناول کند و غذا بنوشد با مقز بادام و سفنج و برک بخاری
 خورند و اگر لیب اسلاوی سوزش شود حلاوی از سیمان
 و بیج مکر و رازیان و کاوزیان و کلفند تناول کند و غرضه و غناب
 کرده و بادام تلخ و غنقل و دار فلفل و رازیان و برک سدر و غرضه
 بنمدم بگویند و باشند با غرضه و حجامت و در دندان میگیرند
 و اگر لیب رطوبت بود که عارضه شود علامت آن حواس قفل
 بود و عدم خشونت و الم علاج کلفند و رازیان تناول کند و بیج رازیان
 و بیج مکر و شبت و انیسون و ماء الصل یخت تند و بدان غرضه کند
 و تخم شبت و زرد و خورند و اگر لیب سیمیت قصه ریه شد علامت آن
 خشونت و وجع و صلابت و غرضه و صفای مایه و ریه شد و اگر لیب
 از خبار و دود و طارت شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر و کاوزیان
 با تخم سفید و بهانه تناول کند و شیره کدوم و زرد شیر خورند و روغن
 بنفشه در سینه بالند و اگر لیب صحنه عظم شد علاج آن فصد کند
 و تخم خط و غرضه و غناب و سیمان و بنفشه و سیمان
 و نبات بخورند و غذا باقی اب با سوارش و سیمان و نبات
 با نبات در روغن بادام خورند و از لیب خط و کثیر و روغن بادام

و موم رخنه سازند و در لقاب خطرسند مالد و اگر سبب دل
اشبهای فریفته شد و غم تر و انبات باشد اب انار عذب
یا زنجبیل تناول کند و غذای سبب انفعال و بام بزغال خورد
نفث دم از دهن خونریزی که از دهن بیرون آید با ثقل بود یا تنخ
یا تنخ با قوام ثقل یا از لثات یا از خند و نهات بود علاج ان غره
و مضطرب بود بقواض مثل کلنار و پوست انار و مورد و نان الحله
و تخم کل یا تنخ ان باشد که از دماغ بخت فرو آید پس اگر حرمت بود
ثقل سر و علامت غلبه خون شد فینال و حجامت نقره کند و غره
بقواض و اما تنخ است که از قصه ریه و صغره شد و سینه فرسوده
با سعال شدید بود علاج قص کلنار و کبریا تناول کند و غره بقواض
کند و برخی سعال آید چون از ریه شد بواسطه شقاق و تحرق عروق
ان از سبب داخل یا خارج علاج قصه بلیق کند شراب خنک
یا مع عیر و خون سیاهان بخورد و شراب بخار باب لسان محل
و کبریا و این قص نیز مفید بود تخم حاض یا رنگ می یک درم کل و سی
شاد از زنبه شکر که بود سفته و یک چهار درم کبریا شنبه مالی شاق
کا و کبریا و سخته است که از ریه درم یک بکنند و باب لسان محل
و لعل

ד'תתק"ל
ד'תתק"כ
ד'תתק"א

و لعاب غشیه بکشند و قوی سازند و شربت می کشند که قال به اما از برای
بقای اند از برای و مدینه بود و دوی خف کفته شود نه شب شوکتی
و علق و قطام در علق اگر با آب شکر در کوبید که علامت آن
نفث خون رقیق بود علاج آن نیست اگر بتوان دیدن و ممکن باشد
بکشدن بکزند و رقیق برون آرند و الا بپاشی دو تو کرده و درند
و سران نکر دارند باشد که در آن بپاشد و برون آید بالقه زرد و سران
بندند و فرو برند و سران بکشند چسبیده و بجزای مزلقه
بجویند و قوت کنند اما علق که مرشد که در آب بود و اگر آب فرو رود و در آن
ادیرد غوغه کنند بعد که غلبه آب بر که و خردل و سیر یا شونیز و خردل و
نوش در بگویند و علق دهند آب فستق با سر که پاشانند یا حکام گرم
و بکشند چنانکه علق و کرب غایب شود پس فطیر نخ در دهان کرد چنانکه
و از زرد زرد باشد که در آب بپاشد و برون آید و خون که بعد از اینها
از علق علاج آن غوغه باشد بگلنار بود است اما و مار و
ساقی بپاشد یا گلنار و نشسته و دم آلا خون بگویند و در
علق دیند باب ششم در امراض صدر و آلات
تنفس از آن که معال است و آن که کثرت شد که از برای

ברכות
על
ע. כרס
י. א. א. א.

312
 110
 110
 110
 110

دفع چندی مودی سبب گنج خستوند بشد که قصه بر راه رشت شوی برط
دخول و درود و غبار علاج این شراب بنفشه و شراب خشخاش باب کرم
حل کنند و بپاشانند و غذای برکش با مقربا دام و استنجاج خورند یا
ویره از شیر بکوس و نبات و روغن بادام و اگر بعد از زکام و زلزله
حادث شود رخ مهرک و زردنا مهرک و دردم و نفقه و پیرسی و شان
هر یک که درم و سستان و عدد و نبات و دردم بجلایب زنند و
شراب بنفشه و بنفشه مرغی شاد دل کنند و اگر سبب طوبنی قیق
باشد که از دماغ بیرون آید علامت گنج سعال نفس بود و شداد آن
در شب و بعد از خواب بیشتر شد علاج شراب خشخاش لعق کنند و کبیر و
لشسته و مقربا دام تا پنج مهرک بکوبند و با لعاب بعد از بستند
و جب زنند و در دمان گیرند و اگر سبب طوبیت قصه بر راه رشت علامت
آن فوخه سینه و کثرت نفس بود علاج هر روز جلایب از رخ مهرک
و کافور بمان هر یک که درم یکجوده عدد میوز طایفه و دردم بکوبند و پیراب
زرد ناده مثقال باب کرم حل کرده پاشانند و بعد از بضع تبیین
طبیعت با این مطبوع کنند سنا پنجم انجیره عدد عناب ده عدد
سپستان پست عدد رازیانه نیم خیار نیم پیرسیا و شان نیم کاسنی

پنج مهرک نخل و هر کس درم حدیثی از غیبین شد سرخ هدی یک درم
 و این جبهه در آن کرد از زمانه غفلت و دلتابا دام تلخ هدی یک درم و
 یک درم راسی بخورم بگویند و بعل بپوشند و حب است و اگر سعال لیب
 و است مزاج ریه شد علامت آن سعال بنف و حمر و وجه و عدم نفث
 بود علاج لعاب غم سفید و بهر آن بر سر برنجی از نبات پستان مند بشیره
 شخ خرقه یا خرب انبض و نخل و آب بنفشه و کشمش در سینه بالند
 و یک پستان و بهر آن در دهن کمرند و اگر آب بیرون است مزاج بود علامت
 آن قلت عطش و شداد سعال و سردی است و استراحت بهشتاق
 و ای کرم بود و استخام ساکن شود علاج جلاوی از زرد و ما بخورم و
 انچه خود و بر کشان و پنج مهرک هر یک درم شد و ال کند و قد
 بخور آب بنفشه و حمله در خوردن کشمش و غم نسیم و سوسن خوب کنند
 و اگر سعال مزاج ریه شد علامت آن سعال و ملامت بنف بود
 و شداد و بود عطش و حرکت شکم آن بعد از حمام علاج آن
 شمشیت و تخم خلدین یا نبات و ترنجبین شاد ال کند با لعاب کشمش
 اسبوس و بهر آن نبات و قد امروش با مغز بادام و سفناج بخورند
 و اگر شست و پاچه زغال سفید بود بر برنج بود که چون حرکت کند

یا پاره برود نقش شود و متواتر کرد و سبب کین خطیر بود که در زیر یا
 قضیه بر مکنش شد علامت کین خورده شد به حال نفس بعد هر روز
 جلا بر ازین مکنش و کاه زبان و بر کسان و انچه پستان و موزن
 شادول کند و شرب زو یا و کین غصه لعل کند و غذا بخورد آب
 و با قلا و مقدار ام خورد و ثقیه معده بهر کین به ثقیه بدن از خطر
 که غالب شد و لغوی غصه مفید بود و لغوی از غل و برزاد و
 روغن بادام مخمخ و مقدار ام و شوق و جغوره بگویند و پنج مکره زو یا
 بجوشند و با جلا بر از شد بقوم او زنده بمانند و بنشیند و اگر سبب
 بخار است سبب علامت کین خفقان ضعف غلب و علامت سوراخ علاج
 فصد سبب کین و شراب کاه زبان و شراب غلب شادول کند و تقویت
 غلب کین و ایت قد کند و اگر سبب است ریش علامت این
 عدم نقش بود و شنگ و وقت و وقت صورت به علاج ان رطب
 ریش به شرب نشسته و نیند و کاه زبان و تریش به شرب و جوده
 از زور کین شد که در زیر عارض شود پس اگر از ماده و شرب علامت
 ان حرطه کین نفس و وجع فربان و حرطه عین و ورم و شنگی
 خوشکی زبان و کین و نبض عظیم موجب علاج در اول بار و سترم

ضد

فصد سبب یا اکل کند و جلا بر از نیند و نشسته و غلب کین کین
 غلب کین و بر کین نبات شادول کند و غذا کین کین نشسته و
 نیند و غلب کین خورند و میان روز شرب نبات و لغاب
 بنگد و به از و روغن بنفشه شرب کند و در نیم و ششم بعد از نفع
 تبیین کین با این مطبوخ منفه بنفشه و نیند و نیم کاسنی و یک
 درم غلبه عدد و کین است عدد و نیم خطیر از در یک درم
 ترنجبین شرب نشسته و کین درم جلا بر از زده و درم و اگر حیناج
 افتد در درم از کین کین به نیم مطبوخ کین کین کین کین
 اگر ماده صفراوی بود علامت کین حرطه و سعال و طرد مزج شده
 عطش بود علاج ان ام چون علاج و موی بود تراب و تریش
 باید کرد شل و زرد شد که در زیر عارض است که از دماغ
 فو و اید باد و غلبه است انجنت و زان از و سعال و مزج و فو
 ان حرطه کین و بان سعال و زو بان و حرطه وجه و نقش ده
 باشد و فرق میان و غلبه است که در در اب فرو نشسته و چون
 برایش نهند نفع محسوس شود بخلاف که بر آب است و چون و چون
 در انش نهند از انش نهند علاج شرب بنفشه و شنگی از ترنجبین

مطبوخ
 ۵۰
 ۱۰۰
 ۱۰۰۰

۲۵
هر یک دهم بجدب زنند و سرطانی را با قطع کند و شکم را بشکافند
و آب نمک بنهند و در شکم با بانه کنند و بخورند اگر از آن
که بهتر شد بی لایحه بزغال خورند و شیر جو و شیر تان و شیر
شتر و شیر غر و شیر زعفران مفید بود خصوص که از ششمان
بکنند و کنند که بر سر مداومت باید نمود و حمام نیز مناسب
بود بشرطی که سخت کم باشد و بسیار نکند و بعد از آن رخم
بنفشه و گندم و زردن بالند و در پنج مرض کلفت نازده آورده اند
که با نان بخورند و در تخم خرفه با شکر آن را غلیظ خورند و اگر آن
نفت است که از خرفه است و پنج میوه یک یک بخورند سرطان نهی
سوخند دهم کثیر از شیر از یک شش درم گوشت و تخم لبلاب بدهند
بشد و دود در آن شعله کند و عود که این مرض مفید بود باغلا
منزخم خدایش و خربزه و گندم و هر یک یک درم صمغ عربی کثیر آن است
هر یک یک درم منوالم و بدهند هر یک دهم موز طافه و انبرون
کرده در روغن بادام حش نینده دوازده دهم مجموع بگویند و در کتب
ایب کوشانند تا نیمه و این نیز مفید بقوام آورند و شیر دهم
باشد قرصی مفید کاوزان این موه کثیر اجتمع عربی باشد کلا در من
هر یک

هر یک چهار درم ورق کمرنج درم مغز تخم خیار و کدو و ریک
شش درم سرطان سوخته با دانه های هر یک درم کوفته و پنجه
لباب بیدانه قصه سازند و متقالی بخورند شرابی نافع اب انار
عذبه بکنیز اب بیشترین چهار یکی اب شکر نیمین با هم پاش نرم
بقوام آورند و دردم ازان تناول نمایند و بیستم مرض جنه چشم بکوه
روزی یک روی نیر کشود و بکوت شکم خشک و لاغر گرد و پوست
پشانی کشیده شود و موی برزد و جگر و دماغ و بانی بسیار شود
و نین مد با فوط بعد علامت مرگ باشد دات الصدور و رمی
گرم شد که در حجابی که نام الصدور حادث شود از جانب قص و علامت
ان تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب شد و مریض از فرم مسده
یا نقبه مخز و جگر تشنه حساس و نظیر بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت
و پهلو نتواند خفت دات العنصر و مرشد که در چین حجاب
از جانب فوقات حادث شود و علامت او الت که مریض ورمی
در میان شنها حساس کند و بر پشت نتواند خفت دات الخنبه
و مریض که در غش و مسنطن اضلاع در حجابی که در پشت میان
قلب و معده حادث شود و این را دات الخنبه خاص گیرند و در ظرف

البیض واقع شود و این بنایت بر شد و علامت آن تب را بم وضو
نفس متواتر و سریع بنض متناوبی بود و شعله و در هر لحظه که
در جمالی که ارضای طلبت و عضلات آن بر می جایز واقع
شود و اعراض و وجع آن شد و صاحب این مرض حرکت نتواند
کرد و هیچ وضع نتواند خفت و علاج این اراض و تب یکدیگر باشند
علامت آن حریت وجه و عظم بنض و حریت نفث بود اگر صفای
بوصفت تب و هیزان و عرق و تواتر بنض و صفت نفس بود علاج
هر دو فصد سبق شد از اول به تیمم اما در دومی در اول در
جانب مخالف جمع کند و در صفای از جانب موافق و در فصد
جلالی از تند فرو نشاند و سپندان و عذاب و نبات بخورند شراب
بنفشه و بنفشه خوشی با ترنجبین و قند کاکاب بنفشه و بنفشه
و عذاب و سپندان و شیر خوشی بخورند یا با شراب بنفشه و عذاب
تیمین کنند بعد از نضح این مطبوخ سه بار بنفشه بنفشه و فصد
چار درم تخم خربازی هر یک درم تخم کاسنی درم سپندان
پست عذاب و عذاب و عذاب و عذاب و عذاب و عذاب و عذاب و عذاب
درم و میانهای در زبیر از نبات و لعاب تخم سفید و بهانه و عرق کل
و بهانه

[illegible]

عقل و هدیای واضطراب بعد علاج جزایع و درانی استعال
 حشاهایم باید کرد و جلاب از نفثه و شیشان و زخمین و نبات خرد
 باب نهم در اراض قلب و ندری سودا و الموح که عارض قلب شود
 اگر ماریه علامت آن شدت تشنگی سرعت و عظم نبض و حوت
 و غلظت مازوره و حرارت سینه و لیه و قلق و غضب و غم و کربش
 علاج شربت بنفشه و شراب سیب با کلاب و عرق بهد و کاشی کشید کند
 و شراب مندل و لیه و طبع و زرشک نیز مفید بود و غذا نارد از یا لیه
 یا زرشک خورند و کشید چهار درم و کل سرخ و درم و طباشیر یک درم بگویند
 و باد هدم شراب سیب بخورند و مندلین و کلاب در سینه بالند و در موضع
 بار ده نزول کنند و موضع بار ده مندل کنند و این موضع نیز مفید بود
 این ورق کل طباشیر کاو زبان و یک درم کشید مندل هر یک درم و زرشک
 و فلفل خیارین و کل و فلفل یک چهار درم زرشک پنج درم لؤلؤ
 و فلفل دو دانگ و کل یک نیم مثقال گرفته و بمح و شراب سیب
 لیسه آنرا درم و فلفل خیارین کاو زبان هر یک بخورند
 و زرشک درم لؤلؤ یک درم و فلفل مثقالی فلفل صغار طباشیر
 هر یک درم و عرق کل چهار درم و غفران نیم مثقال کاو زرشک
 و فلفل

عجز بر کرد و انگر بگویند و بشیره فند بپوشند و شربتی از این یک مثقال بود
 و اگر سودا المزاج بار ده که عارض قلب شود علامت آن نبض مازوره
 و منف و بطور و تفاوت نبض و ضعف نفس و قوت کسب و کثرت
 خواب و بدولی و قرع بعد و هوای گرم و موضع گرم باید علاج
 شراب بالنگو و کاو زبان و کلقتند مندل کند و غذا نخورد با
 تیر و کبک و درج و طلا یا در آن توان شد خورند و غفران و راجند
 بر سر طعامها ریزند و شربه بدن کنند و در المیک و طبع و معجزه منفع مندل
 کنند صفت مصطط عود در حنجر مندل و نقل مندل و مندل و کبک و قاطر
 پرست و زنج هر یک مثقال مندل و انگر کبک مندل بشیره شد عسل بپوشند و اگر سودا
 المزاج پس بعد علامت آن هر آل و کف بدن و صف و نواز نبض بود
 علاج شراب بالنگو و نیلوفر و کاو زبان یا عرق کاو زبان مندل کند و استحمام و
 تدبیر و مندل و منقل معقل که کند معجزه مفید بود که بر لؤلؤ و فلفل و کل
 و فلفل و زنج هر یک درم و فلفل خیارین کاو زبان هر یک بخورند
 بهمنین هر یک درم بگویند و کل عود و عنبه هر یک درم یا هم بپوشند و بسل کف
 گرفته بپوشند و مثقالی مندل کنند و اگر سودا المزاج طبع علامت آن
 قلب شتاب و عرق انفعال و نبض بطور مازوره و غلظت بود علاج

شراب با کدو کوفته تناول کنند و غذا نخورند آب با کدو و شکر و فلفل و زعفران
 خورند علامت این امتداد باشد شقیه بکوبند و با فلفل و منیدله و اگر
 استعمال ریاضت معتدل افعاقه بچرخ مصططک غوره در اجنه و نقل سکه
 سبیل حوزیو با کباب پوست ترنج بل هر یک بخورند منکره ای که بکوبند بکوبند
 و شراب سبب سرشند و مثقالی شراب لیو یا حاض بخورند خفقا
 و کتی اعتدالی که سبب مع برزی طریض شود و آن اگر سبب غلبه
 و علامت این ظاهر شود و سبب یا صافی کند و کفایت شراب سبب
 شراب بر سر و لیو و حاض و عرق کل و پسته و کل کند و غذا از شراب و لیو و انار
 دارد با کدو شتر مرغ و زغال خورند و اگر علامت غلبه صفرا به شهره ذکره
 و موصات باره تناول کنند و اعتدال و اما قه و کشر و کلاب بر سه طلا کنند و
 سبب برود و به و انار و منقل کنند و تخم کاه و منقش و کدو و هر یک بخورند
 و زنگ بخورند تخم خرفه و تخم کاسی و از حاض و شکر و شکر طباشیر و عدس
 و کدو درم بکوبند و شراب سبب سرشند و اچنان مثقالی تناول کنند و اگر
 خفقا سبب غلبه بود و اشته علامت مع خفقا نفس و عشت از کدو
 خوا بهای بد به علاج ان شقیه بدن به بطبیخ فیتنه و حب آن و
 مرطوب و بد از شقیه و ان شقیه تناول کنند و معالجا سوس و لاج

با بسکارد دارند چنانکه مذکور شد و اگر خفقان بسبب سردی و
استفراغ و ترف دم باشد و ریاضت اعذبه صیده الکلیس تناول کند
و میل با سایش و بلغم و استخام کند و مسمنات استعمال کند مسمن
ارد فاشترارد نخود و برنج و برنج و برنج درم تخم توران و مغز ادام و
فندق و فستق و برنج و برنج درم توران و برنج و سفید هرگز درم
بگویند و با شک و روغن کاه و صواب زرد و هر بادا پست درم بگویند
و هر رصیده و شیر و شکر و امثال آن خورند و خفقان بسبب سردی
پنهان شود و از احوال صده بداند پس اگر خلط رنج در صده جمع شده
باشد صده ربیعی پاک کند که ارش مصطکا و عود و عفوفا تناول کند
و اگر بسبب صفرا که بمده ریزد و در روز جمادی از پنج رشت کاشنی و
و تخم کاشنی و پنج مهر و نبات تناول کند و بعد از نصف شقیه یا بنجب
کند صفت آن فیتیله زرد است که در هر یک در هر یک زرد و در هر یک
جود داشته و بر یک نیم بگویند و باب بالنگو بگویند و بلع کنند میاهان
روز شنبه از نبات و عرق کل و کاه و زبان شیر کنند و اگر در صده
سودا جمع شده باشد و از ابقی بداند علاج جلاوی از ابا لنگو و پنج مهر
و کاه و نبات و تناول کنند و شقیه یا بنجب کنند بر بدیند اشمون
نبات

عشت لشرع شورش و از بهر لعاب رولت کرد در علاج ان استخوان
 سودا باشد بمطبوخ اقمیج و حب قرمز و بیدازان تقویت قلب شیر
 و مغصه و در بامات کتد امراض و درم پسین اگر از مواد ستره
 علاج ان در باب ورم کتد میشود و اگر بواسطه ان باشد شیر در پستان
 بسته شود علامت کتد اشتقاق و صلابت و حرمت و وجع پسین بود علاج
 حرق بکلاب و سرکه تر کنند و بران نهند و اگر حرارت ان عظیم بود آرد
 با تله و جو منقش باب کشند و آب خورق و سفید تخم مرغ طلا کنند و اگر
 وجع مکن بود محلات ضما کنند و اگر جمع شود منقشات استعمال نمایند
 و بعد از ان منقح گردانند قلع پسین اگر کم شدن شیر بسبب قلع دم
 بود و قلع اکمل تناول اغذیه کثیره القذا باید کرد و اگر بسبب ریش باشد
 با کله خطره و غلبه شود اگر صرفا غلبه شود علامت کتد صوت حنجره
 در وقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت کتد بلغم و مایه و حرمت شیر بود
 و اگر سودا غلبه علامت ان کتد و غلیظ شیر بود علاج ان شکر
 بنفشه از خطه غلبه و تبدیل مزاج و اغذیه کو مضاد ان غلط بود بافت کوفه
 لبن و بسیاری شیر و درختن ان باشد اگر با فراط بود درات طبع و
 محققات استعمال کتد و نماز بکند و زرد اسهال و در غنظ کل بزره و کر

در وقت شیر
 در وقت شیر

در وقت شیر
 در وقت شیر

عشت لشرع شورش و از بهر لعاب رولت کرد در علاج ان استخوان
 سودا باشد بمطبوخ اقمیج و حب قرمز و بیدازان تقویت قلب شیر
 و مغصه و در بامات کتد امراض و درم پسین اگر از مواد ستره
 علاج ان در باب ورم کتد میشود و اگر بواسطه ان باشد شیر در پستان
 بسته شود علامت کتد اشتقاق و صلابت و حرمت و وجع پسین بود علاج
 حرق بکلاب و سرکه تر کنند و بران نهند و اگر حرارت ان عظیم بود آرد
 با تله و جو منقش باب کشند و آب خورق و سفید تخم مرغ طلا کنند و اگر
 وجع مکن بود محلات ضما کنند و اگر جمع شود منقشات استعمال نمایند
 و بعد از ان منقح گردانند قلع پسین اگر کم شدن شیر بسبب قلع دم
 بود و قلع اکمل تناول اغذیه کثیره القذا باید کرد و اگر بسبب ریش باشد
 با کله خطره و غلبه شود اگر صرفا غلبه شود علامت کتد صوت حنجره
 در وقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت کتد بلغم و مایه و حرمت شیر بود
 و اگر سودا غلبه علامت ان کتد و غلیظ شیر بود علاج ان شکر
 بنفشه از خطه غلبه و تبدیل مزاج و اغذیه کو مضاد ان غلط بود بافت کوفه
 لبن و بسیاری شیر و درختن ان باشد اگر با فراط بود درات طبع و
 محققات استعمال کتد و نماز بکند و زرد اسهال و در غنظ کل بزره و کر

در وقت شیر
 در وقت شیر

در وقت شیر
 در وقت شیر

طیلتد بایک در روضه سودا المرح کر عارض معدی شود یا ماد باشد یا باج
 این ماد باشد اگر صف باشد علامت آن کرب نشکلی و صفت زبان و
 و تلخ زدن جو علاج آن تنقه معده کنند با کرب کچین و آب گرم بپاشند
 با تخم شبت و زرب و پنجه مکتب بخوش نهند و اندکی عمل و نمک در آن
 حل کرده بیات مندونی کنند و بعد از آن هر روز جلائی از تنقه
 و خاص و پنجه مکتب و زنجبین و نبات تناول کنند و لیکن طبیعت
 بمطبوخ فواکه و نفوح آن کنند و بعد از تنقه نفوت معده بر برب
 و اقراض بارده و کچین و مبه کنند و این معده مفید بود و ورق کل
 و درم طبخیر بخورم و لیله زرد ساق هر یک سه درم مصطک بکدرم
 را که بخورم بکند و باد و خندان ادریه شد با پزند سه درم با کلاب
 تناول کنند و اگر از ماده بفرستد علامت آن جشای برش و شمع و شفاخ
 شکم و ملت شتهای و غلیان و قریب و غلظت عطنش و کثرت رقیق و سردی
 لعاب و بیاض لون و قاروره و بطوره و این بنض بود و میل غذیه
 و طعم خنقه و مالجه شد علاج اولی فر کنند و معده را پاک گردانند
 بعد از آن هر روز جلائی و از اینسون و پنجه مکتب و آب لکند و کلقتند
 تناول کنند و غذا بخورند و آب بشیر و کد از خردند و فلفل و دارچین و زعفران
 در لک

در لک کنند و تلایای مبرزه منوبه نیز مفید بود و بعد از نفع شقیه جب
 ایاره و ایاره و ایله و لکند یا بکفنه های حاده و معده را
 بر و غن بنفش و خمر و مصطک با لکند و اگر از این کرب و کرب نشکلی
 و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا و تنقه علامت آن خرقه
 معده و کثرت شتهای و ضعف بنض و کثرت نفع و شش و غلظ
 و سودا قاروره و بطوره و صفت بنض و قریب و زنجبیل و پنجه مکتب
 و طحالی از این علاج تنقه بنض بمطبوخ فیتون و ششلا سودا کنند
 بعد از آنکه معده را بقصر رسد و ایند و اطراف کلقتند و از باز و کرب
 کثرت تناول اما سودا از این سادج اگر طریقه علامت آن ششک و ششک
 و غم معده و شش و خمر فیتون را غذیه لطیفه و ششک و کربهای ششک
 علاج ششک را کس و غوره و لیله و کچین و مالجه تناول کنند با
 کلاب و لیله و غذا زرد شک و مبه و مالجه و غوره خوردند و
 روغ باغ و روف نیز مفید بود و اگر سودا المرح عارض شد علامت آن ششک
 و ششک ششک و کربان و طبیعت ششک علاج ششک و پنجه مکتب
 خنار کد و بایات و زنجبیل تناول کنند و غذا بنفشه و مالجه و ششک
 با کد و واکوشت زغال خورند و ششک ششک و مالجه و ششک و ششک

قله

[illegible]

شربت از این دهنده شد و اگر سوء المزاج طبع بود بواسطه طبع علامه که اکثر
مسلان لایق طبع غش و ناز از آب سرد و میوه ای بارده و تنگ از
در سینه و اغذیه و طبعشان بود علاج کفند و از هر دو شربت مصطکرو
بر روده نشاء کنند و اگر طبعی ملا یا از آب و اگر طبعی گرم باشد
سج خنجر الحیدر ماف بود صفت لیس بیه سیه لیس لیس و خنجر الحیدر و هر یک
در گرم سنبل از هر دو سبیل غفلت از خواه کنند و هر یک بخورم جدا جدا بگویند
و صفت الحیدر صفت کرده و شسته و در سبیل در سبیل بگویند
و اگر دیکه و داب ریزد و با چندان و در سبیل بگویند و بکفاله بخورند و اگر سوء
المزاج بسبب طبع علامه است و خنجر و زال بدن و عطش و خشکی زبان
و قلت زراق بود علاج شراب بنفشه و بنفشه و شاول کنند با شیره تخم
خرفه یا آب خیار کرده و با نبات شری کنند و غذا بخورد آب و بنوشان
و که و کشت بزغاده و مرغ فربه و ماهی تازه خیزند و جمع و اگر بسبب
سوء المزاج باشد علاج کنند که شد و اگر بسبب مزاج بود علامه است آن
نمک شریف و قراقر و فواق چاش باشد و بعد از شاول اشیای
نفاخ زیاده شود علاج کفند و از باز و کلنگین و کفین
و کلنگین شاول کنند و کوارش کوفی و کنند و اطریفل

کبر شاد و آکنند و مصطط و کند و کرا و یا در خصل بجایند و این صفت
 منید شد راز باز نهیون هر که درم ناخواه کرا و تخم کراش
 درم بگویند و یاد و شل لغ شد با عودند و لغ مشال از ان بشنا
 بخورند و اگر وجع بطن موزی شد اب گرم و روغن کنجد یا
 نش منده و فر کنند و بعد از ان جواریش عود مصطط خورند و اگر
 بسبب ضعف منده شد علامتش الت که بعد از اکل حادث شود
 در غده منده ساکن نیز علاج ان تقویت منده است و اگر در معده اخلاط
 رویه شد بقر و سمال شقه کنند و ناخواه و کند هر یک غده درم سبیل
 هر یک درم بگویند و عمل بشنند و مشالی شاد کنند و حاش
 و تریج یکطل اب سبب یکطل کجرا شانه تا با نملاید پس یکطل شود
 یکطل عمل سفید و نیم طل کلاب بان ضم کرده بچوشانند تا بعم
 اید پس عجمان و طفل و در ارجین و قرفل و مصطط هر یک درم و آکنند
 سه درم و عود دهم بگویند و بر سر ان برزند و برهم تند بران نش
 فرو گیرند و در ظرف جنین یا زیا جگر کنند و احیاناً سه درم شاد آکنند
 او را در معده اگر درم طار بعد علامت کسب تب و التهاب و
 وقت معده و وجع شد و درم طار بعد و قرفل شکر و قند شکر

علاج

علاج اولافصه کنند و شراب بنفشه و بنفشه و اب کاسنی بشه و تخم کاسنی
 شاد آکنند و اب انار نیز با ترنجبین نبات بزنند و غده شکاب
 با بنفشه باج و بخاری خورند و در قفسیل غده آکنند و چون ابتدای پنج
 باشد جلا بی از غلبه الثعلب و تخم کاسنی هر یک درم بنفشه درم غصاید
 بخورند شاد آکنند و اگر در دهن چندان نباشد دهم راز یا نه بان ضم
 کنند و عود شکر و سبب و نبات و روغن بادام خورند و در ابتدا غده و بعد
 طینا با کلاب و اب بستان افزون غلبه الثعلب معده طلا نمایند و بعد
 از در روز در دهن و خط و زرد و در با کلاب یا اب کاسنی و بعد از ان خطی
 و جلد و زرد کرا و برون و زرد و سبب و عود و روغن و چون درم خراج کرد
 و منقح شود علامت شدت وضع جگر در دهن باشد بزرگ و در دهن تخم
 خط در دهن بگویند و بشیر یا شامند تا نفع یابد و علامت
 نفع بکشد تب و وجع منقح شود و شراب عناب و شراب
 غشاق بشیر شاد آکنند و خورند و نشسته و شیش و روغن
 بادام و قند شاد آکنند و علامت انفا و اختلاف طه و خنجر
 باشد و چون معده کم بشود شاد آکنند و نبات با تخم شامند یا قند
 و اگر در دهن سخت باشد و اما الفصل است و بعد از معده از معده پاک

شود صح

کند و چون پاک شده باشد کند و کلنار و ورق کل هر یک دو درم
و کل از منق و کهر یا و صندل و شان هر یک دو درم و با هم خردند
منق پیا میزند و منقالات از آن میخورند تا حرارت منقل میشود
و اگر درم بار و باشد اگر از ماه و بلوغ باشد علامت آن حرارت و اشتیاق
معه کفیدای زیاد و کثرت لعاب و هیچ روی به درم خود باشد
علاج ما و الاصل شاد و کند و بزاق اربعه و حذر و بطوس نند
منقید به با جلائی از رست پنج کاسی و پنج رازانه و پنج منق
هر یک دو درم تخم رازانه سه درم کلقتند و درم یا شامند و غذا
نخواب شهره خردند و قفل و دارچین و زنجبیل و یا خورند و در وقت
زیت و روغن بنفشه و غیره سرغند کردن و در معده مالیدن
منقید به رسعد و ادخ و سنبل و حاکست و حب زرا هم
بایند و بشند و ضماد زنده یا صید عطری و درم
سنبل و قردمانا و مصطط و فستقین هر یک دو درم و کلقتند
و بار و غنیمین و روغن آن ضماد سازند و سه روزت لیه
استعمال کنند و اگر از ماه سودا باشد و درم صلب به
و بان افکار دریم و بنفشه شاد علاج جلائی از تخم رازانه
و سنبل

و پنج منق و پنج کزف و کلنکین شاد و کند و غذا نخود اب شهره خردند
و روغن بنفشه و غیره خوردند و معده بجلد و زرد و خط و با بونه و مصطط
هر یک دو درم و سنبل و رسعد و غیره درم شمع سه درم و با بونه با
نزد درم تضمین کنند یا سنبل و فستقین و سنبل و مصطط هر یک دو درم
صبر و معده هر یک دو درم حلیه زرد و هر یک دو درم غفران و زرد هر یک
درم بکوبند و با منوم و روغن زیتون و غیره قسط یا بپزند و مالند و این
ما و الاصل شاد و کند یک کاسی و پنج کزف و زیتون و رازانه هر یک
و درم تخم بنفشه ده عدد و میوز طائف یا نروده درم در چار رطل
اب بخورند تا با رطل اید یا صل و فر کنند و سه شقال از آن به
درم مغز خیارشیر و کلنقار و روغن بنفشه شاد و کند و کلنکین
طیفت یا باره او غار یا دایاره ارکا عین کنند و زنده
بوسط ضعف و ضم و شاد و شایای تقاضه باشد و گاه باشد
که بسبب ریه معده بیش که احداث نفخ و بخار کند علاج هر یک دو درم
کلقتند و زنده و سنبل شاد و کند و غذا نخود اب باره
و دارچین و کزف و یا خورند و از اطعمه غلیظه و شایای نفخ
و محضات احتراز کنند و بسوس و کادرس و غیره کرم

۲۲۲
۱۰۸

کنند و شکم میزند و سبیل و کندر و رازیانه هر یک درم و فودنه
 و سداب و زنجبیل و کر و یا هر یک درم و صغیر و انجیر و مصطک
 یک درم یکند و مثل دو برابر آن فندک پیامیزند و پنج درم تناول
 کنند و کدو خشک و کدو تر و کدو تر و کدو تر و اگر با فودنه طبقت
 نرم بود حلاوت در بریان کرده و زیره در سر که خیسایان بریان
 کرده هر یک درم یکند و هم چندان فندک به نسبت بخورند چنان
 فنی بود که بطریق منفع خود و چون بسیار واقع گردد دلیل فشار
 بضم شد و تشاوب که از دهان دره میگویند از بخارات غیر منضمه
 واقع شود که در عضلات شکم حاصل شود و غلیظ گردد و غده
 در کبعضلات پیدا شود و تحظرالت که هم اعضا کشید شود
 و در وقت انهم از این بخارات بعد که در دیگر عضلات حاصل شود و در
 دلالت بر ضعف منضم کند و علاج عجم شقیه و تقویت معده باشد
 شربت کلمه شند و شربهای طعام و حوصه را کولات بعد
 بخورند که سرخورد و سبیل اگر از سوء المزاج باشد که فم معده
 کشف کرد و انبده و علامت منضمه نفخ و نفل و قلت غطش و غده
 معده و کثرت سیلان لعاب و کثرت طبعیت بود علاج شقیه
 معده

در
 روز
 ۹۱۵

در
 ۹۱۵
 ۹۱۵

معده کنند بکافور و رازیانه و شراب الکنو یا جلاب از رازیانه
 و پنجه مهر و الکنو و کنگرین پاشا کنند و غذا تخواب یا شکر کنند
 و قوایل کرم خورند و شقیه بحد و جاباره کند و بعد از شقیه
 کدو ریش مصطک و اطر فلفل و مقویات معده تناول کنند و کندر
 و مصطک میبایند شراب حرم فید بود اگر سبیل منضمه کثرت
 الضباب شود یا بشد فم معده علامت کثرت حرقه فم معده و
 قلت عطش و خنای ریش بود علاج بکافور بدین کنند بحد فم
 و مطبوخ آن و اعذیه خوب خورند و از مولات سودا احتیاج
 نمایند و اگر شده تخلو معده بدین مرض شود علامت کثرت فم
 استمان بود مثل و کثرت مضط و هوای کرم و سردی و مرضهای
 کثرت التحیل و در منضم به فقر نباشد علاج کثرت تناول اعذیه غلیظ
 باشد مثل هر سه و کدو و یا چه و کدوشت کاو و قلیل کند و در روزی
 چهار نوبت غذا خورند لیکن اندک اندک باید خورد و بدن را بر روغن
 بنفشه با دام تدابیر کنند و اگر جوع بسبب کم و حیات باشد
 علامت کثرت حرقه و کثرت نشان باشد و سقوطان احیانا
 علاج قتل و افراخ کرم به چنانکه گفته شود و اگر سبیل غلیظ

حاض بنوعی که در معده جمع شود علامت آن ترشی و مزه و جفا و راز
 رطوبت علاج شقیه معده کند بقر و کفشد و بهرن و مصطکا تناول
 نمایند و غذا بخورند با فلفل و کر و یا و مصطکا و در چمن خورند اگر
 اجتناب بشود بجز و اناره اسهال کنند جوع بقوی و آن جوع عجم
 اعضا باشد و بپیر نموده و از ابوبوس گویند و سبیلخ برود و طر معده
 باشد که خم معده را عادت شود و قوت و جذب از او قوت شود
 و بدن عظیم محتاج بعد باشد و پست تر این در رستان سرد بود و کعب
 که در سردی گرم سرد شود و علامت آن تخافت بدن
 و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد احیاناً غشی نیز
 شود و ملین نموده سرد باشد علاج شراب بالنکو و شراب کافور
 و کافور در ازبانه و بنون از هر کدام که باشد ده مثقال بخورند و غذا
 بخورند با کبک و بیه و در راج خورند و نوابل گرم در آن کنند و
 شراب ریحان و اطرسل و کراش کوفی و عود و مصطکا منب
 این مریض بود و شک و رافک و رام بگویند و در معده طلا
 کنند و این علت لب ضعف معده با حرارت جمیع بدن نیز عادت
 میشود و علامت آن ترش و لهیب و عطش و بیست طبع بود و چون
 کرند

کرند شود و غذا نخورند غشی کنند و قوت قطع شود علاج
 کنجین شراب زرد شک و شراب انار و سیب با کلاب تناول
 کنند و غذا از زرد شک و تره و انار دهند و غوره و لیمو خورند و این
 که در غده استهای غذا شود چیزی را بخورد و تا خبر نیاید بخورد
 عطش کاذب تشنگی بسیار اگر تیسر ارات قلب و پشه عکله
 ان کرب و لهیب و صد ریه و سرفه هوای سرد علاج شراب
 حاض و لیمو و سیب و خندل هر کدام که باشد با عرق کل و پید و کاشنی
 باب سرد پیا شامند و غذا شیره حو با مرغ جوان یا بزغال خورند
 و غذا و کلاب و عرق پید بپزند طلا کنند و صد و کلاب و خیار و کدو
 بپزند و این فرض مفید افتد صفت این خندل این مغز خیارین و
 کدو و تخم خرفه هر یک در صغیر غریزه است و کثیر اگر کثیر و کثیر
 سفید و درم بگویند و بالباب بنکو شدند و مثقال از هر یک کنجین
 شاد کنند و اگر سیب خراش و سیب معده باشد بهر سطح تناول غذای
 شور و چربی خفیف و عار و اگر از شیرینیهای با فلفل با شرط
 استغنی مفوط بود علاج کنجین با عرق کل و پیا شامند باب
 انار باب غوره و تخم خرفه با نبات یا شراب لیمو یا پارس تناول کنند

۵۵
 ۵۶

و اگر خیار که در آب غرق نمیشود و غرض از آنست که اگر سبب
اجتماع اخلاط شود در معده علامت آنست که آب خوردن
زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد و علاج آن آب ترب و
سکنجبین مکرر کردن و اگر بعد از شرب سبب تشنگی غالب شود بواسطه
استمرار سبب و انحراف اهلان شراب غوره و آتش غوره خورند
و بحام معتدل روند و در میان بر غرض تنفیص کنند و اگر بعد از شرب خمر
که زده واقع شود آب سب و زعفران خورند و موصوفات بارده مفیدند
و اگر بعد بکنند و دیگر طایف خیار که در آب غرق نمیشود و پاشانند
الارض و تخم سودا ارض که طعام مضاعف شود علامت آنست که
وینا و دراز و وقت معده و غشایان بعد و ضعف مضاعف آن باشد که در
ماند اما مضاعف شود و باید تغذیه و تعدیل و بعد از ملایم دیگر که جفا
اید و طعام مضاعف کند و تخم که معده در غدا قطعاً نصف
نگرداند و سبب که مجموع با سود المزاج معده با اخلاط باشد که در رنج
جمع شود علاج آن تنفیص و تنقیص معده باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب
فناول اطعمه کثیر یا اطعمه رقیق باشد معده باید که نصف و اسهال
و تنفیص معده باشد که مناسب مزاج بود و در روز بر سر تن صبر کنند
و اگر طبیعت

ک ۱۵
۵۷۹

و اگر طبیعت محسوسه جوارش و طعم سبب متقال در آب گرم
حل کنند و بخورند و در غرض مصطط و نار و سبب در معده باشد و اگر
بایست که در آب سرد نشینند و معده جفا از آن باشد
که اطعمه در معده مانده و مضاعف شود و باید که در وای لطیف و صاف باشد
بقر و دفع شود و این غلیظ در سبب با سبب اهلان است
که طبیعت آب گرم در غرض کجده و کندن از در یک شود و تخم
معده پاک شود و اسهال باشد و موجب ضعف باشد شراب انار یا انقاع
با شراب انار و آب بایندیم چنانچه خورند به غرض انار و نه به غرض بایندیم
طعم شیرین متقال یا رب بزه متقال یا پوست سبب که متقال بگویند و
با شراب سبب ده متقال بخورند و ضدل و کافور و اما قیاد و کافور
و آب مرده بر معده طلا کنند و در موضع خواب کنند و دروغ را بکنند
یا با بهنج و اع کنند و پاشانند و بر غدا صبر کنند تا اشتها صادق که
و ساق با کتک بخورند و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی بود
در آب سرد نشینند و نوع و غشایان فریاد کنند که از
معده حادث شود برای دفع چیزی که در او باشد و انواع حرکت کنند
بی آنکه چیزی دفع شود و غشایان نقایص دفع کنند بی حرکت و

و سبب هر یک نیست اگر خلط در حوض غده رخ نماید شود
 اگر داخل حوض غده شود و مطعوم زردی غشایان واقع
 شود اگر خلط در حوض غده رخ نماید باطل حرام است
 صفای حوض علامت لغت رخ زدن و شکسته شدن ریان و فی
 وضو و علاج کفین باب کرم حل نماید و بخورد و فرزند نامند
 پاک شود و بعد از آن انار با عرق نعناع یا شراب نعوره اریکال
 با کلاب تناول کند و غذا نارد از زرد شک و ساق خورند و معده را
 با سبب و به وضو و کافور نضد کند و عرق و ورق کل
 و طباشیر هر یک در درم ریوند که با عود پوست هر یک در درم و نیم ساق
 و زرد و انار در هر یک درم ریوند و انتقال از آن شراب سبب
 و بار تناول کنند و اگر خلط بلغم باشد و به علامت لغت شکسته
 و شور زردی و زردی و زردی با عرق نعناع یا شراب نعونه پاک
 یا طبع تخم شبت و تخم زرد و زردی و زردی و زردی پاک
 شود و بعد از آن کلکند و از آن با زردی و زردی و زردی و زردی
 تناول کنند و تقویت بخورند عود و مصطط و زردی و زردی و زردی
 و این صفوف و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
 و سبب

معاصر

و سبب هر یک نیست اگر خلط در حوض غده رخ نماید شود
 جوز بویاسعد فغاع هر یک درم پوست سبب و زردی و زردی و زردی
 هر یک درم بگویند و از و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
 درم تناول کنند و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
 کلکند و درم عود و مصطط هر یک درم سبب و زردی و زردی و زردی
 سبب زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
 یا از زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
 مقدیات معده تناول نمایند و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
 اگر انجیر و انقطاع عرق نعناع سبب بکنند و کلکند و زردی و زردی
 عرق نعناع و بار تناول کنند و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
 شراب سبب بخورند با قوس طیار با قوس طیار هر یک درم زردی و زردی
 به تناول کنند و این قوس نیز معین به گذر تخم حاض هر یک درم
 ورق کلکند با ساق و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
 که با هر یک درم بگویند و با ساق با کلاب زردی و زردی و زردی و زردی
 تناول کنند و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی
 و سبب و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی و زردی

إِلَّا

[illegible]

و تخم کرفس و قند هر یک نیم درم گرفته باشند بخورند و بر ریخ نوع
حرکت در قتل رغبت و حرکات نفسا مثل غصه و خجالت منید
بعد و بر کسک و شکر صبراید کرد و اگر فراق بیدار و یا اسهال
بسیار رخ شود بواسطه یبوست که موجب تشنگی مده شود شراب
بنفشه یا لیمو نیم سفید و نهاده شاول کنت و غذای شیر با کدو
در روغن بنفشه خورند و موم روم را از کدو و پستان افروز و طی
و کثیر و موم صاف در روغن بنفشه سازند و در مده مالند و این بدین
قوی بود چنانکه گفتند و هذ الفوق ماله من فوق و در درم
کبد نیز فراق بود و نیز بسبب کورم بود که در مزاج قوی مده شود
و با بواسطه که میان کبد و مده باشد و علاج نیز چون ورم کبد باشد
نقصان و بطلان اشتها اگر بسبب المزاج مده باشد علامت
و علاج کفایت و اگر بسبب مزاج یا خطا یا کدو که در مده
جمع شده باشد علامت نیز خوف مده و رارت یا بلوغت و نیز تشنگی
بعد علاج کفایت و بعد از آن تقویت مده بکنجین صلی
در روده و شراب سبب و محملات مثل کبر و لیمو نیز سفید بود
و اگر بسبب مزاج باشد علامت نیز قلت تشنگی و میل بهای

حاده و خرفه علاج تنقید مده بکنند و نهون و جوارش عود
بخورند و یا کدو و فودنه و رازانه هر یک نیم درم و قند و سبب هر یک نیم
بکنند و یا مچند که مده با میند و در و متقال شاول کنت و اگر بسبب
خطا باشد که در مده متعفن شده باشد علامت نیز یخ و غشای و رارت
بعد علاج کفایت و بعد از آن اسهال و بعد از آن تقویت مده و اگر
بسبب تشنگی باشد که سودا مده ریزد که موجب بطلان اشتها شود
علامت نیز است که اشتها باشد لیکن چون غذا خورند بهضم شود و هیچ
چیز را ترش و قابض بخورند اشتها پیدا شود و علاج کفایت
مسک طحال بود بکنجین روزه و زهره باج و بکامه و کبر و بکن
بسر و محملات و اگر بسبب بطلان حسن مده باشد علامت نیز است
که هاس شاول اشپای حریف و مال نکند و اگر فراق غشای واقع
نشود و علاج کفایت و رازانه و نیز مکه شاول کنت یا کفایت و رازانه
و شراب با کدو بخورند و بعد از آن بکنجین صلی و قند یا با شکر کنت و
بعد از آن یخ و اشبات و معونات حاده تقویت مده کنند
باب دوازدهم در امراض کبد سوء المزاج که عارض علاج کبد
شود و اگر عارض علامت نیز شدت تشنگی و یخ و زهره

فخار زبان و قلت شهها و اجتناب طبع و سست نبض و حرارت
 مکیه و ناریت ناروره بود شاید که بر آن قصف و اسهال صغیر
 نیز شد علاج جلد پیر از تخم کاسنی یا تخم خیارین و نبات ساول کنند
 و شرب صندل و جاجن نیز بد و غذا از رشک یا انار دانه با فروج
 خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتسب
 بود لیکن طبیعت کثیف بمطبوخ فواکه با قرض طباشیر نرم هر یک
 یکتقال یا کچین ده مثقال و آب کاسنی پست شتقال شاول کنند
 و اگر علامت صفرا باشد این مطبوخ بهشت مند ساک بنفشه
 بلبله زرد و ورق کل بلبله کابا هر یک یکدرم رنجبین پست درم
 وارد جو بنفشه و ورق کل هر یک درم کا فوری نمیدانند بگویند
 و باب کشیز یا کاسنی یا استان افروز یا بقله الحقا طلا کنند
 و اگر مان اسهال باشد یکتقال قرض طباشیر فابض یا ده مثقال
 ربیم مکیه بخزند و برنج و ماش بریان کرده یا زرشک یا سماق
 با مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بار و عارض
 کبد شود علاج آن اسهال و قلت عطق و بیاض زبان و تالنج
 روی و اجفان و بطور نبض و بیاض و غلظه کار و ده بود علاج

هر امداد

هر امداد جلالی از زربانه و غلبه التعلد و کثیفه شاول کنند و غذا
 بخواب با شکر و خشک اند و کبک نه خوردند و این فرض شاول کنند
 صفت لیمو سبیل مصطک تخم کرفس از عریانسون بادام تلخ از ابل
 قسط هر یک درم عصاره قشندیم طعل بر جگر هر یک یکدرم بگویند
 و آب زربانه یا سارند و مثقالی یا این مواد الاصول شاول
 نمایند صفت لیمو پست تخم کرفس زربانه کاسنی تخم زربانه هر یک
 درم ارو غافق و طاشا و جعه هر یک یکدرم سوز طایفر
 پست درم درر لایاب بخورند تا بار طایفر و تخم اید و بار ط
 نشه بقوم آورند و پست درم یا سارند شاول کنند و این
 قرض نیز نمیدانند صفت لیمو فستین بر بوند هر یک درم کل
 سنج چار درم سبیل اسارون و لک حصول هر یک درم
 بگویند و باب کرفس و من سارند شکر یکتقال به و هارون
 و تمام بخورند و بکار باب لیمو تنطیل و شغل لیمو تغذ کنند
 و بادام و اکلیل الملک قسط و سلی که غش بار و تخم سوسن طلا
 کنند و اسهال از غلظ لیمو تخم سپندان رشه منعم و صغ
 عیسر هر یک درم بریان کرده بکباب تر کنند و فرو بزنند

قرص

علامت



و گلب و تپه و بریان کند و ساق و زرشک زرش کنند و خوردند
و اگر سود المانع و طبعی علامت لنگ کثرت لعاب و قلمت عفتش
و تپه اوی و هفتان د کثرت خواب و بیدارت حواس و بیاض
تار و رده و سود هضم بود علاج هر روز جلا پی از زبان و تخم کرس
و پنج مهب و کلفتند تناول کنند و غذای خود آب بازیره باج یک
و تپه و ریزه و دار چینی خوردند و اطریفل کشیدی و کلفتند و
جراثیات کم مفید بود عرض مفید راز یانه تخم کرس
هر یک درم سنبلیله پنجم بگویند و باب راز یانه اگر کرس
سختند و متقال با ده متقال یکسختین بر روزی بخورند و اگر
سود المانع پس بود علامت لنگ قلمت بدن و قلمت دم
و بیعت طبع و صلابت نبض و بیاض تار و رده به شرح علاج شیر
تخم خرفه با شراب نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا
کودشت بزغاله با کدو خورند یا بره از شراب سبوس و نبات
و روغن بادام و ماهی تازه نیز شاید و سوم روغن از روغن
بنفشه و روغن کدو و سوم صافرواب کاسنی و آب خرفه
ترتیب کنند و هر یک طلا نمایند ضعف کبد که بسبب علاج
هو

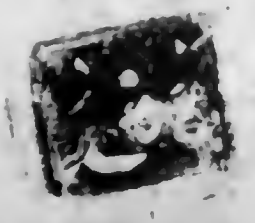
بجو علامت لنگ کفته شد و بسبب سده شد که کبد عارض شود
و علامت صفت کبد شد قلمت ششها و نسا دلون و نجات بدن
و سهوا لغالی شید بفساله لحم و وجع ضلع اوقیم از املاط این بود
و این سده اگر در مخرب کبد شد است که بول اندک اندک و رقیق بود
علاج با مداد جلا پی از تخم کاسنی و پنج مهب و غلبه کبد درم و
راز یانه یکدرم و نبات ده متقال تناول کنند یا تخم کرس و ناخود و
پوست پنج کاسنی و راز یانه و نبات بحسب حاج با قوس زرشک یکسختین
ساج بازوری و غذای ریزه باج خوردند و اغذیه غلیظه و حلا و حرار کنند
و اگر سده در مقع کبد شد علامت لنگ بر از رقیق شد علاج هر روز
جلا پی از پنج مهب و تخم کاسنی و راز یانه و نبات تناول کنند و غذا بخورند
اب و تلین طبع کفتند سنا پنجم و تخم کاسنی و راز یانه درم و پنج
وصاف کنند و ده متقال شکربریج و پنج متقال معجون خیار شیر دران
حل کرده یا غدا و یا بونه شربت و هر یک درم تخم کرس سنبلیله اسارون
هر یک درم بگویند و باب سداب بر یکد خورند و معجون گره کم درین
صورت نافع شد صفت لنگ تخم کرس و راز یانه و سنبلیله از خود هدم
سنبلیله قطره و ناس عصاره غلت سیرری بادام تلخ هر یک پنجم درم

برند جنزب السوس هر یک درم ز غفران یک درم مجموع گرفته و
 پنجه بشیره شد عمل بشیرند و بدستمال با ناله الاصول شاول
 کنند او را کبد در هر که در کبد ظاهر شود اگر در هر یک علامت
 نباشد و تشنگی و اهری و وقت و وجع موضع کبد و ثقل کبد و ظهور
 ورم و سعال و فراق و جستن بطن و ضیق نفس بجهت کراحتی بول
 نیز بوجع اولافصد کنند و هر بامداد جلا پر از تخم کاشنی و بخت
 پنج کاشنی و غلبه هر یک درم نبات و زنجبین هر یک درم
 شال کنند و غذا کشاکش خورند و تلین طبعیت بطبیخ
 فوار کنند یا بدین خفت سنا مشدیم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی
 یک پنجم درم جو نیم کوفته بسوس خط هر یک کفر خیار شیر بازده درم
 شکر سرخ درم روغن بنفشه ابکامه هر یک درم و اگر ورم بر کبد
 کبد شد در آردار بول سبب باید نود و شش و تخم و آب کاشنی
 و سکنجبین زرد خورند و این خصوص شاول کنند تخم کاشنی نیم خورند
 منقش تخم کشتوت هر یک درم و طباشیر لکنتال را بوند بیدم
 لک منقول در هر یک بوند و آب کاشنی بشیرند و متعالی بخورند و در
 ابتدا ورم غلبه و ورق کل و بنفشه و ضد لین و ورق کاکج

۵۴۶۱۳
۷۵۵

و طبلد

و طبلد آب بشما افزون و کلاب ضما کنند و صحر از ابتدا تجاوز
 کنند اشتغال ضماوات نکند و اگر ورم ضوا و بر جوف علامت
 شد تب تشنگی و قلق و عسر بنض و یاریت تاروره و
 فی و اسهال براری بجهت علاج و هر بامداد جلا پر از تخم کاشنی و بنفشه
 و بند فرور زنجبین شاول نمایند و تلین طبعیت بطبیخ فوار
 یا هلیله یا نفوق فوار اگر یا زنجبین شکر شربت و ضما بشیر و غذا کشاکش
 بشیره خشتاش خورند و اگر ورم بلغمی علامت لغز قلب عطش تب
 غیر موده و راز بلغم و پهن تاروره بجهت و احسان ورم کنند اما
 و جمع فوار طبلد علاج جلا پر از غلبه الثلب و رازانه و پنج مهرک
 و نبات شاول کنند و غذا آنخواب و بنوشان باغریا و ام خورند
 و تلین طبعیت بمقنهای نرم کنند یا این مطبوخ سبب بخندیم
 رازانه اینسون هر یک درم شکر درم یک شانه و صافی کنند
 و پنج متقال معجون خیار شیر یا نبات متقال در آن حل کنند و پیاش
 و بعد از شقیه طریقل و کاشنه و جراثات مقوم معده و بعد از شقیه
 شاول کنند و اگر ورم سورا و بر جوف و ان بوسط سده یا کرمیان
 کبد و طحال واقع شود علامت ان صلابت کبد تشنگی و خشکی



نشان باشد علاج هر روز حلاطی از تخم کاسنی و زرا زیاد و کرفس و
 کافور بآن لعق کنند و غذا زره باغ خورند و تلین بمطبوخ آفتون
 کنند با این مطبوخ سنا بمشردم بالنگدینج هر یک تخم کاسنی هر
 یک درم شد سنج با زره درم یکا بخوشانند و صاف کنند و
 و معجون بخاج بمشردم در آن صل کنند و پاشانند و غذا خود
 آب بشیره خشک از خورند و بعد از تنقید سکنجین بزوری عنصل
 و ماء الاصول و قوس زرشک کبر تناول کنند و کبد را بجلد و
 بزراک شمع و پیه بطور و غنچ بنفشه و اهلل الملک و بابونج
 و حاما تضخیم نمایند و اگر درم جگر از ضربه یا قسط باشد علاج
 خود معشر و بر بوند هر یک درم مویهای دو درم و روغن بنفشه
 بگذارند و با هم میخند طلا کنند و سه کبد اکثری از درم مادی
 شود علامتش آنت است که تب و بد اراضی شتاد کند و مریض به
 آنت باز شود خفتیدن و چون منفی شود علامتش تشنه
 و سهال ماده یا جگر شیب بزدی بود و مریض رختی و را
 منر صل شود و باشد که مده بقرا را در دفع شود علاج
 آنت کبشت از افتقار بنفحات تضخیم نمایند و شیر ز باغ و شک

و نبات تناول کنند و شراب بالنگدینج و کافور زبان

۳۱
۳۳

در زرا

شد
تسبنا

در زرا تناول کنند و چون منفی شود و اگر حلاطی از زونا و پنج
 کرفس و زرا زیاد و سبب و نبات تناول تناول کنند و اگر
 تب باشد بشیره تخم با شیره عنباق و خشتان و فیلوف تناول کنند ۳۳
 ۳۳ کبد علامت آن ثقل باشد و وجع و مده و تب و حرارت
 باشد علاج آن سکنجین بزوری و ماء الاصول و معجون حاره لاصول
 تناول و کمینجات تضخیم کنند سه کبد سه کبد لبیب افراط ۳۳
 غلیظه و زجر حرارت میشود علامت آن ثقل کبد باشد و وجع تب ۳۳
 و علامات درم اگر شده در مجرب کبد شد بول اندک و رقیق بود
 و اگر در مقعر بود از رطوبت باشد علاج آنکه در مقعر بود مفتاحه
 استعمال کنند مثل دینار و بر بوند و سکنجین و کاسنی باشد را
 آب بکینند یا سکنجین بزوری تناول کنند و علاج آنی در مده
 عذر کبد شد تناول ماء الاصول و سکنجین بزوری بود و اگر حرارت
 و تشنگی باشد بشیره تخم خرفه و آب کاسنی یا سکنجین خورند و
 قوس زرشک نیز مضید بود و غذا زرشک و زره باغ و سکنجین
 خورند سه کبد استقامت سه کبد سه کبد سه کبد ۳۳
 و فساد مزاج آن حادث شود و علامت آن تب و اطراف و ۳۳

۳۳
۳۳
۳۳

و پیاصلون بعد علاج الت که تقلیل غذا کنند و از اغذیه چنان
 نمایند و زرشک و نخود آب بادار چسبیده و زیره باج خورند و تقویت کنند
 کبد را چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اما در این باب نمایند که این مقوله
 استقامت است اما استقامت نوع است از قوت طبعی و الهی
 الت که جمیع اعضا بر او باشد و سبب ضعف جگر و برودت مزاج و این
 برودت سبب سوزش دم بسیار از بوی سیراک است حیض سبب شرب
 آب سرد باشد در غلبه ریاضت با حجام یا دوزخ فاش مکرر یا تب طحال
 بود که خنک شود و نتواند که در کبد بماند و مزاج از سردی که دانند
 یا بیضی می شود که مضطرب نام نتواند کرد و کیلوس نام بکشد و رود و کبد
 نیز از بیخ کله می شود و اعضا از این بکشد و چون خام شد جزو بدن
 نشود و موجب این مرض شود علامتش بیضی صورت لون بود و شفاف
 بدن و ریاض و وقت قاروره و چون الت بر اعضا نهند فرورود
 و زمانی که چنان که بماند علاج آن هر روز جلا بر از تخم کاسنی در ازاد
 هر یک درم و نبات دهم شادول کنند و غذا زیره باج با کبد و تب
 و کبد تر که خورند و اندکی زیره و دارچین در آن کنند و آب جوشانیده
 که بنایست در شش اندکی بخورند و سخام باب شور و آب مفید بود
 و زباد

و زباد جام و بر کد خفتیدن و پشت بر آفتاب کرده نشستن نافع باشد
 و در سبب مرض در آرد را بول به الفه باید غوره و کچین روی و مرض
 و زرشک و کما در بوس و نسون و جوده و زایان و تخم کرفس و بل
 و سینی را بکوبند و در درم از آن به کچین بر روی مزوری شادول
 کنند و بوره و زیره و سعد بکوبند و بزرگم طلا کنند و اگر این طبیعت تخم کچین
 بمحون خیار تر و حبیه تلین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت
 معده باشد فرکتند و نسون و کلنگین بخورند و یک اصطیخون تلین
 کنند و محون کرکم شادول کنند اما استقامت فرالت که باید
 میان صفاق و ریه یا تحت و ریه و شش شود و این نوع بدترین استقامت
 بود علامت آن ثقل و زرد شدن شکم و متعالت پوست که نشد شکم
 چون خنک بر آب بود و چون دست بکشد نهند یا از بوی ملوکرا کنند
 از آن اواز شوند علاج هر روز جلا بر از تخم کاسنی در ازاد و تخم کاسنی
 و کله شادول کنند و اگر بان حار و مزاج شد آب کاسنی شسته با
 کچین بر روی خورند و تلین طبیعت بطبوخ ملبله یا آب هره
 و ملبله کردند باید که دبا این حب فشتین غافه نسون مصطکی
 سقونیان هر یک در هر یک مغسول عود بلسان و بر کد و درم بکوبند

و باب راز یازدهم چنانند و دو مثقال شادول و بیره از من و پنج سنی
 و قرمانا و مو پنج هر یک درم تخم تربت مقدرم و یک کبرنج پناه درم
 و از ریحون کین کا و هر یک صفت درم بایند و باب راز یازدهم و اب
 تخم کاشنر پشند و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم شق کنند و از ریزل
 گویند لیکن عظم الخطر است اما استغای طبلر از شکم ریح غلیظ
 در میان صفاق و ریح برب و امعا واقع گردد و سبب ریح و ارت کبد
 باشد یا شدت دردت در طوبیت معده بود و زهر که چون معده از مضم نام
 عا فر گردد کیلوس غام یک رود و بکربطن و مضم از مشغول گردد و
 از آن ماده ریح و آنچه بسیار عا می شود موجب این مرض گردد و علا
 ان بزرگ شدن شکم و بر آمدن ناف بود و بران نقل شد و چون ریح
 بر شکم زنند از آن او از طبلر اید علاج هر روز جلا بر از تخم کاشنر و نسون
 و پنج هر یک و پنج کاشنی و مکفند شادول کنند و غذا بخورند با مغز بادام
 و غلغل و زیره کرمانی و کر و یا و نا نخورده شادول کنند و ریح بایزد و ریح
 سداب و شنبه بر شکم مالند و تخم کرفس و راز یازدهم و نسون و زیره کرمانی
 و دو قو و تخم کرفس کو هر یک طاسالیون هر یک درم و پوست پنج
 راز یازدهم و پنج کرفس بخورم پنج هر یک درم پنج از فرو و فقا
 اد فر

اد فر هر یک درم و میوز طایفه نیست درم در چهار رطل اب بکشند تا بادو
 رطل اید عمل بقوم آورند و در هر تا ده مثقال شادول کنند سفوف تخم کرفس
 و راز یازدهم و نسون و هارون و سبط و زراوند هر یک درم و زیره کرمانی درم
 سبیل و جعد هر یک درم و نیم بگویند و دو مثقال از لیمو با ماء الاصول
 بخورند یا آن که در زراوند دو و چند لیمو امیخته شادول کنند و اگر فمند که
 تلخین پنج مثقال معجون جاشنر و ده مثقال از این ماء الاصول در اب
 حل کرده پاشانند و چون مرض منجبط گردد و نفخ ساکن شود بایزد و
 تخم شنبه و فودز و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بگویند و باب سداب
 شنبه بر شکم طلا کنند و نوعی از استغای طبلر است که از اجنس
 گویند و علامت لیمو شفاخ و عظم بطن بودنی متواتر و شکم ایشان
 عظیم و پشید شکم استنان باشد علاج هر روز جلا بر از تخم کاشنر و کاشنی
 و راز یازدهم و غلبه نبات شادول کنند و تلخین طبعیت بدین خطیخ
 کنند صفت لیمو سنا مشد درم غلبه تلخ بخورم تخم کاشنی درم شکم سنج
 و ترنجبین هر یک درم و مغز بادام خیار شنبه پازره درم اب کاشنر شسته
 پنجاه درم و کزبای و شربت شکم را مالند و بیاید دهنست که هرگاه که با
 استغای و شنبه بسیار لیمو شمای حاره معالج نکند و غلبه تلخ

و تخم کاسنی و پنجه لنگ الکفا کنند و بنوش و مغز بادام خورند و تلین
 طبعیت بدین مطبوخ کنند صفتش تا مشدوم و لبلله کاپا یا کابلج و بلبل
 هر یک بخورم بنفشه و بنفشه تخم کاسنی هر یک درم میزد طایفه تازه درم
 اگر ساه و کسل غناب هر یک ده عدد و سیب است عدد مغز خیار
 شنبه و زنجبین هر یک درم و بعد از شفا آب کاسنی و کچنیک ساده
 خورند و در همان صفتش بخورند که در بصره و چشم ظاهر شود
 بیب و یان صف در زیر ریه و حدوث لنگ اگر از تبیل بحال باشد
 علامت لنگ پس طبعیت و تلین بخورند و در روز با حور و قهشود
 علاج لنگ سه روز باشد آب کاسنی بنفشه درم باد درم کچنیک شادول
 کنند و غذا از زرد و مغز بادام خورند و ماه ترانه و سرکه و اگر رقان
 از سود المالح کم باشد که کبد را مملو شود علامت لنگ شدت عطش
 و سرعت نبض و مبع قاروره و میل لنگ بسودا و با آن زرد
 بیه و زرد و بر تیره شد و طبعیت مختل علاج لنگ حلا سر تخم کاسنی
 سردم و اما صده عدد و ترانند و زنجبین و نبات شادول کنند
 و غذا بواب خورند و تلین طبعیت بمطبوخ فواکه یا تفوح ان
 کنند یا شیر خشک و زنجبین یا مطبوخ لبلله و بعد از شفا تریز و علاج
 کبد

۱۲۶۰

کبد بید کرد بشیره تخم و کچنیک یا آب خیار کرد و یا انتقال
 قرض طبخ نرم و غذا الود و ترانند و زرد و بنفشه و مغز بادام
 و اسفناج خورند و اگر رقان بسودا الما جبر طایفه باشد که مراره را
 حادث شود و مره صف بسیار جذب کند و در لنگ غلبانی پیدا شود
 و در بدن منتشر گردد علامت لنگ شدت عطش و لبلله و این
 نوع بغثا حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود
 و علامت لنگ نخافت بدن و خیار بدن و شکم را زرد و صفرا بقر
 و براز دفع شود علاج هر دو نوع سهال صفرا و برید کبد باشد و
 اگر رقان بسبب درم کبد حادث شود علاج لنگ قصد و تلین طبعیت
 باشد و اگر بسبب شدت زهر یا اگر بدن جویان سر مره در باشد یا انتقال قرض
 طبخ نرم باب انارین شادول کنند یا انتقال قرض کافور بالباب
 بنکو و بهلان یا آب خیار کرد و بخورند و غذا کاسنی یا درم
 بخورند و جگر بورق کلر و صندل و اما فیا و کشنیز هر یک بخورم و
 کافور نیمه اندک با کلاب تضید کند و رقان نیز بسبب که میلان
 طحال و مراره و امعا حادث شود و این نوع قوی را تلین بخورند و
 علاج قوی باید کرد و استعمال اشپای بارده کنند و سوند

و غایت هر شقی و فستق و شقال بکوبند و با ده شقال
 سنگین تناول کنند و اگر سبب شد که میان کبد و راز راه باز شود
 علامت آن است که زار بر چ سفید گردد علاج سهال صفت آن
 و بعد از آن سهال صفت منضج است مثل سنگین و زرد و آب کاشی
 و تخم کرفس و بون و امثال این باشد باب دوازدهم در ارض
 طحال سوء المزاج طحال را واقع شود اگر طحال علامت آن
 شد تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفت
 لون و کبریت آن و حرقت قاروره و سودا بر از و اختلاف بنض
 و سوء خلق علاج و قصد سلیم باید کرد از طرف چپ و جلاب
 از غده و ترغین و نبات باید خورد یا قوس زرشک یا سنگین بزوی
 و غذای زرشک و ترغین یا الوصیا بنوش و مغز بادام و تلخین طبعه
 بمطبوخ و لیل زرد کوبیده و ماد الحین و سنگین بزوی و این قوس سفید
 بود صفت آن ریوند در میر و نیم زعفران نیم درم ورق کله پنجم
 طباشیر درم نیم نیم درم تخم کرفس درم نیم تخم کرفس درم کافور نیم درم
 مجموع کوبند و بخت باب کاشی بکشند و شقالی سنگین تناول
 کنند صفت طباشیر ریوند نیم درم سبیل مصطکی غایت و کبریت

در د
 ۵۱۲
 ۲۴۹
 ۵۸۵

زرشک

زرشک چار درم بکوبند و بکشتا تناول نمایند و کبریت کرافع
 بود تخم ترب و پنجه و شیطیح هر یک درم در کبریت کرافع و ش
 بر آن ترکند و بر طحال نهند و ورق کربکوبند و با ارد جو و سدر ک طلا
 کنند و اگر تشنگی و غوط باشد شیر نیم قوس باب کاشی یا صندل کدو
 یا سنگین و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سفوط اشتها و عدم
 تشنگی و کثرت رین بود علاج جلابی زرشک را زیاد و پنجه و بون و
 کلفند تناول کنند یا بخت شقال ازین مواد الاصول صفت آن پوست
 نیم راز زیاد و درم نیم کبریت درم نیم کرفس و نیم کرفس درم نیم
 طایفه درم نیم خیار و نیم پنجه کشت و تخم کاشی و راز زیاد و
 و بخت هر یک درم نیم کرفس درم نیم کرفس درم نیم کرفس درم نیم
 اید پس صاف کنند و با قند بقوم آورند یا آن اب صاف کرده را
 عمل بخت چاشنی نهند و پاشا نهند و غذا بخورند اب شیر و فکله از خود
 و اگر طبیعت محبتش باین مطبوخ تلخین کنند صفت سنا پنجم
 و لیل سبیه هشت درم ادو غایت تخم کاشی درم نیم پنجه
 درم الوبیه ده عدد غناب ده عدد کسپستان بیست عدد خیار
 شنبه پاز درم نیم زرشک سبیل مصطکی غایت و کبریت

سواب در ویج بر و شند مجمع در سر بر جوشانیده شطیل کند و اگر
 سود المزاج یابس بود علامه ان صلابت طحال و خافت و کوفت
 بدن و صفت نفس شد علاج لیز جلابی از تخم کاسنی و عینکشت
 و بنده و در و با ترک و نبات شاول کند و غذا بدوش و متغیادام
 و کدو با فوج و به خورد و ماه تازه نیز شاد و اگر سود المزاج طبع
 باشد علامت لیز طحال بدن و بیاض لسان و کثرت ريق و
 قلت اشتها بود علاج سکچین بزوری و مواد الاصول مذکور
 شاول کنند و غذا بخورای و شیر خشک از دلا یابی متولد خورد
 و تلین طبع کند بختیون و حب ایاره او را طحال
 اگر طحال در موضع علامت ان تب سرعت بنض و عطش
 التهاب و وجع طحال و غلظت و سواد قارون بود علاج ان فصد
 بلیق کند و در ب از تخم کاسنی و غناب و اجاص و نبات شاول
 کند و غذا کاشکای تخم و تلین طبع ببطیخ نوک و صندل
 و اما قیاس شاف ما میثا و کشیز تر بر طحال اطلاق کند و اگر درم
 ضرا و بود علامت لیز معراره و عطش مفرط و دردی چشم و زبان
 و قارون و بران به شد کربان بر قان نیز شد علاج ان جلابی
 از تخم

در ۱۲
 ۸۴۶

tarihema.org

از تخم کاسنی و عینکشت و نبات شاول کنند با آب انار
 با نبات و غذا جو به شیر و خشک ش خورند و تلین طبع کند بقص
 طبشیر نرم بکنتقال با ده شقال سکچین و طهارا با صندل و خوف
 و کشیز و ورق بید نصید کنند و اگر درم بلغر بود علامت لیز
 قلت عطش و زیاد تر جیم طحال و بیاض لون مازده و بطون بنض بود علاج
 ان جلابی از عینکشت و تخم کاسنی و نبات خورند و غذا بخورای
 و تلین طبع باین مطبوخ صفت لیز سنا و شدم ببلبل هر یک
 پنج درم تربد و دو درم تخم کاسنی و از یانه و کرفس و عینکشت و شکوفه
 کبر و بالنگر و کافور یان هر یک سه درم بخیر نیست عدد موز طافی
 بازده درم شاهره بکشد خیار شیر تخمین هر یک سه درم و بعد از
 شقیقه و ص زرشک یا سکچین بزور شاول کنند و اگر درم سودای
 بود علامت خافت و هزال و صلابت طحال و خروج او از موضع
 خارش و وجع نفس و سواد لون و ساد مض و لین طبعیت
 و سرعت بنض بود علاج لیز فصد بلیق کنند یا اسلیم و
 تلین طبع بختیون یا مطبوخ ان کتد و غذا زره
 باج با کتد و خروج خورند صفت لیز عینکشت و پنج کرفس هر یک

و بعد از شقیقه سکچین از روی کافور

در درم زراوند مدور شونیز تخم سپندان هر یک درم عنصل
 هفت درم بگویند و سه درم شنبکوش کنند و آدوبه بدان باشند
 و قرص سازند و یک شقال مائل کنند و خود را پنج کبر و بزره
 از من و غاف بگویند و با سکه طحال اطلاق کنند یا خود را بگویند و با
 عمل پیا میزند و کاغذ بختیاری درم بختیاری و آدوبه بدان بمالند
 و بر طحال میزند و اگر درم طحال میقیم و منفر کرد و معده ریزد و بقی
 یازده دفع شود در آن شیر عسل یا ممدات منید بوسی
 باید کرد که طبیعت عسل شود **نوع طحال** بسبب برودت خراج
 طحال و کثرت سودا حادث شود علامتش تعدد موضع طحال و برآمدن
 کی آن شد و چون دست بر آن نهند از زیر دست بلغزد و باشد که
 بان فراق جو علاج آن ملا الاصول و کچین زوری و ابد از یاد
 با کچین عنصل تناول کنند غده کچین و کا و رس کرم کنند و بر
 موضع طحال نهند **سوء طحال** حدوث از بسبب فضلات غلیظه
 جو آن مجتمع شود و علامت آن ثقل طحال جو علامت درم علاج
 آن جلای از این سون و راز یاز و ناخواه و غلبه الثعلب و نبات
 تناول کنند و کچین زوری و قرص کبر منید جو تخم کاشنی و کزک علاج
 هر یک

۱۵۰
۱۵۱

۱۵۲
۱۵۳

بخدمت بختیاری در درم و نیم بگویند و سه درم از آن با کچین
 روزی بخورند و با قرص الحیات سودا المایح بجا آرند بر قان سود
 تغیر لون بدن باشد بسیار و سبب کچین سده باشد که میان طحال
 و کبد با طحال و معده حادث شود علامت کچین ثقل و تعدد طحال و ضعیف
 نفس و قلت شهوات و خافت بدن و بطور نبض جو و بر تدریج حادث
 شود و بقضا علاج آن فصد اسلم کنند از جانب چپ و جلای
 از پنج مهر و تخم کاسنی و نبات تناول کنند یا کاشنی و غذایزه باج
 خورند و بعد از نضح سنا بخدمت پوست پنج کاسنی سه درم شکر درم
 بخورند و صاف کنند و پنج شقال مجنون طحال در آن حل کرده
 پیا شامند یا مملوله زرد سیاه و کا با هر یک درم افیتجون
 یک درم غاریقون بسقای هر یک بخدمت بگویند و سه درم از آن
 با رطل ماء الحین پیا شامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوت
 جاذبه یا ماسکه طحال باشد علامت آن قورسهای سودا و
 سقوط اشتها و کدورت عین جو علاج جلای از این سون
 و ورق کمر و کچین زوری و خورند و طحال را بر ورق کل و فوفل
 و استن و مقل و نصیط کاشنی بگویند

۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶

از آن جمله قولنج است و آن مرضیست که مانع خروج براز شود و بان
 وجع عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه میشود و فرق
 بدان که در وجع کلیه از یک موضع بخا و زبندد و وجع قولنج از
 جای رفو تجاوز کند و سبب قولنج اگر کوفت غلیظ باشد که با قفل مخلط
 شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبوق نخند
 بویشتن از قدرت قولنج بلغزنج یا براز سرون آمده باشد علاج
 جلا نیر از آنکه و راز باز و اینون و تخم کرفس و کلنگین
 شاول کنند و بخارش سفرجله سهل تبیین کنند یا باین حب
 صفت آن ایاره فیترا زید هر یک در زنج خنظل یک بند هر یک
 را آن یک بند و مخل ازرق و دو اندک بوشانند و آدوبه
 بدان بپزند حب را زند یا باین حقه استعمال نمایند سنا
 هندی نیم انجیره عدد و عذاب ده عدد سپستان پست عدد
 حب شنبه هر یک در دم بابوز اکلیل المکس داب هر یک
 کفر را هندی رسته روغن کنجد آبکامه هر یک و در دم
 شک منج پست درم بوره نیم درم و اگر قولنج بسبب دردی
 که در امعاء حبس شده علامت آن تخم کرفس و قرا و شاول
 ایشان

اشیای تقاخ و اطفال وجع بعد علاج آن جلا نیر از اینون
 و آنخواه و راز باز و کلنگین شاول نمایند و کرفس کندی
 و سفرجله سهل بخورند یا تخم کرفس و اینون و آنخواه هر یک
 در بر خند پست و آنک و نیم بپزند و بای راز باز حب آزند
 و بلع نمایند و استعمال اشیا کنند خطر بوره از من هر یک در دم
 نیم خنظل در سر هندی یا بر آن کره ~~در دم~~ بپزند و شکم معصور
 پیا بپزند و شیان سار تبار زهره کا و بوره و تخم خنظل و قلم هر یک
 در دم بکنج در بر و مخل کدر شیان سار تبار یا این حقه استعمال
 نمایند سنا هندی نیم انجیره عدد و عذاب ده عدد سپستان پست
 عدد و میرزا یفر تار در دم حب بابوز شنبه اکلیل المکس بنفشه حل
 سبب هر یک هندی درم بخشانند و صاف کنند و آبکامه و حل
 و روغن زیت هر یک در دم بوره و تخم کرفس نیم درم بر سر آن کرده
 استعمال نمایند و روغن سداب در شکم بالند یا و روغن سداب
 و کریم هر یک در دم تخم کرفس سداب هر یک نیم درم در رطلاب
 بخوشانند تا بانیاید و رطلاب روغن کنجد بر سر آن کنند و
 بخوشانند تا آب برود و روغن بماند و روغن در شکم میانند و اگر

و اگر قولنج بسبب بر سر شد که در موضع امعاء واقع شود علامت لته
تب و وجع شدید و قیران و عطش و فرار از آب و این قولنج بند
برنج حار است و علاج فصد کنند و جلا بر از غلبه الثعلب و گاشنی
و ترنجبین تناول کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و غذای بنفشه
با مغز بادام خرمز و تلین طبعی یا بنفشه مطبوخ کنند صفت آن
سنا نیم درم عناب ده عدد پستان پست عدد تخم خیار کشمش
غلبه الثعلب هر یک درم خیار شیر ترنجبین هر یک نیم درم یا این
حقیقه استعمال کنند سنا مشدوم بنفشه نیلوفر هر یک درم جو
نیم کوفته خط کشمیس هر یک کفر ورق خیار ورق سلق رسته خیار
شد سنج و ترنجبین هر یک ده مثقال در روغن بنفشه ده درم و اگر
با وجع و از ته شده و لزع و کله شد این حقیقه بنفشه عناب ده عدد
پستان پست عدد خط کشمیس درم بکوشانند و صاف کنند و آب خیار
کدو کدو و خیار شیر و جود لعاب تخم سفید هر یک نیم درم درم
پا بزنند و نیم گرم استعمال نمایند و اگر قولنج بسبب التواء اسهال
تزوایب بکشد که نشین حار شود علامت لته الثعلب که قولنج بند
از حرکت خفیف یا بر جستن از بالا بر افتادن حار شود علاج لته
الثعلب

الثعلب یا بر علی بر سر نمایند و بر بالا کشند و بر سنا نیم درم سکنج
امعاء بجای آید و جلا بر از غلبه الثعلب و بنفشه و راز یا ز و نبات بدهند
و غذای خرد یا بر روغن شیر اگر باز جگر فروزد یکدرم یا یک مثقال
زریق ناکشته فروزد و ترود میکند شکم برآید تا بیرون آید و اگر
قولنج بسبب اسهال و بیست لته باشد علامت لته تقدم حبس
و تناول بحقیقات جو علاج جلا بر از شراب بنفشه و ترنجبین
هر یک ده مثقال تناول کنند و غذای خرد یا بر روغن زرد خوردند
یا بنفشه چهار درم پستان پست عدد و زرد کدو و جلا بر
هر یک نیم درم و ترنجبین یا زده درم جلا بر زرد و اگر بسبب
حوارث امعاء باشد علامت لته شدت عطش و دوام التهاب
جو علاج جلا بر از بنفشه و غلبه الثعلب و تخم کاسنی و ترنجبین تناول
کنند یا آب خیار کدو و شیر تخم فروزا ترنجبین و بدین حقیقه
تلین کنند صفت لته بنفشه نیلوفر تخم خط کشمیس خیار شیر یا بوز
اکلیل المکدج نیم کوفته لعاب کشمش و هر یک مشدوم عناب ده
عدد پستان پست بکوشانند و صاف کنند و لعاب تخم سفید
و زرد کدو و تخم بنفشه و خیار شیر هر یک درم یا نیم گرم استعمال کنند

و غذا شیره کندم و بر حوضی بریزند و شکم را بر روغن بنفشه
 و اگر از این خطر نماند با کثیر آید و سن نو عز از قوت است و آن چنان
 باشد که نقل در امعاء علیا محبوس شده باشد و از دماغ ریزد و آید
 و آن ضعف بنفشه و خشک و ضراب بود علاج التشنج اولاً
 نظریه ای روزی خوردن و چون وضع سالم شود بدان معاودت
 کنند و جوهرش سطر مسهل یا بلونیا یا شتر را از آن بدهند و این
 حقه استعمال نمایند بایزید پوست بنفشه را از آن تخم کرفس را از آن
 حله هر یک در درم انجیره عدد مقل سکنجین قابض شیر در درم
 روغن بیدار یا زیت فربه در درم شکر سنبله آب گامه هر یک با زده
 درم برده بکافور بخورم و باید کرد و روز غذا نخورند و اگر نتوانند
 استعمال را صفت منبت افند و روغن بایزید و شربت و فربه در
 شکم مالند و شراب صرف کرم کنند و اندک اندک بیاشامند و
 بایزید و شربت و اکلیل الملک و صندل و یک سید انجیر و صندل و فربه
 و عنبت الثعلب که شامند و در آن فستق ششبار از برده و عا
 هند و کینج و تخم قنطاریت که در بکار نهند مقصود جمع بود
 که امعاء را عاریت شود و شکم پر شود و آن اگر سبب رخ باشد
 علامت

علامت لنج و او و نفخ و عدد بود و بخروج ریح تسکین حاصل شود
 علاج جلا سبب از این سبب و راز باز و عنبت الثعلب و کفشد شادل
 کنند یا دودرم کوارش که بر خورند و اگر مقصود سبب است
 علاج لنج کفشد شود و اگر طبعیت محبوس شود راز باز و تخم کرفس
 و سداب هر یک در درم و ناخواه و صندل هر یک در درم شادل
 مجموع بکیند و سه درم از آن شادل کنند تخم کرفس و تخم بایزید
 کرم کرده بمالند و اگر بواسطه اطعمه غده بود علامت لنج و وقت
 امعاء تشنج و خروج موده صفرا و علاج اب انار ریح یا نباتات
 بیاشامند یا لایب بکند و بیدار کند و بر شیر بر نباتات بیاشامند
 یا شیره تخم خرفه و نیم درم طباشیر و در درم نباتات شادل کنند
 و اگر مقصود بواسطه خطر ماله باشد علامت لنج و نقل و ششبار
 و بار از بلغم برون آید علاج بلغم طبعیت کنند بجهت های
 نرم یا بایزید مطبوخ سنا بخورم بنفشه سبب راز باز
 تخم کاسنی عنبت الثعلب هر یک در درم عناب دره عدد و سبب
 پیست عدد و زرد و دودرم خیاشین یا شیره در درم زنجبین
 دودرم شکر سنبله دودرم و اگر بواسطه خطر لنج باشد کرفس

امعاء متکثر شود علامت نفخ قلط عطش و کثرت بضااق و وجع ابرو
موضع متقل شود علاج آن تبیین طیف شب بجهت هر که در باب
قولنج ذکر رفت و شقیه معده کنند و کافور در آب بنهند و انما
و غذا بخورند آب بشیره خشکانه خورند و نخل و دارچین و زعفران
و صندل در آن کنند و بعد از شقیه جوارش کنند و مصططک شاد کنند
۲۶۰۶ کباب سرد که خورند و بدان که مهای که در امعاء متولد شود لیب
۲۶۰۷ رطوبت نفسله که در امعاء مانده و بطول مکث میفوق شود
و چون در لایع عمل کنند با گرم شود و این گرم در از بند و در امعاء
و تاق متولد شود علامت آن احساس حرکت آن بند در
عالم جمع و بچیدن شکم و بیلان کباب و بر هم ساییدن دندان
در قای علاج چهار روز بیای رطوبت شراباده متقال شکر شاول
کنند و غذا بخورند آب بشیره خشکانه و صندل و دارچین خورند در روز
نیم در منترکی و برنج کایه متقش و زرد و قطره و زرد مس هر
یک در بر و صندل بنهند و بگویند و بر شیر زرد و نباتا کنند و اگر
از آن بقیه بماند و علاج نکند آب کامره متقال با آب که بخورند
و شحم خنظل و آنکه و نیم و قنیل بنهند و بگویند و زرد و کافور
سازند

سازند و بردارند و در افور و زرد تمام بپاشند بخورند و از
شاول اغذیه غلیظ بارده اخراز کنند و اگر گرم بین بند از احب
القرع گویند و او در امعاء غلاظ متولد شود علامت آن صفت
لون بوی و خروج آن حیانا و هر چند که خیز خورند بپاشند علاج
در منترکی کایه متقش و زعفران و شقیه و نیم و زرد و کافور
و شحم خنظل و آنکه بگویند و بر شیر کنند و نباتا کنند و از لیشات
و اغذیه از اخراز نمایند و اگر گرم ضعیف و صغیر باشد شیره
بگرم بنهند و سرکه بوی علامت شحم حک معده و غرقه آن بوی علاج
آن حقه کنند با نیم آدونه اکلیل الملک در منترکی بپاشند و زرد
سحاب و زرد و زعفران و هر یک در نیم در و زرد و شحم بنهند
و صاف کنند و روغن خمر بنهند زرد و لوی تلخ و آب کاهه بپاشند و در
شحم خنظل و آنکه بر سر آن کنند و بکار بند و معده روغن زرد و لوی
تلخ بپاشند و از بیره و زرد و زرد و شحم خنظل و زرد و لوی
تلخ بنهند و سازند و بردارند و اگر اطفال از این مرض عارض شود
در منترکی صندل و قنیل بنهند و بگویند و با آب و زعفران
بزیاف ملا کنند و زرد و کافور و زرد و شحم بنهند و زرد و کافور

فصله و بان تقاضا اندک صبر دفع شود و شد که بان خونی
 در دست خراک فطر را از ریشه یار طوبیتر فالحی که بمبایی
 مستقیم آید و در غرقه دهد علامت این صفت منعقد شد و خروج
 این رطوبت علاج آن صفوف کل از منبر خردم ثاول کنند
 با کل از منبر کشفال بریان کرد با شیره تخم خرفه بریان کرده ثاول
 کنند و غذا کاورس بریان کرده بهر آدام و شیره خمش خورند
 و این شفاستعال نمایند صدف غرق کل از منبر کلانار انا قبا هر یک
 سه درم گرفته بابل ان الحار اب خورق برشته شیان
 سازند و اگر بسبب قتل فکند که در اما مختبشود خروج
 ان دشوار بود و موجب می گردد علامت این تقدم احسن
 و ثاول تحفاته شد علاج تعین طبعی بخبر لغات مثل نطفه
 خطر است خیار شیره و اگر بسبب مانی بود که بمقدورسد علاج
 تدبیر منعقد کنند روغن کدو و بایره کرم کرده و بایره و شیت
 و غیب التعلد و اکلیل اللک بخورث نند و در ان نشاند و
 بر سر او کرم کرده نشاند بایره و شیت بایره و شیت

از انواع اسهال اگر اسهال بسبب کرم دفع فضل موزی بود

از

از اجسی نباید کرد مگر با و اطارد و موجب ضعف شود علاج ان ببت
 جو بافتند و کلاب ثاول کنند بابت جو و سوز و کلب و کشیر بران
 کرده که شفا یابم نمایند و بخورند یا خورق شیر باریه صفوف انار دانه
 ثاول کنند و غذا از ریشه و غوره و انار دانه و اساق خورند و اگر اسهال
 بسبب اخلاط مرار بود که بمقدورسد علامت این عطش و زیت
 و التهاک بخورند و صفت بر از و لدع منعقد شد علاج ده شغال
 رب بایه شغال قرص طبا شیره ثاول کنند و بایندم کل از منبر باریه
 بریان کرده با ثوت خشک و تخم حاض و خورق شام هر یک سه درم
 طبا شیره درم انار دانه بریان کرده بخورند و اساق و شیت و کلب
 و سوز و کلب و درم بکوبند و بهر مانی نمایند و قدر از ان خورند
 و اگر اسهال از اخلاط بود منعقد را بکل از منبر و بایره کرم کرده و شیت
 و انا قبا بایره و شیت و غذا اساق یا انار دانه بایره و شیت
 خورند و اگر اسهال بایره و شیت علامت این دفع و قرا و قرا و خروج
 بلغ و بران بر صنف که علاج حارث و با خورق سه درم بر خلابی
 نیم گرم از نبات بیان مندا اخلاط بکسر دفع شود و چون دانند
 که تمام دفع شده است صفوف مغلیاتنا بخورند بایره و شیت و بایند

با صغیر و تخم ریحان هر سه معالیر را اندک نه بگویند و روغن بادام صحرایی
 در زیر بزنند و اگر آنکه شود اینج حفته نکند تنها آغایند صفت
 ریحان عسل هر که کفری است لاری و مورد و بلوط هر که در درم مار و کلنا
 و هر که تخم درم کثرت نند و هر که کثرت و کاغذ سوخته و اما قیاس و کلارینه
 و هر که شقایق است بند و بر سر آن ریزند و بنمال کنند بدفعات و این
 قرص بخورند ساق عذر درم خون سیاوشن صغیر و بر آنکه نه
 و اما قیاس هر که درم بگویند و بر سر بزنند و شقایق را بسیار
 شاد و کند و این سفوف نیز نمید بوزره که باز در سر کفیا نند
 و اما سفوف هر که کثرت درم راز مورد و سبیل مصطکا گرد و یا قوتش
 بکشد و از این سفوف تخم کرفس هر که کثرت بگویند و درم از آن
 شاد و کند و اگر سه سال سودا و بر طو علامت لعل و قوت و ذبح معده
 و شکم و دمان و کثرت شتهای مضطرب و راف و دفع جو و زرد
 بر از مایل سودا علاج اول است فیه اما باید کرد و کفهای نرم و
 بعد از آن شقیه نام کرده باشد قرص طیار شیر و قرص کدو و سفوف
 حلیله و سفوف انار دانه و هر که کثرت شاد و کند و تخم سفید
 و تخم ریحان و کلارینه و هر که کثرت و بر سر و کثرت شتهای

برای آنکه و بگویند و پنج شقال از آن با کلاب بخورند و از حوضات
و شیرینی اخرا از آنکه در مرغ و کبک گردانند خورند و آنرا دانه گوشت
و زرشک خورند سه سال رموی اگر سبب اشتقاق عروق امسا
بعد از اسامی دانه بود علامت آنست که غایط بیرون آید
و بعد از آن خون رقیق بیاید و قرا قرمزید غایط شود و اگر در
امسا غلیظ بود علامت آنست که اول غایط با خون بیرون آید
و بعد از آن بی خون و بان علامتا بوی برشته علاج اگر علامات غلبه
خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی بود فصد کنند و تخم سفید
و تخم ریاح و بارش که در شقالی ضعیف عربی در شقال بر آن کنند و
بروغ کل هر که به فرویند و غذا کاوش نشد با منقذ از خورند
و قرص طباشیر بست تا بضع و قرص که با نیز منقذ بود و صوف
نست نه پنج شقال بروغ کل هر یک کنند و بخورند و اگر این سه سال
لیس هیچ بود و هیچ آن شد که بواسطه اختلاط حارّه حریفه که بها
برزد یا کبیب سه سال بسیار امسا خراشید شود علامت آن تشنگی
و یخیدن شکم و وضع امسا بود علاج آن صوف نشاسته یا
روغن کل تناول کنند یا ضمیر زرد سسته هر یک و شقال

طشیر بکفالت بریان کرده بشیر داغ کرده بپاشانند و غذا کاوی
 بریان کرده یا برنج بریان کرده یا پدیز یا جو شیر کشت یا مغز بادام
 خوردن و این خفگی است که استحال کند صفته لغز برنج شسته و جو
 نیم کوفته و در زردی کف بریان کنند و لسان الحله و پرت خشمش
 و کلنار و زرده کل و کمر خط و ورق مورد بخورشانند و صاف کنند و
 صمغ و سوزن شیر بریان کرده دم الاغ وین و کهر یا هدیست در سر
 بکنند و زرده تخم مرغ بریان کرده در دروغ طریا پدیز جل کرده مجموع
 ۵۱۶ در ۱۶ گام آمیخته بکار دارند و سنا اسهال کبدی و ان با
 ۶۳۵ خون صرف بجهت سبب استلای دم یا فوق اتصال کبد یا با
 قطع دست پای واقع شود یا بعد بر سبب کف اخراق دم باشد
 یا شیر برزدی بجهت اخراق صفای بیه یا دپله که سبب
 سبب باقی است یا بعد بپاشانند که شست اما این دوی
 صرف در زردی و خفگی و سبب سبب ان مقدار
 بپاشانند علامت سبب و بعضی و الم نباشد علاج
 ان زردی و خفگی و سبب سبب مطلق نیکند مادام
 که سبب بپاشانند و ضعف یا فوط نبود و سبب شیر تخم خفگی بریان
 کرده

کرده بشیراب ضدل با سبب کنند یا با شیر بریان کرده و تخم
 سفید بریان کرده بروغ تخم کرب کنند و رو بزنند یا قرض کاغذ
 یا قرض کهر یا و سبب سبب زردی یا بپاشانند و غذا
 جو بریان کرده یا خشمش بریان کرده خورشید یا انار دانه یا زرد باغچه
 و کبد را بضم و کلاب و اب به و اب مرورد طلا کنند اما این صفای
 بیه و صید و در زردی به علامت سبب که از خط باشد و از
 دفع ان خفگی و اخراق صاف شود و بان بحدن شکم نباشد و
 چون مده خال بپوشد علامت سبب است که کبد بپاشانند
 و اشیر که معور شد و در ان قبض زیاد نباشد و ل مثل
 شرب ضدل و حاض و زردی و سبب و از تا بضات صرف
 چیز استحال نکند و معالجات سود المراج کبد کنند تا اخلاق
 بکسر دفع شود اما این قحی و عسالی بیه و لالت بیه کبد کنند
 و علاج ان کشتن است زرب اسهال مده شد و سبب ان
 سستی و زردی مده شد بیه سوا المراج رطب که غرض شود علامت
 ان قلت تشنگی بیه و طعام و مده تغیر بیزرد و کشت نکند و بران
 قه و از بلیغ بپاشانند علاج سستی مده شد بیه و از شات حاره و سبب

دب
 ۳۶۶
 ۳۶۲
 ۳۶۱

مقلباتا و جارش و جوارس فطر قابض و غذا نارا نه با کبک و
 و نه روزی و کشتن و در خردند و اگر بیک کثرت رطوبات
 باشد که در معده جمع شود علامت آن کثرت زراق و غشیان بود
 علاج آن تنقیه معده کنند بصر و بعد از آن جوارشات مقوی معده شامل
 کنند مثل کوارش کنند و شهای قابض مفید افتد و اگر بسبب
 بزه یا قرضه شد که در معده حادث شود و از غذا متادی شود
 وقت دفعه از دفع کند علامتش آنست که در معده بعد از اکل
 وجع یا بد مخصوص اکل حوضات و در راز صدید رقیق باشد
 و عوارث دهیخ عسوس شود و تا که در آن نیز شراب بود علاج آن
 مقصود طباشیر است قابض و مقوی انا و دانه شامل کنند
 و غذا زرد و انا را از خورند و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ
 بعد ببرد و طبیعت از دفع کند و غذا را نیز متعلق گرداند و
 این را سهال دماغی گویند علامتش آنست که بعد از خواب
 پیش و بعد از آن عین شود و بان علامات بعد و تبدیل
 نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بعد و تبدیل
 مزاج و منع نزله شراب غلاب و شراب حشاش کتد و باقی
 در راز



در راز گفته شد است و نسبت به تنقیه و اگر بسبب ضعف
 کبد باشد که جنب غذا نتواند کرد علامت آن سهال سفید و سبز
 و نه روزی و قلت دم و زردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد
 چنانکه گفته شد و اگر بسبب رایل شدن حمر معده باشد و آن بواسطه
 خلط اکالا یا شاول زرد و یا بواسطه اورام واقع شود و علامت آن آنست
 که طعام مضم نشد خارج شود بی لذع و وجع و بعضی و از این رایل باشد
 علاج آن تنقیه معده باشد بقوابض مقویه و مرقه فروج فربه جوارشیر
 و نان سفید شامل کنند که جلد رویاند و بستهای قابض و مقویات
 معده خورند زلق سهال معور شد و سیب فی رطوبت تر از غلبه شد
 که بواسطه آن ثقل در امعاء مکتب کنند و پرون اید علامت آن خروج رطوبات
 بعد و صفرت لون و فزال بدن علاج آن شامل شهای محلیج
 سیب و کنار و کینر و سیب و مقوی مقلباتا مفید باشد و این مقوی
 نیز نافع افتد سنبل مصطکی عود و هر که در حروم بلوط بریانگر
 سرانار ترش که ماز و یا ککخی خام غرغره و دانه میز طرشت
 ساق کلنار و هر که پیچیم بگویند مقدار در دم تناول کنند و اگر
 لیسینه یا قرضه باشد علاج که در امعاء حادث شود و چون غلبه در آن

۶۰۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲

رسد زود دفع کند علامت آن است که اصناس و جمع امعا کنند و بار از
او صید در کتب است علاج قرص طباشیر است تا بقی با قرص کلناریاب
سبب یارب به با تخم شمشیر و مارشک و مرور شک و صمغ عربی هر یک
در بریان کرده بکلاب و روغن بادام چوب کنند و فرورند و غذا
کا در سی و پنج بریان کرده و مغز بادام خورند و طباشیر و ورق کل
و صمغ عربی و زنجبیل و تخم خاص بکوبند و با لعلاب زر قوطا باشند
در قرص سارند و بکنقال شاول نمایند باب از دم در امراض کبد
سودا و متشانه که سوء المزاج کبد اگر مار به علامت آن وقت صبح
و کثرت شهوت و باه و تشنگی و سرعت بنض و این قاروره
بشد علاج آن آب انار به با نبات و زنجبیل پخته خمر خور یا قرص
طباشیر نرم تناول کنند و غذای کباب یا بنفشه یا اسفناج خوش
و شراب ختمش و رباس و غوره لعوق کنند و صندل و کنار و سماق
هر یک یک گرم کافور و انیسون و طباشیر و تخم خاص و کتیرا و کلرینج و کل
از هر یک یک گرم تخم کاهو خورده هر یک یک گرم بکوبند و باب کاهو با
زرک بپاشند و قرص سارند و کمالی باب انار یا شراب غوره
بپاشد و تخم خورند و صندل و کلاب بکوبند و اگر سوء المزاج

بارد

تخم کاسنی و تخم خیابان هر یک یک گرم بکوبند و باب رازیانه باشند
و خراش زرد یا مقل و باب حلزونه یا مغز کاهو و روغن ببط
نمالند و جمع کلاب از زورم یا سوء المزاج جو غلغله کنند
و اگر از روغن جو علامت آن و جمع و غلغله و بان نقل و
علامت آن نباشد و در حالت غلغله سکه شود علاج آن
مدرات مثل سیون و نانمونه و زره شاول کنند و روغن قسط و زیتون
در موضع کتبه بمالند او را مخته اگر دموی و صفروی بود علامت
آن شدت و جمع و حرقت متاز و تب محرق و تشنگی و لیب جو
و سودا و انقباض و کثرت شهوت و باه و تشنگی و سرعت بنض و این قاروره
بشد علاج آن آب انار به با نبات و زنجبیل پخته خمر خور یا قرص
طباشیر نرم تناول کنند و غذای کباب یا بنفشه یا اسفناج خوش
و شراب ختمش و رباس و غوره لعوق کنند و صندل و کنار و سماق
هر یک یک گرم کافور و انیسون و طباشیر و تخم خاص و کتیرا و کلرینج و کل
از هر یک یک گرم تخم کاهو خورده هر یک یک گرم بکوبند و باب کاهو با
زرک بپاشند و قرص سارند و کمالی باب انار یا شراب غوره
بپاشد و تخم خورند و صندل و کلاب بکوبند و اگر سوء المزاج

و خیار و برکت و در دم بگویند و بار درم از آن باشد
 و خشیان تناول کنند و درق کنند بگویند یا کجند شیره سحقی
 کنند و صفا و سارند و چون درم نضج یابد و نضج شود شراب بنفشه
 بالباب بنکو بخورند و غذا بنوش و مغز بادام خورند و بنفشه خطی
 و خیار و برکت و اکلیل الملک و حلبه و بزرک و تخم بخت بخرشاند
 و در آن نشینند و جمع بنفشه قروح با حصوات بود و آن گفته
 در آن پاپایی که اگر عارض شود و علامته آن وجع و اریب
 موضع شانه و تشنگی بود علاج آن شیره سحر خرفه باب خیار کدو
 یا نبات تناول کنند و روغن بنفشه در آن بالند و در لعل چکانند
 و اگر سود المراج بار و بود علاتش نیست که بعد از تناول طعمه و شیره
 باره یا ملاقات سرطانات شود جلای از آن خون و ناخواه و رخ
 مسک و نبات تناول کنند و بخود آب پیچیده و زیره و فلفل و دار
 چند خورند و روغن زکس و زنیق و قطره نضج عاز و قطیر حلیل
 کنند و اگر وجع بسبب ریح بود علامته آن وجع و تمدد بود و بان
 نقلی نباشد علاج آن ماء الاصول بار و روغن پند انجیر تناول کنند
 و شانه ز آب و فود و شیت و روغنهای گرم تصد کنند
 قروح

در دم و در قروح و در شانه

قروح کلبه و شانه سبب آن تفرق اتصال خلط الکالی یا انفار
 و پند بود علامته آن وجع و خروج دم و ده و خون بول باشد
 و فرق میان قرح کلبه و قرح شانه بموضع وجع کنند و در
 قرح کلبه سسل البول بود و در قرح شانه عسل بول و قسوی
 که از کلبه اید سنج بود و از آن شانه سفید شد علاج هر اعداد
 یکشمال قرح کا کج باد شقال شراب بنفشه یا خشیان تناول کنند
 و غذا بنوش و بخود آب و مغز بادام خورند و اگر ده بسیار بود ماء الصل
 یا مرو شک تناول کنند و اگر طیف محبت یا جلای از غلبه الثلب
 و لباب هر یک بنجیدم و بنفشه جارد درم و ترخین درم و مغز خیار
 یا نر درم یا شانه و شکسته جارد درم و نفع عرب و کتیرا و بزرک
 هر یک درم کل از این کرم بگویند و یکشمال یا در دم از آن باوه شقال
 شانه خشیان بخورند یا حب الصنوبر میسخته و تخم خیارین در دم
 نشاندند کشتار سبک کرس هر یک درم بگویند و در دم از آن
 تناول کنند و در قرح شانه شیان اینص بایند و در حلیل
 چکانند و از طعم حریفه و مالی و از جماع اخترازا نمایند و آب کلبه
 و شانه علامته آن عرق بول و سوب کالی و کله شکر و

در دم و در قروح و در شانه

سلخات شاول گفته و بعد فرغ کند ده و نیز مایه کوشی
و برنج است نیز خنداقند و چون پاکد و چوب انجیر سوزانند و آب
ان در حلیل حکاکنند یا خود کد آب بکوشانند و آب ان در چکانند
ان و غلبه بول اگر لیب ورم و حصوات بواسطه علاج ان
گشته شد و اگر غلبه از بول باشد که در مجاری بول مانده شود علامت
ان نقص شاول اطعمه غلیظه لزج و ثقل موضع بود و بول احتلاط
بیرون آید علاج ان بول از پنون و تخم کبک و تخم کرفس و نبات شاول
نمایند یا از زیاده و پنون و تخم کرفس و تخم کبک و تخم کرفس و نبات
بگویند و سرد درم از ان شاول نمایند و در بین نطفه ایشان بروغن بایون
و خربز کنند و گاه باشد که عسر بول لیب صغری و تخم کبک در مجاری
بول فرواید و علامت ان خرفت مجرای بول و عسر بول باشد علاج
ان لیب بنکه و درم بروغن بنفشه بخورم بخور بنی از نبات پاشانند
و از حدوت انرا نهند و قد انوش با اسفناج در غن با دام
یا حیره از شیر سبب و نبات در غن بنفشه خورند و اگر لیب
احتقان بول عسر بول عارض شود و بزرگ شود و تخم خمره و غن
نندق و سق بکشد شاول گفته و شیر تخم خمره و سق و حدوت غن

[illegible]

315 3030

517 57 513

W. P. G. J. R. 7
Jk217

و هر یک در دم و شاخ کاه و کوه هر محق بخورم بگویند و باب ساق بشنند
 و قهر سازند و شغالی شاول کنند یا کاه را در دست و کار از من و کل
 فبرسی هر یک در دم و کوه یا یک در دم و نیم و نیم خیار و تخم خرفه و کاه
 و نشسته و هر یک در دم بگویند و باب لسان الحمله شاول آنرا و اگر
 بسبب کاه و خرفه علامت آن و جمع شد بدو و در اول اندک
 اندک و در میان نیت بخند علاج آن و چون علاج قرصه کله
 و متاخر شد باب شانه در دم در مراضی اعضا و شال
 او را نشین اگر در دم حار بخند و سردی یا صفراوی بود علامت
 آن تب تشنگی و حرارت و در دم و حرارت و التهاب و صفه
 فادوره شد علاج آن فصد سابق گفته و جلای از غناب
 و اجاص هر یک در عدد نبات نیمی چنان هر یک در دم شاول کنند
 و غذا جویند و مغذ بلوام خورند و اردجو و عس و باغلا
 و آب کشند و عنب الثعلب و کاشنی و طلیحی در دم نهند و خرفه و کاه
 و نه می کنند و بدان میزنند و بلین طبع و بطوح
 و کاه کشند یا شاداب زعفران و زعفران و مغذ خیار و کاه و شغال
 و چون مرض منقطع شود یا بوزن و اکلیل المک و تخم شبت بگویند
 و باغله

سفتید تخم مرغ ضا دکنند و اگر ورم بلغی بود علامت آن پیاض
تاروره و بیاض لون و زخاوت آن بود علاج آن جلا پی از رازیانه
و پیچ مرهم و کلنگین یا کلنگه شاد لایند و تلین کنند بدین مطبخ
که در آن تربد و اینون پدید آید کند بطبخ شبت و پیچ مرهم و تخم
خزیره و ترب یا قیدر عسل و نمک و زره دارد با قلا و کند و یا بونه ضا د
و اگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت و کموت ورم و بیاض
تاروره و عدم وجع بود علاج آن جلا پی از بانگو در رازیانه
و پیچ مرهم و کلنگه شاد لایند و تلین طپست بدین مطبخ اینفون
و صلیخ کنند و شور و شبت و اکیلل الملک و یا بونه بکوبند و باب کریم
ضا دکنند و پیچ مرغ و بط و مغز ساق کاه و روغن زیت و قلع
بگذارند و در آن طلا نایه عظم و صفا شین کاه شکر خضیه
بزرگ شود و بوی ط ورم تقی بکافری شود و چنانکه بستان بزرگ شود
علاج آن بادویه کنند که در بستان استعمال کنند تا بزرگ نشود
مثل کلارنر و سدر که بزرگ اینج و شوکران و صرد و اسب و آب
کشند و خرد و سنگ سیاه و سنگ استره و اگر خفقه کوبند شود
و بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و آب شکر و استعمال آردمان

و ادویه منجنقه باشد و در مضمضه علامه علاج آن چون
 علامه علاج ورم استین منجنقه و آنچه مخصوص بدلتیخ در ورم عصب
 و کلنار و ورق کل و پوست انار و روغن کل ضماد سازند در ورم
 بارد بایوز اکلطل الملک و غلظت و سینه و سینه و روغن بایوز
 و سینه ای که طریقی صبر و مرد و سینه و توتیا و شادانه و کلنار و
 و سوسوفه و قلیهای شسته بر ورم و ضماد و در ورم و دیگر دارند
 و آنچه که منجنقه کنند و کاغذ سوسوفه و پوست چوب سر و سوسوفه و
 مرا استعمال کنند و اگر متاخر شود فلان فیه و ادویه الکاله بنهند
 تا آنچه متعفن بود زایل شود و بعد از آن مرهمهای ملحق بنهند که
 خضبه و قصبه بسیار حاده باشد که بدان حوالی برزد و بواسطه
 حرق نیز باشد علاج آن است که عضور باب کرم بشویند
 و سفید و تخم مرغ طلا کنند یا سرکه و کلاب و آب کفس و ما میثا
 طلا کنند و اگر ساکن نشود ابرو را اعلق کنند و ادویه چوب استعمال
 کنند و شقیه بفسد و سهرال کنند و سینه خضبه اگر
 بسبب نثره باشد که در آن بجای حادث شود علامت آن حرق عین
 و سینه خضبه بول به علاج آن فصد بلیق کنند و شقیه ایض
 و روغن

۲۸۵
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷

۳۶۸
 ۳۶۹

۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲

۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵

و روغن کل در حلیل بالند و شریخ فیه بابت ثبات منق و اگر لیب
 خلط غلیظ باشد که در مجرای اند علامت آن عصب و لیب و حرقت
 و وجع نباشد و بایوز اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن شاول
 مدرات باشد و بایوز قصبه بسبب تشنجی بود که در عضلات از آن
 حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و شاول اغذیه جیده است
 الیکه و استعمال قطرات و ادویه که در شنج مستعمل است و اگر
 پیه بط و مغز ساق کاه و موم و کبر اولعاب خط و رایتیخ و روغن بنفشه
 موم و روغن سازند و در آن میمالند **عصاره** اگر کسب سترخای
 الب باشد علاج آن هر روز جلای از راز باز و کلفه شاول
 کنند و غذای خوب شیر خشک را از خورند و بکب صنوبر و آب
 کنند و روغن قسط و خیر و زینق در عضو بالند و اگر بسبب تقدم
 استقراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق کل
 و کاه و زبان و تودری سبز سفید شاول کنند و غذای خوب
 گوشت بره و کبک و شتر و هر سه از گوشت بره و ببط خورند و طلا
 از شد و نشد شاول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت
 آن نخافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب سب و کاه و

۳۷۶
 ۳۷۷

با عرق کل و سید شاول نهند و اگر شکر بره و مرغ و کبک و قلید کز
 و شلغم و پیاز با شاول شاول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله
 و شراب ریحان مفید به و زکاج و ریاضت کنند و اگر سید
 قلت منی باشد علامت آن خافت و بیست بدن و قلت منی به
 علاج هر سه و اگر شکرهای فریز و نارچیل و شکری با قلا و حلا می از
 شده و مغز بادام و فندق و فندق و بن و فسطاط از مغز بادام
 و جوز شاول نهند و همچون لبوب و همچون فلاخه خورند و این
 همچون نیز مفید به صفت آن سفوف رنناع حقیقی الشعلب
 هر یک درم شقاقل مغز پنبه اند با قلا هر یک مغز درم تخم
 کز تخم شلغم و زرد و لبون هر یک درم تخم پیاز دهم بگویند و
 و بسوزانند و در درم آن شاول کنند و اگر سید بروق
 آلات منی باشد علامت آن برورت منی به در حالت خروج علاج آن
 کلند و کلنگی و شراب بالنگ و زنجبیل مرق و شقاقل مرق
 و کز مرق بخورند و غذا نخورند با این سون یا اگر و یا و غفران و
 دار چین خورند و این همچون شاول نهند صفت آن لسان العضا
 تخم کز شلغم و جبر پودری سرخ و سفید هر یک درم فلفل درم
 شقاقل

شقاقل پیاز درم مغز سرگشی درم بگویند و بسوزانند
 و در درم تا شقاقل شاول نهند و اگر سید حارث آلات
 منی باشد علامت آن سبب آنزال و غلط منی به علاج
 شیره تخم خرفه و سکنجبین و شراب لبوب و صندل شاول نهند
 و دوغ کاوشیرین نیز مفید به و غذای زرد و لبوب و انار و غوره
 خورند و اگر سید رطوبت آلات منی باشد علامت آن رقت
 منی و بیاض و غلط قاروره علاج آن جلابی از تخم کز
 و شلغم هر یک درم و کلنگی و دهم و غذا با قلا یا متوبله
 خورند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل هر یک درم پنج درم تخم
 تخم پیاز و لبون هر یک درم تخم سفید و درم کبک و شکر
 مشد درم بگویند و بسوزانند یا حب الترم و فلفل و تخم شلغم
 هر یک درم بگویند و بسوزانند و شقاقل شاول کنند و اگر
 باه بواسطه آن باشد که مدتی ترک کرده باشد و به باه شاول
 کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و زرد و بیض مرغ و ماهی تازه و
 قلا می خورند و پیاز و کنگر شاول کنند و قصبه و تخم نارین
 با لند یا فلفل و حلیث و صندلی ستر هر یک درم مشد و انگلی

مغز شده و از دور درم در مان باینده باینکه با هم آمیخته شود
در قطن و خضبه بالند و نظر در تساقید حیوانات مهیج
این مغز و اگر بقوط ضعیف بواجب خفته استعمال
نمایند بزرگ جبهه قوط نمک و نمک شلغم پاره کرده هر یک درم
نخود کنند نمک و نمک هر یک درم شلغم شلغم و جبر جبر از هر یک
کفی بپزد و بپزند هر یک درم انجیر ده عدد میوز طایفه درم
بپزند و روغن جوز و کف و شیر تازه هر یک درم بر سران
کنند و بکار برند و ضعیف باه لبیب ضعیف قلب نیز به علامت
ان خفقان و این بنض و قوت حار است من بوجو علاج تقویت
قلبیش بشارب حاض و لیمو و صندل و سیب با کلاب و عرق
کاه و زبان با مضطرب متدل یا کبد شده تقویت ان کنند
چنانکه گفته شده و اگر بسبب قوت نفخ باخ علامت ان سلا
اعضا و کثرت منی و قوت نفخ بوجو علاج شاول و ادویه یاربت
و نفاخه مثل نخود و شلغم و کدو و پیاز و انکود و انجیر و جبر
و بن و مستق بوجو و کدو شتهای بیه و مرغ ابل و کدو و کبوتر
و اگر بسبب ارز و پیوست مزاج بوجو علامت ان حافظ بدن

و لغز

و صفرت لون و قوت منی و بطو انزال شده علاج هر روز
رطبی شیداد درم مذخبط و درم شکر نباتا شده و غذا
کوشت بیه و زغلا با کدو و اسفناج حوزند و روغن بنفشه و
و کدو و رقصیب و قطن بالند و این خفته استعمال نمایند
کدو شیداد و باجی بزرگ درم بلیون سیس هر یک درم
بپزند و صاف کنند و روغن کاه و بیه مرغ و بطو هر یک درم
بر سران کرده بکار دارند و اگر بسبب ضعیف
قوت ماکلیخ بوجو بطو و دت و رطوبت علامت ان کثرت
ورقت منی بوجو اراده بیرون آید علاج ان شراب
بالکود و کلمه شاول کنند و غذا بخوراب با کدو و کبوتر
و کفش خورند و مرغ مرغ بایزه و در اجنه و اطریفل
کینه و میخوات حاره شاول کنند و روغن زیتون و زکس
و با بونه در خضه عجان و عاز بالند و اگر بسبب قوت منی
باشد علامت ان حدت و لذع منی بوجو در حالت خروج علاج
ان شیره تخم خرفه و کچین و شراب حاض و صندل و آب عیار کدو
شاول کنند و از ادویه حاره اختار کنند و در زیتون اگر

۶۶۵
۵۷۱۲

در روزی و روزی

منی با حلاط و غیر آن بسیار دفع شود اگر بسبب کثرت آن بود
علائقش خروج منی بسیار بود و توقع ضعف علاج آن قصد
بسیق کنند و تقبیل اغذیه که مولودم و منی میخ و شراب غوره
وزرشک و ریاس شاول نمایند و غذا عس و سود که خورند و کب
کا هو کشند و خرفه و خرما و کدو و درخت بقیه و کدو با هم بپایند
و در قطن میالند و اگر بسبب کثرت علائم است که علامت ضعف
و سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب برده شقال با کلنا رو
کلار منقوش درم شاول کنند و غذا غوره و سماق و زرشک
خورند و کلار منی و اقایا و طایف بگویند و با کلاب بر قطعه طلا
کنند و بسبب و بر سود و انار ترش شاول کنند و تخم کا هو و صاب
و میکلشت هر یک درم و سود و شهل و زنبون هر یک درم
کلنا رو و خرما هر یک درم بگویند و درم از آن با آب سرد شاول کنند
کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت جماع
و علت ضعف از آن بسبب کثرت منی و امتدادی بدن باشد و
این معنی از آن جمله است که اکثر مردم طالب این معنی میباشند
اما اگر بپند که در آن تقبیل کنند اولاً قصد باید کرد و هر روز شیره

ک

تخم خرفه یا کچین و شراب غوره شاول کنند و توقع فواکد و آب غوره
بتر میند و غذا سکباج و لیموی و عدسی خورند و کا هو و نیار
و ماست و روغن و مصل میند و در قطعه سرب بر موضع کلیه بتن
بنافتن و دفع شود و کا نور و کلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم قورک
تخم کا هو شسته از کشته تخم صاب بگویند و آب سرد را بشنند
و در درم از آن با آب انار ترش و روغن شاول کنند و کا هو باشد که
بر کله بتره که در او عید مجاری منی جاری شود یا حکم که بسبب
ماده طاده واقع شود و افراطی در شهوت بود باید و علائم آن
ست که هر چند جماع کنند شهوت زیاده شود و بعد از جماع الی
اجتناس کنند علاج آن شراب عتاب و نیلوفر شاول کنند و غذا انوشه
با مغز بادام خورند یا غوره و لیموین طیفطیف و طیفطیف یا تقوع
فواکد یا شربت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت تقه شهت علامت آن
شدت نفوط و تقدم شاول کنند و شفاقت و علاج آن شاول اردو
باشد که کاسه نفخت شل تخم صاب و میکلشت و اینسون و غذا زره باج
خورند و از بقول و فواکه اجتناب نمایند و در روغن ان باشد که در
حالت جماع غایط کند و آن بسبب سرفای عصاب و تملل روح

ک

ک

و شترک را عارض شود که شغف عظیم کماح دارند و لذتی مضطرب از آن
 یابند علاج آن است که شش از جماع خود را بمقتضا عرضه کنند و
 تا غایب نگردد جماع مشغول نشوند و کلنا روکار منور و اما قیاد و
 مورد هر یک درم ضد اسهال بیدرم صغ غری کند و هر یک درم
 بگویند و باب سبب بشند و قهقهه سازند و بکشتن از آن با شتر
 به شد و کند و کلنا روکار منور و اما قیاد و کلنا روکار منور
 بشند و شیا سازند و بردارند فتق عبارت از است که اشتقاق
 غشای صفاق با اتصال مجرای که از بالای استین است جسمی
 کند و یک شش فروید و یاد در عاز محسوس شود و این چنین است اگر
 با شتر بشد و اندر قیل میگویند و آن به هیچ حادث شود و باز
 کشتن آن بزرگتر شد و بان قراقه شد و شرب را قراقه نباشد علاج
 است که بر شش باز خفتد و است بران نهاند که باز کرد و در باب
 کرم نشسته و مصطک و غزروت و کند و جز سرد و اما قیاد و کلنا روکار
 و مورد و اهل جفص و سرش و صنع الی و کنز فایز و باز و جمیع
 با شتر بشند و باب بشند و بر موضع ضا د کند و به بند و
 روز نکتا بند و کراش کونی و جارش کند شاول نمایند و غذا
 غلای

غلایای متدله و بطنی خورند و از خوصات و لبنیات و بقولات و
 جماع و ویدن و حرکت عینه و استلا حبیب نمایند و اگر طبیعتی
 مائی نازل شود به دره و فرو گیرند عذاش است که استین است
 و بران و ثقیل بود و بزرگ شود و برانند که اید و این نوع قطعا بر جفت
 بکند علاج است که اگر بسیار شد بشکا فند تا اب بیرون آید و بعد
 از آن موضع شق را داغ کنند و اگر کم شد فاکتر جوب بیوط و فاکتر شاف
 کسرت و سعد و جز سرد و ماز و ویرت انار و جفت و بیوط و ارجو
 و با قیاد و ثقیل و جفت انار و ویرت انار و جفت و بیوط و ارجو
 با ویرت ضا د سازند با صابن انار و ثقیل و بیره از شتر هر یک درم
 سرکین بگویند و هر یک درم و کون یک درم و شقی دو درم و رفت یک درم
 و شبت سه درم با مورد و ریح ریت مرهم سازند و به مالند و کراش
 کونی و کند و شاول کند و جلا پی از پنج مکت و راز یانه و بیون و کفشد
 بی شامند و راز یانه و شام بیوط هر یک درم کوفته و پخته باد و جندان
 عمل پیامیزند و به شغال شاول نمایند و اگر سبب ریح باشد علامت
 آن قراقه بود و چون بران نهاند زرد باز کرد و علاج آن هر روز جلا پی

585 07 112 66 1447 600

در خطر بنفشه هر یک درم و کافور دایک باب کشند و غبث الثعلب
طلا کنند و درم را اگر عکس بنفشه بلباب بنکند و بدهند و در غنچ بنفشه و کدو
و آب غبث الثعلب حفت کنند و بایرونه و خطر و بزرگ و اکلیل الملک و غبث الثعلب
بجوشانند و در آن نشیند و بر عازنه و قطعه میریزند تا ماده تجلیل رود پس
اگر اعراض لازمه و وجع استند اذ کند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود
انگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منجم شود شیره رخم و
شیره تخم خوف با نبات شادول کنند و درم را بلباب بزرگ و عسل
حفت کنند و اگر درم صلب و داوی بود علامت آن نفوذ و صلب است
عنه بود علاج آن هر روز جلای از پنج هند در از باز و کار زبان
و بالنگ و نبات پاک کنند شادول کنند و بعد از پنج تنقید کنند بطلع
انیمون یا صلیح و عازنه و قطعه را بر غنچ قطعه و شبت و زیتق و خرور
بمالند و پیله بربط و مغز ساق کاه و در غنچ بهمین و غیره بمانند
و میمانند و درم با سلیق و داخلین در در غنچ کل سرخ بکند و در
درم حکا کنند و درم کز بعد از او رام حاره عازنه شود و بر
انکه بکلی پاک شده باشد و علامت آن ضریان و وجع و صلابت بود
باشد که از آن رطوبات منتهیاید و علاج آن مشکل باشد اما نسکین

و جمع باید کرد بانکه نام شنب و بایرونه و اکلیل الملك و جبار و ورق
 کزین سلق و صلبه و زرنک بخوشانند و در آن نشینند و رایتیخ
 و حب لغار و زرنک و بنفشه و تخم کزین هر یک درم و بایرونه و اکلیل
 الملك و خطره و درم بکوبند و باروغ سوسن بپایزند و بر موضع
 نهند و تبیین طبع کتب بدین مطبوع صفات آن سنا که بر ایشان
 هر یک درم خطره و تخم کاشنی هر یک درم بنفشه و بایرونه و ورق کل هر یک
 چهار درم عذاب ده عدد سیتان میت عدد اخیر مانده عدد
 خیانتی ترنجبین هر یک مانده درم و اگر متفرج شود جلای آن عذاب
 ده عدد و آن خنده عدد سیتان میت عدد خیانتی درم و
 روغن کل بادام پنجم پاشانند و شبات این شربت زنان
 و اینون رحم را خفته کند و روح رحم علامت آن وجع شدید
 و خیران و خروج دم جو و بند کوبان تب تشنگی باشد علاج آن فصد
 بملیق کنند و شراب بنفشه و عذاب شاول کنند و غذای بنفشه
 و مغز بادام خورند و پوست انار و صبر و شنبلیلی و ورق
 کل بکوبند و بایرونه و بپاشند و استعمال نمایند و اگر اخیر از رم
 بیرون آید سیاه و متان جو جلای از تخم کاشنی و عذاب و پر

سیاکون

سیاوشان و نبات شاول نمایند و غذای بنفشه و تخم بامغز بادام
 خورند و شیر و جو چهل درم در روغن سوسن و گل هر یک درم و مرهم بمیتون
 نیم درم بام بپایزند و درم را بدین حقه کنند یا ما و الصل و ارد حلیه و عدس
 و کزین استعمال نمایند و اگر اخیر بیرون آید بنفشه و بایرونه و بایرونه
 و ترنجبین شاول کنند و ورق کزین بنفشه و تخم کاشنی و بایرونه
 و نیم درم مرهم بمیتون در آن حل کرده رحم را خفته کنند و اگر تخم مستخرج
 شود شربت بنفشه و تخم کاشنی به سبب با کلاب شاول کنند و غذای اساق
 یا انار دانه خورند و اگر در پنج و عدس و پوست انار و کلنا و کزین مانده و جفت
 بلوط و دانه مورد بام بپایزند و باروغ کل استعمال کنند و اگر دانه از رم نباشد
 برزد شراب بنفشه و شراب خشمش با شیره سه تخم شاول نمایند و اگر کرمای
 مستقیم برزد فصد انار دانه باشد بپاشند و شاول نمایند و اگر وجع رحم بماند
 با تخم مرد اسنایی کاشنی بپایزند و باروغ کل و فصد استهائ نمایند یا

اینون و زعفران و شیر و عسل بکار دارند و شربت لبیبی مفوظ
 یا تخم که در حالت ولادت حارث شود یا بسبب شدت وجع طلق باشد
 و علامتش آنست که در حالت مجامعت خفیه بخون ملوث شود علاج آن
 شراب بنفشه و خشمش شاول نمایند و غذای بنفشه و شیر و مغز بادام

خوردند و پدید مرغ و بط و مغناط کاهو که هر یک بخورند و در غنچه
 بنفشه و دهم و زفت موم هر یک درم مرهم سازند و استعمال کنند یا
 زفت و عسل و در غنچه سکنجید ازند و بردارند و مرهم از
 خط سوراخی غایت شود و از آنجمله است یا بصورتی بایند و از آن
 رطوبت سینه در دم اید و علاج آن تنقیه بدن از سودا و تدهین
 رطوبت و جوش و سوزن و از غرق و مرده است و اقلهها فصد و در غنچه
 بزر و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر نشود قطع باید کرد و حکم
 عبارت از آن است که زن از جماع سیر نشود و هر چند مجامعت کنند
 شوق زیاده نشود و سینه خط طهارت بر روی آن موضع برزد و موجب
 این باشد و علاج آن آب انار و یا تخم زردی و یا نباتات شادول و یا نبات
 و غدا غوره یا ساق با انار خورد و دودغ کاهو نیز مناسب و تنقیه مطبوخ
 هلد زرد یا مطبوخ فواکه کشته بجا میست و تخم کاهو و کاسنی هر یک بخورند
 و کشنده درم بکنند و درم از آن باب انار زرش با آب سبب و زرش
 شادول کشته و درم سبب و الیای باید باشد که درم راحت شود
 و قندی که در درم سبب شوند که در موجب نفخ شود علامت آن درم
 عاز و صلابت و وجع و تمدد بود و علاج آن حلیلی از تخم کرفس
 و رازیانه

۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰

و رازیانه و نسون و کلفند شادول کندی یا و زرش کونی متقالی یا
 سنجید یا نیم متقال باب انار و زره و بوره و نقل هر یک درم
 و انجیر ده عدد بکنند یا بزر عاز طلا کنند و در غنچه بنفشه و یا بونه
 بمانند و بنفشه و برنجاسف و فستق و اکلیل الملک و زرش و تخم
 و مداب بپوشانند و در لخته نشینند و اگر سبب درم رقم
 باشد علامت آن کندی و اگر سبب قلیت دم باشد علامت آن کندی و یا
 بدن صفت کونی و قندم استخراجه بسیار و قنب یا فراط بود
 علاج آن تقویت قلیت و معده کنند بر بویات و مفرجات و انجیر
 کشنده غذا خورند و نیز از ریاضت کنند اگر سبب غلظ دم بود و
 غلظ غلیظ مابرون که جاری عروق را تنگ کرده اند علامت آن
 بیاض لون و بطور بنض و غلظت عاروره و نقل نرم باشد علاج
 آن حلیلی از تخم کرفس و رازیانه و نسون و کلفند شادول یا نبات
 یا سبب و زرش و سبب و زرش و سبب و زرش و سبب و زرش و سبب و زرش
 و برنجاسف و تخم کرفس و کرفس و رازیانه و اکلیل الملک و زرش
 و اهل و مداب بپوشانند و در لخته نشینند و سبب و زرش و سبب و زرش
 و قافله و قسط و جزیر و یا و را چمن و قنقاع و در غنچه بنفشه سازند

۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰

و در آب بجوشانند چنانچه آب تبسود پس در کد کتند و کرم بر
 ناف بندند و بر عانه نهند یا بکوبند و باسد که طلا کنند و مشکطه اشبع
 و قطه و اسارون در برند و جاما و حوط و جعه هر یک در دم
 و تخم کرفس و رازیانه و نهون هر یک در دم بکوبند و مشک و جعه در
 رخم زنبق بکوبند و او را بر باد کنی یا نهیند و بصوف باره بر دارند
 و اگر احتیاس ملت بواسطه فربه شدن که مجاری را تنگ کرده اند فصد صفا
 کنند و استعمال ریاضت و کچین و کباب و شادان و زنجبیل و
 عافیه و قمرها و میوه بالبه و عود و جاشیر و اطفا را الطیب و کند
 در مجده نهند و در زیر کینه با عکله طعم و جاشیر و مثل و شونند و خود
 سیاه بخی کنند کثرت در اگر سبب دم و کثرت دم و کثرت
 و استلا باشد علامت استرس و امتلا ی بدن باشد و از کثرت
 سیلان طمطضع و خفقان و صفت لون حادث شود
 و ندید بر آنست که نکند الا وقتیکه مریض ضعیف باشد علاج
 آن فصد سلیق کنند یا صافیه و مجزیز پستان نهند و هرگاه
 بکثرت از ترش کوبند یا بکثرت از کل از منبر یا رب به ده مثقال شاول
 نمایان با صنع عربی و بار شک و تخم شانسفرم هر یک مثقالی
 و کله

کلنا کلنا من هر یک مثقالی بر رخ کوبند و فرو برند و غذا
 ساقا و انار دانه خورند و افاقیا و کندر و دم الاخون و کدو و کدو
 و مانده و را کد و کاهند و حق مساوی لبایند و باب مورد بشنند
 و بصوف باره بر دارند و اگر سبب صحت و رفت دم با علاتش
 تشنگی و صفت لون و لیب و خبت نفس و سرعت خروج
 تبسود علاج صنع عربی و کلنا من هر یک مثقالی با شرب سبب
 شاول نمایان با فصد کد بار به و کلنا من هر یک صنع عربی هر یک
 مثقالی از شیره تخم خفیران کرده شاول کنند و اگر سبب انتفاخ
 و انتفاخ و عرقش علاتش تبسود که خون بسیاراید و بان انگه
 و جعه به علاج لنبه ندر کلنا و کلنا من هر یک صنع عربی بران کرده
 بار به شاول کنند و کندر و صبر و انروت هر یک در دم و دم الاخون و کلنا من
 بکوبند و باب مورد بشنند و بر دارند اما زو و شای کاو کو بهر پوست
 بپزد و غلظت و خما و شاد و غلظت سوسخته یا کدو و افاقیا و دم
 الاخون و کلنا من هر یک لبان لسان المله بشنند و بر دارند و اگر
 سبب غلظت طوبت بود که کثرت کدو و صفت کنند علامت لنبه
 کثرت بزاق و طمطضع و قلت عطش و بیاض لون و کسل و تهی روی

انتفاخ

مجموع

و جفت بود علاج این جلاپی از پنج مذهب و بالنگه و از زبان و نبات
 تناول کنند و غذا بخورند با کبک و شیر و زیره و در این خوردن و شقیق
 ابار و دایره جالینوس بکنند سنا پنجم با لنگه و از زبان هر یک درم
 شکر و درم بخورند و بنج متقال همچون خیار شیر در لنگه حل نموده با
 کماند و بعد از شقیق جالبات که ذکر رفت استعمال کنند و سده
 و کلنار و شکار و درم و طین مخموم و زیره کهانی هر یک درم
 بگویند و باب ساقی شده و بردارند و اگر بسبب غلبه سود باشد که بواسطه
 لنگه قویات عروقش ده که در علامت لنگه نماند بدین بود و تشنگی
 دهن و زبان و غلظت سود درم بود علاج این تشنگی بالنگه و شکر
 کا و زبان کرم یا شامند یا جلاپی از بالنگه و بنج مذهب و کا و زبان
 و نبات تناول نمایند و غذا بخورند و مغز ادم خورند و بعد از پنج
 اسهال سودا بطبع افیتمون و همچون نخاج کنند و بعد از شقیق
 استعمال جالبات کنند ^{طوبی} ^{از این علت اگر}
 بواسطه ضعف قوت غازی رخسار علامت لنگه صفت لون و ضعف
 بود و لنگه طوبیات شربت اید علاج شراب خمدل و لیو کسب
 و به تناول نمایند و نباتی متعبد و مرغ که دامیده خورند و همچون
 مفرج

مفرج و جوارشهای کرم تناول نمایند اگر بسبب فضلات شد
 که در لنگه جمع شود و استدلال بدون لنگه کنند با لنگه غیری فولدان ملوث
 کنند و در افتاب نهند تا خشک شود و معلوم شود که کدام غلط غذا
 لبست اگر دم غالب باشد علامت لنگه صفت لون مستغرق و حرارت
 و تشنگی و غلظت مازوره باشد علاج این فصد صغیر یا با سلیق کنند
 و قشرهای جالبه تناول نمایند و قوت و جفت و بلوط و مازو
 سوسن بگویند و باب مورد امین بر دارند و اگر صفا غالب باشد
 علامت این صفت لون مایلستغ و شدت و تشنگی بود
 و باشد که از این تنیز بود علاج این اب انار و بنج و ترنجبین و سنا
 طبعیت بطلوع فواکه یا مطلوع هلیله و فواکه کنند و بعد از پنج
 از آن جالبات استعمال کنند اگر سودا غالب بود علامت این غلظت
 و سودا در طوبیت بود علاج این جلاپی از بالنگه و کا و زبان و کرم کاسنی
 و نبات تناول کنند و غذا بخورند با شیر خشک که از خورند و شقیق
 بطبع افیتمون و همچون نخاج کنند و بعد از شقیق صغیر عربی جار
 درم بر بالنگه و بار بجزرند و غذا ساقی کنند و به خورند و خون
 سیاهشان و ساقی مغز و دم الاغ و کهر با و لبست و



و شب بامانی و کلنار و تخم فوفه و کلنار و تخم کوبیده و درم از آن باب
ساق بالبلش الحار شاد و لکنند و قشور کنند و دقت انا و زره
مات وی بکوبند و باب سرد بکشند و بر قطره عانه طلا کنند
و زنی که پستان نشود اگر سبب ردهی باشد که موجب
تکاثف فوآت عروق رحم شود و بواسطه آن منی بر دم واصل شود
و منجمد گردد و از استعداد قبول صورت نیفتد نباشد علامت
آن قلت منیت دم و عدم صبیغ دم طفت جو و در بر آید و لون
لون صاف منید جو و بنفشه او صلب و متفاوت علاج آن هر روز
جلای از زرا باز و بالکندر شاد و لکنند و غذای خود آب شیره خشکانه
و بعد از پنج شقیقه صبر و جدایاره کنند و بعد از شقیقه تریاق
اربعه و تریاق فاروق و شر و دیطوس و سحوبات و حواشان
شاد و لکنند و قلاهای متوبله و اطعمه که در آن توایل باشد خورند
و در غرض رقیق و نازدین در قطره عانه مالند و استعمال قرصه
کنند و در غرض آن و عود شب بامانی و کافور هر یک و درم بکوبند
و بعل بپایانند و بعد از ظهر بصوفه بردارند چند روز متوالی
نفخه گوش و زهره ماهر و کرک و شیر با انقیح گوش و سر کنند

او

او با عنصله کوبند و با عنصله بپایانند و در دارند و در استعمال فرزند اگر
مجامعت اتفاق افتد پستان گردد و اگر سبب سوء المزاج کرم جو منی را
ببوزاند و درم را خشک کرده اند علامت آن نخافت بدن و صفرت لون
و غلظت و سواد حیض جو و بسیاری موی زرا و علاج آن شیره تخم خرفه
یا کینین نبات شاد و لکنند و غذای خود آب و زره باج بکوشد مرغ و زغال
خورند و بید مرغابی و ماکیان بکند و در صغ بطم در لیس حل کنند و بردارند
و اگر سستی مفاصل باشد علامت لیس نهال بدن و قلت منی و بیوست فرج جو
علاج لیس شراب بنفشه و تخم شمش با عرق کدو پید و بنکوب و بار شک شاد و لکنند
و غذای بکوشد مرغ و زغال و ماه تازه خورند و استخام معتدل و نهالین
بر غلظت بنفشه و کدو کنند و اگر رطوبت منی که موجب ازلاق منی باشد علامت لیس
سیلان رطوبت رحم جو علاج جلای از بانگ و در ازبان و کلقت شاول
کنند و غذای خود آب خورند و شقیقه بدن کنند بقی و سهال و بعد از شقیقه
سعد و کند هر یک است درم بپوشانند و هر روز بده درم از آن رحم را
حفظ کنند و میوه پالسه مساج مندی و در غرض پستانند و بار غلظ
مار ریز بر دارند و شکم بخل و خصته الثعلب و نثاره عاج و بول
خیل نیز مفید جو و چون مجامعت بکند باند از زمان برهان و بختا

بماند نامزد در رحم نگردد و چون جدا شوند زنا بر دم نشاند و زنی که
بغایت فریب بود بر هیات راکب با او مجامعت کند تا آب تن شود و علامت
منی که مولود بود است که سفید و لزج و براق بود و پس بر آن نشاند
و بوی لزج چون بوی طلع یا یاسمین بود علامت لکیم جمل است که بعد
از جماع بیرون نیاید و زن در میان ناف و فرج و جوی چپکس کند و از جماع
مشغول بود و از جماع الم یابد و اثرالش نشود و حیضش منقطع گردد
و عتبان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریک
چشم و شهوت منده او را عارض شود و اگر آن هند که تجربه کنند عمل
الش نپذیرد با آب باران بخورند اگر عتدن شکم حادث شود دلیل
ابستنی و سیرد ارند اگر طعم و بوی کثیف از زبان بشنوند آب تن
نماند و زنی که پیشتر به تن به دروی او خوبتر بود و نت طاووست
بعد و شتهای او صحت شد و بر طرف راست ثقل یابد و پستان راست
بزرگ تر شود اگر زن به تن شود اما که نتواند داشت و سقط
شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات عینیه و ضرب
و سقط از آن محترز باشد باید بود و اگر اسباب داخلی باشد
اگر رطوبتی باشد که از خای رحم کند علامت لکیم سیلان رطوبت بود
از رحم.

در در
در در

از رحم و تبهر روی اجفان و کثرت بزاق علاج آن شراب بالنگو و ماء
صول و شراب بزوری تناول کنند و علایای متوبله و برنج مرغفر با
رخصه خورند و بقی عادت کنند و اگر حاجت بجها و ایار ناشقه کنند
و دواء المشک و سبیلها تناول کنند و زربناد و دروچ هر یک در
و لولو که با و عود هر یک در دم و شنه و سبیل هر یک در دم بگویند و سبیل
بکشند و مثقالی شاول نایان و چند به ستر نهند و تخم کرفس و ازبان
اینون تا کوه و سعد و اندک و فو لجان هر یک در دم بگویند و مثقالی از تخم
میخوند و رحم را بناله و خلوق و روغن بنفشه حقه کنند و اگر سقط
بسبب غلبه بود در رحم علامت لکیم انتفاخ عانه و زربناف و قراق
و نفق معده و سوز و نار از اطو نفاذ بود علاج آن جلابی
از ازبان و اینون و تخم کرفس و کلنگین تناول کنند یا ماء لاصول
و غذا بخورند آب شیر خشک و کبک و تبهر خورند و زربناد و دروچ و
حلیث و چند به ستر و مازو و طباشیر هر یک در دم بگویند و سبیل در دم و
مشک و انگ بگویند و با عمل بیامینند و مثقالی شاول کنند و قطره
عانه و قبل بروغن خیر و بنفشه و بار دین خوب کنند و مشک و بار جمل
خورند و اگر سقط بسبب غلبه چنانچه از غذای او چیر باید نمایند

به و مسکن و کتی در شکم کنند لیب انصباب ماره یا ریاخ غلیظ
 رفق میان آن جلیل بدلت کنند که پیش از وقت حرکت چنین وکت
 محسوس شود و شکم سخت باشد و بان سوء هضم و فراق بود و استنفای
 جلیلی نیز مشهود و فرق بدلت کنند که در لنگ سوء خلق و نفس پاش
 و علامت استنفای علاج هر روز جلاپی از رازبانه و تخم کاسنی و تخم
 کشوف و نسون و کاهند شاول کنند و با الاصول مداومت نمایند
 سفوف تخم کرفس و تخم زیره در سرکه کشیده و در نیم نخله و تخم جلیل
 و نسون هر یک در درم بگویند و با مثل نشسته بمانند و در درم
 تا سردم شاول کنند و غذای زه باج و کزباب با تریل خورند احتیاق
 در مسکن علی بن یونس بصیرع و غش و مبداء آن از زخم شد بسبب آنکه
 منی در او یکدیگر جمع شود و یکدیگر منی بر تبه منجیل گردد و از لنگ
 منی منصفه شود و بقلب و رماغ رسد و موجب صرع و غشی
 شود و این علت بود و نیزت شد و اکثر زنان عذبه را مادت شود
 و علامت لنگ حضرت لون و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف
 میانین و مغر و تفاوت نبض و غلبه اسهال بخاری کنند که از
 عارضه رفع شود علاج لنگ در وقت حدوث و کتبه میان و پستان

سابقین

سابقین و کرفتن منجیل شد و کلاب بر روی او زنند و صبر در گوش او
 افکنند و اشپای طبع از دور دارند و چترای منقش مثل نقطه و
 کشش و قد و چند بکسر و سیر و پناز بنویسند و بنزد و شکم را و غریز
 میان پنازینند و فوج را بدلت بیالایند و هر روز جلاپی از بالنگد و
 رازبانه و پنجه و کاهند شاول کنند و غذای خواب با سینه خورند
 خورند و طبیعت طبع و شکم نرم دارند و چون نبض ظاهر شود
 ابایره فیض و تریه و صبر قطری هر یک یک درم و حب اکلیل و غار حقون
 و اینسون هر یک یک درم و تخم خنظل و مقل و مصطک هر یک یک درم و کنگر گشته
 و سنجید باب رازبانه بسند و حب زرد و زرد و با بانه و جبهه شافیه
 نانه کنند و بعد از تنقه شرو و بطوس و ماء الاصول شاول کنند و از
 بقول و فواکه و اطعمه بانه اقران نمایند و برره و زیره بگویند و بعمل
 اینجده بصوفه بردارند و با بونه و اکلیل و زرد کش و برنجی سف و خیسک
 و شنج و ورق غار حش تند و در آن نشسته و با قرا بر غریز و تمام
 نه این کنند و اگر بان چشمت طبع شد فصد با سلیق با صافن کنند و
 در ادرار حیض منی نمایند و تخم کرفس و رازبانه و اینسون هر یک یک درم
 و تخم نام و زردک هر یک یک درم بخوش کنند و با ریح بایز و شبت

هر یک بخورم پانزده گرم را بک حقه کند و اگر علیها بکشد بغیر
از تزویج نصر فرید نکند باب یکم در ادراس مقعد
زیادی بود که در اقواء عروق مقعد عادت شود
و ان یا مشابیه اثر اولی بود و انرا اثر اولی گویند یا شبیه بانگو
سرخ بود انرا عنبی گویند یا مانند ترت سیاه باشد از اولی
گویند و مجموع ان یاد اخل شرح بود یا خارج شرح و از ان خون رونق
باشد و شاید سر از ان خون نباید علاج مجموع فصد سلیق و صلیق
باشد و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل مجریم و زهره
کا و اب پناز و مقل و قند و روغن استه زرد و شفتا لوان استه
کند تا خون بیاید و وجع ساکن شود و بلین طبیعت بطیوخ بلبل
کند و اگر سیلان دم و لین طبیعت شد قدری کبریا و سیریب
شاول کند و غدا ساق با انرا دانه با مرغ و کبک خورند و بید و کبریا
و صف حوق و کلار منار هر یک دو گرم و بلبل سیاه و اطراف از هر یک
پنج گرم تخم کند ناسه دم بگویند و در دم مقل باب کند ناسه
حل کند و در و در بلبل باشند و جگانه در دم اران خورند
آخر طریقت کلنا رجفت بلوط بلبل سیاه بلبل اطراف هر یک
پنج گرم

צאצא יח
יוסף דר
הערצין
הערצין

نخودم دانه مورد و درم بگویند و منقل نخودم باب در و سر و صل کنند
 او نه را بدین بشیند و در و درم ثن اول نمایند و از طریفل صغیر و اطریفل
 مفید بود و اگر دوجع بغایت باشد اکلیل بنفشه و خط خناری نیم شب بگویند
 بر غن کل و بنفشه بشیند و بر موضع نهند یا ورق کزنبک بگویند تا مهر شود
 و بار غن کل و بنفشه فایده مرغ و طوطی و فیون بهم میشت نام پنج مرتبه
 در استعمال کنند و اگر خواهد که خشد شود پوست از جفت بلوط و جوز
 سرو و کندر کوفته مجموع یک شبی روز در آب انکور بپوشند و در میان
 بایند و در موضع نهند و بمقل ازرق و کندر و رائیح و حمله و بیک
 تمیز کنند و اگر ورق سرو و سد و اذنیان و مرد و شمش غنط و پوست ماز
 و منقل و پیاز دود کنند بشمره کرده و بنفشه علیج کوبیده است که
 قطع کنند یا داری حاره مثل فلفلیون و در یک یک بکنند تا منقطع
 شود و بعد از آن بید بط و مرغابی و مرغ میاق کاو و کوان شتر و مرغ
 بنفشه و کتید و خط کوفته با هم آمیخته مردم سازند و استعمال کنند
 اول مقعد را که در حرار غلیظه اسیر مقعد را حار نشود علامت
 آن تب و حرق موضع و وجه شدیده علیج آن فصد کنند و عتاب
 را جاس و نبات علامت سازند و غنط و کاش و جو بشمره مقربا دام

25712

פיתע

و کثرت می ممت به منع سبب و استعمال در حمام مقدر و در این
بروغن بنفشه و زعفران و اگر سبب عوارض امراض کلیه باشد علاه
و معالجات آن کفشد و گاه باشد که در رشت بسبب تلهای عروق
او به علتش حرمت لون و حرارت و ثقل نسج و وجع و تشنگی و علاج
آن فصد بلیق و شاول جلابی از عذاب و غلبه القلب و نبات یا
اب انارین یا نمرین یا نبات و غذای بوش بشیر و مویارام و سفالنج
خورند و مواضع بارده ساکن شوند باب بیستم در اوجاع قلب
و مصلحت و دوا و دوا بی علتی که عروق ساق و قدم فرخ و بیشتر حالان
و بیکان و بای است که رگها در عروق عروق ظاهر گهای سبب
که در ساق و قدم بر می آید علاج فصد بلیق کند و جلابی از غلبه القلب
و نبات و عذاب و بیخ مهک خورند و غذای بوش و مویارام خورند و بعد از
تصدیه بطبوغ فنیون و جب لیس کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند
و بر قوت الله تا بار یک شود و ازاری بر لیس بچند حکم بران بپزند و از آن غده
اجتناب نمایند و بای ریاضت نفرمایند و اول فصل آن باشد که ساق و
قدم بزرگ شود و زرد و متغیر گردد و پیه پای فیل باشد و سبب لیس ماده
سودی باشد که بس ق و قدم بزرگ علامت لیس مروت لون ساق و حرارت

فصد علاج

فصد علاج لیس فصد بلیق کند و در رفته دو نوبت می کنند و تلین طبیعت
بیطبوغ فنیون و جب آن کند یا بایخ جب قنطاریه یا یک شحم خنظل
هر یک را یک و نیم تدریج متعاقباً نقل کند مصطکی هر یک را دو و نیم و انکی بکوبند
و بای رازبانه بسزند و جب زنند و بعد از تنقیه بایضرب که کند و بپزد
و در شیم و لی که کرباب رازبانه و طلا کند و ساق را از نو بعبابه
حکم بپزند و از آن غده غلیظ و کثرت مشی و ادی تن پای اجتناب نمایند
و اگر سبب ماده بلغمی غلیظ باشد علاش غلیظ سا و شیمی و وارت
و کموت علاج آن جلابی از بیخ مهک و رازبانه و کافور و طلا کند
و غذای خود آب بشیر خنک خورند و بعد از تنقیه شیمی صبر و جب
سورنجان کنند بقی مداومت نمایند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر تناول
کنند و فلفل و زنجبیل و گندم هر یک سه درم و فردا تا و کدو یا هر یک هر درم
بکوبند و با مثل لیس بپایزند و دو متعاقباً تا به شعله بخورند و جب و کدو
و انار و مویارام و تخم سفید بکوبند و بپزد و بپای طلا نمایند و از
اغذیه غلیظ و بقول و فواکه بارده اجتناب کنند و انار و صبیحه و صبیحه
که از مفصل درک اند کند و از جانب و حنی فخر تول کند و تا گشتهای
پای رسد علاج هر روز جلابی از لیمون و تخم کرفس و رازبانه و بیخ مهک

۳۲۰

و کنگبین نشاء کنند و غذا بخورند و آب بشیر خکانه خورند و بعد از آن
 و صبح شقیه مطبوخ سورنجان و حبث کنند و بعد از شقیه مطبوخ سورنجان
 مرزخوش و بابونه و دروغار و اکلیل هر یک درم و تخم سفید خردم
 بگویند و بخورند مقل در آب حل کنند و در آب بشیرند و طلا کنند و
 اکلیل و بابونه و حبث و قسطور و پنجه کرفس و فاش و سعد و صندل
 بخت تند و در لنگ نشیند و در حمام بران میزند یا پنجه کرفس و فودنه
 و عاقره هر یک درم و عصاره قشاق و الحار و حبث الفار هر یک درم
 و بره ارمنه و قسط و حبث و در آب حل کنند و در وقت دودم
 بروغن زیت بکشد و در آب حل کنند و طلا کنند و بقی مداومت کنند
 و اگر زایل نشود این حقه استعمال نمایند صفت لنگ بسین خکانه و حبث
 سنا و حبث بابونه و سداب هر یک درم قسطور و پنجه کرفس درم پوست
 پنجه کرفس درم حله زرد کله درم زرد سر درم خیار شیرین و درم بوره
 بندهم آب گامه و دروغ زیت با سون هر یک درم و از معالجه این مرض
 بطول نشوند و بچقنه و سهل و فی مکرر شقیه کنند و بر غرق و ناردین
 و جبر زین کنند و اگر قناری شود داغ کنند اما مفاصل
 المرشد که مفصلهای دست و پایی را عارض شود و نفوس مخصوصه
 نکشهای

نگشهای پایی و کعبه و سبب این اوج ضعف مفاصل بود و نصیب
 مواد بدان و این ماده زرد تحلیل برود و بر اگر عضو عصبانی و ماده
 غلیظ باشد و علامت ماره و موی و جمع ضربان و حرارت طس و اشتیاق
 عضو بود علاج فصل کنند از جانب مخالف و جلابی از عذاب و غلبه الثقلید
 و تخم کاسنی و نبات ساول کنند و غذا بنوشان بشیر و آب خورند و اگر نباشد
 باشد جواب با عذاب و موضع و جمع را بصل و کلاب و لعاب تخم سفید و
 سرکه و آب کشیر و آب کاسنی و آب بستان افروز و خرفه و دند و حبث
 طلا کنند و تلین کنند و بینه مطبوخ صفت لنگ سنا و سداب و درم کلاب خردم
 غلبه الثقلید بنفشه بنفشه و تخم کاشنی تخم خبازی حل هر یک درم سورنجان
 درم و لبلله زرد و سیاه هر یک درم مغز خیار شیرین و درم ترنجبین
 درم و اگر وجع نهایت بود و حذر از مثلیع نقاع و خشک سیاه اینون
 و زعفران و در قناری طلا کنند و آب برف بدین برزند و اگر ماده صفرائی
 بود علامت آن حرارت طس و صفرت لون و شدت وجع و تشنگی
 و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود علاج آن بسکچین
 و آب کرم قی کنند و جلاب از تخم و بنفشه و عذاب و نبات ساول کنند
 با آب الایز یا زردی با نبات و ترنجبین و تلین طبع مطبوخ

فواکه یا در صفت با این مطبوخ کتد صفت از سنا مشدوم بنفشه شاده
 تخم کاشنی هر یک نیم غناب ده عدد کسپتان و الوکیا هر یک یک عدد
 نمکندی ترنجبین هر یک و درم خیارشیر یا ترنجبدرم و در شفا قضاوت
 بارده کتد مثل از جو سفیده تخم مرغ و روغن کل و غلظ و عدس و بنفشه و
 نیلوفر و پوست خشکش و باید که تا وجع اشتداد نکند و خیار عظیم به
 ضادات بنفشه استعمل کنند و در آن مبالغه نمایند و چون وجع سکن
 شود و حرارت ملین باقی مانده از جو و با قلا و خطر و بنفشه و اکلیل و صندل
 ضاد کنند و اگر ماده بلغمی و علامت شرب یا ضلوع و غلظت ماروره و قلت
 وجع به و سختی استسکین باید نیمه علاج آن هر روز جلا بی از از راز
 و نیم هر یک و نیمون و کلنگین شاول کتد و غذا تخم آب یا شیر خورده
 و نخل و ترنجبل و زعفران خورند و بعد از تضح نام بلین طبعی بک
 سورجیان یا حب شیطیح یا این حب کتد صبر قوطی سورجیان تربد
 بروغن بادام خوب کرده هر یک در هر روز از آن ماه زهره هر یک نیم
 تخم حنظل و دانه کتد مندی دانه و نیم مقل مصطک هر یک دانه و نیم
 و باب کرفس باشند و حب از حب شیطیح هبلد زرد و ترنجبدرم
 دری ایاره فیکر اشغال شمع حنظل نیمون از زهره تخم کرفس کینج مقل
 هر یک

هر یک دانه شیطیح خورل ترنجبل و حب هر یک نیم مقل زرد و باب کرم
 حلا کره ادریه بکیند و بدل از ترنجبدرم و حب زرد و این دو شربت به
 باید که در ابتدای جبهه اندهند که ماده رقیق دفع شود و غلظ باقی ماند
 بلکه بتدریج نصف کنند و از فواکه و آب سرد و جاع و امتلاقی شب احتراز
 نماید و زرد و حب افکار و جنطیانا هر یک و درم و شوق و صبر و زهره
 هر یک نیم مقل بکیند و فلهاد سازند و آخر زرد و درم و شوق نیم مقل
 سلو منات هر یک درم و ترنجبل و زعفران هر یک نیم مقل نطول شبت و بر
 نجاسف و مرزنجوش و هاشا و سقر و فود و چند قوی بخورنانه
 و در لاش نشیند و مژده بطوس و ترنای کید شاول تائیه و ترهین به
 روغنهای گرم کتد و اگر ماده سوداوی به علامت از صلابت و کتد
 و قشفت جلد و قلت وجع و صلابت و بطور بنفشه و هر روز جلا بی
 از نیم هر یک و کاوزبان و بالنگور و از زرد و نبات شاول کتد و غذا نخورد
 اب بیره خشک از خورند و بعد از تضح بنفشه بک سورجیان یا حب
 شیطیح یا این حب کتد صفت هبلد زرد و سیاه و صبر قوطی
 و از زرد و هر یک درم و فلفل دار فلفل و ترنجبل و خورل هر یک نیم مقل
 شیطیح و کتد مندی و مقل هر یک دانه بکیند و باب کرفس

بسترند و این دوشربیت بنده با نلین این مطبوخ نمایند شناخته
 شده شدیم ملید زرد سیاه و کبابی هر یک نیم درم قنطاریج باریک و پنج
 ملک و بالنگ و کافور باریک هر یک درم موینطایی درم ملید املد و
 اسطوخودوس هر یک درم غار بقون بندم سودنجان متقالی بید
 مانند و چون وقت فرو کرد فن بنده افتد درم در حقه کتان
 بستران از آن زنده تا دوسه جوش بزنند پس فرو گیرند صاف کنند و
 نه بچین و خیابند هر یک درم ایا ره قنطاریج درم ملید املد و
 شامند و عاقر قرقها پنج درم ورق غار درم قط مر و بوره اسی
 هر یک درم و صوف چار درم گویند و برنج یا سمن طلا کنند و رغنهای
 کرم و تخم و مغز یا میالند و اگر فایده این مرض مرکب بود علامتش
 آن شد که از شمای بارده فقط و از راه قناری شود و بعضی علامات
 ماده حاره و بعضی علامت با بارده شد و علاج آن بحسب ماده مرکب شد
 بعضی علامت اگر متفاصل صلب بسته شود چنانچه حرکت نتواند نمود
 در روز جلای از پنج ملک و رازیانه و کافور باریک شاول نمایند و غذا
 خواب شیر خشک از خورند و بعد از نفع بمطبوخ و جبهای
 مذکوره شقیه کنند و موضع را بر وغن کچر وید مرغ و بط و لقا
 حله

حله و بزرگ و خط مالند یا کچر باریک مر و جوش سخت کنند و طلا سازند
 و از بلعینات و فواکه و جویض و امتلا ی شب و از طاع و آب
 سرد و شاول شمای بارده و استعمال آن چهار تا نمایند و بقی مدته
 نایه و معجونات و جوارشات حاره شاول نمایند و گویند که
 اگر رو با میرا کفار در دروغ زینت زنده بگویند و در آن
 نشیند مفید باشد و استعمال نطولات و ضادات ارشیت
 و رازیانه و اکلیل الملک و عاشار و تمام و ورق غار و برنج صاف
 و شامضم نافع افند و الشافعی هوائه حلال
 حله و از آن حار بنده که در قلب متولد شود و از آنجا
 بواسطه این مبعث گردد و جمیع بدن را گرم کند و ضرر لنگ باغدا
 طبعه لاحق شود و جفا عاقله حمر است حی لوم و حی ذق و حمر غرض
 زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت
 اول تعلق بروج گیرد از آن رویم گویند و اگر متشت با اعضا حمر ق
 گویند و اگر لاحق اخلاط شود حمر غرض و بیان هر یک دوسه باب گفته
 شود باب اول از حمر وانی بتی بخ که اول روح گرم شود پس ملید
 و از شمای این جمیع اعضا مبعث گردد و آن بتی از شمای بادیه

درم ۱۲
 ۳۱۰۵
 ۶۶ ۶۶
 ۱۴۰۱۸

۱۲
 ۳۱۰۵

مستحقه حیات شود مثل طلا مات آتش و آفتاب و ثواب و شایای حاره
و اتصالات بدنی و اعراض نفانی و شاید که آن تب پیش از بروز
نباشد و شاید که تا سه روز نماند و نامش نیز نکند اما از حرارت
آفتاب باشد علامتش التهاب و تشنگی و حرارت ملل و قف جلد
به علاج آن است که دریا که باره نشیند و خشک بشوند و صندل
و کلاب پیوند و شربتی از تره و ترنجبین و نبات هر یک دردم
یا سنگین پیست درم با عرق کلو و پید باب سرد پاش منده و غذا
کشکاب یا اسفناج خورند و شکر بکاه و فیار که دو اجاص و انار
تر کنند و چون تب ایل شود بکام معتدل روند و تدبیر بر غم نشسته
و کدو کنند و بسیار تر نشیند و اگر بواسطه تناول ادریه حاره یا شرب
شراب صرف به علامت تشنگی و حرارت موضع بگذرد و سرخ روی
و سرعت نبض و حرارت فارورده به علاج آن سه جلابی از تخم کاشنی
و عناب و اجاص و نبات پاشا منده یا اب انار نیز و نبات یا شیره
نخ خرفه و کنگبین و تلبن طبیعت بنفع فو که کنند و شراب غوره
در پیاس نشاند و کنند و اگر بسبب غی مفرط به علامتش حدت و
ناریت بول و غلبه بیست و صفه نبض و زردی روی و غوا چشم
جو

به علاج آن از ادغم کتبه هر جلد که بشود و شربتی از شراب صندل و حاض
با عرق کل و پید شرب کند و استعجال شرب و باره کنند و اگر بسبب غضب
به علامتش برآمدگی رو و سرخ چشم و عظم نبض به و باشد که بان
رغبت به علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیوناب انارین
و نبات هر کدام که فایز دهند و کنند و غذا انار دانه با غوره خورند
و از غر احتراز نمایند و اگر بسبب غواپی به علامت آن ثقل و خفای
و تکرر بول و صفه نبض و صفه وجه به علاج آن شربتی
از شراب بنفشه و خشک با عرق کل و پید شرب کنند و غذا لجو با
کدو و اسفناج خورند یا شیره مغز بادام و روغن بنفشه و کدو و در سر
مالند و بنفشه و زرشک هم پیوند و اگر بسبب نقیصه علامتش
تقدم و سبب و بیست جلد و حسن خشک و صفه و ضعف نبض و بول
مائی به علاج آن تناول مرطبات و استعمال تدبیر و حمام جو و اگر
بسبب سهال مفرط به موجب طبیعت کنند بنفوق انار دانه و رب
به چنانچه گفته شد و اگر بعد از غشی یا علاج غشی کنند و تقویت شراب
صندل و حاض و سبب و به با عرق کل و کاه و زبان و یکثقال مفرح
یا قوی بخورند و اگر بسبب حصا فت جلد و اسهال مسام جو که

که بواسطه قلت استحماء با ملائعات غبار یا اغسال باب سرد
پیدا شود و موجب حقن جاحت و تولد تب بود علائش سرعت
و اختلاف نبض و حرارت قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج جلای
از تخم کاسنی و غناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات پاشانند و بعد از
نظور تب حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محبت باشد بنفوع
فواکه یا مطبوخ فواکه تلین نمایند و اگر علامت غلبه دم باشد فصد
کند و اگر تب از تخم حادث شود قی کنند و طبیعت بمطبوخ یا حقه
تبر دارند و بعد از تنقید استحماء کنند و مده را بر غلج مصطکا و
رغج به مالند و اگر سبب مضطرب بود که موجب عدم تحلیل شود علامت
ان بطور و امتداد اختلاف نبض و غلظت قاروره بود علاج جلای
از تخم کاسنی و پنجه مهک یا نبات شاد کنند و غذای بنوش مضطرب
بادام خورند و استحماء و تعلیل ماکول و مشروب کنند و اگر سبب
کثرت استحماء یا حمام گرم بشوره تخم خرفه یا آب خیار کرد و مسکنین
ساده یا غده بندی یا نبات خورند و غذای کشکاب یا کدو و اگر سبب
زکام و نزله باشد شراب غناب و نفع و نیلوفر یا نبات خورند و اگر
علامت غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت محبت باشد بنفوع
فواکه

فواکه و اگر تبین یا ترنجبین و مر یا بنفشه یا آب در بر و
وان نبی که حرارت یا اعضا علی الخصوص قلد متبث گردد و حی
فتای رطوبت شود و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه
متعلق بر طوبائی شود که در عروق صفار موجود است انرا مرتبه اولی
گویند و اگر این رطوبات قاتی کنند و متبث بر طوبائی شود که در اعضا
بغیر طلست انرا مرتبه ثانیه گویند و اگر این رطوبات نیز قاتی کنند و لاحق
بر طوبات شود که التیام اعضا بدان تخم انرا مرتبه ثالثه گویند و حی درق
اکثر بعد از حی یوم حی عنقه و حی اورام و اسهال و غطائی طیب و خط
مریض حادث شود و در ابتدا کمر واقع شود علامت ان التست که
نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت قوی و اضطراب
و کرب باشد و معده غذا نشا و لایان حرارت شده نماید و نبض قوی شود
و عمر از ابتدا تجاوز کند بحول و نهو کتب سبز و نقشف جلد و جفاف
پرست شکم و کردن ظاهر شود و کلسوی و عضایل شود و سر پنی و
روی ~~کلسوی~~ باریک شود و کوشش لوجله در و در بر و ریه پنی شده
امید بر و از ان شولنه شست اما در ابتدا علاج پذیر شده علائش التست
که در ساکنی بارده و مهیبال و کنار اها مسکن سازند و بر ورق پید و

عقده

که در وقت خفتن خوش بکشد و کلاب و کافور پیش خود نهند و در تیر
و ترتیب گویند و هر روز شب بستر از شراب عذاب خوشی چند
باشیر و تخم خرفه یا آب خیار که در بانیات خورند و غذا جواب با استغفار
و که در فرج گویند و ماه میان خورند و سلطان و بنز غله مفید بود و
تدوین بر سر خنجر بنفشه و که در کنند و از بقول کاه و کاشنی و خرفه و
خیار که و از فرا که انار عذیب و شفا لوسیب و امرو و کاشنی و
زردالو و خیزه و انگر خورند و کینه و جگر بصل و کلاب و آب استخوان
اندر ز طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و از شرهای عاتره و بحقیقات
اقرار نمایند که می کنند که بهر چه جواب روند و کام مقدر رفتن و باب
بنفشه و بنفشه و بکشد و که در بدن شستن مفید بود و احیاناً مفع
باردند و اگر کنند و اگر این شب شهر مفعط عادت شود شراب خوش
و بنفشه و عذاب بکشد و بدهد و عرق کل و پید خورند و استمام و تدوین
مکر بکنند و اگر سبب اسهال عادت شود حبس طبیعت نیز مفید بود
بقصر طباشیر و رب بنمایند و این قرص نیز مفید بود صفت آن
کار از منشا مبلوط هر یک در دم و در کل تخم کافور طباشیر صغ
عربی هر یک در هر یک با دانه مرده هر یک در دم مغز تخم خیار که در
و تخم

و تخم خرفه بریان کرده هر یک بکندرم کافور بکندرم نشسته در دم
مجموع بگویند و باب بشنند و متفانی نشود و گند و باید که مدقوق را
از هوای گرم و از هوای بغایت سردی فطنت کنند و تقویت قلب
و کبد و معده نمایند و بر لغت و دعوت و لهر و لعل طبل کر آید و او از نای
خوش و قنات لذت و حکایات مبلع و امثال آن استماع کنند و از خون
و غصب و جوع و عطش نکه دارند و قرص کافور تناول نمایند صفت این
طباشیر ورق کرفندل سفید رب السوسن هر یک بکندرم صغ عربی نشسته
کتیرا هر یک در دم تخم خرفه بکندرم کافور بکندرم بگویند و بلعاب تخم سفید
بشنند و قرص سازند و بکشتقال بخورند و چون علامت از بول ظاهر شود
قرص کافور بکشد و زنان و شر خوردند و بدفعات اندک از کف غلظت
و اگر گوشت مرغ و بکشد در آب و کاشنی و امرو و کاشنی و غنای در قرص
و انبلیق نهند و عرق آن بکند و هر روز بپزد درم از آن نشود و نمایند
عظیم مفید بود و در سبب بیوستی بخورند و غلبه کردی حارقی
و اکثر مشیخ را واقع شود و بهد کسب شفا را بسیار استعمال میزدانند
با قراط عادت شود علامت آن قبول قشع جلد بود و التهاب و اشتغال
نشده و ملس سرده و علاج آن تسخین و ترطیب است بمثل شراب کافور بانی

صفت این قرص
کافور بکندرم
نشسته در دم
تخم خرفه
بکندرم
کافور
بکندرم
بگویند
و بلعاب
تخم سفید
بشنند
و قرص
سازند
و بکشتقال
بخورند
و چون
علامت
از بول
ظاهر
شود
قرص
کافور
بکشد
و زنان
و شر
خوردند
و بدفعات
اندک
از کف
غلظت
و اگر
گوشت
مرغ
و بکشد
در آب
و کاشنی
و امرو
و کاشنی
و غنای
در قرص
و انبلیق
نهند
و عرق
آن
بکند
و هر
روز
بپزد
درم
از آن
نشود
و نمایند
عظیم
مفید
بود
و در
سبب
بیوستی
بخورند
و غلبه
کردی
حارقی
و اکثر
مشیخ
را
واقع
شود
و بهد
کسب
شفا
را
بسیار
استعمال
میزدانند
با قراط
عادت
شود
علامت
آن
قبول
قشع
جلد
بود
و التهاب
و اشتغال
نشده
و ملس
سرده
و علاج
آن
تسخین
و ترطیب
است
بمثل
شراب
کافور
بانی

و شد آب اما در طب و شد آب سبب مر و اعزبه کثیره غذا مثل
 هر سرخ و ببط و زرد و تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغال و حلاوی شک
 و شیر و فک و استخوان معده و معده های سخته و شترمان معده
 و عجز و لادن و یاسین و زنجبیل و سن و دانه های برنج و باده
 و پیر مرغ با سیم و در حیات عفتنه و آن عبارت از بی
 باشد که حیات اولی الاصلی اعظم شود و اندک کم کند و آن سخت
 بقلب و روح متادنی پس بر اعضا رسد و این حیات که لافق خلط
 باشد و خالی نیست که از متعفن میگردد اندک اندک از اسون و خور
 گیرند و آن از علیان و سخت خور حیات شود و اگر متعفن میگردد
 تعفن آن در حیات عروق است یا داخل خور عروق است از آن
 حیات لازم تولد کند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن شود
 مطبق گیرند و اگر صفرا و عرق و اگر بلغم و لثه و اگر سودا و
 ربع لازم و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال
 و ماره و از آن حیات دایره متولد شود زیرا که از ماده در خارج
 عروق متعفن شود و پس حیات تب تحلیل و در وقت زایل
 گردد تا آنگاه که ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا و ربع و تعفن
 م

۳۳۳
 ۳۳۳
 ۳۳۳
 ۳۳۳

در خارج عروق در او رام بود و آن تب عرضی این انواع حیات
 مضطرب شد اما حیات مرکبه ترکیب از اجزای متعاضده بود چون
 ترکیب حروق و خلط طحال از اجزای متعاضده بود و همچنین ترکیب صفراوی
 بود و همچنین ترکیب از انواع خضری و بعد بود چون ترکیب عتب لازم
 باعث دایره یا ترکیب از اضافی نوع واحد بود چون ترکیب دو
 ربع و دو عتب و بیان هر یک گفته شود انش الله تعالی و بد آنکه عفت
 بسبب غذای دمی انجودانه مثل قهیر یا غذائی که مستحیل در مصالح
 نشود مثل ماست و خیار یا غذائی که از آن حاصل شود و مستعد قبول
 عفتت بود مثل فو که با عفتت بسبب کثرت و لزوم غلط شود
 شود و عفتت تبی که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن
 و آن سه فصل است اول تعفن مزایده هر روز که باشد زایل گردد بسبب
 آنکه مقدار دم و رطوبت و بسیار بود و عفتت زاید از تحلیل بود
 و این صفت بدترین اضافی آن باشد دوم متناقضه و آن است
 که هر روز که از نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زاید
 بود سیم متساویه و آن پیکار بود زاید و زکم بسبب تب و وی
 تعفن و تحلیل و تب که این تب بحرقه و سیم متقل شود و اگر

در پنج تب بزرگ سیاه و سبز بر بدن ظاهر شود و دلیل بد بود و علامت
 در مطبق حوت و جگر و عین و اشتقاق عروق و بنق نقس و حوت
 و غلظت قاروره و غظم و سیدعت و استلای بنض بود و باین تب
 فخره شش و شش و اشتداد بطریق غیب کند علاج آن از روز اول
 و تا سیوم فصد لکلی با بلیق کند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج
 و اگر چه بد طاعت بود و حجامت و ترغیف نیز بد و هر روز جلای
 از عذاب و نیلوفر و تخم کاشنی و نبات یا تر مندی و تر نجبین
 شود و کند و غده کشکاب و عذاب خورند و میان روز شش بقی از
 از بخت عرق پید و کل و تخم سفید نشرب کند و اگر چه فیه باشد شرب
 غوره و ریاس و یور سفید بود و طبعیت را قیاس نکند از روز و بنوع
 فواکه و تر نجبین تلین کند و هر روز دکان و زبان بسیر که و کلایب
 بشوند و لعاب تخم سفید و بهر آن در زبان بالند و در تخم پشتم
 اسهال طبعیت کند باین مطبوع معش لیس سندی مکی بنفشه
 و تخم کاشنی و ورق کل هر یک خردم عذاب ده عدد سپستان
 پست و تخم شش و تر نجبین هر یک پخته درم بدهند و اگر
 علیل و ضعیف باشد الوسیاه و کیلیا هر یک پخته درم عذاب ده عدد
 تخم کاشنی

الکرمه ده عدد و اگر که بزرگ بود

تخم کاشنی و نیلوفر هر یک خردم شش و تر نجبین هر یک ده عدد
 بدهند و شش خیار شنبه مد کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه استوار
 تا نه صفت آن بنفشه نیلوفر هر یک درم سپستان سیر عدد جو
 بنمکوشه کنی و ورق جعفر رسته اشک سرخ روغ بنفشه هر یک
 درم ابکامه بنجدرم و اگر که باین تب سرفه شد جلای از بنفشه
 و عذاب و سپستان و نبات تناول کند و تلین طبعیت به
 بنفشه مرئی و تر نجبین و خیار شنبه هر یک ده عدد شغال بکند در آن
 نوحس از کثرت و غلیان خون حادث شود و علامت آن این
 همین علامت بود و آن از حرمی اقوی بود و از مطبقه اضعف
 و علاجش فصد و تیرید فقط بود و اقتضای بدورات حامضه
 و اگر احتیاج تلین باشد بنفوع فواکه و تر نجبین کند و در
 بنی صفراوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و این تب
 لازم شد و بطریق غیب شداد کند علامتش تشنگی و اضطراب و پشه
 و خشونت و صفرت زبان و صداع و هدیای و فرود رفتن چشم
 و بنض صریح متواتر و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلای
 از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر و الوسیاه و تر نجبین و نبات

در آن
 ماکر و در آن

شاد دل نماید و غذا جو شیر و شمش خورند و اگر سرفه نباشد
 میانهای روز کهنین شراب حاض و لیونش و لکته و اگر سرفه
 باشد شراب خشن و بنفشه و تلین طبعیت بمطبوخ فواکه
 و نفوق آن کنند و اگر از مطبوخ منفرد شد شراب کل مکرر
 درم با کهنین سراج دهد و شاد و لکته بای برف و اگر سرفه
 باشد سنا کافور بنفشه بنفشه فریخ درم تخم کاشنی خبازی هر یک
 سه درم عناب ده عدد سپستان نیت عدد ششخت زنجبین هر
 یک یکتر درم و شمع مات بارده استعمال کنند و اگر بخوابی بود و
 قوت حواس شراب خشنی اش لعل کنند و بترید و تلین کشند و بعد
 از تنقیه شیر تخم خرفه یا شیر تخم کاشنی با کهنین شاد و نماید
 و نفوق زرد الو مناسب بود و چون تب مختارقت کند
 تعویق و بترید شراب حاض و لیون و مندل کنند و مرقه از
 تر منتر و الوی کباب و انار و از و نارنج با فروج خورند عجب
 تب صفراوی بود که ماده در خارج عروق منعقد شده باشد
 و این تب روزی اید و روزی نه و زمان آن از چهار ساعت باشد
 تا دوازده و با این تب تغییر و نافع بعد و زمان سرمای آن
 اندک

اندک باشد که مرکب از دو وقت باشد و هر روز اید علامتش تشنگی با فراط
 و غشیان و اضطراب و فی صفراوی و بنفشه سرج و ماروره
 ناری جو علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و بنفشه
 و نبات شاد و لکته باب انارین با تدخین و نبات و غذا جو با تر
 منتر و الوی خورند و تلین طبعیت کنند باین مطبوخ یا در ششم یا درم
 صفت آن سنا ورق کل پنجم هر یک بنفشه بنفشه تخم کاشنی خبازی
 هر یک درم الوسیاه و کباب هر یک است عدد عناب ده عدد سپستان
 نیت عدد تدخین ششخت هر یک ده مثقال یا این مقدار استعمال
 کنند صفت آن سنا کی متدم ورق کل پنجم بنفشه بنفشه و تخم کاشنی
 هر یک درم عناب ده عدد سپستان اجاص هر یک است عدد سپستان
 و خطره بنفشه هر یک کفر لبلاب ورق پنجم هر یک سوزن خبازی
 شکر سرج هر یک درم روغن بنفشه درم شراب درم با کهنین شراب
 و ناری با شراب بنفشه مفید بود و بعد از سهال و استفراغ صفرا
 اشیر مبرده مثل اب خیار که در شیر تخم خرفه و تخم کاشنی شراب
 حاض و لیون مندل و کهنین شاد و لکته و اگر در طبعیت حبس شده
 بنفوق فواکه و زنجبین با قرص لبا شیر و درم و کهنین تلین کنند

صفت قرص طاهر در درم ترنجبین دو درم و نیم غم که موش در درم
و نیم کثیر اصنع غلی خشی هر یک نیم درم بگویند و لعاب تخم سفید بشند
و قرص سازند و ششالی تا واکتد و بعد از مفارقت تب شرب
غوره و لیمو و ریس و امثال آن باب سرد و غلظ و پید
ش واکتد و مرقه از زرد شک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند
در نیم و اندام و طبعه نیز گویند و ماده آن بنوعی که در خارج
عروق متعفن شود و هر روز این تب اید و عسل الی و ششالی
در جوف و ششالی شود و اقل زمان آن هشت ساعت بود واکتد
آن هشت ساعت بعد از ششالی ناقص شود سرما و کثرت براق
و غلبه و صفت با پاف لول و تاج روی چشم با وزود
کردم نموند و نشک و ششالی باشد علاجش هر روز جلای از تخم
کاسنی و پنجه هر یک از باز و کافور ش واکتد با کچین و کافور
و غذاهای و قند و آب با اندکی از باز خورند و میانه روز شرب
از عرق کاه و زبان و تخم ششالی با شامند و کچین
ساده و زوری و شراب لیمو و شراب کاه و زبان و با کله و
نیاز در نیشید و وقت قوت بطبع شربت و پنجه هر یک اندک
و عمل

عمل و نکته نمایند و چون ماده بضع باید باین مطبوع بلیق کتد
صفت آن سنا نیم درم پنجه هر یک با کله و کاه و زبان هر یک در درم
و زبان فشن تخم کاشنی و پنجه هر یک نیم درم و ترنجبین
دو درم تا درین درم و پنجه هر یک با ترنجبین درم کافور خیار شند
یک با ترنجبین درم شک سبزه و درم و اگر مزاج قوی با ایاره فقط
یک ششالی بر سر آن مطبوع کتد و بعد از روز و زیاده روز یک کتد
باین حب صفت آن ند به تخم کرفس پنون هر یک درم و کافور
خار بقون نیم درم بگویند و باید از باز بشند و حب سازند و طبع کتد
و تقویت سده مکرر بکافور در از باز کتد و اگر متادی شود یک
ایاره و قرص کل و قرص غافق و امثال آن بلیق کتد صفت
قرص غافق غافق عصاره غافق ترنجبین هر یک شش
درم طباشیر ورق کلسیل هر یک دو درم بگویند و باب از باز
قرص سازند و کافور با کچین بزوری ده ششالی ش واکتد
و اگر از سده خونی شد قرص سنین با کچین بزوری ش واکتد
صفت کچین بزوری تخم کاشنی کثوث و از باز هر یک درم عصاره
غافق دو درم و پنجه هر یک کرفس هر یک نیم درم پنون یک درم

جمع بکند و شبانه روزی در دوا و طلا به درج رطل سرکه بپزند تا با
 طلا رطل آید و بار طلایه بقوام آورند و بنفشه بپزند و با آنکه ماده
 طلا در آن در عروق متعفن شده باشد علامت آن هم چون علامات دایره
 باشد اما با آن سر و اونا قص نباشد و در شبانه روزی شش ساعت
 تا تر کرد و بار نشاند و کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و مازوره
 غلیظ و کدر علاج هر روز جلائی از تخم کاشنی و پنجه کاشنی و پنجه
 و از یازده و کافور و کندر و غده جویا خود آب خورند و بعد از نصف
 تمام تلخین باین مطبوخ کنند تا یک پیچم تخم کاشنی را زیاد بپزند
 و رقیق کنند و بنفشه هر یک درم موز طایفی دهدم عنای به علقه
 اجاص پست عدد در تخمین چنانچه هر یک یا تیره درم و بعد از
 دو روز قرص بنفشه را تریزد در سر قویند و آنرا بخورند یا همچون
 چنانچه در آب حل کنند و بهایا مند و باقی علاج آن چون علاج
 نایب باشد اما درین غایت درین قسم مستحب بنفشه در
 تبی سوداوی بود که ماده در خارج عروق تعفن نبرد و این تب
 روزی آید و یک روز نایب و از آن ربع معکوس گویند و تب ربع
 از سودای طبعی با اختلاط سوخته عروق شود و این قسم بعد از
 جهات

دوره
 ۳۶
 ۶۶۴۶

صحنه غنی شود و شبانه ربع بعد از اورام طحال دوش شود
 و این بدترین ربع بود و علامت ربع انقباض که ابتدا بنافض کند
 و کند همضا و سردای قوی و چون گرم کند گرمای با فراوان باشد
 و این از احراق خون دوش شود علامت آن حرارت و غلظت بول
 و تشنگی با فراط و سردای اندک و عرق بسیار بود و بعد از حیاتی
 مطبوقه و حیاتی اورام دوش شود و این از احراق منقار بود
 علامت آن اسهال و اضطراب و بی خوابی و تشنگی مفراط و بدعت و
 توان تر نبض بود و بعد از حیاتی صفای دوش شود و این از
 از احراق بلغم باشد علامت آن این نبض و غلظت بول بود و در میان
 در آن بود و لیه و اضطراب کثیر بعد از حیاتی بلغم دوش شود و این
 از احراق سودای طبعی بود و تشنگی و سوختن و صلابت نبض و
 کدورت قاروره بود اما علاج این تب اطباء تا چهار روز معالجه آن
 مشغول نمیشوند و غذای نایب و زرد شک و کوباب با یکدیگر دهند و
 از شراب کهنه و زرد و درج و کافور و کندر نمایند و از اغذیه
 غلیظ و مولدات سودا مثل قند و بادیه آن و با سرخوردن و ربع
 اجتناب نمایند و در ابتدا علامات غلیظ خون باشد و بعد از آن

mandey.tafikhema.org

tarikhema.ir

باسیق منید بود اگر خن غلیظ و سیاه باشد بسیار رون کتد والا
 رور بندند و بعد از چهار روز بنفع ماده مشغول شوند و هر روز حلا
 از پنج شکر تخم کاسنی و کاوزبان و بالنگور و ازبان و کلقد شاد و کتد
 و غذا بخورند و بنوشان شیره خکدانه و فروج فربه خورند و بعد از
 نفع نام تلین طبع کتد بنفع طبع صفت ان سنا مشدرم و
 بنفش چاردرم بالنگور کاوزبان تخم کاسنی و ازبان و گوشت و صوف و کس
 و بسفای و بند و بیل و ابله هر یک سه درم میوز طایفی پانزده درم ورق
 کل چاردرم بیل زرد و کاپا و افشیم هر یک مشدرم شتره و کتد و اگر
 نباشد سه درم تخم کتد در دو درم عذاب ده عدد سپستان سی عدد
 ترنجبین مغز خیارشور هر یک نروده درم و بعد از دوه روز مطبوع
 افیتون و حبان یا معجون نخاع یا شاد هره و بالنگور و شادول
 کتد زیر اگر این ماده بیک سوزاید نشود اما اگر از احتراق صفرا
 باشد جلای از پنج شکر و کاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و تخم
 و نبات شاد و کتد و بعد از نفع تلین کتد باین مطبوع صفت
 سنا مشدرم بنفش نیلوفر تخم کاسنی هر یک چاردرم پست بیل زرد
 بنفش میوز طایفی پانزده درم ترنجبین و خیارشور هر یک مشدرم

یا مشدرم

یا مشدرم بالنگور کاوزبان هر یک چاردرم پست بیل زرد و صاف کتد و
 معجون نخاع پنج مثقال در آن حل کرده پاشا منید یا این حب
 بلع کتد صفت لیز پست بیل کاپا بسفای اطو خود کس افیتون
 ورق کاسنی هر یک در هر یک کتد پست هر یک و انک مصطکا
 مشدرم کتد یا ب حل کرده باقی ادره بکوتد و بدان پشند و حب
 سازند و علاج نیز از احتراق بلع پست جلای از پنج شکر و ازبان
 و تخم کاسنی و کلقد شادول نمایند و غذا بخورند شیره خکدانه خورند
 و تلین طبع باین مطبوع کتد صفت لیز سنا و بیل کاپا
 و سیاه و افیتون هر یک مشدرم نروده درم و ازبان تخم کاسنی
 تخم گوشت استین اطو خود کس بسفای هر یک درم بالنگور
 کاوزبان هر یک چاردرم میوز طایفی چهار شتره هر یک نروده درم شکر
 سرخ ده درم و در تب بلع طریقا انت که در روز و نوبت سهاک
 نمایند و این معجون را بنوشان و زنده در وقت نوبت معده خالی باشد
 و اسهال در روز راحت کتد و طبع بلع کتد و اگر خفیه شود
 بمثل سنا شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفش و میوز طایفی تلین
 کتد و اما الحین و کتد منید بود و خود کس پیر یا خوراب دانند

سایح بخت کند و مرق آن شد و گفته و اصبه تا که مژ و بطوس
 و زبان کبد بخورند و این مرق نافع به وصف است سنبل و یک
 نیم درم فلغل زنجبیل حلیث هر یک در مرق خواه سنی و یک چهارم درم
 بگویند و بعد از شد و متعالی از آن شد و گفته و رعایت حال
 و کبد و زرد شک و ماء الاصول و کفایت بزوری کت و بیاید
 دانست که این تب مرقی با خطر است و اما نه است از مال الحویلی و
 جذام و برص و سود و وجوب مرق و کت و فالح اما این تب
 در از مکتب چنانچه کینند و دوازده سال نیز میباشد و هیچ
 تبی سوداوی بود که ماده آن در عرق متغیر شده باشد و بان
 نافض و شعیره و عرق نباشد و بتوبت رابع شد و گفته شود
 باقی زمان فائز بود علاج آن چون علاج ربع شد و در آن قصد
 ضروری شد و استعمال مستحبات و ادویه قویه کت باید کرد و اعتدال
 لازم شد و مرق تب چنانچه شد که مکرر باید و در روز
 نه و این تبها از مراد غلیظ متولد شود و شیب ربع شد و علاج آن
 تلطیف اخلاط و سهال سودا و چنانچه در ربع گفته شد و در روز
 نوبت تخم شیت و زرب و یک درم و کنگر زرد و درم و برک و مرق
 زرب

۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

وینج زرب بخورند و یک درم مکرر و درم عمل در لرح کرده
 باشد و بدان فی نمایند و باقی علاج آن خون علاج ربع
 باشد و اقربا کس نبی شد که در لرح کس برودن عظیم
 کند و در رباطن و ملس کرم شد و بان تشنگ و لهیب نباشد و ماده
 این تب بلغم تر و علاج آن جلابی از مالنگو و رازیانه و تخم کرفس
 و کله شد و گفته و غذا بخواب بشیر و کله خورد و بعد از
 نضج شقیه کت باین حب صفشان حب عوطری تربد هر یک درم
 غار یعقون نیم درم مقلد انیا بکیند و باب رازیانه برشد و حب زرد
 و بعد از و در روز و بعد از و در روز و در عرق و در متعالی و کفایت بزوری
 و متعالی شد و گفته و باقی علاج آن چون علاج ربع شد و در آن قصد
 لیتوزیاتی بود که در باطن حار تی شیده محسوس شود و ظاهر
 حار تی نباشد بلکه بروت شد و بان تشنگ و لهیب و اضطراب عظم باشد
 و ماده این تب بلغم تر و علاج آن هر روز جلابی از مالنگو
 وینلوف و رازیانه و مرق و کله شد و گفته و بعد از نضج تلشن
 باین مطبوخ چنانچه باین مطبوخ صفشان سن و مرق تب
 چهار درم و درق کل نیم درم تخم کاسنی سه درم تربد یک درم و مرق و درم

۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

غالب الوسیه و کما هر یک داند راز باز بالکلیه و ریان هر یک و
 دو درم مغز خیارشور زنجبین هر یک و درم دیوسم و درم شک
 سرخ بخیرم و بعد از شقه کلفه و اینون شاکر کند باران
 تخم کرفس و اینون هر یک و درم واده درم کلفه پاش مند
 و الشاغ هو الله عیون هر یک بداند که حیات مرکبه و ترکیب ان
 بسیه است چنانکه ترکیب دایره بالازمه و دایره بادایره و لازمه بالازمه
 و شش ترکیب حیات صفا و بلغم و بسیار شد که از قانون و
 ترتیبی باشد اما لکن از انانی نهاده اند و قانون معین دارد
 شرط الغیب و غب غیر فالص و ترکیب لیس بر چهار کوزه باشد و
 که با هر که از غب دایره شد و بلغم لازمه شد با غب دایره و بلغم دایره
 با حوق و بلغم دایره با حوق و بلغم دایره او علاقه ان معنی شد از
 علامات صفا و بلغم و درین حیات اعتماد بر دور و نوبت
 بت نسبت یکدیگر بلکه استدلالی باعراض و علاقه کند و فرق میان
 شرط الغیب و غب غیر فالص است که در شرط الغیب صفا
 و بلغم معین و مختلط باشد و نوبت متفرق به چنانچه فرق
 و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و در غب غیر فالص صفا
 و بلغم معین شد و متحد و فرق میان نوبت هر یک توان
 کرد

۴۰۰ و ۴۰۱
 ۴۰۲ و ۴۰۳

طیعت کردند و الشاغ فریاد و غشید بنی که خون ایند کند و
 غشید عادت شود و این بت بیشتر از ناله بلغم متولد شود و عودت کرد
 غشی سبب لیس که مراد خام در بدن متفرق شد و بلغم نموده
 رسه بواسطه شدت حش و بی ورت طلب موجب غشید و عودت
 لیس که بیشتر اوقات بدور بلغم آید و ترجیح وجه و علاقه با بلغم ظاهر شود
 علاج لیس در حالت غشید کلاب و آب سرد بر روی نشاند و اطراف بیندند
 و شکم بر فوق میالند و کچین بابکم بد مهند پاشی کنند و هر روز
 از تخم کاسنی و رازانه و کافور ریان و کلفه شاول نمایند یا تخم کرفس و درم
 یخوت مند و کچین پاشند و غده لوب بافتد خورند و بلغم
 طبیعت کند بدین مطبوخ حقه صفت لیس است و درم رازانه قطره لیس
 بار یک شقه بلغم و فریغ هم که هر یک درم و ورق جعفر که سبب
 کفی خیارشور یا نود و درم زنجبین و شکریه هر یک درم و درم زیت ابکامه هر یک
 و درم کبوتره از سر هر یک درم و اگر این بت از ماده صفا و بلغم کراتی و بخاری
 عادت شود علاقه ان حش و کرب و اضطراب جو و بدو وقت اید علاج لیس هر
 روز آب انار و نمک بر آنات و ترجیح شاول نایه و غذا که کلاب با انار
 یا نمک خورند و بلغم بمطبوخ فوکه یا نقوع فوکه کنند و مند و کلاب و کافور

و عوفید و اما قیاس برین طلا نماند و در استفراغ خلط بسیار است و ایند بلکه
 بتدریج دفع کنند تا بسبب ضعف عشی زیاد شود و این خلط را طبعی است
 باشد که شب اید و روز را کند و در میانه آنکه روز اید و شب را کند و این در
 باشد و غالب این خلط که بدو کشد علاج آن سکنجبین ساده و کطیفه شادول
 کنند یا جلا پی از تخم کاسنی و پنجه کدو نبات و غذا جو یا نحو خورند و تبیین
 طبعی و طبعی فوکه و معجون خیاشیر و در زهار غشاشید خورند اما
 باید که تمایل نهند بلکه خوابی مناسبت و در لعل غشاشیر خورند و چنانکه
 در است برت معده خالی باشد تبیین که در و با حار شود و
 ۱۶۳۱ پیش آن باشد که هوای متعفن را از فراخ روح کند و موجب تعفین
 رطوبات گردد و از این قولد کند و علامت با النت که هوامنگرد
 شود و باران کم اید و حیوانات زکیده الحش لعلق و هر دو خطاف
 بگیرند و ضفادع و حشرات بسیار خورند و حشرات نیز زمین میل عوف
 و موش و مار بر روی زمین آیند و علامت این تب کپ و توانه نقص
 و تشنگی و کفر و سقوط اشتها و غشایان و وجع معده و عظم طحال و
 عشن و عوف و از متعفن به علاج آن فصد کنند و هر روز شبتی
 از تر خمر و نبات یا سکنجبین یا کلاب یا اب سرد و شادول کنند و شراب غوره
 و زرشک

و زرشک و ریاس و منیل و لیمو و عاف و منیل و قند ساق و زرشک
 و انار با فروج خورند و متعل بمصنوع و محلات کنند و اگر که طریقه
 بدن بسیار بود و سکنجبین و تربید منیل و نبات و طبعی نماند و استفراغ
 اخلاط که در بدن جو و فایند اما سکنجبین بهر حال بهتر از دیگر است و شوما
 حشرات استمال کنند چنانکه در تر فضول کفشد و همدا صد و جوی
 بد آنکه ماده ابله خون است و سبب غلیظی حار است شود و نه از این ابله
 است که سفید زنگنه و اینوه بنده شود و نیز از است که رسا و
 و اینوه شد و علامات ظهور در درشت و فایرون بینی و خش
 اعضا و حرارت عین و رطوبات تشنگی و در کینه و علق و ضوق
 و ماده خصیه منور باشد و آن که چکر تار خور و از اندکی باشد
 بلکه با پوست راست بود و هم آن است که سرخ بود و لعل متعفن
 باشد نهایت بد بود و علامات آن قریب است به علامات جدوری علاج
 آن پیش از بیرون آمدن و ابلا اگر سن کافی شد فصد کنند اما چنانچه
 ابتدا بروز شدت بد و تحریک و تبیین طبعی نباید کرد و هر روز
 شراب عناب و منیل و با کتری شادول کنند و غذا جو یا علس و علس
 خورند و خود را کم دارند و اب سرد می خورند و فاکتری در فراش برین تمام

پرون آید و بعد از آن خورد گرم ریش و پخته بشود بلکه ششانی
 حبه ریح قلب او می باشد و اگر دیر پرون آید و نیز و میوه های و عسل و عسل
 و پاشا منده و قهوه گرم بدهند و بچوب انار در غرور و زرد و دکت و ابله
 چون پرون آید کاورس در فراش بزنند با کبر زکری و زنند و
 کاورس در آن کند و بر روی آن خفتند و بچوب کز دور کنند یا صندل
 که بخت نند و با کلاب بر عصاره بزنند با ورق کل سیاق کند و بر عصاره
 شند و عصاره شمر رمل و کشنده تر و ساق در شمش چکانند و در عین
 الیه نظر افکنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر با شرب صندل خورند
 و اگر سرد آید شرب خشخاش و بنفشه خورند و در حبه طبیعت را قطع نمایند
 نباید بخورد و در لبن طبع غذا شرب با مغز بادام و جاورس بریان کرده
 یا حشیش بریان کرده شاول کند و قرص کافور شرب سیب یا
 پسته بزنند و اگر پوستی بر طبیعت غالب شود شرب و بنفشه و
 بنفشه باب کم حل نموده بپاشا منده و پستان و بنفشه در جواهر نهند
 و پیش از این نصف بکنند و در تبرید و لطیفه دم سعی نمایند و اگر
 سرد نباشد شرب پیرس و غوره و لیمو و شرب کادی مفید
 بعد و الله اعلم
 و در قی تدبیر لیس شکر شنبه میان تدبیر احتیاج و تدبیر مرضا پس بد که تفقد
 حال ناو

ناو کند و احوال و اعراض که در احداث شود مشخص باشد پس اگر
 در نبض او سرعت و در قاروره غلظ و صبیغ شد و صداع و ثقل
 سر و حشمت نفس و قلت نشا با بعد و لالت بران کند که بقیع
 از مواد طبیعت باید که بخت تدبیر و معالجاتی که ناو از آن بشکست
 مشغول شوند و عملیات غیر قوی و تقوعات تدبیر کنند و قرص
 طباشیر نرم یا کچین مفید بود و چون چهار روز از زوال تب بگذرد
 فوج بدهند و بتدریج عادت بد لغز کنند و چون دوسه روز بگذرد
 مرز را که مناسب است با بویا که ششهای سبک و آکنند و از امتداد و جمع
 و شاد دل سخنان اقتراز نمایند و چون استقام مناسب بود و در
 پرون آمدن از حمام می نطقت واجب دانند تا از هوا ضرر رسد
 و در سطح قرار گیرند تا بخار حمام زایل شود و بتدریج و نهایی با مسکن رودند
 و از عوارض نفسانی بدنی مانند غم فوج و غصه بفرط اقتراز کنند
 و اگر مضطرب یا بیخوش باشد و طبیعت نرم بود مسکن شود که غذا
 بسیار بخورند تغذیه غذا آکنند و تقویت معده نکین سفره
 و غذا بزره باج با انار در آن خورند یا ساق و کوارش مصطکات و دل
 کنند تا بدین اوقات دهد و معالجه کنند و چون قوت گیرند هر برای زبان

[Faint, illegible handwritten text]

و سقط باشد بعد از فصد و شقیه زخمیات مثل موم و در غن
 با محلات استعمال کنند و مطلقا استعمال مبررات و راجحات
 نکنند و منعی فلغویا هست که از اشتقاق پس گویند و آن است
 که درم مخط نشود تجلیل رود و جمع شود اگر از آن فساد جوهر عضو
 پیدا شود و عضو پیرانه علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم
 و اگر از آن شش مجامعت کنند و ششهای عمیق فرورند تا ماده مستخرج
 شود بعد از آن اگر سینه با طلا کنند و در پیش که ماده آن
 منفرد و بر فوعلتش است که باید از سطح جلد بود و لون او سرخ
 بود و بر آن شد و چون که در آن نهند خبر رود چون دست در آنند
 معاودت نماید و بان شش و صفت و التهاب شد علاج
 آن چون فلغویا شد یکبار در آن تپید پیش باید کرد و در
 فلغویا تخفیف شود و رخ و اندر او دینایق گویند از ماده
 بغویا نشود و آن در سینه شد و بان حرارت و الم باشد
 و چون انگشت بر آن نهند و رود و زمانی که چنان غایب ماند
 علاج آن هر روز ششقی جلای از پنج مهر که در زیاده و طنکین
 شاد و کتد و خد خد آب کوبیده خشک از خورد و بعد از نصف

طبیعت

۳۵۱
۱۵۶

طبیعت کتد بجای آن و مجموع چهار شش و مسهللات بلغم و برده ارسن
 و نمک و زیت و سرکه بر درم طلا کنند و زرد بود در سینه کسانند و فساد
 سازند یا افتین و صبر بر سر طلا کنند و سعد و غفران و ماز و میند
 بود و سر غلیظ بود که اندر اغلاقی شد و از عضو خارج بود
 مقدار آن از نخودی تا بطیجی میشد علاج آن شقیه بدن باشد
 بجای آن و ایاره لوغانا و استعمال درم در باخلیون و اگر تجلیل نرود
 بشکافند یا اردویه محرقه مثل فله فیون و ریکه یک نهند و چون
 منفرد شود یک که غلاق لخت بست بضاره پیرون دارند و بر مهای
 مدقل بکار دارند و درم سردا و بر فوعلتش است که در ابتدا
 که جلد و هر روز که اید زکتر شود و صلیب بخواند که حرارتی در
 مفسر محسوس شود و در لخت عروق سرخ و سبز مثل است و بائی سرطان
 ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و شقیه بدن کنند از سر و بطیجی
 افتیم و غار بقون و این حب نیز مفید بود صفت آن افتیم یک درم
 بسفای سطوخود و در یک درم نیم ملیله سیاه کاپا در غنک قطعی
 را یک غار بقون نیم درم مجموع کوفته بای کرفس نهند و حب سازند و
 در اول حدوث این درم را دعای استعمال نمایند و بعد از شقیه تجلیل

۳۵۵

۳۵۶

مثل کرم و خیر با تریای مغول و رمم اخلیون و اگر صلب
 باشد و اریه در لایح اثر نکند طبع از آن قطع کند و اگر شقیق شود
 تریای مغول و طبعی غنوم و کل ازین ورق کل یک و یک
 و بار درخت کل بر آن نهند یا سرکان هر یک یکند و بشکافند و نهانند
 یا سرکان بسوزانند و بار درخت کل استعمال کنند و اگر این درم نی
 را حادث شود و در ادرار طبعی نماند خنار و رمم که
 مشایع بود اما آن با کرم است امیخته و متعدد بود و صلب تر از
 سلع بود و پخته در کردن و نیز ران واقع شود علاج آن شقیق
 بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه کنند و اریه
 عمل استعمال کنند مثل رمم و اخلیون یا اریه و رمم یا بول
 کردگان یا اریه با قلا هر یک است و اریه سا و رفت و صمغ و
 بط هر یک در رمم خام سازند و اگر تحلیل زود بشکافند و بعد
 از آن اریه و طبع بکار دارند ضارند که رسد هر یک معشدرم
 قشای الحار و ورق غار یا زرد هر یک در رمم عک بطعم چار درم بکنند
 و ببول کرد که استعمال کنند آخر به فرک اندیج و ببول شده
 ضارند و نوعی از خنار است که از نوبت نیک هر نشد
 و این

کرد و غب غیر فالص صفر و بلغم متخیر شد و متحد و فرق
 نوبت هر یک شود آن کرد و این تب عسر الیه و باشد و از معالجه
 آن ملول نباید شد و سهولات بناید داد زیرا که صفای رقیق
 زود مستغرق شود و بلغم غلیظه باقی ماند پس در این تبها
 اگر علامات صفر غالب شد هر روز جلای از تخم کاسنی و پنج نهک
 و نیم درم یک درم و اجاص ده عدد و نبات دهم شادول کنند و غذا
 جو با اندکی تخم خورند و بعد از رفع تبین باین مطبوع کنند
 صفت آن سنای مکی بلبل زرد و کاپا هر یک پنج درم بنفشه سفید
 تخم کاسنی از یازده نهک یک درم و اریه خود و سبفاج
 هر یک چار درم موزطایف دهم اجاص و الی کبیا و صاب هر یک
 ده عدد مغز خیار شیرین زده درم ترنجبین دهم و بعد از دور و در یک
 باین قرص بنفشه کتد صفت آن بنفشه دو درم تربید بلبل زرد هر یک
 سه درم رب السوس نیم درم سقونیای شوی بنادک مجموع کر شده
 باب برشند و با جلای از نبات شادول کنند و اگر علامت بلغم بود
 هر روز جلای از پنج نهک و از یازده و کلغنه شادول کنند و غذا
 جو و تخم خورند پس اگر احتیاج به مجرب کید مایل شود و علامتا

ان نقل شد سیف بین بود تدرات مثل بنون و تخم کرفس و ناکواه
 با جلاب ضم کنند و اگر بمقتضای مایل شد علامت ان نقل معده و قی
 و غشيان بود پس سہلات بلغم تلین کند و قوص و رو نیز نافع
 بود کچین بزوری محاده یا کلفند شاول و قوص و رو نیز نافع بود
 صفات ورق کلدہ درم سبیلخ مرکب یک خدرم تخم خیارین
 و کاستی هر یک درم بگویند و باب رازیانہ برشند و یکتہا بکچین
 شد و کتد اگر منادی شود بقوص غافق و یک کتد و معالجات
 که در بلغم و آبرو در گرفت بکار دارند و بہا غافق چنان شد
 که از دوری و نزدیکین شد و علامت ان مختلط باشد و درین
 بہا طریقه است کہ در تخمین و خوش معوق ترکیب خلط و علیہ یک
 برد یکی و تعفن نیز در خارج عروق داخل ان حاصل کتد و علاج
 چنان کتد کہ کاہر شفاغ مادہ کتد بسہلات لینہ و خفیفہ و کاہی
 تنکین و تقویت مشغول شوند مادہ ان کہ خلط حشرش شد
 اول شفاغ ان کتد چنانچہ در تہی کہ از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا
 غالب شد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر شد پس
 اول صفرا دفع کتد و اگر نہ وی شد معالجه مرکب کتد و در تقویت
 طبع

و درین
 مدد دانی

و این نیز در خیار بود علاج نیز قطع کنند ما عروق و شریان قطع شود
 و بعد از قطع اگر یقینی باشد فلدینون استعمال کنند و بعد از ان
 از روہ طحہ بکار دارند و در طب انرا سفروسی خوانند از ناکہ سودا
 یا بلغم غلیظ حادث شود یا از زور حرارت استہار متدرات با فرط
 کردہ بشند و مایل شدہ علامتش صلابت و عدم وجع شد
 ولدت او چون بدن شد اما انرا از مادہ سودا شد لون اسدب
 باشد علاج نیز متقید بدن شد از بلغم سودا و استعمال ادویه
 محللہ مثل بید مرغ و بوط و خوش و روہا و مغز ساق کا و و مقل
 و شند و روہ غریب با بونہ و غیر کتد صفرا و زکری و رشک خطر بود یک
 دہ درم حلبہ بخدرم بخیریت عدم مایم بگویند و بنهند آخر مقل شقی
 جاکشیر بہ شتر و روہا بایم بگویند و استعمال نمایند انرا
 و شید گویند و فرق میان ان و سلع ان است کہ ان در میان
 عضو شہ و انرا غلافی نشد علاج متقید بدن شد از بلغم سودا
 و مرہم دیاخلیون استعمال کنند و بعضی انرا بگویند و قطوع بہ
 بران بندند و اگر کہ چکبہ شہ پنف رند و لہ در ان شد بیرون
 اید پس سبب بران بندند و اگر در پس گوش شد انرا قویلا کنند

کریه و انرا یکی که طریق ویدی و عکس طایفه کند و غول وری
 باشد که در عضای غدهی مثل خضبه وندی و بغل وین ران
 واقع شود و حدوث آن از ماده سمیه که عضو را کند و رنگ
 آن متغیر گردد و باشد که از آن صید و دم ترشح شود و علت
 آن فی و قشبان و غش و خفقان جوهری که در کله سیاه و
 سبز باشد قله جوهری و در ریه و دم تصدیکند و تقویت قلب بمثل
 شهاب خاض و لیمو و هند و کبیب و انار و در ریه و غده انوش
 و سرکه خورند و در حلالی خورند و بیخ و بر کسید و بنفشه و کلستان
 اندوز نهند و در مواضع باره مکن شوند و ضد و کلاب و کافور
 بپویند و بر سینه طلا کنند و بر درم هر طایفه نکند اما اگر الموضع را
 حی مت کنند و ماده حریب کنند و بعد از آن باب کرم بشویند
 مناسب به قف و درم ریه و علاقه نشان است که چون
 خیمه بر باد و چون امکتان نهند و در و در زمان در
 حالت اول که در و محسوس گردد که در آن ماده نیست و اگر زرد گشت
 چون دست بر آن نهند او از کند علاج آن جلای از تخم کاسنی
 و سداب و از بام و کلفت یا نبات شاول کنند و حجره موضع
 درم

درم نهند بی شرط و در غر با بونه و سداب بر آن بالند یا تخم کرم فسی و
 و ناخواه هر یک درم یکوش نند و صاف کنند و در غر زیت پیران
 کنند و بخوشانند و در غر باقی ماند و استعمار کنند و درم ۳۶
 بزرگ کف و لون او چون لون بدن باشد و صلیب و بان و جمعی
 باشد و در آن موافق خسته غریب جمع شده باشد و خراج التست که در لیمو
 و ده جمع شده باشد از او رام و بان حوت و حار است باشد علاج آن
 تلبین طبع کنند و استغراق و استغراق و استغراق و استغراق و استغراق
 به درم نهند تا تصحیح یابد و بعد از تصحیح منفره گردانند و سوار و درم ۳۶
 و بعد از آن مرهمهای قله بکار دارند و گویند اگر نیک نرسد با غسل طلا
 کنند با دیاختون بالخاب خورل منفره کرد
 بترام چون او رام به بعضی درم و چون باشد و درم و بعضی صفای ۳۶
 چون نمل و جره و بعضی بلغمی و چون شد بلغمی و سوراوی چون خوب ۳۶
 و تلول و بزرگ باشد و ماده لیمو در غر که بان رطوبت فاسده
 ایخته باشد و از رذالت بنظم و کثرت تناول که نشد و شیرین منفره
 شود و بدترین آن است که در غر شده علاج آن تصدیکند و کف
 بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ بلبه و از گوشت شیرین را خرازان نمایند

باد یا خنول

۳۶
۵۱۷

۳۶
۶۱۷

و علاج آنست که چون ادرام کند شکر شورین بنی که مایل به تری باشد
 و حکاک و کربش و رفع عادت شود و کوبید از بخاری و کله
 از درم مراری یا بلغ نور قرقر و نیم درم سنج تر که تر باشد
 و در روز شستند و کله و این بلغ بود در شب عادت شود و در شب
 شستند و کله علاج و در فصد و تلین طبع بطن و فوکه
 یا سقونیا یا مطبوخ لیل و در بلغ بنالین اکثرا نمایند فصد
 بکنند و در نایاب که سبب و سبب و کلاب شوند غایت لیل
 شور چند خورد باشد که در شب عادت شود و بان خارش عظیم
 باشد علاج آن فصد کله و حکام و در اندام سبب و نیم فوکه
 بشوند و اگر احتیاج شد تلین کند یا کله یا کله تلین غلبه شوری
 چند صفا و فو و بصری این شوره و یکدیگر متصل گردد
 و مایل شد بصفت اما جا و رسته شور و شکر بکار و رس
 اصل از سنج و سران سفید و بان خارش و کوزشی عظیم
 و علاج هر دو شقیه کله از صفا و غلبه الثعلب و حفض
 و در رس و اقا قیما و صند باب کاشنی و یا باب غلبه الثعلب طلا
 کله و اگر متفحج گردد و قناری فرص اندر خون کله نمایند فصد کله
 مازو

۳۶۵

کله و فو

ماز و کله شبانی هر یک درم تلقدیس در مرز و نند و هلام
 بگویند و شراب بر شند و فرض زنده و شک کله و در وقت حاجت
 بکلاب میسایند و طلا بکنند و درم میسایند ماز و سبب و سنج از جود
 کله از راز و نه طویل فصد بکنند و با موم و روغن یا میزند و استعمال کنند
 بشور چندین باشد که بقرت سنج بود و بان سوزشی و الم عظیم شد
 و ماز و کله صفا و فو که بار مرقق آنجه شد علاج آن شقیه بدن کله
 از صفا و فو بر موضع نهند یا شکر عقیق یا مواد سقور شود باقی
 علاج آن چون علاج نکر باشد بزره چندین که عادت شود و در ۵۵۶۲
 زرد خشک شور و بان حک و وقت شد و در اندرون آن آبی تنکله
 و در ابتدای ظهور کله خطهای سنج و مایه و وسیع متد زبانه تش شد علاج
 آن حفض و کافور یا العاب میسایند فو ماز و فو فو یا سبب که
 نیز مفید بود و از حلاوی و کشت اقرار نمایند ابله چندین
 که در اندرون آن خونی یا آبی تنکله و آن از غلیان دم عادت
 شود علاج آن فصد کله و شقیه بدن و درم را شراب عذاب و فو
 و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه و تمر نهند یا سبب و تطفه را
 منقح گردانند یا نیم درم نیم پرون اید و درم سفید و درم سنج

۶۶۱۸

۵۵۶۲

قطر



و اگر بر خشک شود مرهم تلقطار سحر کند عرق و دریا نیز به آن که صفت
 شود و شکافند کرد و از آن چون رکی بیرون آید و گاه باشد که بان
 احسان و کثرتی چون کرم و کتک کند و بعضی گویند آن خف کرم باشد
 و بتدریج دراز گردد و اگر کشند بکسله و اگر بغایت بد باشد و بیشتر
 در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مردینه و مصر و خوابان
 و طبس بسیار است و سببش فصلاتی باشد که در عروق جمع شود و بواسطه
 حارات متعقد گردد و طبیبان از این طریق دفع کنند علاج آن
 فصد بلیق کنند با صاف و شقیق بطلوع آفتون و حب قوتایا
 کنند و بعد از شقیق شاول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا
 آنرا بصدل و کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید بقطع هرب
 نهند و هر چند دراز میشود بهرب می بخند و احتیاط نمایند تا قطع
 شود و در این زمان باب کرم و دروغ نرگس و بنفشه و لعاب بنکد
 طلا کنند تا با سانی بیرون آید و کتری سه درم و مرداسنج نیم درم با هم
 دروغ پانیزند و با لند و اگر بکسله کشد و لیم باقی باشد بیرون آرند
 و بعد از آن مرهم مدظل بکار دارند و سقفه قمری که در روی و سر عارض
 شود و در ابتدا بتران منفرد و منفرد شود و فشرده شود و اکثر
 بسیار

۳۹۵

۳۹۵

بسیار واقع شود و این از لیم صید پیدا شد از شیرینج گویند علاج آن اگر
 سن و مزاج مقتضی بنفشه قیفا و عرق با نوحه مناسب است و الا
 بجات کنند پس سر و شقیق بدن بطلوع لیل و شام بکشد و از
 کثرت شیرینی آنرا از کتک و بادام تلخ و زرد جوم هر یک یک پست درم بگویند
 و بخورم مقدار خلط کنند و هم با هم پانیزند و در وقت حاجت
 با آب کاسنی و دروغ کلاب بایند و طلا کنند یا زردند و طویل و کلنار و رانیج
 و انار قند بکینند و با خل خمره و دروغن کل طلا کنند و عروق و پوست انار
 و مرداسنج و خنیز مفید بود و این خشک است و بدلیج هم چون پودنی سفید
 باشد و از ماره سودا بهر روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در روغن
 کشند و آنرا بر روغن کدو و سفنج با لند و اگر غلیظ و صلب باشد بهر
 بخار کشند و علق بر آن نهند و صبر و مرداسنج با روغن کل و سر کلاب بایند
 و طلا کنند یا فلذینون یا سر کلاب کنند و در آخر سقفه مست که از اشهد
 و در لیم سوراخها باشد که در آن چیز مرغی چون شهید ظاهر شود علاج
 آن آنست که مجرای آن نهند تا این در آن باشد بیرون آید و کلار معنی
 و مرداسنج در روغن کل و سر کلاب کنند و نوع دیگر است که بغایت
 سرخ بلخ جگر کوبیده نهند و کاغذ سوخته و اسرب سوخته و آنرا در وقت

mandeg.tarikhema.org

tarikhema.ir

اولی که درم و کبریت بکند و باطل غلط کند و لول بشود صغیر
 که نبات ملین و سبب حرارت و خلط غلیظ و ازینم با سودا و علاج
 ان شقیه بدست مطبوخ است چون با غار برون و شکبیر با سرکه طلا
 کشیده و درم با شکبیر و سرکه طلا این قطع کند و اگر بکند که قطع
 و اگر بکند که قطع بکند فلان برون و دیگر یک شقیه با شکر سبز و زرد
 کاه و زردی درم طلا و زردی درم طلا و زردی درم طلا و زردی درم طلا
 طلا کند و زردی درم طلا و زردی درم طلا و زردی درم طلا و زردی درم طلا
 ویشانی طلا هر که درم طلا و زردی درم طلا و زردی درم طلا و زردی درم طلا
 صنع الو و کندی و کبریت و بوره با سرکه طلا کند و محبب بتره باشد
 که منقح گردد و خوشتر شود و از ان صید باید علاج ان شقیه بدست
 کند و انرا بکل از سر طلا کند یا مقل و زردی درم طلا و زردی درم طلا
 و میونج و راتینج مساوی بکند و با عمل و زردی درم طلا کند و بوا
 بتره خوشتر شود که در اعضا ظاهر شود و بهن گردد و رنگ ان سیاه
 باشد یا سرخ تر و بر روی ان پوستی چون فلوس یا مهرانج علاج
 ان در ابتدا فصد کند و شقیه بدن از شودی و اخلاط غلیظ
 بکند و انرا با لیل زرد و صنع الو و صبر و سرکه دروغ طلا کند
 یا عسلک

عسلک بطم و صنع الو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمانند
 یا پیس بطم و روغن بنفشه با لیل زرد و زردی درم طلا کند
 و در ابتدا حوک نعلنج صیوم و روغن کندی منید و چون زردی درم طلا
 فردا تا میونج هر یک درم و ایرسا و کبریت زردی درم طلا کند و زردی درم طلا
 شکبیر هر یک شش درم بکند و با سرکه طلا کند و از مولات سودا
 و اطعمه غلیظ اجتناب نمایند و بتره باشد که از اخلاط حار و قوی
 شود و اگر در روی بوا علاج ان شقیه بدن کند و از شیبای حاره
 جوفه احمر از نمایند و مرهم زنجار طلا کند یا با میونج شقیه تا از ان خون
 بیاید پس مرهم طلحه کنند و بتراتی بوا که بان حکم و سوسش باشد ۳۶۸
 و ان از سودا و بلیغ فایده اخلاط حار و حار شود بعضی خشک بود
 و امتداد نیابد و بعضی تر شود و از ان صید باید علاج ان فصد کند و
 هر روز جلای از غناب و سبب و بنفشه و کیم کاسنی و بیج ملک
 دینات شاد کند و غذا بنوشان با مغز بادام خورند و بعد از بقیع تمام
 مطبوخ لیل یا صبر و تربد یا شامند یا این مطبوخ صفت ان مندا
 مقدرم پوست لیل زرد و میونج میونج یا بیج درم شامه و سوسه
 نیلوف و هر یک درم افستین بکند و الی سیاه و کیم هر یک است عدد

رده
 عذاب پستان سی عده بخورند و چون وقت فروگفتن باشد
 انیتون هشتم در فرقه کتن بستر در آن اندازند تا بپوشد پس
 کنند و بپشت درم خیار شیر و ترنجبین یا تره درم بر سران کنند و با
 شامند و شامده با بیلانند و ما و انجین با انیتون بر این را معنی
 به و صبح پنج بخت معنی به صفت آن بیلان زرد سیاه و گلاب
 و تخم شتره و صبر سحرطری هر یک در می سقونای بریان کرده را نکا
 مثل دانه بکوبند و با آب شتره صبح زنده و بعد از شقیه جو را بپزند
 بحقیق طلا نمایند و دانه کبریت در پنج زردچوبه و بونج نردمانا هر یک
 به درم بکوبند و با سرکه طلا کنند افورنیق مقبول خورده قطه انلیها
 فضیله کندنش منادی بکوبند و با روغن کله و سرکه طلا کنند و بره غول
 کبریت کندنش خورده قطه خنزاوند سیاه بکوبند و با روغن
 کله و ماست طلا کنند و در حمام بعد از آن با پی کردن و ورق مورد
 و سون خوش بنده بشوند و بعد از آن صدل و کلاب بالند
 و اگر که جگر خشک باشد هر روز استام کنند و در این بر روغن بنفشه و کله
 کنند و با دام تلخ و دروسن و مرده سنج هر یک درم و کچند به درم
 بکوبند و با روغن کله و خل خیره طلا کنند حکم غلبه بخارات عاره
 و اخلاط

حده
 ۳۵۵

اخلاط مراری لذت عادت شود علاج این فصد کنند و نفوق
 فواکه با تره بند و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کله و در
 اعضا بالند و کلاب و خل خیره و آب سلق و خباری در اعضا
 به بالند و اگر سبب خلط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر بخارات باشد
 که در تحت الجمله متعفن شود علامت آن نتن را که بدن بود و در پنج
 نزع استقام و راب در باد آب شور معنی به و بول که در کانی در اندام بالند
 معنی به و مقدار ام و خشک بکوبند و با سرکه بالند و شغ را بپزند
 ضعف و نزلد بلغم مالح عادت شود و علاج آن در اومت استقام
 و تدبیرین شد و الله اعلم باب سیوم و سیاحت و
 فروع جراحات نفوق انصبا که لحظ را عادت شود ۳۶۶
 علاج آن است که از عصاره و روغن رموی و امثال آن نگاه ۳۱۶
 دارند تا چیر در آن نیفتد که ما التهام باشد و از چنان بپزند
 که بیک دیگر متصل گردد و اگر متصل نشود باید و ختن و اگر
 جراحت غایب شد در وران محلیه و بحقیق استعمال کنند مثل
 کندر و صبر و از زروت و زراوند و ایرسا و توتیا و اگر در آن
 و فرو سنج بسیار شد این اریه عمل برشند و اسهال کنند و بپزند

و پینه کهنه در آن آلوده تا از چوک کشود و انگاه در و بر با و مومها
 منبت استعمال کنند سر و گردن بریانند که از تر و روت آید سر و گردن در و بر
 در شکم بکوبند و با موم در و بر زیت نرم س زنده اخودم الا خون اندوز
 زعفران تنه و بکوبند و در آن بر زنده و جواحت است که بان ورم و کسر
 و قطع عروق و غضب و الم و امثال تلخ تلخ و علاج و کف فصد بلیق شد و
 شاد دل شربت از تر و بر با آب انار بنج یا تفوح فواکه و اگر با کسر شکرانی به
 فماد بر استعمال کنند و اگر با ورم باشد جواحت با کسر زعفران و عنب الثعلب و سرکه
 طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده از ورم بنج یا بران نهند تا پینه از و
 در و بر جواحت عصب جواحت که بر عصب و فماد اگر بطلد شد سلم
 و به علاج آن است که از بوی سر و لب سرد نگاه دارند و آنرا
 بر و بر زیت مالند و بچندند تا دو سه روز بگذرد و از حدوت ورم
 این شود و بعد از آن فریقون و زیت و شمع نرم س زنده و نهند
 و اگر منور شده باشد قلع سس بکند و زجاج بنور و قویال سس
 دهد و وقت بخرم و قشور کند و منور و زیت سبی درم بایک
 رطل سرکه محق کنند و سبی درم شویان هم کنند و در دیک سکنین
 نرم س زنده و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا بکار نهند
 و اگر

و آن جواحت نموب شمع شود عصب قطع کنند تا بدماع نماند
 نشود و در و بر و غن کنند و فقا از و بر و غن بنفشه و پیر مرغ و منق و کاو
 بمانند و اگر بر سر جواحت واقع شود و بنواصی عصب و دماغ رسد علاج
 است که صوفی زیت پالایند و بران نهند و سه روز بگذرد از و بر
 ورم آید و بر بکاران در و بر استعمال کنند جواحت عروق در و بر
 جواحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش است که غرقه بر که و
 کلاب پالایند و در جواحت آلوده اطراف جواحت بمردان قوی
 طلا کنند و مار و بسوزانند و محل غرائش از آب شندوب بند و بر
 جواحت افت نهند یا سنگ که از اجسین کوبند و بخار سس
 با سفیده پیخته یا بنزد و شمع فوکوش بران آلوده کنند و بدان
 نهند و به بندند و قروح بسبب جواحت متفق و حادث شود و جوی
 که از قرح آید اگر کسر فواکه از اصدید بکوبند و اگر غلیظ بود آنرا و شمع
 بکوبند علاج آن است که اگر و شمع و قویال سس یا بنج و لیسن طبع
 کنند بحسب خلط و قوت و جواحت و از کثرت غذا و اطعم مرطبه اگر از
 کنند ادویه حلیه و محققه مثل درم که زرد چوبه و ورق مهک
 بویست و بر و بر استعمال کنند و اگر نرم در بعضی صلب تلخ

دروری از صبر و کندی درم الا خون در و استحال کنند و مردم در سنج
 ۶۱۵۲۲ بکار دارند و اگر قزم شکست بقیتل مردم بدین رسانند ناصیه
 قزم بشد که کهنه شود و این را ریزد و این را غور برین و قوای فرخ
 باشد و کشتن سفید و سخت شده و این را از آن رطوبات روان
 باشد علاج آن است که بینه کهنه شراب تر کنند و بنزد و نصف بیاورند
 و در آن اکند یا بکلاب و فاکس تر شوند و اگر تنگ نبینند شکا
 قند و کوشتهای ریزد ایل کنند با این یا در دای بکلا کمال
 ۶۱۵۳۳ باداغ کنند باب چهارم در کسر و خلط و حرق و ما
 ۶۱۵۳۴ شد آن کسر تفوق اتصال به که عظم باشد شود علاج
 اولاً فصد و تبیین طبع کنند و عضو را محکم بکنند و اگر
 از تن قارش پیدا شود بکشیند و آب گرم بدان ریزند
 و عصاره بمر که و کلاب تر کنند و بدان نهند و بنهند و حرق
 و در سه روزی بگذرد و درم نباشد مغاث و مورد و کل آرینی
 و اما قیادان طلا کنند و اغذیه لزج مثل حیرس و یام و تخم مرغ
 خورند و اگر با کسر و برین ضد و آب کشتیر و کاشنی طلا کنند و بنهند
 و اگر از آن خون آید کنند و مردم الا خون بگویند و بران قش
 و اگر

۶۱۵۳۳
۶۱۵۳۴
۶۱۵۳۵
۶۱۵۳۶

و اگر استخوان پاره شده باشد و از گوشت جدا باشد برون آورند و اگر
 بگوشت متصل باشد بیکبار بجای نهند و به بنهند و معالجات
 بواجب بجای آورند حلق است که مفصل از بجای خود برون و دل
 آید و علاتش است که مفصل از زمین خود ببرد و حرکتی که او را
 ببرد و نتواند که علاج آن است که که مفصل را بر فرق باز بجای
 خود بزنند و بعد از آن تسکین و جمع و از آن دور کنند و است که فصل
 از بجای خود برود اما پیر و نیا و مانع جمع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات
 تواند کرد و این است که عرض عظم شود و آنکه تفوق اتصال داشت ۶۱۵۳۷
 شود علاج هم نیست که عضو را بر فرق باندند و اگر از بجای رفته باشد باز
 جای خود نهند و مورد و مغاث و خلطی حقی کنند و باز زده پیضه مرغ طلا
 کنند یا ورق کز و مورد و سر و و پید و کل و کسر و خط و کل از من و من
 و ضد و اکلیل طلا کنند و اگر بان و برین فصد کنند و من و مغاث
 و کلندر و اما قیاد و قوای با سفید پیضه طلا کنند و است که اگر بان بخورند
 تفوق اتصال نباشد باشد و مغاث و صبر و امثال این طلا کنند و ۶۱۵۳۸
 اگر در برین فصد کنند و بیدارم مویای باب گرم بخورند یا زانوس و
 و طین عشم هر یک بیدارم بر سر خود آب کنند و بخورند و اگر خیره سقط

۶۱۵۳۷
۶۱۵۳۸

بسرعت یا در قیام و کفایت و پیرست انار در سر و کلاب بخورند
 و با اندکی شک و عود طلا کنند و اگر رینه شکم واقع شود و از آن ترش
 دم حادث شود و من کبریا و قوص کفایت باریب به شاد و کفایت با کفایت
 و کلاب من و دم الا حقین هر یک در میگویند و باریب سبب شاد و کفایت و اگر
 بر عضل و قعشود بایز و اکلیل و شیت و خطی بکشتند و بایب و ثقل
 ان استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود بزین و نیز بزین و نار دین
 مانند و اگر از او التوی عصب رخ شود مقل خط و مر و رشک باریب
 طلا کنند یا با خلیون نهند و اگر کسیر ایتا ریازده شده پیرست که سفید
 کی احوال باز کرده شد و هنوز گرم بماند بر موضع ضرب نهند یا فو و کفایت
 بکلاب و اب سرد تر کنند و بران نهند و اعضای او را نیک و کفایت کنند
 اگر بیکان بعضی در در انرا بیکتین برون آورند
 و کندر و صبر و انزوف و مرد در ان کنند و اگر فار و ابیکه در اعضا رود
 و برون نشواید و در در راوند و حج و شق و کندر پنچ و عکس و طم
 و زفت و راتینج بعضی با مجموع با عمل طلا کنند
 بسبب ملاقات جرئی و شیت و کشیدن رسانی پیرست خواشیده
 شود فصد بلیق کنند و عود بکلاب تر کنند و بران نهند و
 مرد نهند

مکان

مرد نهند و کلاب از نر بکلاب در غنچ طلا کنند یا در غنچ کلاب
 و مورد و کل سحق کنند و بدان نهند یا مرهم مرد نهند و سفید
 بار و غنچ کلاب و بنفشه یا سفید نخ مرغ و اندک کافور بران نهند و اگر
 بسبب قی عار در عابین و عاز و اطراف اندیشین مجموع عادت شود
 روغن حنار بران مانند و سفید یا مرهم و در غنچ و ورق پید و کل و بنفشه
 بگویند و بر لایق نهند و شراب عذاب و بنفشه شاد و کفایت و از
 کشت و شیرینی اقرا از نهند و عود و عصب و کفایت بسوزد
 علاجش است که در حال سفید پیچید و بران نهند و عود و کفایت
 بکلاب تر کنند و بدان اندازند و عود و کفایت نهند و بدان
 طلا کنند یا کلاب از نر بکلاب یا سفید و در غنچ یا سرک
 مانند و اگر بسبب گرم و در غنچ گرم سوخته شود پیش از آنکه ابر کنند
 اب زیتون شور کرده و فاکت کلاب سرد کنند و بران نهند و
 اگر ابر کنند مرهم سفید یا نوره مانند یا سفید پیچیده پیچیده
 و اگر عضو برسط بلا در بسوزد اب خیار کنند یا شیره تخم خرفه
 یا کنجش شاد و کفایت و اغذیه سفید و کفایت و سفید خورند و ان
 موضع را حی مت کنند و مرهم خل و در کافور بران نهند فساد اطراف

۶۴۵۹
۹۲۶۵۴

سرهای منحنی چون بعضی پوست سخت
 کنند و مسام بر بند و حارات و دم و جارات محقق گرداند و
 موجب تقفن اعضا شد پس اگر سر مابرس و عضو متورم نشود
 اعضا را بر پوستین و ند کم گردانند و بحام کم روند و خود را بقایه
 کم دارند و خورد آب با لکه بر هو و کنگنه بشیر فکله و نوبل
 خورند اما اگر عضو متورم کرد با یون و شبت و گاه کنند و اکلیل
 و سبوس و گاه و شلغم و کرب و شمع و مرزنجوش و زراک و برنج سف
 و حلیم بپوشانند و عضو متورم در آن نهند و اگر سیاه و سبز شود
 بیشترهای عمیق بر آن برند و در آب کم نهند تا خون از آن روان
 گردد و بعد از آن کلار منبر بر که و کلاب طلا کنند و بعد از
 شب نروزی بایب کم و سر که بشویند و اگر متورم نشود
 چنانکه نزدیک باشد که انگشته پمقد اطراف سلق و کرب دروغ
 بپوشانند و بر آن نهند و به بندند تا این متعفن شده شد پمقد
 انگاه غلبه و ورق خط و خیاری بگویند و بار و خنق
 بر آن نهند و بعد از آن بعلاج قدم مشغول شوند ان شاء
 سبب بزرگ شدن و فایده آن انگشتان اعتقالات
 فضلات

۳۵۲

۳۵۲

فضلات و جارات بعد بر اسط برورت هو علاج آن است
 که کلفت و کچین بروری ش و ل کنند و نکه و سبوس و سلق بپوشانند
 و انگشته بر آن بشویند و با یون و اکلیل و شلغم و کرب و عدس
 و انجیر بپوشانند و انگشته بر آن نهند یا انجیر در شراب بپوشانند
 و فماد سازند و اگر زرد انگشتان تیره شود بیشتر بزنند تا خون آید
 و عدس در زیرت بپوشانند و طلا کنند اگر تقفن و فادی ۲۰۲
 بود که در عضط هر شود سبب ضعف روح حیوانی باشد که
 مانع آن شود یا بسبب موم با در بر رتبه که ماده آن سستی
 پس اگر نهند که عضو متغیر شود و تصاره آن ظاهر شود
 و ابتدای تقفن باشد انرا بغوطه و اما تا دورق کل و کلار منی
 و صندل و سرکه طلا کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن
 عضو باشد با حجامت و ارسا سلق کنند و اگر پستان بود
 در مواضع بارد مسکن کنند و خیاری کرد و دورق پدیش فمقد
 و گاه و کاسنی و خیاری کرد و خیاری ش و ل کنند و علامت
 تقفن آنست که عضو سیاه شود سستی گردد ان زمان آید
 اگر استعمال کنند و اگر تقفن نایل نشود و زاید شود داغ کنند

۵۲۵: داکر پدید می آید بر شود ان عضو قطع کنند و دیگر اعضا سالم
 ۵۲۶: مانند بادن هم در جدام و امراض جلدهای جدام می
 ۵۲۷: بولید و سبب است از ان جهت و فیه سبب است بیا محمد
 صلعم فرموده که گفت من الحی دوم کانفی من الاسد
 و این مرض را داء الاسد نیز گویند و ان از غلبه و کثرت افران
 سوداها و دشت شود و مزاج و هیئات شکل اعضا متغیر گردد
 و بشد که فساد از اجزای رساند که اعضا از هم فرویزد و باشد که
 متفرق شود و این علت چون مستحکم شود بر دلز ممکن باشد سبب
 فاعل این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبدیه و سبب مادی
 ان اغذیه سوداوی به علامت ابتدای جدام حرارت لون بدن
 باشد خصوص روی مایل سیاه و کبودت به و ضیق نفس
 و بجه صوت و یاریک شدن موی و ریختن و تن عرق و جفت نفس
 و غلبه های مایل و سبب شدن لبها و ظهور غدد در اعضا و تر
 کیدن به علاج و نیز بر ابتدا فصد و راجع و الکلیین و کربس کش
 و خون بسیار بیرون کنند چنانکه بختیاری اند و هر روز جلای
 از بنده و و تخم کاسنی و با لکون و کربس و دم بانیات و زنجبین
 هر یک

هر یک در دم شاد و کتد و غدا تخم و بنوشان بیشتره مقربا دم و فیه
 خورند و بعد از تفصیح تمام بمطبوخ بپزند و افتیمون یا مطبوخ غار بقون
 یا ایااره و شحم منطل بپزند کتد و بعد از تنقه که گفته بگذرد ماء الجبین یا این
 سفوف پنهان کند بپزند سباه و کایا هر یک بپزند غار بقون سرد در دم
 بسفایچ افتیمون و سطوح و کس و کاد زبان هر یک در دم نمک نقطه
 کسند لا زرد در هر یک در می و نیم بگویند و در دم از ان شربت بیاض و بعد از
 تنقه مکرر استحمام نمایند و با بزرگ سبب و بنفشه و اکلیل بپزند و
 اندام بدان میشوند و در غنچه و کدو بادام بپزند و بیه روایه و خوش
 و برط و مرغ و معرقاق کاد نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل کدو شست
 به غر و مرغ و بایم و شیر و ماهی تازه خورند و حواش است و قند و
 روغن بادام نیز مفید بود و ترپاق فاروق و ترپاق اربعه ایست
 نشا و کتد و افه کوشش افرو و حرر کر در ان مرده بشد و شیریزی که
 جوان و سرخ بود عظیم مفید است و از بقول کاهو و کاسنی و خیار
 مناسب بود و در مواضع حاره رطبه مکن سازند و از راجع و کس کن بار
 یا بیه احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج ان عذامت
 فصد و اسهال بودنی در وقت و در وقت ریدن را بدین ادویه
 طلا کنند کربس و فط هر یک در دم و رقی غصه و با لکون هر یک در دم

[illegible]

شکل در ارج عمل و بلاد روئین و تخم ترب و سرکین کبود و مازو
و یون با سرکه طلا کند و پس ب زاج و بعد از آن خشت حید و مرداب
پوست انار ریختند و طلا کند تا رنگش زایل شود و بارش و نعل و
خشت حید و نعل و هر یک در و بوره و کبریت و در درخت هر یک در دم
با سرکه طلا کند نهی سفید نیل که بسبب رطوبت و حر که طبعش انرا
دفع کند حاصل شود و بهی تو در ابل شود بخلاف برهن و علامتش است
که سخت و براق باشد سفید نیل و با اندام راست باشد و چون سر
بران فرو برند خون بر آید و موی ان موضع سیاه بود و اگر شکل ان
مردور شد علاج ان هر روز جلای از از یانه و با نگو و کلقند شول
کند و بعد از بیع سه سال طبعش نبرد و غار بقون کند و قی
کردن نیز مفید بود و بعد از شقیه ادویه که در بر رخن ذکر رفت طلا کند
و اگر عجز داشت با نند و بعد از تلخ شم حنظل و منظر برن با سرکه طلا
کند مفید بود نهی سفید نیل که در بدن ظاهر شود
بسبب قوی که و این مقدر حجام شد و علامتش است که چون
او را مالند چهره اش سبوس از بی جدا شود و رنگش زایل بخت
بود علاج ان در ابتدا نصد کند و لیکن طبعش بطبعش

طاهر که ابرق خیمه و سوار خانان خیمه
محم فضیل ابره کندیش علی دی سرکر
استبد و طاهر

استلا باغ باشد علاج ان شقیه دماغ کند بی ایاره و مبتقیه و استال الخ و
بعد از شقیه ادویه مذکوره استعمال کند تعبیر حله اگر دست بشه بنایت خشک
به و از ان جزو شقیه جدا شود و سیلیخ غلط سوداوی بود علاج ان
هر روز جلای از شقیه و نیلوفر و کاوربان و پنج هر یک ترخین شود و کند و
غذا بنوش و بخورد با مقادیر خورند و بعد از نصف سهال طبیعت کند
بایع مطبوخ صفتان و لیل از رد و کاپا و سیاه هر یک یک درم سن معشوم
سفاغ و تربد و ورق کل نیلوفر نیم کاسنی پنج هر یک یک درم سطر خودی
چار درم ابوی سیاه بستان هر یک یک درم و بعد از شقیه ده عدد
مغذیات شکر و ترخین هر یک یک تزرده درم و بعد از شقیه ترطیب
بدن با دالچین و گشت استخام و تدبیر بر دغخ بنفشه و کدو و پیرخ
و مغز قنقا و کند و از اغذیه غلیظ و مولدات سودا افتراز کند و
در پنج مرض سهال نمایند تا به خدام نینجامد باب سوم در امراضی که
سحق سوی دارد و از ان جمله خاز و ان سبک باشد که در سر حادث شود
سبب بخارات که از مواد بنوعی سوداوی متصاعد شود علاج ان شقیه
باشد از اخلاط و بعد از شقیه هر روز سراب خط سفید و برک صند
دارد با قلا و ورق گنجد و اندک بوره بشویند یا سبز باشند و زرد غ
کل و اندک سرکه مالند یا زهره کا و و طین قیمری یا سرکه طلا کنند
و دانه تلخ حله است که موی بریزد و اگر دست نیز با موی جدا
شود اندک دالچیه گویند و حدوث کین مرض از ماده ردیه باشد

کدر

که در نهایت شمر شقیه را باید و غذا را از موی منع کند و این ماده اگر
دم محرق باشد علامتش حوت لون و عظم و سرعت نفس و غلظ
تار و ریه بود علاج ان فصد کند و شراب عذاب و آب را بنین تناول
نمایند و موضع را باب زرقای تریق و در شب مالند یا باز غصص
وسیر و خردل بکینند و با سرکه طلا کنند و اگر از لیم محرق بود شقیه علامت
علامات غلبه بلغم بود علاج شقیه بدن یک قوتایا و مطبوخ تربد
و غار بقون کند و غرغره بصندل بخورد و کچین غصص معشوم
و موضع را حیدر الحضر و دست قندق سوخته و باز غصص و بارام تلخ و
حب البان طلا کنند و اگر از ماده سوداوی بود تبیین طبیعت
کند بمطبوخ انیمون و سطر خودی و موضع را سیر و باز مالند
و کبریت زرد و خردل و فریون و پنج لی و خاک کز سیم بند و بر
بنی سف سوخته و زرد غرغره زرقای طلا کنند و اگر از ماده صفرا
بود علامتش صفت موضع و پوست قش جلد لیز بود و بان تلخ
و بهن و شقیه بود علاج لیز در روز موضع را باب سلق و کرکاید و کبوس
بشوند و بنفشه مطبوخ فدا کنند یا سقونی یا مطبوخ لیلی یا شامه
و افشین و بعد از شقیه موضع را بخورد و در شب مالند یا سیر شود و
سیر بکینند و با سرکه طلا کنند یا شبنم محرق و صندل و صندل و کف
دریا بکینند و با زرد غرغره زرقای مالند و اگر پیشه و خوس و کرکاید با سرکه
ببایند و طلا کنند یا سرکه کس در ان مالند موی بر ویاند و دالچیه را

این علاج بود در آن تندی بر رخ بنفشه و کدو منبج بود اما اگر غن
 موی بسبب قنصام بود و در آن سوراخ کند و برده و زمره کاه و شیخ شوقه
 و مقصوم سوخته مالند یا چغنی و سته و نانو و سوسه و عجم بار و غن زینق
 طلا کنند و شش شمر کاه باشد که بسبب قنصام نقصان بخار و خلق
 بریزد چنانچه در قنصام و نسل و درق و علامت آن نقد سبب علامت
 و مقاصد اراض بود علاج آن شاول اغذیه حیدره الکیمس کثرت
 القذایه و اسهال و سبب موی بخطر در یک بند و در ورشک و در موی
 بر رخ بنفشه و اگر بسبب قنصام بود یا بر سطح بنفشه و کثافت جلد
 علامت جعوت و غلط شرط و موی را بقوت بر توان کند
 علاج آن در وقت استحمام و تندی بر رخ بر رخ و موی با بونه و مارم عرق
 و شیخ عرق باریت بمانند و طلا کنند و اگر صیق سام بسبب رطوبت
 بود علامت آن غن و سرعت است بر موی چون موی کثرت بی الکوت
 کنند بعد از آن علاج آن کثرت استحمام بود و در یک موضع و قنصام
 درشت و بعد از آن کثرت موی و شیخ و بارام تلخ بسوزانند و باز بر
 کاه و زمره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات اجتناب نمایند و
 تراب در طعام کنند و اگر بسبب خلل بدن و سفت سام موی در
 بر رخ بنفشه و در وقت متفرق شود علاج آن استعمال
 بر رخ بنفشه و طلا و ماز و با نانو و جلد را کثیف گردانند
 صانع الکیمس و سوزایل شود و آن اگر در بر رخ بنفشه علاج
 پذیر

پذیرند و اگر او آن خوشتر است و علاج آن هم چون شد که کثرت
 سفید شدن موی بسبب ضعف حوائط و غن و کثرت بلغم باشد و
 وقت آن بعد از چهل سال بود اگر پیش از آن سفید شود شقیه بدن
 کنند از بلغم و هر وقت فی کثرت و از اغذیه بلغمی اجتناب کنند و قنای
 موی و کثرت برشته و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت
 سفید بود و اجتناب از اغذیه و بلغمی باشد که اما سفیدی تمام چهل
 شود قنصام است و علامت چنانچه کثرت شود لشفق شعر اگر موی
 شکافته شود بسبب کثرت کثرت استحمام سفید بود و در غن
 بنفشه و کدو و لوبان کثرت سفید و بهر آن و موی شکافته و اگر با نانو
 باشد شقیه بدن از سوزانده باید کرد باب هفتم در آن غن و غن
 برشته دارد حفظ شعر اگر خواهند که موی دراز شود بوق کثرت
 و کدو و شونند و در غن مورد و در غن غار بمانند و مورد و کل و امله
 بگویند و بر موی برزند و اگر موی برش و اگر کم باشد باید برارید
 حب العار و حبه الحنظل و مغز بادام تلخ بسوزانند و در آن
 موضع بمالند و اگر غن موی برغانه و در غن بر غن موی
 شقیات و با نانو و با نانو موی طلا کنند یا افیون و بهر و آب
 کاهو بمالند و اگر غن موی کثرت موی برشته و کثرت سفید

اب نهیده رطلی زرنج و خاکستر هر یک درم و کل خطار هدم بگویند
 و باب گرم طلا کنند اما باید پیش از آنکه طلا کنند و بعد از آن موضع را
 بر روغن کل مالند یا اگر یک ماژد هدم و زرنج سه درم بشیر جویک سحق
 کنند و بعد از آن باب با قلا بشویند و اگر خاهاهند که موی جعد شود
 مرد است که هدم ماز و امل هر یک نیم درم بگویند و باب گرم مورد طلا
 کنند با حله و امل و ورق سر و و کز مایع بگویند و بر موی مالند و اگر
 خاهاهند که موی بار یک شود بار جو و با قلا و تخم خرنه بشویند و اگر
 خواهند که سیاه شود و نیم چهل درم و حنا نیم درم بایند و روغن
 جرب کنند باب گرم بگویند و در آنکه مایه بر آرد و شب در موی مالند
 و با ماز و باب مورد بشویند و خوشقاق و کل با قلا سحق کنند و در تخم
 شتره بر سر آید کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت و هر روز زرنج
 بایند تا ده روز بگذرد و بعد از آن در موی مالند احوال هدم لادن در
 پست درم روغن مورد اندازند و یک شبانه روز بگذرانند پس پیش
 نرم بپوشانند و در موی مالند از بهار جو و مقله بود بایند
 و بار و غنچه زیت در موی مالند آن جو سر و در سر که خفتند
 دوازده درم ماز و زرنج غیب بنده و بر سر بپوشان و شب بانی
 و امل و افاقا و امل هر یک شش درم شش سوخته پست جو زرنج
 هر یک هدم بگویند و باب برشته و مالند و اگر موی چنان نماند
 که خوب است و دستار و کل هر یک کنگر کند بقی عاریت باید کرد و
 بعد از آنی اطر فل فل کنند و سر باب دریا و اب غلک و بورنه
 بشویند.

بشویند یا سپیس و نوبت در ماز و و بلوط و جوز سر و در باب بپوشانند
 و سر بر آن بشویند خط مشه اگر خواهند که روی پاک شود و سفید گردد
 هر با ماز و سکین یا شرباب سیب مر با کلاب شاد نمایند و گوشتهای
 سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظه و حویض اجتناب نمایند و اگر با قلا
 و کوز و جو و ترس و مغز بادام تلخ هر یک هدم و کینه نیم درم بگویند و
 و بر شند و در روی مالند یا بخی و تخم خرنه و پرت عذسی شش دان
 در اندرون چهار پرورده موی بگویند و باب جو طلا کنند و اگر خواهند که
 رنگ روی سرخ شود گوشت بره کثیر بز و پیاز و سر و جوز و امثال اینها تناول
 کنند و استحام کنند و روی باب گرم مالند و سفید چرم صاف و کلک در روی
 مالند فسالون اگر بسبب از مزاج طحال یا کبد باشد علاتش ضعف این اعضا
 بود و اگر بسبب غلبه فضلات بود چون بر تان علاج کنند و اگر بسبب
 کثرت تناول خمر بود که موجب فساد لون بود چنانکه از کثرت الکلیه و نمان
 و کمین سواد لون عارض شود از شول و افاده و چاره صورت لون از
 ایهای برد اکل طین لم چنین لون متغیر شود علاتش است که شبای
 که موجب لیم تغییر است اجتناب نمایند و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و
 ادویه بجمیده مثل خرنه و سپیس و ارد با قلا و تخم و بخی و دشمنان
 در روی مالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع در روی شدت کرمایو
 اغذیه حیده الکبیر مثل گوشت بره و مرغ و کرم و کرم و کرم و کرم و کرم
 مرغ و آنکه و آنکه رسید به آنی اطر فل و لیل پرورده موی بگویند و از ریاضت

در موی
 مالند
 و اگر
 بسبب
 از مزاج
 طحال یا
 کبد باشد
 علاتش
 ضعف این
 اعضا بود

و تعب چندانکه معاصرا در این معاینه و تفتیش عرق است
و سبب نیز حرارت و عفونت اخلاط است و معاینه است بر این حرکات نیزه
من اخلاط همچون حرکت جماع و تا عرق جفاست و نشاء و این حرکات نیزه
خاصی است در یک سو از ریه بطن هر دو نیم چون سیر و بیاض و تر نه
و خود را حلقه و حلیقه و انگشت و انگشتان و جگر و این است به آن باشد و عرقش
است که هر روز از سر از سر پذیرد یا آب انار برین و نبات یا شکر و عرق کل
پیدا بآب سرد نشاء و کند و تبیین بدن بمطبوخ فواکه یا نفوق ان سبب
بعد از از رفت و تعب افتاب احتراز نمایند و سرد و شب بانی بپوشند
و موضع را بدین بشویند و صندل و ورق سوسن و مر و اسج بگویند و در
ان مالند یا مر و اسج و اندکی کافور یا کلاب بایند و مالند یا توتنی
که مانی و سعد و کلاب بایند و مالند یا توتنی که مانی چار در بر و قرقلا
بکدرم بگویند و کلاب بپوشند و قرقلا بپوشند و در وقت حاجت پاره
بایند و زرا نی مالند و کنک و قلع زرد و لوبی عرق خوش کنند و اگر
رای معاینه و انگشتان پای سبب فرسودگی شود فصد یا لبق
کند و بمطبوخ یا لبق شقه کند و از اطعمه خریفه و شیرینی احتراز نمایند
و در آب سرد نشیمن را که وقت کتن مقتضی بود کلاب را بر سر و کلاب
و کلاب را توتنی و عنای عرق و دست انار را وی بگویند و بران
افتانند و اگر ان موضع متفرج شود بسبب عرق نیزه که کلاب
بپوشند و کلاب مانی و کلاب بگویند و بران افتانند و بپوشند

طلا کند یا مردم نزد خود بیاورد و اگر بوی سر تا خوش شود شقیه بدن بخت
ایاره و قرص بقیه کند و تو بیا دوری سر و در و بکند و جوز سر و سوسنة
و کند بکند و باب مفید طلا کند و اما علم حق را هم در ذکر زهر
حولات زهر دارد و دفع ضرر زهر و شکر و چهار بانیست باب
اول که در در و علاج آن است که معرفت نافع و اجلیست بهشت
که معرفت ضرر و اجلیست از آن اعتدال نمایند پس که که فایف
بشد از آنکه اثر از زهر دهند باید که طعام و شراب از دست گیرند
و یک کسینک و شکر در جانی که محل توهم باشد حافز شود و اثر زهر در بدن
حالی شد و زهر در دست شد و بر باید دانست که زهر در ششها و در ششها
و در ای خویف و مالح و چیز که بوی تلخ تر باشد دهند و کبر اگر
این توهم باشد باید که هر روز دو سه دان ای که حلقه بخورد و شراب بطوس
و تر یاق گیرد و تر یاق اربعه با خود داشته باشد و اچنان خورد و هم مردم
باید تا چیز نشناسند بخورند و بنویسند و دست نگیرند و در زیر درختان
زرک و میان کلاه و نزد یک شیشه لعل و کلاغ تخمید و در آب و
چیزهای روان مثل غنچه و گل و در شراب و سرکه و شراب احتیاط
نمایند پس بخورند و بداند که اثر زهر با کینیف بود با اکال بود چون
نویسند یا مستحق یا محلب هم چون فریون یا خذر و میرد هم چون اینون
یا صد و چون مرد کج و ای که خورده اثر کند هم چون پیش و حرارت بود
و کبر که زهر داده باشند باید که قطعا خواب نگیرد و فی کند و معده را

فصل سده و فلان و شهر یاران و زنجیر بر ورده هر کدام که باشد بخورند
 و غذا استفناج خوب بکوشند بزغال خورند و علامت آن سه سال طبیعت
 وادار بول باشد عین زور از شکم که باشد و از شرب آن خلق و قوی
 حادث شود علاج با دمل و لعاب بگو و هدر از شرب دل نایند و اگر طبیعت نحس
 باشد سقونا نیدم با دمل درم شکر پیاست سقونا از شرب آن
 فواق و سعال و آلم معده و خنک دهن و غدد راج و آسته های اصحاب
 حادث شود و زبانی سفید گردد و بول سیاه گردد با سیرخ علاج آن
 بطبخ شبت فی کند و دانه سقونا با دمل و لعاب شرب دل نایند با خشم
 که من و انسون و راز بانه بخت شد و پیاست سقونا با کف زاره بخورند
 و سرب بر سران پیاست مند و اگر مفید نبفتد حقه کند زبانه ز سرخ
 از خوردن آن قوی و سرب و لعاب سقونا و معده بیدن شکم و روج
 اما حادث شود زهره اکبر و جمع معده و خنک دهن و اسهال بول
 و اسهال دم و سعال و غش و روج اطاف حادث شود و اگر
 بول کند اهلک با بول چون ابله علاج جمع بزرگ و جرج و بخاری بخورند
 و با دمل بخت نند پیاست مند و فی کند و سرب و لعاب بزرگ و مردنگ
 خورند و مرقهای خوب با بخاری خورند براده این از خوردن آن
 و جمع شکم و لیب و صداع و خنک دهن حادث شود علاج حوصب
 و سرب و عن خورند و روج کل و بنقه با سرب که در سربانند و اگر
 طبیعت بسته شود مرققات سرب بدهند علاج و شرب از شرب
 آن سعال شدید حادث شود علاج آن شربت شیر و مسکه و
 زنجیر و حوای خوب بکوشند بزرگ بزرگ زهر است و

از شرب

و از شرب آن ورم لب و زبان و زبان و دوار و غشی حادث شود علاج آن
 تخم شلغم بخوبی بشوید و بارو غنیمت پاشند و کمرقی کتد و بعد از آن ترپاق
 کبر و منور و بطوس خورند و فایز را بایند و با اندکی مشک بخورند و ترپاق
 پیش کبر است و در سنبل از شرب لیمو سواد زبان و اعراض سرسام
 و بول حادث شود علاج فی کتد و بعد از آن قرص کافور یا کلاب و دودغ
 بخورند و آب خیار کدو یا شیر جود و لعاب بکلو خورند و در غنیمت بادام نیز با
 برف سرد کتد و فاستقش نیز مفید بود و نیز از آن سهال امفوط
 و کرب و اضطراب و دلغ معده و فواق حادث شود علاج فی کتد و شامل
 روغن و مسکه و استعمال معالجات و در سنبل بکنند و تسبیح بنای
 بود که از اشتری بود هم چون شیر انجیر چون بچیتد از آن ظاهر شود و
 از تیوعات آنچه مشهور است هفت شبرم مازنیون عشق غنیمت عطفینا
 ما هو دانه خمه اوراق و از این ابلان اگر قدری شود کتد سهال امفوط
 پیدا شود نیز آن در ایند اشرب شیر و روغن و مسکه کتد و بعد از آن
 از قابضات قرص طباشیر است و قرص کبریا بارب به و رب سبب
 بدهند و گویند و درم شیر شبرم قاتل باشد و شرب آن نادر خلاص شود
 و درم از آن قاتل ملخ و کسر غایله آن بدودغ و برف کتد و رب
 سبب و به و رب سبب شد و کتد و درم قاتل باشد و از شرب
 آن فی و سهال ام و دلغ حشا و فواق و الم جمیع بدن حادث شود علاج
 البت که شیر و روغن بسیار بخورند و اگر مفید نیفتد ترپاق کبر یا
 منور و بطوس یا ترپاق اربعه تا طین مختوم شامل کتد و بعد از آن کون

فی دسها اب کاشنی با کفین خورد و غذا از شکم دفلی خورده است بسیار
از آن هنگام که از آن موجب کرب و لهیب و اشتها بخاطر این
علاج آن فی کتد و بعد از آن لعاب بنکو و بهمانه و مرورشک بار و غلج کل
شاول کتد و بختکشت بخت مند و پاش مند و شیر مند و حویله ها خوردند
و عدوی طبع مفید بود بلا در اگر بعضی مردم می خورد و معرفت نمی یابند
لیکن بعضی از آن التهاب و حرقت هم معده و اندک امعاء و شورو
ابلهادر در دهن و لب حادث شود و گویند باز بهر آن مغز حریص علاجش
انت که در غلج کتد و اب کرم فی کتد و بعد از آن شیره جو یا مغز بادام
خورد و شومش با کد و غلج و مغز بادام شاول کتد و در غلج نبشته
در بند کشند و نفوق و فواکه و اب انار مزین است مند و در اب سرد
نشیند کتدش شرب آن موجب غشيان و خنق بود حویله مند
کتد غار بقول موجب نشخ و عرق سرد شد و حویله موجب اسهال
و خنق و تشنج و خنقان و حرقت زبان و جث و نفخ بسیار بود
بدر در اسهال نیز همین باشد و علاج آن مجموع فی کتد و شاول
شیر و در غلج و اسهال را بر بویات و اقراض بارده علاج کتد
لیکن هر که از شاول مغزهای کره کتد مثل مغز خر و فندق
و فستق غشيان و غشی حادث شود علاج آن فی کتد و بعد از آن
شاول حرصات افیون موجب سببات و کزاز و فدر بود و دروار
و فواق و تقل زبان و تار یک چشم از آن حادث شود و در مردم
از آن قاتل بود خصوص کر با شراب خوردند علاج آن فی کتد
و فند

در غلج

جندی کسر و صلیف و فلفل و ابله مت دی بکیند و در و متفال با
شراب ریحانی یا شراب کهنه بخورند و بدن را بر غلج قط و نارین
مالند و اگر طبیعت بسته شود حقنها بکار دارند و اگر کتده
شود زهر قاتل بلخ و اعراض سرسام حادث شود علاج آن فی کتد
و بعد از آن شاول حرصات مثل تبرخ و لیمو و سرکه و روغن کار
بارف کتد و در غلج و فندق از شاول هر دو معص و قرو و صفا
و سال حادث شود علاج آن فی کتد و بعد از آن شراب برفه
و غشی و لعاب بنکو بهر آن کتد و کتد خورشید یکدم از آن زهر شد
و اعراض آن دوار سببات و سرکه و حرقت و عرق سرد باشد علاج
آن فی کتد و اب کرم و بیره و روغن زیت و نارین در بدن مالند
و در غلج هم با اعراض آن حرز قاتل بود و علاج آن آنت کتد از اندک
بخواب برور و حویله سرش بر می کتد تا متنبه شود و روغن کتد و عمل
و فنگ باب کرم پیا شامند تا فی کتد و در غلج کل و سرکه در سر مالند
از شرب آن خنق و برد اطراف و تقل بدن و تار یک چشم حادث
شود علاج آن فی کتد و شراب صرف با فلفل پاش مند و سیه
و قرمان و انجودان نیز با شراب مفید بود و در غلج کا و با فستقین
شاول کتد و شکم را بار کتد تمضید کتد و فستق و تار یک سیه
موجب کدورت لون و خدر خشک زبان و فواق و فی دم و سنج
بعد علاج آن فی کتد و بعد از آن شیر عریض یا شیر با عمل پاشند
و بادام تلخ نیز مفید بود و خرداب با مرغ خوردند کتد و در

بسیار خورد اوراد وار و سدر و اخلاط عقل و بجه صوت و غشيان و
 و غشی و دشت شود بر فطوره که بسیار خورد بنفش و قوت او با قط
 شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خرد و غشی و دشت
 شود علاج هر دوی کتد بطبع ترب و شبت با عل و بوره و بعد از آن
 بیضه یا قفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و فاشن و قفل و
 دار صبر شراب مفید به کاه انز سیه و ط و سبز و درای که
 کبره بزرگ قاتل جو و اخلاط خناق و ضیق نفس و قوت و غشی
 و عرق سرد به علاج ان فی کتد باب کرم و ترب و فودنه و
 سکنجین و بوره و بعد از آن شراب صرف یا ابکانه یا رای
 پاش مند و تریاق اربعه و سیدیه و جوارش فلا فای و کتدنی شرب
 بخورند کتب خفه کتد خون بغلت افشده باشند و سرد شده
 باشد از آن بیضه و دشت شود و قاتل باشد علاج ان و شقیه حده
 باشد حیرانه درای که کتد قاتل باشد و از آن وضع مثانه و درم
 قضیب و عاده و محمدن شکر و دشت شود و بول نیاید و اگر اید
 خون باشد و کاه باشد که سید و غشيان و اخلاط عقل نیز دشت
 شود و غشی و دشت شود و بول نیاید و اگر اید و بعد از آن شیره
 لعاب بهر از وینکوباب نور که مکه شد و لایند و بر قهای خوب
 و روغن بادام و بهر بط و زردنه بیضه و عمل مفید به و روغن کل با
 سفیده پیچیزند و در احلیل حکانند و روغن و صابون از ش و ل ان
 رد دل و فی دشت شود و تریاق فی کتد بطبع شبت و روغن
 کتد

کجند و استوار معالجات درای که ضفادع از اکلاط خناق و تریاک
 چش و کتد لون و دروار و حقت حلق و اخلاط و غشی و دشت
 خاتم شود علاج ان فی کتد باب کرم و ترب و بعد از آن کاه
 کرم روغن شومعم چون کتد بریان کتد باید که سیدیکه شستند
 تا بهر آن و زد که اگر پوشیده دارند از اکلاط ایضه و اسهال و اخلاط
 عقل و سبت دشت شود علاج ان فی کتد و بعد از آن رت به و
 و سبب با طین مخموم خورند و معالجات بیضه یا اورند و در آنروز
 از جام و خواب احتراز نمایند و اگر از خوردن مایه سرد
 خصوص که در جای نهاده باشد فو لنج و ضیق نفس و غشی و عرق
 سرد دشت شود علاج ان فی کتد و بعد از آن تریاق اربعه و جویها
 و فلاط و شراب صرف مفید به و اگر از هر قاتلست و معالجه در آن
 مفید نیست اما فی الجمله متواتر بکنند شیره و روغن و اب کرم و بعد از آن
 تریاق کبد و شر و ریطوس و فازه و در واد مشک بخورند و اگر
 زهره بکنند قاتلست اما اگر از ش و ل سعت بگذرد امید نوان دشت
 و اخلاط ان فی کتد و تریاقان جو و بوی صبر و زهره و بیتی شرب
 اید علاج متواتر و بعد از آن طین مخموم بخورم و حب الغام
 بخورم و بیتی قاتی اهر کتد درم شرب و مرقه در مرقه بید
 و فیصله بکشند و رو متقال ش و ل لایند و اگر مقدار
 عکس قاتل باشد علاج ان روغن کا و بادار چش و جیطمانای

روی هر کشتی عالی شد و لکته با پیر مایه خوش طوف زبایل
 سرور بنال کا و کرم ز مهرت و از ان غشی و کرب حاد
 شود علاج ان فی کتد و بعد از ان فندق و متق شد و لکته
 اگر کسی خون کا و باره بخورد انرا اخاق و غشیان حاد شد کرد
 علاج ان بجمعه و سهیل باید کرد و فی کردن در پخت بد و اورد
 که بسته شدن خون را در معده مفید بود و لکته مثل انچه فام و تخم کرب
 و صلیت و بوره و خاکستر خوب اخیز و قلف و بیخ انجیران و بنیر فانه
 خوش طوف با سرکه و شیر ز مفید و عروق و دواب از شراب عرق چهارپا
 بان خصوص سبب خفقت و غور روی و زبان و سیلان عرق
 منتن از بوقا حاد شود علاج ان فی کتد باب کرم و روغن کتد
 و بعد از ان ترایق طین مختوم شد و لکته و شراب و روغن کتد
 نیز مفید بود این ماده شیری که متغیر شده اگر کسی بخورد او را
 دوار و بیضه و بچیدن شک حاد شود علاج ان فی کتد و
 روغن نارین کرم کتد و در کتد با لکته و اگر شیر در معده بسته
 شود علامت ان غشی و عرق سرد و نافع و علاج ان
 متغیر با پیر مایه خوش طوف و قیده سرکه کتد
 یا فور ز بخرم یا حرق با سرکه پخت شد باب دوم در کتد
 بدن خشک و تیران اگر کسی را چیز بکشد و زنده اندک ان چه
 بود کتد باید که بالای موضع که زنده را محکم به بندند و محل زخم
 بکشد.

بکشد بعد از ان که مضغه سرکه و روغن کتد کرده باشد با بجمعه عکد و اگر وجه پخت
 بوجا مت دارد عرق کتد و سرکین باز و کونتر و فودنه و
 کبریت و خاکستر خوب بخر با بول و سرکه بدان موضع طلا کتد
 و ریت و نیک و بوره ارمنی و سر حوی و پشکیز و خمیان و
 شکطه اشبع و صلیت نیز مفید بود و ترایق کبر و اربعه و منرو
 و بطوس شد و لکته و با عارض کتد هر شود اگر نتوان دهنست که
 کدام نوع بوده است ابتدا لکته تا علامتی که بدان خاص باشد
 استفا کتد چنانچه کتد شود لکته حقیق مارا انواع ست و بدتر از انچه
 و علامت کیزدن ان الت که از موضع کیده خون سرون اید
 و بعد از خون صدید و منور شود و رنگش سبز گردد و خشک ریز
 و التهاب و عرق سرد و نواتر نفس و غشی و عرق و فواق و غیره
 حاد شود علاج ان الت که سر حوی است را بیشتر فراخ کتد و بجمعه
 بران نهند و مضغه بشرب برکان بکنند و بعد از ان روغن کتد
 و ابکا نه مص کتد و در ان مبالغه نمایند و بعد از ان ارویه جذبه
 مثل سیر و پیاض و بوره ارمنی و زفت و جاشیر و فرقیون بدان
 موضع نهند و اگر حوسه سی بران کرده ام چنان کرم بشکا قند و بر لیم
 موضع نهند مفید بود و اگر ان عضورا قطع توان کرد قطع کتد تا
 دیگر اعضا سالم بماند و ترایق کبر و منرو و بطوس و ترایق افای شاول
 کتد و سر و پیاز و کتد و حویل با شراب کهنه بخورند و آب منون و تخم کتد

و فلفل هر یک در دم زراوند مدوج چند بیکدیگر بکوبند و بعد از آن
 و سه درم از آن با شراب شاول نماند در غلج کند و گوشت را بشوید و کرده
 خورده مقدار در دم و سرطانی را بکند نیز مفید بود و باید که قطعی آن
 نرود و در میان شیر نشیند و اگر جمع بدن قناری شده باشد تریاقات
 استغنی آنماند و اگر موضع لیس خاص خاص متازی شده باشد اریه
 و اضمه بکار دارند و گوشت اگر ساری بری بایند و ابان و فربند و نقل
 ان بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب و مرزنجوش و برکسب و
 خلصه و حلیث شراب در دفع سموم مفید بود و بول آید نیز آورده اند که
 معجون تافع جبارا بر سر تخم زراوند مدوج هر یک یک درم سداب بری
 و کند هر یک درم که سه درم بکوبند و شراب بنشیند و متعلق با شراب
 بخورند و گوشت که اگر سوز عار با خود بیاورند و بایند و لعق کنند تا
 باشد لایع عقارب عقب ماده بزرگتر بود و بگردن ان سخت بماند
 و از گردن عقب خفقان و سترهای بدن و برودت اطراف حادث
 شود و کاهرا حساس سردا کند و کاهرا حساس لبیب و علاج ان است
 که بالای موضع بپزند و انرا بکند و عقب بکوبند و بران نهند
 یا حلیث کبر و عاقور حابا مقفندق و زرک و کبریت و عک و عکلم
 بدان طلا کنند و بکوبند که اگر موش و خفند غریزه بکوبند و بدو نیم کنند
 بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب بزرگ و خط و مالک
 و عصاره سداب و بادروج و پنچ منقل و عصاره چند قوی تر
 بود

شوره

به و پنچ کبر و فستق و زراوند و کاسنی بری بکوبند و بعد از آن
 و صبی زراوند و دیگران را بکوبند و بپزند و جوز هر یک یک درم و
 سداب و حلیث و مرزنجوش بکوبند و با انجیر بنشیند و سه درم بخورند
 و فردمانا و حلیث و سداب و بادروج و کینیم با شراب مفید بود و
 از ادویه مضیق خصوص کرفس اخرا از نماند و گفته اند که اگر کسر کرفس
 خورده باشد و اورا عقب بکند خلاصی نیابد و اگر ترب بادروج
 خورده باشد حضرت نه بپند و شراب حاض و عرق کلر و کاهوزیان بشیرت
 بخورند و غده اخواب و فرغ و تریاق اریه نیم متعلق فرورند و قدری
 بر موضع لیس عقب نهند و نوز عرق بنشیند که انرا حواره گویند و ان
 عرقی خود بپزند و دنیا از زمین کنند و زهر لایع کرم باشد و ان در فوای اجلاز
 و غریستان و عسک بسیار شد و چون بکشد بکند بعد از یک روز و زانرا
 کند و ان ماده خلاص بایند و اطباء انی معالجه ان بقصد کنند و فی
 ایال شیر پاش مند و موضع را بکوبند و بکند بیدستر و فرغون
 طلا کنند و حوالی انرا بکوبند و سیرک طلا کنند و این تریاق پند
 صف لایع کاسنی بری خشک و برک کبر و خطیانا و فستق و کشنه
 خشک مساوی بکوبند و با آب سبب بنشیند و در دم از ان با شراب
 سبب برش بپزند و اگر از ان التهاب شد بدست شود شراب فواکه
 یا برف بپزند و اگر خفقان عارض شود شراب سبب و فرص کافور
 بپزند و اگر طبعیت خنثی است حقه کنند و اگر زبان متورم شود فصد

زیر زبان عرق کتد و باب کشنی و کچین غوره کتد و غده غوره و انار
خوردند نهش ریتلا و عتکوت ریتلا نوع از عتکوت بشد و بروی نقطه
سیاه بود و زرد کتان او و دوشاخ بود که بدان بکزد و از انصاف است
و بدتر سیم نم مصبک و ان شپسته بر واد و بعضی سیم بشد
و بعضی سیاه و بعضی زرد و بعضی سفید علاج کردند ریتلا نیست
که موضع را بکند و کام روند و اب کرم بدان برزند و موضع را بکند
و خاکستر خوب بخی و قلیه و آب که تصفیه کنند و شویتر و تخم کرفس بخورند
و این تریاق شاول کتد صفت این فلفل زرد وند ایرا ناریم غا و قوا
زرد که مانی بوره ارمنی سرانارایه جو کوش در جنس مبع حبلیان
سرطان نیز بر مانی و بکشد و باب کرم برشته و در دم شاول کتد
و از کردن عتکوت زینا و قوا شکم و قشوره و در دت اطراف
انتشار غضب حادث شود علاجش نیست که کام روند و قوا بکشد و کوز
و سداب هر یک خردیم و اب صرف بخورند و نوع از عتکوت هست
که از اعتدال کتد سیاه و یا های کتاه بود و از کردن ان طموضع
و سیاه شدن این و طموضع حادث شود و هر او را ریتلا علاج این فصل
کتد و زرد کتان و اب خیار کدو و کچین مثل دل نایند و تلپین
طبع مطبوخ فزا که با قلع کتد و اگر ان موضع متعجب شود و تیر ورم
کتد و اگر متعفن شود یا مزج کتد و نوع دیگر هست که انداخته کتد
و ان عتکوت سفید بود که او را نقطه های سیاه بود و دست و پای او

بناست

بناست کتاه بشد و مکی بکزد و از کردن ان حکاک و عادت شود و انرا
بعضی و دروغ کلا کتد و پنج کرفس سر کیش مندر بران برزند و نوع
دیگر هست که قولیم لوبسیار و در از جو و از کردن او و جعه معده و قرو و غیره
و نوعی عادت شود علاج این نوع بخون ریتلا و کتد انرا با قلع است
فرادی خورد و از کردن او و عاف و قف و قولیم عادت شود علاج این
رب و سیب باب برف شاول کتد و شیره تخم خرفه و اب کاه و کاشنی
و خیار کدو و پیاز مندر و طین مخموم و جود و آب کثیر سفید بود و موضع لیس
باب کاه و مندر سیم و قازم طلا کتد و زرد کتان نوع است بعضی زرد کتان
و سراد سیاه بود و بعضی به بلون ناریم و این دو صفت بدتر بر زرد کتان
باشند و بعضی که کتد و علاج کردند زرد کتان است که موضع لیس
بیشتر یا سوزن فراخ کتد و معق کتد و شاداب غوره و پیکس و لیس
باغ و کل و پید شاول کتد و اب لایم و اب خیار کدو و پیاز مندر و موضع
باب خیار کدو و اب و عتکوت طلا کتد یا اب بنک یا اب و سر کدو اب
غوره و کل یا سر کین کاه و اب و ورق کتد طلا کتد و زرد کتان کتد که مکی
انگبین است و زرد کتان خورد هم بشد و کحل نیش در عضو را کتد
عطا و پید سر کین یا سو کتد چون بکزد و دندانهای خورد و بار یک
سیاه در موضع را کتد و تیر ان است که باقی دندانها و دندان
اورند و کتد اگر زرد یا ابریشم در ان یا اند دندان او بیرون
اید یا خاکستر و زرد کتان نهند تا بیرون آید و موضع را مقدر کتد

در باب کرم نهند و زبانی که در کردن رتلا در رفت بخورند علم بر ص
نوع از وزخ است و آن که گفته شد و را و نفعهای سیاه بود در موضع
خواب باشد و او نیز چون بکند دندانها در عضو را کند و علاج آن است
که یاره قزیر سرکاری بخند و در آن موضع بمالد با زرقطونا و صغ
ضام و زرد و شبانه روزی بکند و بعد از آن بر نق جدا کند تا دندان
پروان آید و باقی علاج آن چون علاج چهارم باشد سالامند را ماه
است سبب بعضی بهاری را دارد و دندانهای کرم و اگر در دندان
افتادش را بپزد و نشوزد و از کردن او حقت شد و در وجه و
التهاب و درم زبان حاش شود و علاج آنست که موضع را با تخم کدو
کند و شیر با لعاب بنکو و بدهد و یا بنیره تخم خرفه و باروغن کلا و بنفشه
شاد کند و سکه و مرغهای خوب خورند و اگر تبخیر نیز مفید بود و
گوشت ضعیف و فایده حقیقت در موضع نهند اگر بقیه از اینها
باشد در کردن او سرکه و کلا کند و نوع او است که او را در
نیش باشد و چون فرو برد در عضو نگارد و نفخ بیفتد و حرکت نکند
علاج آنست که او را بگویند و در آن موضع نهند و تراوند و حیطان
و پوست تخم کبرش را بخورند صفای با بگیری بشود که زردی از او
باشد و علاج آنست چون علاج زهرهای سرد باشد اما اینجوری باشد
سیخ بود و از کردن او درم عظم ظاهر شود و گوشت کبر جود
و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفی بدید و حضرت رساند علاج

ان

ان زبانی که در خوردن بطوس خورند و معالجات کرم خون رتلا استمال کنند
باب سیتوم در کردن ادوی و چهار زبان اماادی را
اگر خوردی مزاج باشد و کرسنه بود کیدن او در تریه علاج آنست که
زیت بر آن موضع بمالد و او را با قلا و سرکه با بخی را زبانه و سرکه
یا خاکستر زرد و سرکه طلا کند و اگر منورم شود و سرکه و قند و زیت
و به شمع رزمش زرد و مالند عضو شیر و بکند کردن و راحت
چنگال این حیوانات را بر او اند و آب را عمل طلا کند و بعد از آن
بسرکه بشویند و مرمر از ابر و زنجار و حول نقه و تو بال مس و شمع
و زیت بمالد عضو کرم و سبب در آن موضع بمالد و بنور و زیت
با سرکه طلا کند یا پاز و نمک سداب و با قلا و بادام تلخ بکند و با قلا
کند یا ورق خیار و فودنه با سرکه و نمک شاداب و آب کاه بر آن نهند
کلب کلب سبک دیوانه باشد و کیدن او و سواس و افکار
نامنه و اختلاط عقل و فواق و تشنگی و تشنگی زبان حادث شود و
از مردم و جایهای روشن کینند و اعضا خصوص روی سبز شود
در روی قهق پیدا شود و او از بکر و از تشنگی فریاد کند و چون آب
پیند بترسد و دور شود و باشد که او از سرکه کیند و خواهند که مردم را
بکند و اگر کبر بکند با کسی از فضل اب و طعم ایشان بخورند
او را این حالت حادث شود و بعضی را این عوارض بعد از آن
ماه حادث شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سبب در آن

و ریح دیوانه شود و علامت سکس دیوانه است که گرسنه و تشنه باشد و طعام
و شراب بخورد و از آب بگزرد و چشم او سبز بود و گوشهای او بخته شد
و چون مستان راه رود و او از شرش گرفته باشد و چون شخصند حمله کند
سکان از او از او بگریزند و کسی را که بگریزد باید که نکند تحقیق کند که
دیوانه بود است یا نه و بخوبی بماند که یا نه انان بخود که از آن موضع باید
بپایند و پیش سکان اندازند اگر بخورند که دیوانه بوده است یا نه
ببوط و جود بگویند و شبی بران نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخورند یا
بخورند بپزند و بپزند که سکس دیوانه بود است علامت است که جواحت را
نگذارند که ملت شود بخلاف جواحتی که از گردن کلنی ظاهر بود که دیوانه
باشد و باید که جواحت فراخ کند و بجز مکر مص کند تا خون بسیار
آید و بیاز و سدر و جرجیر بمان نهند با حلیت و آب جعد و سدر و سکنجبین
و زنگار هر یک درم و نوش در دودرم و فلفلس شست درم و ابل
بریان گردانند در دودرم سداب چادر درم و نخس سوخته چادر درم
بگویند و با سرکه بپزند و طلا کنند و این در باد را بپزند و در آن
جذب کنند و سم نجای کند اما چون هفت بگذرد شقیه بدین بطریق
بلبل و مطبوخ افیتون کنند این حب صفت آن است چادر بلبل
کا یا مشدرم افیتون شتقالی طیم نمک نمک درم غار یقون نیم
بفایع و جوار من هر یک شتقالی بگویند و با آب بالک و بپزند و شتقال
از آن شیرینی باشد و با لچین افیتون نیز مفید بود و غذای

جرب

چوب و گوشت مرغ و گوسفند و بچه مرغ و شراب کهنه خورند
و این که خورند باید که چند نوبت این سرخ کرده در آن اندازند و باید که
صیلت کنند که آب بخورد و اگر سبب بکشد که در گوشت که از پوست کفتار
یا از پوست سگ دیوانه آب خورده تا غایب بود یا انانی که از زرقا لعل بخورند
باشند و پوست کشت بپوشند و از آن آب خورند و اگر سبب
دیوانه بر موضع گرفته نهند یا بران کنند و بخورد مفید شد و تر یاق کبد
و تر یاق اربعه در دوا و الیون نهر زنده در دیک سبب نهند و بپزند
زراش کنند تا بسوزد و دودرم از آن باد دودرم جنطیان و بخورند که
بگویند و روز اول شتقال و در دودرم و در دوم و در سوم و در شتقال بار غنی
بخورند و دوا و الیون نیز مفید بود صفت لیم در اربع بشتقال و عسل
یک شتقال و عسل سبب و فلفل و در چمن هر یک نیم درم بگویند و با آب بپزند
و فرغی از آن و بکدرم از آن با آب گرم بخورند و اگر سبب و حمام احضار نمایند
عضن نمک و سکنجبین و ما هر یک موضع کردن از ابل و بپزید
از من طلا کنند و نمک و سدر که در آن بالند و بعد از آن که پاک شود پی
مرغابی و پیه کا و گوهر نهند و اگر سبب تمام بیت ایند بهر جود
و باقی علاج این مثل علاج عضن کلبه غیر کلبه بود عضن اگر از
گردن سوز و جوی و دت شود و بیار و خوردن با شون و کبیر
ضاد کند عضن اگر کبیر را سوز بگذرد سبب و بیاز بخورد

بکشد و در کربابی که غصه من بکشد و الله اعلم بحال الامور
 تمام شد فن اول در قسم طبع المله و من التوفيق فن دوم در
 ادویه و اغذیه و غیره مشتمل بر دو مقالت مقال اول در ذکر طبع
 ادویه مفوده و اغذیه مشتمل بر هشت باب اول در ذکر طبع
 ادویه و تاثیر آن بدانکه بهر شکر که انرا در بدن تاثیر از کیفیت
 باشد چون وارد بدن شود و از حارات غریزی او متاثر گردد اگر در بدن
 تاثیر زیاده از کیفیت که بدنه را محسوس کند آن چیز را معند گویند
 و اگر در بدن کمیت زیاده تاثیر کند اگر کم تاثیر محسوس شود کمیت
 در درجه اول کم و اگر محسوس شود اما مضرب باشد و در درجه ثانیه باشد
 و اگر مضرب باشد اما کم باشد آن کیفیت در درجه ثالثه باشد
 و اگر مضرب از بدن بپزد در درجه رابع باشد چنانچه ادویه سمیه و مایه دا
 د است که تاثیر دو باشد که در خارج باشد و در داخل همچون پیاز
 که ضاوان مفع است و اگر کم نباشد و محسوس هم چون سفیداج که اگر
 آن قانست و ضاوان نه و شاید که تاثیر خارج دوا مضاد تاثیر
 داخل آن باشد همچون کشنده که در داخل تغلیظ و تریه کند و در خارج
 تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوی مختلف باشد و شاید که قوت آن چنان
 مستحکم باشد که نشا انرا تحلیل نبرد چون ذهب و شاید که نشا انرا
 تحلیل نبرد اما بطبع تحلیل نبرد هم چون بابونه که در آن قوت قاض
 و تحلیل است و بطبع تحلیل نبرد و هیچ که ام زایل نشود و شاید که
 طبع انرا تحلیل نبرد لیکن بغیر زایل نشود هم چون عسل که

بطبع
 ن

بطبع قوت تحلیل نبرد و قوت قابضه و شاید که قوت مفتوح آن چنان
 ضعیف بود که بغیر زایل نشود همچون کاشی که مفتوح و مبره است و نشا
 قوت تقطیع و تطیف او تحلیل نبرد و تریه باقی ماند و چون ادویه مفوده
 بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت انرا قوانین نیست و ذکر کم بطول
 می آید بدینکه بعضی ادویه که احتیاج به سهولت است کثیفی نماید
 ادویه که در درجه اول از حارات شکر که بابونه افشین فند سفید
 معاش پوست ترنج خود و فانیه بطور دوس باشد که سبزه بزرگ لادن
 ش هده و ای در درجه دوم کشنده بوره ادویه با سبزه اطفار
 الطیب حبه هدر چنان حله فرجهون کشنده سبزه تمام صبر عنبر خند قونی
 شبت و ای در درجه سیم از آن کشنده سفید سبزه بزرگ سبزه
 سیرازیان فند رهن شنج حبیبان قرقل سقر فودر بلبل کشنده
 سعد قطره مانا زنجشک مشک طر آشج افوان سبک اسارون بی
 اهل که دیامر خور شون و ملز زباد فستق کرفس و می زوفا
 خصلت ها زوفا و ملز زره تحلیل نبرد عطر که بیت جگشت خند بدنه
 و ج را چند دار فلفل بیا زها شحطنا نادر و ج خونی و ای در درجه چهارم
 از کم کشنده که در خونی کدش موزج مایه لعل فلفل خود اسداب
 بری ادویه که در درجه اول از سردت کشنده ملبل ملبل و طوط خیار
 شنه ملبل انده اص سفناج بسده بقیه کله سرخ و ای در درجه دوم
 از کم کشنده کلنا ز شکر زرد الون لعل بلکودم الاخون حاض
 اند و ای در درجه سیم از آن کشنده کاهوشنه حاض و لعل که

جلالت ادویه که غلط و غلبت را بخیل برده که در بوس کبریا
 زراوند اکلیل و خرفه و هزار جان جوده جاشیر شقایق پیریا و
 اسقل با بود و رو با تر و کبریا و ارض با قافا اسارون افقوان خلجی
 زفت صمغ بطلان نام سوسن ترس قنار الحار عارینه مرزخوش
 فودنه صمغ مسیات ادویه که صلا با ترا بخیل نرم کند خورج و رجه
 اصطک زرک را بنیم مقل سدر و خج خورج دینه به بطایه مرغ مغ
 ساق کاو که سفند زفت صمغ بطلان ادویه که صلا با و دارم
 را ضم دهن اکلیل زرک و غفران ابرک کبریا صمغ بطلان مر
 مبعه اخیر موم حطر مرور شک غشایه ادویه که تفخ و ریح را بکند
 و بخیل بر دنیون انیمون با سه بختکشت و شیر تخم کزبر
 رخیل دار غفل جاما حیره زراوند تخواه کند زنبار کفس کرویاد
 سداب سحر سحر فلفل فرمانان ادویه که عضو را بشکند
 و سوزاند اسفیل زنجبیل راج سرخ و سبز حروف البان رسن تقطار
 البان سوعات سرکین کبوتر اهرق فط سنباده فرفون صاباج
 سداب فودنه سیر در اربع ادویه که بکشد و بکشد و بکشد
 نور کشفید بضم مرغ پنج بیروج کثیر است صمغ سفیداج ادویه
 که سرکین و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 شقایق اصغر شقایق اصغر ادویه که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 جوده زرقای خشک کرویاد حروف فودنه قنبیل شیخ سونیز ورق شقالو
 ترس ادویه که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 کلزار

کلزار دم الاویخ نیم کل حفض کل از سر کبریا کافور کند رلسن الحار زره مصطکا
 لغتاع نشاسته به ماز و فطور بلخ زبونت دانه جو شرو کشتی زلفیج
 ادویه که در زهره و کزبر کلزار اغذ صمغ الوان زروت اسفنج
 ورق بلوط دم الاویخ زفت زراوند لسان الحار زره ابرک صبر طابن
 مخموم ادویه که در زهره و کزبر کلزار اغذ صمغ الوان زروت اسفنج
 رانیج صیبن ادویه که در زهره و کزبر کلزار اغذ صمغ الوان زروت اسفنج
 اشتان نمک مردانج نوبی صمغ صدف حرق انزروت استه خوما حرق
 حشمت ادویه که در زهره و کزبر کلزار اغذ صمغ الوان زروت اسفنج
 اکشینه ادویه که در زهره و کزبر کلزار اغذ صمغ الوان زروت اسفنج
 زور دکافور کافور زبان به سید امرو کشتی زلفیج طابن کشتی زلفیج
 زعفران دار چمن کل سرخ دروچ هلیل به لاله و کزبر و کزبر و کزبر
 شیرین صندلین با سس شقایق قاقاق و فودنه و کزبر و کزبر و کزبر
 عود تغتاع سوسن سنبل سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید
 مورد اسطوخودوس نیج ابرشم آمل بهمنین بهمنین بهمنین بهمنین
 مشک نارنج پوست ترنج ادویه که در زهره و کزبر کلزار اغذ صمغ الوان زروت اسفنج
 لنگو جز بویاد از چمن هلیل کل سرخ زرنبا و طابن کشتی زلفیج طابن کشتی زلفیج
 مشک طر شیخ تغتاع سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید
 سداب فودنه سیر در اربع ادویه که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
 حاما کشتوف مصطکا نار دین و فلفل قنار قنار قنار قنار قنار قنار قنار

mandeg.tarikhema.org

tarikhema.ir

میلون حبه الحنظل کف کف حبه الزلج با قلا کتود لوبیا قره قوچین داره
 و اجنبی سبب جفوزه فتق کینه احتلیت قسطرینا و خفته
 الثعلب قاتل رخیل سوخا ن سفوف ریش کینه و کینه کینه
 سدر کینه و بره پینه فایده شیره پیش از کتود لوبیا قره قوچین
 بادام مغجوز باب دوم در جوش کدوم کرم ورم است بدرم اول
 و نان ان بهترینه است و غذای نام دهد و دیگر کوارد و کلیه فربه کند
 اما سده آورد و غذا کتود از کدوم و است جوش و مینور
 و شکاب میرد و مرطوب باشد و خشکست در اول و در خواست
 و روت ان خلافت و ان غذای لطیف بسیار دهد و زود
 گذارد و انرا عطرین و درخت نام بزند یا بشیر و شیرینی خوردن کاو
 بارد یا است فکین و غلیظ و غذا انکه در فایده و مصلحت ان
 شیر و درخت باغ عسل بارد یا است فکین و غلیظ و جوش کدوم
 و سوداوی بود و خوبهای شفته از دواب ان مطلق و جوش او قایض بود
 و انرا با جوش درخت باغ بارد یا است فکین و غذا انکه در دواب ان لطیف بود
 ریه و حلق و امراض سینه را مفید بود اما فایده و مصلحت ان که در
 باشد بخود حار و رطبت و غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادار
 و تقویت کند و صفای لون و سینه بدین پدید آورد و لوبیا سیاه
 و سبب باشد کرم تر باشد و ادار ان پشته بود لوبیا خورشید بخود
 دارد و لوبیا قوی پشته برش بارد و رطبت و کیموس از خورد بود
 و نهایی کرم و سرفه را مفید و دندان را مضرب و مصلح از مریض باد

لو

بو کف حار و رطبت دیگر کوارد و ان دغد کند و معده را زیان دهد اما دفع
 پیوست کند و بره پینه آورد و قوت باه دهد و مصلحت ان شیرینی خشک یا رطبت
 و معالجه خفونت حلق و تر و سهر و ضعف باه را دفع بود و لوبیا سیاه پشته بود
 و نبات آورد و برش حار و رطبت تر و معالجه امفید بود و قوت باه دهد
 شاید حار یا است کفیف و مصلح بود و شربت جاع ضعیف
 و سلس البول را مفید بود و مصلحت ان شیرین تر و قلم خشک تر باشد حار یا
 پس بود مصلح و مقوی قلب و در ادار عاف باشد باز دارد باب سوم
 در لحم و البان بهترین گوشتها گوشت کوسفند است و خضر نیز از قمل
 بود و نه پخته از ماده و بسیار مری به از انکه موی و جو آکنده به از مخلوط
 بود گوشت کینه حار و رطبت و گوشت برار و رطبت پشته بود
 گوشت کینه حار و رطبت و رطوبت کتود گوشت کینه حار و رطبت
 سرد و تر باشد گوشت بز سرد و خشکست و بهترین بز باد و کله رطوبت
 گوشت کیش بغایت بد بود گوشت کله سرد و خشک بود و غلیظ
 گوشت کدو سال مفید است و زود تر و نرم شود گوشت کدو کرم
 خشک باشد و بهترین کرم گوشت کدو است کرم و خشک باشد
 و لوبیه و فایده را مفید بود گوشت کدو کرم و خشکست و بهترین کدو
 خورد گوشت کدو کرم و فایده و غلیظ باشد و انرا با قوایله خورد
 گوشت کدو کرم سرد و خشکست و غلیظ بود و انرا ولی الت کدو کرم
 کدو ان اجتناب کند گوشت کدو کرم سرد و خشکست و فایده بود

حار و رطبت
 و سلس البول را مفید بود
 و مصلحت ان شیرین تر و قلم خشک تر باشد حار یا

و بلغم شد و در بار و طبع و تبیین کند و معده را مضربد
 بارد باین جو ای شیرین جو تبیین طبیعت کند و ای ترش شد معده را
 مفید جو ای بار و طبع تسکین عطش و خون و دفع خمار کند
 و در معده نارسود و معده را مضربد و ترش معده و بوی و کشت
 حار یا بستی و مقوی معده و دفع جو و بوی و ترش خوش کند و کشت
 آن طار طبیعت و غذا بسیار دهد و دیگر کار دارد و خاص آن طار بله
 یا بستی و تقویت معده و دل و دل خفقای غشی و غلبانی صف
 کند و تخم آن حار و طبع و مساوت با جمیع سرد کند و بوی ترش
 دفع مضری و باکند و بوی آن اگر در پیشانی مالند دفع صداع بخاری
 کند تا رنج لطیفه باشد و خواص این شد لیو در طبیعت و جهت
 آن چون در پنج جو از آن ناریسیده شد بار و بایس جو و مقوی
 معده و ای رسیده شد بخاری مایل باشد و اعصاب و اوجاع مفاصل
 را مفید جو عز گرم و خشک و مقوی به و معده و مولد خلط و
 معده معده شد جو شد تا ریح حار یا بستی لیکن حار آن پشتر از
 بیست و پنج و آن تر شد حار و طبع و مقوی باه و دفع برودت شد
 و ای کهنه شد گرم شد قدر حار و طبع غذا اندک دهد و تقویت
 باه و دفع مضرت زهره کند باه حار و طبع غذا بسیار دهد و منی
 بسیار دهد و سینه و بخاری پاک کند و مصلح آن شربنی باشد و ای
 تلخ شد بیست مایل جو و مفتوح و مصلح و دفع فضول قشق
 کرم و خشک و مقوی باه جو و معده و سینه و کشتن هوام
 نافع

نافع جو در پست آن مقوی معده و دفع غشای جوین و خشک و مقوی
 کرده و باه جو و معده و طحال را مضربد و بخار و سینه بار و یا بستی
 و دفع اسهال و قی شد کند کثرت و جمع لیم بارد و یا بستی و فایده کث
 بطریقه و قبض شد بقوی معتدل است در کیفیات اربعه و بقوی بارد
 است بدرجه اول و معتدل در رطوبت و بیست و غلبه است و سینه
 و ریم و غلبان دم را مفید جو و حبس و تغلیظ دم کند
 و رطوبت و غلبان خلق و سینه و سهل شود جو زرد بار و یا بستی و تقویت
 معده و کبد کند و لیکن عطش و منع قی و اسهال و سینه بکشد
 زرد و بار و یا بستی تقویت معده و دفع قی و مکن صفرا جو
 و ای شیرین جو کرم و تر شد و ادرا و سرعت الجدار و تقویت
 باه کند و ای شیرین نباشد بارد و رطوبت جو و تولید رطوبات فضا کند
 و مصلح خورده سکنجینی جو خورده بارد و رطوبت نه و بوی آن
 تقویت قلب و دفع کند و شمع آن در شد و معده را مضربد و باه
 بارد و طبع تب محرق و جگر گرم را نافع جو و معده را مضربد
 و مصلح آن شربنی شد حار و طبع خلق و سینه و معده را مضربد
 جو و ادرا و تقطیع بلغم کند و ای کبدان قی کند و دفع بلغم کند
 قدر حار و طبع شقیه سینه و بخاری و مثانه و مولد صفرا جو و خشک
 ادرا و غلبه مقوی باه جو و بارد و بلغم را مفید جو است از هم لطیفه
 باشد تر و معتدل است در حار و برودت و رطوبت بدرجه

خوار

دوم و سعال و خشونت خلق و امراض و الاات متفرقه را مفید بود
و مانع عطنی از ترشیت در حوائط از ترنجبین کدست و در
تلبین پخته که کفین حار طبت و مقوی معده و مقطع بلغم بود
و قتیق جاری کند و باد شکم را عمل طبع این حار و بابس بود
بهتر نیز آن عمل مفید غشوی بود و فایده آن جلا و تقطیع بلغم
و برودت بود و بضررت آن احداث سحریت و تولید صفا و مصلح
آن حوضات شد خشکی حار با سست و فایده آن چون فایده
عمل بود بلکه در کتب یاق و اشفاق قولنج نافع شد باب پنجم در بقول
کا هو بارد و رطبت تشنگی بنشانند و در دهن هم شور و خون نیک از آن
تو که کند و غاب آورد و دفع نزل کند چشم را مضر بود کاشنی بارد
بود و بابسیت و دفع تشنگی و تسکین صفرا و کس و عارت جگر کند
و بشته مفتوح بود و غنای بارد رطب بود و غذا بشکود دهد و در دوزخ
و خشونت خلق و سردی را مفید بود کرب حار با سست و آب آن
مسهل و در رات و تلبین الاات صدر و نافع خار بود و حجم
آن قابض و مفید و مولد خون و مصلح آن که شیت کفر به شد
سرمق بارد رطبت تفتیح شده و تلبین طبیعت و منع یزقان
کند بقدر احتیاج که باشد و انرا بقاء مبارکه نیز گویند بارد رطبت
و دفع تشنگی و حوائط بود و التهاب و تب محرق را مفید بود و موله
و با هر مضر بود بر حار با سست محلا و مفتوح کرده بود و ضار
ان

کسر

ان که نزن عقوب را مفید بود با سست حار با سست و مقوی قلب
و مفتوح و مانع خفقان و مانع لیا و درافع سودا بود و بری و بهمن
خوش کند و معده پاک گرداند و تره و انرا نوع از رزق مقوی
و درافع بلغم بود و غنای حار با سست و مقوی معده و کبد و فی و
اسهال بود و گرم بکشد و تقویت باه کند طریق حار با سست نشفت
رطوبات کند و الاات صد و سیه را مضر بود و حس و ذوق باطل کند
سیندان حار با سست و مفتوح و در و مقوی معده و صرع را
مضر بود کینه سرد با سست تقویت دماغ و منع بی رات
کند و خفقان و معده گرم را مفید بود و باه را مضر شد کدر حار
با سست مقوی هضم و مقطع بلغم بود و صداع آورد سید
و شیت و کرم و تشنگی و تقویت معده نماید و بار بار بشکند
شلف حار رطبت مقوی باه و بصیرت و الاات صدر و مفصل و تقویت
مضید بود و غذا بشکود دهد کدر حار رطبت غذا بسیار دهد و مقوی
باه و مقطع بلغم بود و ادراک بود کند و سینه و خلق را مفید شد
اما دیر کوارد و ردی الکیموس بود حار رطبت آب مقطع
و ملطف بلغم بود و مفتوح و مقوی شت و حجم آن دیر کوارد و
زود متعفن شود و منقرض بود جفند در ربع آن خلاف
کرده اند که بطحال را مفید بود و محلا و ملین و مفتوح بود بر سط

که بوی قنبر که در او است اما ردی الکیوس بوی باز حار طبیعت قطع
بلغم بود و آلات صدر پاک کند و معوی به باشد و در دفع ضراحتلاف
آب و هوای نظیر نیمه حار یابست باد باشد کند و در ابرو و عین
طبیعت و مقطع بلغم و محلول بود و معقومت با فرسودگی کند
و چشم را مضبوط کند و حار و طبیعت تقویت به کند و شقیه بدن
و نوری و آلات صدر و آلات بول و قطع بلغم کند و بوی بدن
خوش کند و بوی بار و یابست بهر تکیه صفا و حرارت و تشنگی
و منع غشایان و بیارات و اسهال کند و معوی قلب و معده باشد
که و بار و طبیعت ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت نرم نماید
و معده از یاق کند و بوی آن مختلف الا خوارت آن حار یابست و
مطلق است و جو آن بار و یابست و قابض و معوی معده بود
و خضت آن فساد لون و احداث امراض سودای بود و جگر
و طحال از یاق کند که حار و یابست محلا بود و عرق النار
و طحال را مضبوط و در ابرو طشت کند و گرم شکم را بکشد و تریاق
معموم باشد و آن محلا باشد سده طی را بکشد و بلغم از معده
زایل کند و اشتها آورد و یابست ششم در نوا بر آنک حار یابست
تحلیل و تخفیف طوبات و منع عضونات و تقویت نظم
کند و کثرت استعمال آن ضعف به و بصراورد و بوی بار و
یابست بود و معصا و منع عضونات و تطفیه حرارت و تکیه

دفع تشنگی کند و اعصاب میرود و مضبوط و خفیل حار یابست
جگر و معده را قوت دهد و باد را بکشد و حار یابست
باد را بکشد و بلغم در طوبات را بکشد و معده را مضبوط و دفع ضراحت
کند و حار یابست بخفیف و لطیف اختلاط و تقویت معده
و تقویت شام کند و زردی حار یابست باد را بکشد و بلغم را بکشد
و معوی معده باشد و حار یابست بود و طوبات معده کم کند و جگر
در کرده و بیماری را مضبوط و در ابرو بول کند و حار یابست
و نفخ و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضبوط و حار یابست
بود قطع بلغم و کسریاج کند و حار یابست از ایل کند و کسریاج حار یابست بود
و قابض و دماغ بخار و صداع بود و قوی و جشای خامض را مضبوط باشد
و حار یابست بود باد را بکشد و سده بکشد و معوی بصر بود
و در ریا جین و طیب کل سرد و خشک و معوی اعضای
باطن بود و جوی آن معوی قلب و دماغ بود و حار یابست
صمغ و لثوه و فایح را مضبوط بود و آن گرم و خشک شد و بوی آن
خواب خوش آورد و در دماغ را قوت دهد و کسریاج معطل است و یاق
بخار و صداع بارد و سده دماغ را مضبوط بود و چشم را روشن کند و تشنگی
نیلوز بارد و طبع اند صداع گرم را مضبوط باشد و حار یابست بود
روغ آن موی رسیده کند و حار یابست بار و یابست بود صداع
مفید بود و صفا و تشنگی نبشند و کذب بدن عکس بود و مضبوط بود
حار یابست بود و معوی دماغ سرد و منفح و معوی قلب و تریاق

زهر با جو و دهنج بترکند و خفکان باز دارد و غیر کرم جو و در رطوبت و سوت
معتدل و مفید و مقوی دماغ و حواس و مفتح جو و حار و بالیست
و مفتح و مقوی قلب و دماغ و مفتح جو و جاذب ان بوی زمان خوش
کند و خوردن ان رطوبات معده را کم کند و قابض بشد غالبه مفتح
بوئیدن ان مسکوت و مصروع و صداع بارد را مفید جو و صفاد ان
اودام صلبه انرم نماید و افتقان بدان اوجاع رجم را مفید جو و صفاد
بارد و بالیست خفکان و حیات حاده را و صداع کرم و حاکرم را
مفید جو و سنبه حار بالیست مقوی معده و دماغ و مفتح سده
و اوجاع صداع و برغان را مفید جو و لای حار بالیست موی بر و ماند
و چون بخورند ادرار بول کند و جنین میت را بیرون آورد و بلغم زایل
نماید زباد کرم است بدیم سیوم و رطوبت و بیست معتدل جو
باب دوم در ادویه مرکبه باجم و کیفیت ترکیب ان ادویه و بیان ان
مشتمل بر بیست باب با اول در کیفیت و ترکیب ادویه و بیان قوت
و امتحان نریاق بدانکه کسی که ترکیب ادویه کند باید که او در تنگ
نازه حاصل کند و انرا از خاکشاک و غبار پاک نماید و ادویه را
که انرا باید گرفت جدا جدا بگویند تا قوت ان ضعیف نشود
و چون به پزند بگویند و وزن همه درست گردانند و همه را با هم در
ماون سخی کنند تا باجم امخته گردد و اگر بعمل مجنون کنند عمل خود
ستوی خوش طعم را کف بگیرند و ادویه را در میان او بزنند تنگ
بهم میزنند و در ظرف بزنند و باید که ظرف مملو نباشد و سر

ظرف

ظرف نباشند تا سرد شود و امخته بکوبند هر روز زمانی برسد ارد
تا بخار قلع بیرون برود و از فساد و غلبان ایمن شود و اگر که قلع
سازند که در ان صمغ شنبه بخیسانند و ادویه را بدلتج بشنند و الا
بابی اندک که ادویه بهم ملحق شود بشنند و قلع سازند و در سایه
خشک کنند و تا خشک شدن هر روز انرا بر میکردانند تا کرم نزنند و
و اگر مطبوخ را تر تیب کنند مثل عذاب و الو را بشویند و گیاه ماو
تخمها را پاک کنند و اولیوها و پنجهای نیم کوفته در دیکه بزنند و بعد
از ان تخمها و بعد از ان فواکه در عقیق ان گیاه با سیر بزنند و شقه
ویند و بر سبب و شش و شکوفهای در اخوه باید ریخت و اگر فستق
در مطبوخ کند انرا در خوقه کتان بپزند و در وقت فرو گرفتن
در دیکه اندازند تا دو سه جوش بزنند پس بپاشارند و ترنجبین و
و شیر خشک و خیاشنبه بخیسانند و در آب کرم حل کنند و بعد از ان
که مطبوخ فرو گیرند و صاف کنند بر سران بزنند و اگر که با مطبوخ
سروار و ج جو مثل ابار و صبر و تربد و سوربخان و قهونانرا
بگویند و بپزند و حب سازند و فرو بپزند و در عقیق لجن مطبوخ
پاشا مند یا کف از ان مطبوخ بردارند و سروار و ج در ان
بپزند و پاشا مند پس در عقیق لجن مطبوخ پاشا مند و اگر
تخم خند بریان کنند در ظرف نو بریان کنند یا تا و در دست تنگ

کرم کند و از آتش فرو گیرند و شمع را در آن برزند و برهم میزند خدا که
چند آنکه بوی آن بیدارید پس فرو گیرند و ادویه جگر مثل توتی و کل
و حجر الاثر و در و نوشادر و امثال آن در قاون بگویند و باب سحر
کند پس را کند تا فرو نشیند پس آب از آن برزند و خشک کنند و
و بعد از آن بسایند و غسل ادویه جگر مثل کبریات و اعلیایا و جنت
حدید بدین طریقه بشویند و ادویه که بیاید سفت مثل سرطان و
لبه و کبریا در گوزه آب بنیده کنند و در کل گیرند و در شور دهند و
سرطان را دست و پای جدا کنند و شکم بکافند و باب و ملک و قاف
که تر نشوند و بعد از آن باب خالص بشویند و انگاه استعمال
کند و اگر در جواب بنهند بگویند و در دیگر اندازند و اگر خواهند که
آب کینه بسوزانند در گوزه نهند تا کرم شود چنانکه نزدیک که امتن
شود پس بردارند و در آب قلیله اندازند و بسایند و صدف
و شمع را نیز بدین نوع در کل گیرند و در شور دهند تا کوب شوند و
بگیرند و در ظرف مسین نهند و سر آن بخیمر بپوشند و در شور
نهند و اگر کسی را بسوزانند آنرا شکم از بند و پیل و پیل و
اطریحوت نند و صاف نمایند و آن آب در دیگر سینی میجوشانند
و آن صفای مس کرم میکنند و در پنج آب سوزانند تا بپزد یکبار
چنین کند بعد از آن فرو گیرند و آنچه رسیده باشد بردارند و باز
بر سر آتش نهند و قدر بول کا و بر سر آن برزند و دست یکبار دیگر آن

صفای

صفای را کرم کند و در آن اندازند و رسوب این را بهان رسوب
ضم کنند و بایند و قولاد را نیز چنین اما سوختن فقره چنان باشد
که فقره را بسوزان بسایند و بعد از آن در آب نمک بپوشانند و در کف اینان
تا محرق شود و اگر در آن کیریت زرد در آن اندازند که سوخته شود
اسیر این چنین بسوزانند و اگر زرد بسوزانند آنرا بسایند و بسایند
و پاره سیر این زبان بسایند و با هم بکوبند پس با کت تا سرد شود
و باز بسایند و پاره دیگر سیر این زبان بسایند و باب نمک و کف اینان کنند
و میجوشانند تا آب نیست شود پس در قاون کنند و بسایند اما
زمان بقای قوت ادویه هر که و وقت استعمال آن بیاید و نیست
که تر باقی گیر بعد از پنج سال یا هفت سال استعمال کنند زیرا
که تاثیر و قوت آن این مرکب بلامضت بعد از این مدت بطور
میرساند و تا سی سال قوتش در تن اید و بعد از آن قوی شد اما
نقصان پذیرد تا بشت سال رسد انگاه چون معاجین کبار
باشد لغاتریاق توفیقیت قوی شد و استعمال آن در سوم و ادویه
ماتله و هوش هوم و افامی کند براق غرغره و منرد و بطوس
بعد از شش ماه استعمال کند و قوتش تا هفت سال باقی شد و قوت
انواع و اندر خون و عصب بعد از دو ماه استعمال کند و تا سی سال
باشد و قوتش را روحی و پارس و بر شش بعد از شش ماه استعمال

کند و تا نیش تا سه سال بفرستد و او را لشکر و محوش و ماده الحویه
و اطباء فلان بعد از دو ماه استعمال کنند و تا سه سال نیکو بود
حبوب و معاجین و حارشات مهمل مثل معجون خیارشیر و شیرین
و سفوفی فی الحال که ترک کنند استعمال کنند و تا دو ماه نیکو شد
و قوت دهد و صمد تا شش ماه و تا هم نیز عین و غلات تا شش
نزد شد استعمال توان کرد و لیکن چون بوی لثه متغیر شود
بهر کار نباید الا در غلظت بلبان و مویهای و رخی که نه نشود
بهر لغوا اما اگر در روزی که بسازند استعمال توان کرد و قوت
ان تا چهار سال باقی شد و مطبق فی الحال که عجز نند استعمال
نمایند و چون ده ساعت بران بگذرد ضعیف شود اما
امکان دارد که بخوبی تریاق بدان کند که کسی که روانی مهمل بود
یا سحر و یا شیخ منظر بخورد و بعد از آن نیدرم تریاق بخورد و اگر
اسهال بعد از آن که باشد که ده شد منقطع شود تریاق خورست
و با ندرم بخورد و عوسسی دهند و مارافه و تا یک از موام قائل ابر
او حلقه است که اگر خورس نیدر تریاق بقولست والا
که ضعیف با معشوش بود و تریاق استعمال نکند و قوت و ضعف
انرا نداند استعمال نباید کرد و نندار شود و در دفع کردن لثه
مارافه و کلبه کشتال و در کردن عقوب نیدرم و در کردن
زنبور دایک و نیم با سر که و کسی که دوی سی خورده شد نیم مثقال
یا کشتال

یا کشتال بخورد و کبر اگر در کینه و سیال مزخ باشد یا در مده
و امعا و اجنا و شہوت کلبه زناقص بی تب جلد و دو کلبه بخورد
و کبر اگر صرع و سکنه و فالج و نفقوه بود نیم مثقال یا کشتال
بخورد و باب سداب و کسی که قولنج باشد نیدرم و در سسقا
مثقال و سهال و قروح امعا نیدرم باب سحاق و در ضیق نفس
دایک و نیم یا کشتال غصصا و در خدام مثقال باب اقبیون
و کا و زبان و در خصا و کلبه و مثانه نیم مثقال باب کرفس و در
هضمه دایک و نیم با شراب و در ضعف شہوت و شہوت کلبه یا کشتال
با شراب و در اجناس طشت یا کشتال باب مشکطه شمع باب دوم
در تریاق نیدرم کبر و لثه تریاق کبر و فاروق کوبیده تریاق
جلیل القدر عظیم المنفعت شد و مقومت باز نهر و اودوهای
تسال کند و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح معا و سهال
و نفس دم و بوسه و معض و قولنج و در معده و سفا و کرم
شکم و صداع و صم و ضعف بصر و خدام و رقی و اوداج مفصل و
جمع انراض سوداوی و بلغمی مفید بود صفت اقبیون غصصا
چهار شت مثقال قوس افافه و قوس اندر و خون ارغره کافور مثقال
فلفل دار فلفل و کلبه چهار مثقال تخم شلمبری سیب تبری
ورق کل ایس غار نقون رب لیس روغ بلبان از هر یک دوازده
مثقال زعفران و زنجبیل ربوبید فطر اسایون فطر نعین خود

موزن جیل مریخون مرطوب خود کس فلفل ایمن فلفل سودا کنگر زرد
 مشکطه شمع سنبل روم ققاع ادرخ صغ بطم سنبل الطیب
 جعه هر یک شش مثقال میوه سیاه تخم کرفس سلیا لیون خوف پایا
 کما در برش ناخواه کما فی طوس عصا ره لخته البیسن تا درین اقلیطه
 شمع جیل ورق ساج مورد جنطیان ناراز باد طین مخوم زاج محرق
 حاما جنطیان قو صغ عربی فردمانا اینون افاقیا هر یک چهار
 مثقال دو قوقه مقل الیهود جاجش سکنج جند بیدتر بادا زرد
 قشور بون بارکند راوند مدح و طویل هر دو مثقال عمل کف
 گرفته ده رطل شراب ریحانی بی غش سه رطل و نیم ای که گشتی شد
 بگویند و جمع و عصاره آن بخوشا نند و ادویه گرفته سر و غل بیان
 ملوث گردانند و در عمل آب کشند و در ظرفی نقره با جیه کتد و ظرف
 مملون زند و هر دو روز سر آنرا بیدارند و بعد از سی
 استعمال کتد و بعضی بعد از پنج سال کتدانه و بعضی بعد از ده سال
 و بعضی بعد از دوازده سال تراشید و آنرا غصا نیز گویند
 طریقی آن است که نازه در خمیر گردند و بریان کتد پس از خمیر
 برد کنند و باب آنرا سخن کتد و با هم جندان دقیق کرسند یا میزند
 و دست بر و غل کتد و آنرا افرافه سازند و در آنرا تخم مصطکا
 دار شینشان قصب الزریره سلیق قواسارون عود بیان هر یک
 شش مثقال ققاع ادرخ و غفران هر یک دوازده مثقال الحوان
 بیست مثقال دار صبر حاما هر یک بیست چهار مثقال بگویند و بخیر
 به پزند

به پزند و شراب ریحانی با بید مویز برشته و دست بیان جی کتد
 و آنرا فرض سازند و فرض افغی جوان ماده شکر سبزین حاصل کتد
 و ماده آنرا بیان بدانند که آنرا چهار نیش جو و نر نارونیش و جواش
 بیان بدانند که بغایت سخت کتد و سبب برشته و چشم او سرخ جو و باید
 که در بهار فید کتد و در روز از سر و در بیان او مقدار چهار انگشت
 جدا کتد و میزند و باقی را برست بکنند و شکافند و پاک شوند
 و در دیگر کتد آنرا نهند و آب درین برزند و نمک شافرها نیش
 در آن اندازند و بخوشا نند تا مهر شود و کشت و آنرا آن از هم
 جدا کنند و کشت فالحص در تاون نیز بگویند و با ربع آن کتد
 بپایزند و با هم بپایند و با هم لکسند و دست بر و غل بیان جی
 کتد و فرض سازند و در سبب خشک کنند و چون در آن نداوتی نماید در
 ظرف آلیکد کتد و کتد دارند تریاق غوغه قایم مقام تریاق کتد
 صغفه آن حاما مرطوب هندی ساج کتد همیشه و فلفل دار صبر قویون
 قسط مر جنطیان هر یک دوازده مثقال ققاع ادرخ عصا ره لخته البیسن
 مقل ازرق هر یک شش مثقال عاقر قرقا راز باد زبانه کبریت خام تخم
 شست پسر و ن فردمانا فرنیون نار و غل شکافند و رطل با قلا تخم
 کرفس کوهر دو قوافیون سنبل الطیب هر یک سه مثقال کتد
 خشی ش سفید فلفل هر یک سه مثقال نیز البیسن بیست مثقال سلیق
 درق کل فرض اند و خورون هر یک شش مثقال تخم سداب یک مثقال دانه

تدریج ساق شمر یک دو مثقال روغن بلبان بیت چهار مثقال
 قعاق مرغان مثقال و نیم عصا ره قصوم شست مثقال ورق ترنج سبز
 مثقال این کو فتنی بشد بگویند و صغیرا در شراب حل کنند و با سه جندان
 ادریو عمل برینند و بعد از شش نیم مثقال یا یک مثقال بخورند بزایق
 زهر با و بادای غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را معینده
 صغیرا خطیبا نه جالغار را درند مرغان وی بگویند و با سه جندان
 عمل برینند شربتی که مثقال ترکان الاغ و فلفل ایض فربخ که قاشق
 هر یک درم مرا فینون جالغار هر یک مثقال درم خطیبا نه زرا و بند
 طویل زعفران جدر و اغصل هر یک درم نار درم عاقوقه و فینون
 هر یک درم چند سبزه بگردم بگویند و با سه جندان عمل برینند و بعد
 از شش ماه استعمال کنند بهر دو نفوسه از ترایا قها بزرگ است و منافع
 پیشمار دارد سبزی و فلفل سفید سیاه سورخان جوده سیر
 بری و دو قوال کلیل الک خطیبا نه روغن بلبان مقل هر یک مثقال
 اسارون سفید هر یک درم و نیم سبزه کندر خود سفید
 عود بلبان اسطوخودوس ادرخو قسط سلبا لیبون کما قسطوس
 منه دار فلفل عصا ره لحیدة التیس چند سبزه جالغار شراب معده
 هر یک شست درم مرز عفران عاقوقه نیم سدای نه خیل دارین
 علقه نیم کثیرا هر یک درم فستق نار درم مصطک وضع عرق
 قدر مانا فینون بزر الینج ورق کل منکطر شیخ هر یک بخورند

ادریو

ادریو بگویند و صغیرا در شراب حل کنند و با سه جندان ادریو عمل برینند
 و بعد از شش ماه مثقالا بخورند بزرگ شست بزایق و منافع لیبار دارو
 دارد صغیرا زعفران بزر الینج سفید هر یک درم فینون فربخ
 هر یک شست درم سبیل میکسایله هر یک درم ازده درم سبزی و فلفل
 هر یک درم اولاد نهفته نوش درم سدای بری منک کافور
 قاقا دارین سبزی هر یک درم مرز عفران عاقوقه دار فلفل
 هر یک درم سبزی چند سبزه جالغار هر یک درم درم زرد تپا در
 روغن عرق بلبان قسط هر یک مثقال جالغار کشته بلبان سیم
 در موفات مغر و فلفل اولاد نهفته بید عود خام کا و زبان هر یک
 درم کهر باخمی کاسنی کثیرا هر یک مثقال صندلین طباشیر هر یک شست
 درم فربخ فینون ورق کل هر یک شست درم در روغن عفران
 عینر هر یک درم سبزی چند سبزه جالغار بلبان کافور شست
 کلار منه هر یک چار درم کافور بگردم منک بگردم بگویند و شراب
 سبب برینند و مثقالا شاد و کشته مغر یا قوی اولاد نهفته
 مثقالا بید چار درم با قوت رماتی و درم بلبان صندل سرخ
 بهمن سفید کل محنوم ریوند جنبی هر یک درم درم ورق رز
 مثقالا جالغار در در مثقال و نیم لعل کهر با عقیق نیلور زرد
 کثیرا نیم کل عود بزرگ ترنج کا و زبان بلبان سبزی نیم کاسنی
 کافور عینر شست هر یک درم طباشیر صندل سفید ورق کل

هر یک بخورند با روغن زنباد در روغن هر یک در روغن مشکین متقال
 این شمش سوخته بکدرم اول طبله کایک هر یک است درم کلاب قند
 هر یک سنی شرباب سبب و آب انار شیرین هر یک است درم مرغ
 قند و قند و در چتر مرغ شکسته در روغن هر یک درم
 زرنبا و کباب قافله هر یک درم ناز شک عود شنبه ساج هر یک
 سه درم مصطکی متقال عنبه شیب درم مشک متقال و ورق زرن
 بند درم ابلج در آب مویر خیسایند فک کرده باند درم مجموع
 کوفته و بخت و بعل طبله بشند صبح بارد و ورق کلاب شیرین
 سفید کا و زبان هر یک در می کشند فک متدل هر یک بخورند گرم
 نورک مغز خیارین و کدو هر یک درم زرنبا و زرنبا و زرنبا و زرنبا
 سه درم لؤلؤ شفته کباب هر یک درم کدو و بشیر و بشیر
 بشند آخو خفکان گرم را مفید بود لؤلؤ کباب کا و زبان
 کلاب زرنبا هر یک درم شک بکدرم قند و درم بکدرم و شرباب
 بشند آخو خفکان سرد را نافع بشد کا و زبان در روغن
 هر یک شش درم زرنبا و سه درم بکدرم و بعل بشند
 آخو ضعف قلب و خفکان و عشی مفید بود مصطکی و اخضر
 دار قفل تمام فحش با روغن ساج هر یک بخورند کشند
 خشک سنبل هر یک درم کباب لؤلؤ طبا شیره هر یک
 دو درم و نیم با لنگه بشند درم مشک بکدرم زعفران بند درم
 بکدرم و بعل طبله بشند دوا آن و خفکان و لراض بود

الغفر

و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنبا در روغن هر یک در روغن لؤلؤ
 شفته کباب لؤلؤ شمش قافله بخواص عیده هر یک درم شمشین
 قافله ساج سنبل قرفه قرفه قندین شسته هر یک در روغن زنجبیل
 دار قفل هر یک درم مشک دایک بکدرم و بعل و بشیر و بشیر
 بشند دوا آن خفکان سوداوی و سوداوی و ساج قلب را و
 رباح عشی و خفکان در روغن معده را مفید بود سنبل مر
 مشک ساج هر یک درم زعفران ناز کدو کدو هر یک
 چهار درم جبر سقوطی ششین روی از هر یک بشند درم زرنبا
 عنبه شش درم جند بکدرم در روغن انار و قوی قلب و معده دارو
 و کدو بشد و مفتح و مقوی نفس و بدن بود روی و زرنبا
 روی بشد کند صفت و ورق کل سنج شش درم سعد بخورند
 زعفران قرفه زرنبا و در چتر قافله طبله جویا بسایم هر یک و
 دو درم مصطکی قرفه ساجون سنبل هر یک درم بکدرم و
 بشند و اول طبله طابانه رطل اب یخ کشند تا با نلخی آید پس صاف
 کنند و در رطل قند بقوام آورند و ادویه کوفته در آن برزند
 و بحرب پدید بزنند فلونمای روغن و خفکان و ادویه کدو
 و ساج را مفید بود زعفران بخورند قفل سفید بزر اینج هر یک بشند درم

ایون دهرم پطرسایون سنبل هر یک درم تخم کرفس
سه درم ساج سلی عاقر قرحا حب بلان قزقون هر یک
درم بکوبند و بر روغن بلان ملوث گردانند و بعد از خندان
ادویه بشنند و بعد از شش ماه در مرکب نهند و نوسانی فایده
خفان و قوی و اوجاع رحم و کثرت سقط را نافع باشد
قلقل سفید بزراینج هر یک یک درم اینون دهرم عرقان
نخدرم قلقل سنبل عاقر قرحا قزقون و سر هر یک دو درم چند
بیشتر بکدرم زرباد در روغن هر یک نخدرم لولوه مشک هر یک نیم
مقال کا نوردانک و نیم بکوبند و بعد از سه وزن ادویه بشنند
و بعد از شش ماه شاکر کنند و اندک علم باب در معاجین
و اطریقات در سحر سور و اخلاط غلیظ باشد ملبل
سینه بلبل اول هر یک درم سطر جودکس تربد لیساج فیتون
هر یک نخدرم بکوبند و بعد از شش شربتی پنج مقال خورند
چون قوی بگشاید و در دشت و باد مار را بشکند و سقونیا
بکمال تربده مقال خیر بر او قافله زنجبیل را در صندرقه نار
مشک قزقل هر یک درم مشک ده مقال مجموع بکوبند
و بعد از شش شربتی پنج درم باشد و در صندرقه تربد
بلست درم

پست درم بنفشه دو درم نمک مندی معندرم و نیم رب السونق مندرم
رازیانه اینون مصطک هر یک دو درم و نیم سقونیا پنج درم عمل
خیارشود و نی درم و فایده بخواه درم روغن بادام تلست درم
ادویه را بکوبند و بعد از فایده بشنند چون حواله بکوبند و مثانه
یا که داند و ادرا را بکوبند تخم خربزه خیار بنج و کدو و مجموع عطر
و جب کا کج هر یک نخدرم عاقر قرحا درم بکوبند و بعد
بشنند شربتی بکمال باشد چون عرق بکوبند مثانه را از صفا
در مل یا که داند عرق تخم سه درم و نیم خطیان بکدرم و نیم
زنجبیل بکدرم قلقل دار قلقل هر یک دو درم پنج کا کج پنج درم چند
چهار درم بکوبند و بعد از شش شربتی دانه باشد همچون شب حلیت
رب و کرندی عرق ورنیلارامقید و حلیت قلقل ورق
سنداب قوی بکوبند و بعد از شش شربتی بکمال بخورند
کا کج قزقون کیده و مثانه را مقید بود بزراینج تخم کرفس رازیانه
هر یک درم جب کا کج پست پنج درم کثیرا درم بکوبند و بعد از شش
شربتی بکمال باشد چون قوی و نفخ معده و امعاء را مقید و
زنجبیل قزقون در صندرقه نوب مصطک قزقل سلی سنبل قزقل
بلان هر یک درم سقونیا سه درم تربد جب اینیل هر یک مندرم

سهرار



شکر سفید و سفید درم بگویند و با بر خندان ادویه علیها میرند
 شکر به دو مثقال بخیل و با انرا ماده الحیوة گویند مقوی
 قلب و آلات منی به و بلغم و اوجاع یشت و معاضد دفع کند
 و زنگ وی و بوی دمان خوش کند و عقل بفراید فلفل دار
 دار فلفل زنجبیل دار چینه بیکل امل شیطرح زراوند مدوج
 اصل و شکر با بون جلفوزه جوز هندی حصه الثعلب هر یک درم
 میوز طایغ سیر درم مجموع گوشت بعل به خندان ادویه برشند
 بون شکر اوجاع و قولنج و درد و استانه امفید به
 فلفل سفید سیاه هر یک یکست درم بزرگ لیخ افیون مصری هر یک
 درم زعفران بخیرم فرغون سبیل عاقر قرحا هر یک مثقال
 بگویند و با صند بخاه مثقال عمل برشند و در ظرف آبکذ کنند
 و بعد از چهار ماه مثقال بخورند بچون مشک سرودن بکند
 سفید به و کده بکش بد مشک طریح سبیل درم هندی لک
 ریوند جنطیانا هر یک لک درم زعفران ناکوه نیم کفص مصطکا
 هر یک درم بود قمر فل هر یک بخیرم بگویند و با سه خندان
 ادویه علیها برشند و شکر به یکدرم به بچون لک اورام
 صلب و کبد امفید به و ورق کل چار درم کون استاکی
 مقدام ریوند چینه لک مغول هر یک درم و نیم زعفران هر یک
 درم

بدرم گوشت و چینه بعل برشند شکر به بکثقال به بچون
 در دشت و ریاحه امفید به و قولنج بکش بد مصطکا دار فلفل
 فلفل قمر فل زنجبیل جوز بواسقونیا کون سداب خونچان قمر
 مک وی بگویند و بعل به شکر قمر برشند شکر به بکثقال به
 بچون لک و سیلان شکر امفید به و ج طشت بخیل
 راز باز ملکسوی بگویند و بعل برشند و مثقالی شاول نایند
 بسوی منی بفراید و قوق باه دهد و کلیه و شان و دماغ را تقویت
 کند و زنگ وی بیکد کرد اند مغز بادام جوز جلفوزه و حب نرلم فندق
 فستق نار جیل خوشش و تودری سبیل و سفید و کجند نیم کدر و جوهر
 تخم نیاز و کلم است بهمنین زنجبیل دار فلفل و کبابه فلفل قمر
 دار چینی شکر قمر خونچان نیم ملیون باعل به خندان ادویه به میزند
 و مثقال نادر مثقال شاول نایند بچون لک مزاج سرد و اوجاع
 معده و کبد و کلیه و طحال درم امفید به و قولنج و حیض بکش بد و
 شقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و ماد بار بکنند و کده بکش بد و ضیق نقد
 و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام امفید به و ج قوطری با تیر درم
 غار بقون بیت درم زعفران دار چینه و ج مصطکا حب بلان روغ
 بلان فرغون فلفل دار فلفل جنطیانا مرقعاع از خوا ما هر یک
 درم فط مرکا در پوس افیمون هر یک درم هارون سیلی
 سقونیا هر یک شش درم سبیل درم و نیم مجموع بگویند و بعل به
 خندان برشند و بعد از شش ماه چار درم شاول نایند بچون

اربع نقرس مفصل و عرق النسا را مفید بود و بخان سفید
 ششدرم بوزن آن ماهی و در پوست پنج کبر زره که با شیطیح هر
 یک دو درم پوست لیل زرد ششدرم تخم کرفس از بازه فلفل سفید و
 رقیق منا که هفت شعله هر یک درسی و نیم ورق کل کشید خشک نموده
 رخیل هر یک درم تریخدرم روغن بادام ششدرم و غل صندلیه
 شغال ششدرم بکدرم تا پنج درم باشد محلول در عرق و خال
 و سکه و جمیع امراض بارده را مفید بود و رخیل عاقر قرقاش شونز
 قط فلفل و ج هر یک درم ورق سداب حبث جنطیان را زراوند
 حب الفار چند بکدر شیطیح خردل هر یک درم بلار و پنج شغال
 ادویه بکوبند و بعد بشند شربتی متقالا باشد سنجینا جمیع
 امراض بارده را و ریاح غلیظه و سودا الرض و سودا الاستماره و قوین
 عسر لول و اسنان را مفید بود چند بکدر افیون دار چمن اسارون
 دو قو هر یک درم فلفل دار فلفل قط قند هر یک ششدرم و عصاران
 بندرم بکوبند و بعد بشند و بعد از ششاه استقال کتد شربتی نیم
 شغال اطراف کدر ریاح بوسیر و برودت معده را مفید بود و رنگ
 روی نمک کتد و باه بنفیر اند بلبله سیاه بلبله کاپا اطراف فلفل و فلفل
 هر یک درم رخیل بوزن آن لب شیطیح هندی شغال قلمصری
 ندری سرخ سفید ل ن العصاره کچر فشیخ بهمنی هر یک درسی
 بکوبند و روغن بادام ملنوت که داند و بعد بشند شربتی دو درم
 باشد اطراف صغیر بلبله زرد سیاه و کاپا بلبله و اطراف وی بکوبند
 دروغ

درم

درم

بروغ بادام شیرین ملنوت که داند و بعد بشند و متقالا بخورند
 اطراف کتد صداع و بی رات معده را مفید بود بلبله کاپا بلبله
 اطراف کشید خشک نموده و بعد بشند اطراف فلفل اراض افیون
 سوداوی را مفید بود و مویر اسبیه دارد و در سفید شود بلبله
 کاپا بلبله اطراف هر یک درم سنا ک افیون تریخدرم و رخیل
 شیطیح سه درم بفاع درم نیمون کتد هندی هر یک درم و درم
 و بعد بشند شربتی متقالا باشد اطراف فلفل مقل بوسیر را مفید
 بود بلبله کاپا بلبله اطراف هر یک درم بکوبند و مقل ششدرم و ربی
 حلا کتد و با غل پیانند دارد و درم بدان بشند اطراف فلفل کبرص و
 امراض بلغم را مفید بود بلبله کاپا بلبله درم بلبله درم بلبله
 و درم برنج کاپا با نزد درم شیطیح کدر ریاح رخیل هر یک
 پنجدرم بفاع خط و خورس هر یک ششدرم قط سه درم غار فلفل
 ششدرم مصطک اسون تریخدرم جز بوسیر یا خیر بوسیر هر یک درم
 فلفل دار فلفل کدر هر یک درم بکوبند و بعد بشند و درم
 شادول ناله ای کرم دراز و کدو در نه بکند برنج کاپا مقشره درم
 تریخدرم حبث لیل هر یک درم تریخدرم تریخدرم فشیخ افیون
 بل فلفل خردل سفید شیطیح خطا سعد سن هر یک درم بکوبند و
 بعد بشند شربتی دو درم اخرو عرق مدینه را مفید بود بلبله کاپا

بیل اطرین برنجیل قنبلت وی بگویند و عمل بریند شربت شعله
باب دوم در انتریه و لغوات و حریات و ربوب
و کتب انتریه تب صفراوی و حال و ذات الحجب و ذات
الصدر را مفید و تبیین طبیعت و ادراک و انکشاف صفات
نمازه بکن در خارج ابی بخت بند و صاف کنند و هر کس ابی بخت
نهند و بقوام آورند بگویند و مرطب بگویند و صداع و حال
کرم و حیات صفراوی را مفید بگویند و صنعت ان مثل صنعت بنفشه
ست غلبه غلبه دم و ماثر او حصه و جدی را نافع بگویند
که دکانی بکشد در بار طرا بگویند و صاف کرده بقوام
آورند و بگویند و قلب و معده و قاض بگویند و تشنگی
نشانده بر سینه پاره کرده و از بیرون کنند و در برون سنگی بگویند
و بخت بند و صاف کنند و بگویند بقوام آورند و بگویند
مفوق قلب و معده و مفتح بگویند و اسهال باز دارد و انتریه
ترطیب دهند اما صداع و تشنگی و فی صفراوی را مفید
بگویند و مقوم معده بگویند ابی انتریه بگویند و بافتند چندند که فدا
خوش اید بقوام آورند و بگویند و حیات صفراوی را مفید بگویند
و تشنگی عطش و تبیین طبع کنند صنعت ان ورق کل سنج نمازه
چای در غره کنند و در ابی کرم بگویند که تشنگی و بیروزی
بگذارند پس بگویند بمانند و در یک بخت بند و بخت بند تا طعم
دوی

ابی بخت بند

دوی کل باب دوم در صفراوی و هر کس ابی بخت بند
و بقوام آورند و اگر انداز انکشاف کنند چای دیگر ورق کل در ان برزند
و بخت بند و صاف کنند پس بقوام آورند و انتریه و در دگر بگویند
اسهال و فایده ان بخت بند بگویند و مقوم قلب و معده و حیات بگویند
فی صفراوی را مفید بگویند و صنعت ان به سبب ترش و ساق و امرو و
انتریه و در یک بخت بند و بخت بند و ابی بگویند و ابی بگویند
و بافتند بقوام آورند و بگویند اسهال صفراوی و حیات حاده
و تشنگی را مفید بگویند و مقوم معده بگویند و صنعت ان به سبب بگویند و ابی
ان بگویند و بقوام آورند و ان ابی بخت بند دهند و بگویند
او جاع خلق را مفید بگویند و او را چنین سازند و بگویند و بگویند
و قروح سینه و در و سهر را مفید بگویند و تشنگی بگویند و در خور کتان
بندند و در یک سنگین بخت بند و هر دم بیرون آورند و بگویند
بمانند تا شیره ان بیرون اید پس بقوام آورند و بگویند
مفوق معده و قلب بگویند و صفرا و تشنگی بند و صنعت ان فدا
جلاب سازند و بقوام آورند و در زمان فرو گرفتن ابی بگویند
چند اندک صیاج بخت بند برزند و بنهند و فرو گیرند و بخت بند
خاص و مار بخت بند سازند و بخت بند و بخت بند و بخت بند

ببند و پیاده درم از آن در یک کوزه کباب شبانه روزی بکشد و پس
 با نشی نرم بکشد و بدست بماند تا بانه آید و صاف کند و با یک
 فنجان بقوام آورند شراب غشیا ن و قی و فواق را مفید بود بیک
 طلافنجان تازه در سر رطل آب بکشد تا بانه آید و باد و رطل کند
 بقوام آورند شراب ضیق نفس و ریه و سعال را مفید بود و سینه را
 از افراط پاک کند و اخیر مفید است عدد موز طبعی فیه عدد
 چار درم یک سبوشان مفید درم نیم خط خدرم پنج نهک ز قای
 خشک و درم مفید درم مجموع درم آب بکشد تا بانه آید و پس
 دیناری کند و با یک فنجان بقوام آورند شراب بلبا و سنفست
 سده بکشد و بر قان و حوالت کبد را مفید بود و در رطل
 و تبس طبع کند صفت آن پوست پنج کاسنی یا نر دهرم پوست
 پنج کرس خدرم پوست پنج رازانه دهرم نیم کاشنی یا نر دهرم
 نیم کرس خدرم یا نر دهرم ورق کلاه دهرم زبونی دهرم مجموع نیم کوزه
 در دوزخ آب بکشد و ریوند کوفته در خوقه بندند و در دگر اندازند
 تا بیاورد انگ آید پس باد و زخم شد مفید بقوام آورند و اگر بعد از
 انگ بقوام آید ریوند کوفته بر سران ریزند و ریوند افوی جو شراب
 در دوزخ پوست پنج کاسنی یا نر دهرم پوست پنج رازانه دهرم
 پوست پنج کرس خدرم نیم کاشنی مفید درم نیم رازانه خدرم مجموع
 نیم کوزه

نیم کوزه در دوزخ آب بکشد تا بانه آید و با یک فنجان بقوام آورند
 شراب اب غوره بکشد و بکشد تا بانه چهار دگر آید و در دوزخ
 غنفلور آن اندازند و با شد بقوام آورند شراب اسهال
 رموی و قفت و ترف دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت
 کند الجبار مفت شقال قسطی شقال صندل سبز مفید هر یک
 حار شقال صندل لبوان لبانید و با قیر آب بکشد و بکشد تا بانه
 بکشد بقوام آورند شراب اسهال و اسهال سوداوی و
 بلغمی مفید بود اسطوخودوس برسان هر یک دهرم عود الصلیب
 پنج نهک کاوزبان رازانه نیم کرس خدرم هر یک خدرم سستان
 سبدر موز طایع بکشد عدد دهنقه ورق کلاه دهرم در
 شش رطل آب بکشد تا بانه آید و با شد بقوام آورند
 نوز اخی صمغ دماغ را مانع بود اسطوخودوس دهرم
 بسفای پیچیدم با انگ کاوزبان هم چنین باشد با عدل بقوام آورند
 شراب سقراط شهاب و صفت معده را مانع باشد فستق
 صدد درم در پنج رطل آب بکشد تا بانه با رطل آید و صاف کند و در
 در خیر کیند و بریان کند و آب آن را نیز بکشد و شلت و طلع شراب و
 عمل هر یک نصف رطل مجموع با هم صمغ کند و بقوام آورند شراب
 بکشد جهه ضعف معده و کبد باده و در دهنقه و مفصل و مانع

ص ۱۲
یست

و لقمه و گیر و باغ و در او بر او نمیدانند اب انکو شفا صدور گرم
 به قدم بخت نیست پنج در دیگر کند و بخت اند عود بگذرد
 ز غوان مصطفا غولیان جوز بر با هر یک بخندم و قفل بسپارد
 ز رنبا و سعد هر یک درم سیم زنجیر فلک با در جنت عافیه
 سنبل هر یک درم سیم نیکو فیه در کینه کند و در دیگر اندازند
 و بخت اند تا گوشت نهتر شود و بعضی انگشت و نفع نیز برزند
 و لحظه لحظه آن یکدم بدست بمالند و مفاصل سازند و بعد از آن
 فرزند و صاف نمایند و شک و دوا ناک و عینه مثقال در طل
 کلاب حل کنند و بر سران ریزند و با پنج مخ قند یا عمل بقوام آورند
 میوه ضعف معده و کینه و قی و تشنگی را نافع باشد به رسیده
 پاره کنند و از دانه پاک کنند در باون سنگین بکنند و بخت
 من از آن اب بکنند و در مخ شارب صافی است و قفل
 به شبانه روزی در آن بخت اند و صافی کنند و آن قفل
 را با آب بشویند چنانچه در آن هیچ طبعی نماند و بر ریزند و آن
 ابهار را با آب دیگر در دیگر سنگین بخت اند تا با نیمه اید پس
 دیگر باره با مالاید و با پنج مخ قند یا عمل در دیگر کند و قفل
 دو درم تا قفل صغار و کبار و غرغان و ریش و دار چینی و یک
 سه درم مصطفا زنجیر هر یک درم و نیم بلغور سازند و در
 کینه

کینه کته و در دیگر اندازند و هر دم بدست بمالند تا قوت یاب و دهر پس
 پیرون آورند و بقوام آورند و بگذرد شک و کلاب حل نمایند و در آن ریزند و
 بزنند اما بر بوب فوکه بر بوب چنان باشد که اب آن بکنند و بیشتر بنی قوام
 آورند رب التهاب حیات و بیست طبع و عطش را نافع بقوالی احوال
 سیاه در اب بخت اند و صاف کنند و آن اب صاف بخت اند تا بقوام
 اید و بیشتر بر بوب بدین طریق گیرند که بخت حیات حاده و تشنگی را سیم
 و سه درم فیه و قطع صغیر و بخت کند سر که سفید طلا و یکم شد یا
 عمل بقوام آورند که بخت بر سر استفا سوه الفیه و حیات حاده
 نافع باشد تخم کاشنی بخورم تخم سیم یا تره درم پوست پنج رازیان بخورم
 نیم کوفته در سه رطل اب و رطل سرکه بخت اند و شبانه روزی و بعد از آن
 بخت اند و قفل بدست بمالند و صاف کنند و با یکم شد بقوام آورند
 که بخت بدی سده بخت یه و در او بر بول کند و معده را از فضله
 پاک کند تخم کرفس و رازیان و کاشنی و کشوف و اینون هر یک بخورم
 پوست پنج رازیان و کرفس و کبر هر یک بخورم غافش ریون و صنی هر یک
 سه درم چنانچه گفته شد بخت که بخت بر سر کاشنی رازیان کرفس
 هر یک سه درم تخم سیم یا تره درم پوست پنج کاشنی بخورم پوست پنج
 رازیان بخورم که بخت بخت فوخل تقویت معده و کینه کند و اشتها
 آورد و سده بخت یه و نافع را سفید باشد بخت اب به و یکم شد و سرکه رطل

یا که بحسب اراده بقوام آورند سکنجینی غصصه ریو و سعال مغیر
 مفید بود و سده و کبد و حواله و قوا و لیسه غش و امراض بلغم
 مفید بود و سرکه غصصه ده نیز شراب صندل و منی عمل سده در ظرفی
 کنند و در نیمه و از زبانه و نمون و جلیت و عاقر قرقه و خود به و سداب
 و فلفل هر یک ده درم نیم کرفس و کون و قدر مانا هر یک نیم درم نیم
 کوفته در میان انگار ریزند و گوشت در آفتاب نهند و بعد از آن صاف
 کنند و نگاه دارند سرکه غصصه غصصه را بکار جوین بشکافند
 و خارج و داخل آن پاک نمایند و لیکن از آن باده من سرکه شست روز در
 آفتاب نهند کجانی را حیات حاده و حرقه را و معده و کبد را مفید بود
 اب انار منر بچمن یا ب عوره یا زرشک یا ریاس یا سرکه بحسب اراده
 یکم کلام سی درم با هم پیامیزند و هر یک من از آن بکنند یا شنی
 نهند و بقوام آورند سکنجینی ریو و سعال مغیر و کبد را مفید بود
 طبیعت نرم کنند ریو درم غار یعقون تبرید بسطایح نیم کاسنی
 هر یک مفید در نیمه و نیم کوفته در چهار رطل اب بکشتند
 تا باد و رطل آید و با چار رطل قند بقوام آورند لعوق سبب سعال
 و خشونت خلق و ریو را مفید بود و طبیعت را نرم کند سبب سعال
 عدد ریو در نیمه و از زبانه و نمون و جلیت و عاقر قرقه و خود به و سداب
 درم در نیمه اب بکشتند تا با بکنند و با رطل شرکه بقوام آورند
 لعوق ریو و سعال منر ریو را مفید بود و ریو پاک کنند

زودا

زودا اب را هر یک درم در رطل اب بکشتند تا با رطل آید
 و با رطل قند بقوام آورند لعوق سعال مغیر را مفید بود و قطع
 بلغم کند جلیت درم نیم کرفس و کون و قدر مانا هر یک نیم درم نیم
 درم نیم کوفته در میان انگار ریزند و گوشت در آفتاب نهند و بعد از آن صاف
 بقوام آورند لعوق سعال منر ریو را مفید بود و ریو پاک کنند
 هر یک شش درم نشسته کثیرا هر یک درم طباشیر درم جلفوزه
 و شدم نیم چار شدم شد شست درم بکند و با رطل غل و است درم
 روغن بادام یا میزند لعوق سعال و خشونت خلق و جلیت را مفید بود
 صمغ عربی کثیرا نیم هر یک شسته هر یک درم نیم کرفس و کون و قدر مانا
 بادام مغیر هر یک نیم جلیت چار درم شد شست درم بکند و در
 میان رطل شرکه قند کند لعوق سعال رطب و ریو را مفید بود غصصه
 غصصه بریان کرده درم اب را درم فراسیدان زودا هر یک درم
 بکوبند و در میان رطل غل کنند لعوق قروح ریو و نفث دم کمال جلفوزه
 بلغم را مفید بود جلفوزه مغیر کثیرا اب را صمغ عربی هر یک درم بزرگ
 بریان کرده شش درم با هم پیامیزند و ریو را جوب نمایند و در میان
 غل کرم ریزند لعوق سعال منر ریو را مفید بود ریو پاک کنند اب را
 قند مغیر بادام نیم راز مانا و کون و قدر مانا هر یک درم نیم کرفس
 مادلان صمغ عربی و کفوه زرد صمغ و اشفاق و ادویه مفید است
 بود ریو سبب کرفس و از زبانه و نمون و جلیت و عاقر قرقه و خود به و سداب
 راز مانا نیمون هر یک درم مصطکی سبب قفاح از غصصه

فقد

تند بپران کنند و در آفتاب بپزند سیب مقوی قلب و معده جو
سیب شیرین پنجاه عدد پوست باز کنند و در دیگ سنگین بکشند یا بشیر
شد و باش نرم بکشند و به مری نیز ضیق را زند اما اندک
پاره کنند و اندرون پاک کنند تا خام خردنی سرفه و نقصان
باه را مفید جو مغز بادام مغش در دوش آب بخسند و سه روز
را نماند پس بیرون آورند و در غسل میجوشانند و در ظرف بکشند
بلند در معده را تقویت و دفع بخار و ریاح و بواسیر و تقویت
بصر کنند و امراض سودا و بصر مفید جو هلیلک یا صندل عدد در ظرف
بکشند و آب دهان زرد بپران کنند و هر سه روز آب بخاکستر
آن میکنند و بعد از روز بشوند و در دیگ سنگین با کف جو بکوفته
میجوشانند یا جو بخاکستر شود انگار هلیلک بیرون کنند و در آن سو
را ضا بکنند و در ظرف چینی بپزند و عمل کف گرفته یا بشیر شد
بپران بزنند و یکبار دیگر میجوشانند و در دوش آب بخسند و آب
روز بخسند و انگار پاره کنند و در آب غسل میجوشانند تا آب
منتفی شود و در ظرفی بکشند و عمل بپران میزنند تا پیرورده
شود و شفا قل بر باه پنهانید و کلیه و مثانه را مفید جو شفا قل
ده روز در آب بخسند پس بیرون آورند و با عمل میجوشانند و
در ظرفی بزنند تا پیرورده مقوی معده و مفرخ شش به تنج را پاره کنند

و نه شنی از آن بیرون و بعضی بویست آن نیز باره کند اما اگر شنبه
 بود در درگاه سنگین باب و کل بکوشند تا مانده آن نیست شود
 پس در طریقه کند و کل به بران زیند جوز مقوی باه بود جوز تازه
 که هنوز خشک نشده باشد بستند و در است خارج و داخل از آن باز کنند
 و در کل بکوشند و در طریقه نمایند تا ششم در جوارشات
 جوارش خفقال و سود و ضم و اوجاع رحم را مفید شد تا قاصار
 و کبار رسد و از جنه هر یک درم زنجیل از فلفل قرمز و فلفل غصیل
 هر یک درم جوز بویا درم یک درم بکینند و بپزند و بعد
 بر شنبه شربتی مقدار باشد جوارش سفوف مقوی معده بود
 و فو لنج بکشد و با دما بکشد به رسیده بکشد طایره کند و در در و خل
 خمد با شهاب بکوشند و بعد از آن بکینند و بپشتارند و صفت
 نمایند و با دو و طل عمل بقوام آورند انگاه زنجیل و دار فلفل و
 از جنه هر یک درم و غاقله در عصاره هر یک درم مصطکا
 نچند درم سقونیاد درم تیرید سید درم بکینند و در آن میان بریزند
 که برای این کار تا با هم میخته شود انگاه فرو گیرند و بر سنگ یاخته ریزند و پس
 نیک باشد کند بعد از آنکه خوب کرده باشند و بکذارند که خشک شود پس بکار
 باره کند و شربتی بختقال باشد او به را در خمد گیرند و در
 میان آتش دهند تا بران شود انگاه چار درم از آن با
 بکدرم

برای

عنه

سحر

که برای این کار
نیک باشد

با یک درم سقونیاد و نیم درم فلفل و نیم درم زنجیل بکینند و بعد از شنبه
 و شربتی بکدرم باشد سفوف ضعف معده و بی و سه سال را مفید باشد
 باشد به رسیده و فو لنج کوفته در خل خمد بکوشند تا خشک شود
 پس در طریقه کند و با یک درم فلفل بقوام آورند و زنجیل و فلفل و دار
 فلفل هر یک درم نیم گرم کرفس و ناخواه هر یک درم زنجیل و درم
 بکینند و با آن پیا میزند چنانکه گفته شد و شربتی مقدار باشد جوارش
 فو لنج و اوجاع معده را مفید بود بوره از منبر زره کرمانی سقونیاد
 بران کرده نیم درم معترادام هر یک درم اب هر یک درم و خومای
 نیک دانه کرده پلیت درم شبانه روزی در خل خمد بکوشند تا
 حل شود پس با لابند و با عمل پیا میزند و او به بران بریزند و
 شربتی بختقال جوارش شربت و برودت و معده و کبد را مفید بود
 و فو لنج بکشد و با دما بکشد به رسیده بکشد طایره کند و در در و خل
 قاصار و کبار رسد و از جنه هر یک درم زنجیل از فلفل قرمز و فلفل غصیل
 هر یک درم جوز بویا درم یک درم بکینند و بپزند و بعد
 بر شنبه شربتی مقدار باشد جوارش سفوف مقوی معده بود
 و فو لنج بکشد و با دما بکشد به رسیده بکشد طایره کند و در در و خل
 خمد با شهاب بکوشند و بعد از آن بکینند و بپشتارند و صفت
 نمایند و با دو و طل عمل بقوام آورند انگاه زنجیل و دار فلفل و
 از جنه هر یک درم و غاقله در عصاره هر یک درم مصطکا
 نچند درم سقونیاد درم تیرید سید درم بکینند و در آن میان بریزند
 که برای این کار تا با هم میخته شود انگاه فرو گیرند و بر سنگ یاخته ریزند و پس
 نیک باشد کند بعد از آنکه خوب کرده باشند و بکذارند که خشک شود پس بکار
 باره کند و شربتی بختقال باشد او به را در خمد گیرند و در
 میان آتش دهند تا بران شود انگاه چار درم از آن با
 بکدرم

که برای این کار

نیک باشد

که برای این کار

نیک باشد



کند ز شصت درم فلفل دار فلفل هر یک درم زنجبیل خلیجان هر یک
 دوازده درم جوز بویا قرقر هر یک نیم درم مشک نیم درم جوارش مروقه
 و او باغ معده و سودا اسهال و خشای و مض و شهوت کلیه و ریا
 عینظر را مفید بود فلفل سفید سیاه دار فلفل هر یک است درم عدد
 بلسان ده درم کاما سنبل هر یک درم زنجبیل نیم درم کرفس سیلی
 اسرون رسن سیلابی هر یک درم بکوند و بلبل باشند
 با است در قرصهای سه و غیره قرص فلفل طبع است
 نیم کند و جهات محرقه و کال و تشنای را مفید بود طباشیر درم
 زنجبیل مغز تخم خیار نیم درم و هر یک درم و نیم نشاسته صغ
 عربی خشک سفید کثیرا هر یک درم بکوند و بلعاب بنکوب باشند
 شربتی متفالی بود و ورق کل سرخ ترنجبین هر یک شش
 درم طباشیر کثیرا هر یک درم نشاسته سه درم بکوند و بلعاب
 ترنجبین باشند و در طباشیر جهات حاد و لایب و عطش
 را مفید بود طباشیر زرشک ورق کل هر یک درم تخم خیار نیم
 و کد و کاسنی و تورک و صندل هر یک درم کافور کنند آنک
 بکوند و بلعاب بنکوب باشند و در طباشیر قاصد و ورق کل نیم
 تخم خاض شش درم طباشیر جاد درم نشاسته صغ عربی هر یک
 سه درم بکوند و بکلاب باشند شربتی بکثقال بود صغ
 عربی

فلفل

مفید

صغ عربی تخم خاض برمان کرده نشاسته هر یک درم ورق کل
 سه درم طباشیر سانی زرشک کلارنی هر یک درم و نیم قرص زرشک کبر
 جهات بلغم و ادرام کبد و معده را مفید بود بصره زرشک
 مغز تخم هر یک درم ورق کل ترنجبین هر یک شش درم
 تخم کوفت رب السوسن طباشیر تخم کاسنی مصطط سنبل
 غافق روغن لک ریوند چینی هر یک درم زعفران
 بکدرم بکوند و بلعاب ترنجبین باشند قرص زرشک کبر
 و آنه بیرون کرده با نرد درم تخم کاسنی تخم خیار نیم درم
 درم کل نیم درم ریوند چینی سنبل هر یک درم بکوند و بلعاب
 بنکوب باشند و درم و درم را مفید بود خشی سفید
 مصطط کبریا هر یک درم زعفران دو درم بکوند و بلعاب باشند
 قرص کلار سه و قرص دم را مفید بود سینی تخم صغ
 عربی قاصد بکوند و بلعاب کلار باشند قرص کلسه و کبکبار
 نافع بود تخم بجنکشت تخم کاسنی و تورک مغز تخم کد و کاسنی
 بکوند بکشدین باشند قرص فستق سده کبد و طحال و عسر و
 و امراض بلغم را مفید بود فستق تخم کرفس اینون اسارون
 با درم تخم منبای بکوند و بلعاب قرص کرمی قرص سارون و
 جهات بلغم و صفرا ویران نافع بود غافق طباشیر سنبل و بلعاب

صغ

قرص

هر که دری بگویند و باب باشند اغوا و اوجاع معده و حیات بلم
 نافع بود و حق کاشش درم پنج هر که درم سبیل بکند
 درم و اوجاع معده و لقوه و فاج را نافع باشد
 و طخت بکشد و درم صبر و خود کشت درم زنجبیل
 خول سفید و ج هر که درم نفل دار نفل عاق و قوط هر که
 دری قاید چار درم بگویند و باب کنند باشند شبه تریسم
 باشد حیات اعلاسه و معده را مفید بود ایاوه فقط
 شش درم و لیل زرد چار درم نمک نندی و درم و نیم بگویند
 و باب کرس باشند شبه تی و درم نیم جو افه تریسم ایاوه
 فقط هر یک و درم نمک نندی بکند و نمک نندی را نیکو خط نامک
 و نیم بگویند و باب باشند نمک نندی و نمک نندی و نمک نندی
 مغزیارام مغز نیم مغز نیم مغز نیم مغز نیم مغز نیم مغز نیم
 هر یک درم رب السون و درم باقلاسه درم بگویند و بلعاب
 بنکوب باشند و جب سازند و نمک نندی و درم زبان نهند
 از سعال که از سردی و نمک نندی مغز نیم مغز نیم مغز نیم مغز نیم مغز نیم
 رب السون نیم کرس نیم راز یا نه قادی بکند و بلعاب بکند باشند
 و نمک نندی از جویز و با قاقل فوئل قاقل فوئل دار حنظل کافور
 خولنجان هر که دری بگویند و نمک نندی بکند و نمک نندی بکند و نمک نندی
 را بدان باشند و جب سازند و نمک نندی و نمک نندی و نمک نندی

فرغ

قه قفل جوز بویانا ترک مل رشخیل کب بکسی سعد هر یک در دم
 مک یک درم باب نهم در باره جات ایاره مل اراض سد
 معده و قولنج و اوجاع مفاسل فالج لقوه رافید بو مصطکا غفران
 حبلسان سنبلا سارون سلیمه دار نفل دار چنر عود بلسان هر یک
 دو درم صبر قوطی چار درم مجموع بکینند و باقم پیامیزند و بکنفار
 ازان استعمال نمایند ایاره مل شش حنظل غار یقون بصل الفار
 بران کرده اشق سخونیا مو فار یقون هر یک شانند و دلام بفایح
 انیمون مقل کا در یوس سلیمه نرسون هر یک درم مرکب
 زراوند طویل نفل دار نفل دار چنی جاوشیر چند بکند فطر
 سالون هر یک چار درم بکینند و دو مثقال ازان شربتی باشد
 و در شربت یک مقل الفایح انیمون کا در یوس سلیمه نیت و یا
 قبات هر یک چار درم و شربتی بکنفالت ایاره مل انیمون
 بدن از فضلات غلیظه نزم کند و کتفه و فالج و لقوه و رسته
 و صرع و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را نافع بود و اوجاع
 مفاسل در برص و بهرق و سعف و صم و دیوار و لغه عقل و و
 سون و اراض کلید و شنه رافید بو شش حنظل بکند و
 بصل الفار بران کرده غار یقون سخونیا جاوشیر خرق
 سیاه سه بیری مو فار یقون نرسون و جعه سلیمه
 نفل سفید و سیاه دار نفل زعفران دار چنی بفایح سلیمه
 چند بکند فطر اسالون زراوند شش نرسون سنبلا
 حمانا جنطیانا هر یک دو درم انیمون کا در یوس اسطرخر دوس

هر یک ویدم انقباضی که در یوس منقلبیه سقوطی هر یک
 درم بگویند و بعد از آن شریقی چار مثقال بود باطلالی از
 انقباض و بسط و زوفا و برست طبله کایا و کاوزیان و بطور
 خود کس ایااره رگس داد انقباض را مفید شد و شقیه بدن
 از خود و بلند کند شیخ منظر که در یوس هر یک است درم صبر
 سقوطی که درم کولیان دهدم سکنج جاشیه هر یک
 است درم قطره لیون زراوند مدح فلفل ایض سکنج
 دار فلفل دار حبه زعفران زنجبیل حبه هر یک دو درم
 چنانچه گفته شد سازند شریقی از دو مثقال تا چهار مثقال
 بود ایااره از کس امراض مزمنه و دوار و اباض مفاصل
 و جوب و کلبک و شیخ و قولنج را مفید بود شیخ منظر است
 دو درم زعفران سطر خود کس سقونیا فلفل دار فلفل حوت
 سیاه که در یوس هر یک است درم بصل القاری بران
 کرده صبر فرنیون زعفران جنطیان و قطره لیون
 اشق جاشیه هر یک درم حبه دار حبه سکنج سکنج
 ادویه فودجیا زراوند مدح هر یک درم بگویند و
 بعد از آن شریقی چار مثقال باشد ایااره شیخ الیوس
 خوبن سیاه بگویم شیخ منظر مثقالی صبر بخدرم طعم مندی
 درمی و نیم غار یقون کشتالی بخوار می نیم مثقال و فلفل
 درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل و مثقال مدح طاماسون
 حاش

حاشا حب بلسان سقونیا کس دو توخ کدر هر یک
 درم کاوزیان دهدم نیم ریحان و نیم شکب الکل و شیخ انتج نفع
 هر یک و درم انقباض درمی و نیم بگویند و بعد از آن شریقی
 شریقی مثقالی باشد بعد از شش طه ایااره مفید است و
 صداع و غلا موده و کبد و طحال را مفید شد شیخ منظر دهدم
 که در یوس سکنج فلفل سیاه و سفید هر یک دو درم صبر سقوطی
 مرز عفران هر یک درمی سقونیا شش درم عصا به ا
 فستق دو درم بگویند و بعد از آن شریقی چار درم بود
 ایااره در سقونیا سقونیا ایااره ضعف معده و امعا
 و شکم و نفی و اسهال را نافع باشد انار و از پیرون کرده
 یا تر دهدم زیره کرمی در سر کفیا نیده بریان کرده
 خرقه ساق و از مورد است کنار را در سقونیا و بلوط
 کشیده بریان کرده قرط هر یک بخدرم بگویند و با هم بپزند
 اخوان را و از دهدم بلوط ساق و از مورد صوف سجد است
 کنار کشیده خوب هر یک بخدرم سکنج هر یک دهدم و نیم
 سقونیا اسهال و معض و زهر و ضعف معده و بوی
 را مفید بود خوب بریان کرده درم زره موصوف دهدم
 بزرگ تخم کند نا طبله سیاه در زین جوشانده هر یک بخدرم

مصطکا در درم بگویند و متفایا اورا با آب سرد بخورند و خوف
 زشت اسهال و بیخ را مفید است و نکود و روشک بر جان مجموع بران
 کرده نشسته و صغیری کل از منبر یک درم بگویند و بخورند
 با کلاب بیک بخورند و خوف اسهال و تشنگی را تافع
 به ساق انار دانه روشک هر سه برین کرده از هر یک درم
 مورد بخورند و خوف بیخ درم صغیری کلنا هر یک درم
 بگویند و متفایا بخورند و خوف زکستوی معده و جابس به
 زرشک انار دانه و ساق بران کرده ناخواه زنجبیل از رسجد
 هر یک درم بگویند و خوف برور باداشکند ناخواه
 کرویابون تخم کرفس هر یک درم و فرقل قاقا که صغار بخیل
 دار فلفل هر یک درم قندیمت متفالا خواسته اور دوزنک
 روی بیکو که دانه و زمان پستان را مفید بود زرباد تخم کرفس
 هر یک درم ناخواه کند هر یک درم چند بیکتر بخورند زره کرا
 و در درم کچد متفایا درم قندیمت درم اخ سدر عت خوج
 منرا که از حارت به مفید است و نکود و درم تخم زرشک درم
 تخم کشتیر که درم بگویند و متفایا بخورند اخ لوز عقیاب را
 نافع بود و بر جنین زاید و طول بیخ که عروق را هر یک درم بگویند
 شربتی سرد درم باشد و نقرس و اوجاع مفاصل را مفید است
 سورجان

سورجان درم چند بخورند و نقرس و اوجاع مفاصل و ضعف
 معده را نافع باشد و نفع قاقا سبیل سرد و درم یک درم
 مصطکا تخم کرفس و ورق کل که درم یک درم سکه درم هر یک
 درم بگویند و درم بخورند و نفع قاقا سبیل سرد و درم یک درم
 فطره لبون سبیل کون هر یک درم درم الف معده و عطیت
 طیار را مفید بود تخم کاشنی کوفه تخم هر یک درم تخم بیکشت یک درم
 و نیم بگویند و درم بخورند و نفع قاقا سبیل سرد و درم یک درم
 و نفع قاقا سبیل سرد و نفع قاقا سبیل سرد و نفع قاقا سبیل سرد
 حاده را نافع باشد سندی یک درم بنفشه بخورند کاشنی نیلوفر
 هر یک درم غناب ده عدد سبتان الوی سیاه الوی کبیا
 هر یک درم عدد غناب درم ورق کل که درم زرباد تخم
 خیار شیر هر یک درم بطیخ طیل سبیل صفا بوسنا
 بخورند تخم مکت درم بیلیر زرد کاپی هر یک درم تخم کاشنی
 نیلوفر بنفشه هر یک درم سوسنطاف درم غناب ده عدد
 سبتان الوی سیاه هر یک درم عدد خیار شیر زرباد تخم
 هر یک درم درم بطیخ انیتون سبیل سرد و اخلاط سوسن
 باشد و امراض سودا و بر نافع باشد سبتان بیلیر زرد کاشنی
 بیلیر کاپی ورق کل انیتون هر یک درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی

روز دهم از سیاه عذاب هر یک است عدد سیستان سی
 عدد نهم نندی بلیت درم بنفشه تخم کاشنی تخم کاهو هر یک درم
 خیاشینه دهم درم شنبلیله ده درم در سه رطل آب شبانه روزی
 بخوش متد و رطل از آن پاش منقوع شود که سهل صفا بود الی
 سیاه الی کیا هر یک بلیت عدد عذاب ده عدد نهم نندی
 بلیت دهم روز داری خنک سی درم ترنجبین نبات هر یک
 هر یک دهم در یک رطل آب بخوش منقوع که ادرار بود و
 طفت کند تخم خنجره گرفته هفت درم تخم کرفس سیون رازیان
 هر یک دهم و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند و دو
 سه روز در آفتاب بپزند و صول درم از آن پاش منقوع
 اراض حاده را نافع بود و عروق را از فصول پاک کند الی
 سیاه سیستان هر یک سی و اذ مویز یا بلیت درم نهم نندی
 سی درم تخم کاشنی کشتی کشیده هر یک درم مجموع که در ظرف
 کنند و آب بدان بریزند در آفتاب بپزند و شب در جای گرم و
 بعد از سه روز درم از آن باد دهم نبات ترنجبین
 نبات منقوع و ادرام در حقیقت حقیقت که در اراض
 حاده استعمال کنند آنچه ده عدد عذاب بلیت عدد
 سیستان سی عدد سنبل دهم جوینکو نشه دهم

سبوس

سبوس خشک هر یک بنفشه بخورم بخوش نند در سه رطل آب
 تا باینکه اید و صاف کنند و خشک سرخ ده درم در آن مل کنند
 و اینکاره در روغن بنفشه یا کبک بر سران بریزند و استعمال کنند
 حقه که در جمع پشت و قولنج را نافع بود حلیه بزرگ هر یک
 دهم درم عذاب آنچه هر یک ده عدد سیستان بلیت عدد عذاب
 خشک با بونه شبت هر یک کفی ناخواه رازیان هر یک درم
 در چهار رطل آب بخوش نند تا با نلنی اید و صاف کنند و بپزند
 بندهم نمک کلیم مقل بخورم عمل و روغن کبک هر یک دهم
 بان خم کنند حقه که برودت اعضای سفید را نافع بود
 مقل شوق کبک هر یک بخورم جاشیر چند پخته هر یک
 در می ناخواه رازیان تخم کرفس سیالوس هر یک درم
 حلیه خشک شبت با بونه هر یک هفت درم در سه رطل آب و سه
 رطل شیره بن بخوش نند تا با نلنی اید و صافی کنند و با روغن کبک
 و روغن کاهو عمل هر یک دهم بپایزند و استعمال نمایند
 حقه که حیضات حاده را مفید شد جو مقفه نیم کوفته بنفشه
 خطی هر یک کفر عذاب ده عدد سیستان میوز طایفی
 هر یک بلیت عدد روغن کبک حقه ترنجبین هر یک دهم
 نمک پخته هر یک بخورم حقه که نفوس و مفاصل را نافع

بوش همه قیصوم زراوند هر یک بخورم که قنطاریون
 ورق سبندان سعد سورنجان قاشی هر یک در دم غنچه
 مازنیون هر یک در دم روغن کنجد است درم غنچه که قنطاریون
 نافع باشد خنک با بونه اکلیل اللک شنبه هر یک کفر حله حول هر یک
 هضم درم کندم پیدایند خنک از مجموع نمکونه هر یک در دم زایانه
 تخم کرفس هر یک در می سبوس قنطاریون هر یک بخورم انجیر
 ده عدد سداب تر سلق هر یک سینه عمل روغن زیتون و خردی
 ابکامه هر یک در دم بوره یکتقال سکینه بکدرم جادو شیر
 ندرم غنچه که سبج و قنطاریون را و امعاء مفید بود است
 کنار بلوط هر یک در دم کلنار دانه مورد ورق کل هر یک
 بخورم ورق مورد دوازده درم بخورم تنطاب بلبلان کل
 پانزده درم زرده پیخته بریان کرده و درم روغن کل در دم
 بزنند و آقا قیام بکدرم بدو کاغذ سوره هر یک در می کش
 بریان کرده دم الاغین هر یک بخورم عصانه کینه الیس
 ندرم بکدرم و بانی قنطاریون غنچه که قنطاریون را نافع بود
 شنبه قنطاریون بخورم بار یک بخورم ورق سداب فودنه
 هر یک شش درم سعد خورم پودنه و صاف کنند و
 عسل ده درم چند بکدرم سکینه و جادو هر یک بخورم
 بان قن

بان قنم آیند با بونه شنبه هر یک در دم سداب خنک از
 سبک برزه پیدایند هر یک بخورم سکینه درم غنچه در دم
 استعمال نمایند و غنچه روغن درق کل تازه بکدرم بادام غنچه
 چارم در که کند و در زیر زرش نهند تا ورق کل فک شود انگاه
 بارم در روغن بکدرم و این را در روغن کلیدام گویند و بعضی طایر ورق
 کلید است با نند و با یکم روغن کنجد در شنبه کنند و با شنبه نهند
 روغن بنفشه تازه بکدرم بادام چارم چنانکه گفته شد ساز دهند
 در روغن نیلوفر و زکس و شقایق بن جین بکدرم روغن که در روغن کدو
 بخورند و معازان بدر کنند و بکدرم و اب ان بکدرم و قنطاریون
 از ان در یکم روغن کنجد بخورم و در روغن صنف و اورام معده
 مفید بود و صلابات نرم کند بکدرم صطیک در روغن کنجد
 و شش رطل اب بخورم شنبه تا اب برود و روغن بماند و بهتر است
 که صطیک بکدرم و روغن بخورم شنبه تا کد آمده شود روغن تقویت
 معده و نشوید شعر کند افکد است پنج صنوبر برسان و یا نیم گوشت
 در اب یوش نشوید و صاف کنند انگاه بار روغن کنجد بخورم شنبه
 روغن غلغله و انعلیه و اوجاع بارده را نافع باشد و روغن حب
 غار در روغن شنبه یوش نشوید و در روغن کنند و معده در انشان

نخ کل هر یک درم مشک آنکه فلفل دار فلفل هر یک درم غرغره که
 فضلات از دماغ فرو ماورد عاقر قرقا زنجبیل دار فلفل هر یک درم
 درم خود فلفل هر یک درم انار و از پیچ درم بکوبند و با کجایی
 غصصا میامینند و بدان غرغره کند غرغره که خنای و دیگر میامینند
 باشد عکس کفر غناب ده عدد در و به نریک بکوبند و بکوبند و
 باد درم کشنده میامینند و رب توت درم در آن حل کنند غرغره
 که خنای و دیگر را فضا دهد و خنای که داند غیر می درم خیر
 ترش درم در در شک پیچ درم غرغره که سقوط لهرات و او طای
 طلق را میفید و شب درق کل عصا ره لحظه التیس در راه
 لعل خوش شد و بدان غرغره کند مضغه که قلاع را میفید
 باشد کشنده خشک عکس هر یک درم و درم طباشیر بکوبند
 با کشنده تر میامینند و بدان مضغه نماید مضغه که عفت
 لذ و در آن نافع باشد شب بانی مار و هر یک درم درم نخ کل
 چادر درم هر یک درم بکوبند و با ماء الصل میامینند مضغه که
 نقل زبان را میفید زنجبیل عاقر قرقا فلفل خردل مسادی
 بکوبند و با آب گرم و سر که میامینند مضغه که در دندان
 مفید و زرق غار یا حب غار در سر که میامینند و بدان
 مضغه نماید سنبل که دندان از چوبک پاک کند شاخ کاو

کوهر

کوهر سوخته زبد البی هر یک درم نوشادر از صمصطک هر یک درم و نیم
 شاخ بیک درم عاقر قرقا سه درم بکوبند و بکوبند و بدان مالند سنبل
 که دندان سیاه شده را پاک کند فلفل درم فلفل چادر درم جاما سه درم
 ساج درم و درم مازوی سوخته منت درم سنبل صدف شاخ کاو
 کوهر سرطان مجموع سوخته زراوند صوج هر یک چادر درم ملک اندازی
 سوخته درم سنبل که بوی دهن خوش کند و لذ را سخت
 کرداند و دندان پاک کند شاخ چوب رز جو مجموع سوخته بل اندازی
 زبد البی هر یک درم عاقر قرقا کباب نموده که هر یک درم شب
 بانی درم درم فلفل بکوبند ساق چادر درم سنبل که لذ را سخت
 کند در طبوبات آن زایل کرداند کلنا ر فودنه نک سوخته هر یک درم
 نوشادر درم مویخ سه درم مازو بکوبند سنبل که قروح لذ
 و سیلان خون از آن باز دارد نموده که سبک هر یک درم لحظه التیس
 طعن تخموم ابل هر یک درم دار فین درم اخ فودنه درم شب
 بانی بکوبند که دندان میکرانفت کند شاخ کاو کوهر
 سوخته درم نک سوخته بکوبند زعفران مر سنبیل مصطک سب
 هر یک درم ساق کلنا هر یک درم سنبل که بن دندان سخت
 کند فم عود که زانج بوره از من زبد البی مسادی بکوبند سنبل
 که درد دندان را که از سردی بکوبند اشده فلفل درم بوره
 از من شش درم عاقر قرقا مویخ زنجبیل هر یک چادر درم اخ سیر

شعر هر یک در دم یک یک درم بگویند و بردن آن نهند
 پنج شبت قطره دانی که قلع است با شیب بانی مرطوبی
 بگویند و بر آن دندان نهند همانکه در دندان دیگر نهند و زمانی بهر
 کنند که بر آید آن نهند در اطراف دندان فرو برند و زان و باز و
 مویخ شب بانی و در آن فلفل بمانند و بشمع و قطران برشند
 و بر آن نهند آن عاقره در سر که خستند و حمل روز بعد از آن
 بمانند و نهند در حوالی دندان فرو برند و این دوا نهند
 شاد درم در اطلیه و صادرات و قطرات طلا که کف بخش را نهند
 بود بدست بپزند شنان باب خوزه پرورده اردو چینی پوست
 عدس اردو با قافا فلفل زرد الجا و میران نخود بادام تلخ مساوی بگویند
 و باب تدبیر خورده خزان برشند و طلا کنند طلائی نرس با قلا جو
 نخود گرسنه تخم خوزه هر یک درم قطره بادام تلخ ایس جیسان
 زرد الجا زرد و در هر یک درم فلفل تخم ترب کنند شش سر کنی
 کفشد آنزوت و هر یک درم و نیم بگویند و باب سبوس برشند
 طلائی که بهق سفید را مفید بود زنجیر دهم کند شش شطرج
 و هر یک درم بگویند و در غر زیت برشند طلائی که بر ص را بر برد
 چون سیاه پوست نهند که تخم ترب روغن فلفل مساوی بگویند
 و با سرکه و آب مورد طلا کنند طلائی که بهق سیاه و سفید را مفید
 باشد کند شش خوق سفید مویخ سفونی هر یک درم شش شطرج

این دوا را با آب
 و سرکه و آب مورد
 طلا کنند

که جو را مفید بود کبریت فلفل مرد اسنج جو کفچه زرد و زرد فروره
 مساوی بگویند و زیت در زیت بکشند و هم با هم بپزند و طلا کنند
 در اثبات و شش زانکه پس با شنان بشویند طلائی که خوب
 و قوی را مفید بود زنجیر اقلیمیا ز صبر مراقبیا حضض بعد
 شیان و امیشا رغوان کلار منی بگویند و باب کشنه برشند
 ضادی که اورام عاده کبیرا مفید بود صندلین با بونه اکلیل
 هر یک درم و رقی کل فلفل نفثه اردو هر یک درم بگویند
 در روغن کل برشند و بدان نهند ضاد که ضعف کبد و استسقا را
 مفید شد مصطکا فستقین صبر حضض فیله فروره لادن هر یک درم
 عود چادر درم بگویند و شمع دهم بکند ازند و ادویه برشند ضاد که
 صارت قلب و کبیرا اس که کند شمع سفید سر درم روغن کل نفثه
 هر یک درم با هم بکند ازند و در روغن کتد و با کلاب و اب تورک
 و اب کشنه و کاشنی و بستان افزوز و غل خمر نیک بپزند و بدان
 موضع نهند ضاد که صلات طحال را مفید بود مقل از رقی بدست
 درم اشق دهم با قلا نرس گرسنه نخود اکلیل حلیه بزرگ با بونه
 سنبل هر یک درم بگویند و در طلائی که در سر که خستند تا مل شود
 و این ادویه بدان برشند و اندک روغن شبت و با بونه بان ضم کنند
 و طلا کنند و اگر اشق در غل خمر بکند ازند و طلا کنند مفید بود
 انجیر سیاه پنجاه عدد در سر که خستند و قطره دهم و بادام تلخ

ده درم و پنج کبر سه درم بگویند و بار و غم خیر روان سرگردان
 برینند و در حال خلومعه طلا کنند و دو ساعت بکند ازین
 که نفوس و ادعای مفصل را مفید و بنفشه ضد امفات خطی و
 بنکد اردو سورخان مفای بگویند و بار و غم خود سفیده
 بضم و سرگردانند و اگر رخم معده نهند فی او دو
 اگر زراف نهند سهال کند و اگر زراف نهند او را بول کند برنج
 کایا قش و الحار هر یک درم جو فوسفید هر یک درم
 درم نیمه بخورم دردی زیت درم شمع بخورم با هم بنامند
 و استعمال نمایند که اگر گرسنگی را مفید و امفات کلاری
 هر یک درم با هم بکند و در او ن کنند و با کلاب و اب نورک
 اب کت و کاشنی و بستان افروز و غل و شکر بکند و بدان
 موضع نهند ضایعی که صلابت طی را مفید بود مقل ازرقیت
 درم اشق ده درم با قلاب ترس که سینه خود اکلیل حلیه بر کبابونه
 سبل هر یک بخورم بگویند و در طایفه و در سر کوشا نند تا حل
 شود و این آرد و بدان برینند و اند کار و غم بنبت و بابونه
 بان ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در فلز بکند ازین و طلا کنند
 مفید بود اگر سیاه بنیاه عدد در سر خستند و قط
 چار درم و بادام تلخ درم و پنج کبر سه درم بگویند و بار و غم خیری
 و آن سر که و انچه برینند و در حال خلومعه طلا کنند و دو

مهر و کبر سه درم بگویند و بار و غم خیر روان سرگردان

ساعت

باش منفات خط کل از منبر صبر هر یک درم شب یانی رسن کند رسک
 زعفران هر یک بخورم بگویند و باب مورد برینند و با من پست
 درم لادن کل از منی هر یک درم زعفران سه درم بگویند و باب
 کند و سر و کلاب برینند ضایعی که سینه را می خورد کند
 و برکت شود اردو و دروغ سوخته قساوتی بگویند و سر گردانند
 و هر ماه سه روز با پی طلا کنند ضایعی که سینه از بستان کم کند
 دردی سر که اکلیل اردو با قلاب فود برینند ضایعی که درم
 پستان را مفید است با قلاب و حلیه خط کل هر یک درم زعفران
 نیم درم بگویند و سفیده بضم مرغ برینند ضایعی که سینه را
 مفید بود زنجار شق زراوند مقل غزل زنجار مسوی بگویند
 و بار و غم کند و سر که عمل برینند ضایعی که سینه مزمنه را مفید
 باشد ملک سوخته زنجار سوخته کبریت ماز و زرد جوید مرد سینه را وند
 بطولی که سر و زکام کمر را مفید است بنفشه شمع کاهو هر یک بخورم
 فیلو فریت خشی و ورق کل با بونه هر یک کفش کنند و سر بدان
 فرود آورند و سر برینند بطولی که صداع بار در نافه بخورم با بونه
 اکلیل مرزنجوش شبت هر یک بخورم تمام ورق غار شمع هر یک بخورم
 اخر مالچو لیا را مفید است بنفشه نلوفه ورق پید ورق کاهو قصاب
 رو باه تر یک شمع خشی کل سفید با بونه هر یک بخورم سبستان پست
 عدد بر جوشند و سر به بخار لعل فرود آرند و اب صاف آن باد درم

سرطان بحر هر يك را داند بخورم ش داغ لؤلؤ نشسته هر يك را
 توتیای هند درم زنجار نوش در غلغل دار غلغل سبیل قرینقل هر يك
 دانه و نیم مایران نمک منقش هر يك دانه کدو خرب و فروغ را
 مفید است توتیای هند درم انار درم تربال من کلارم و نیم شیخ سوخته لؤلؤ
 اقلیمیا نقره هر يك درم یک بار مفیدی بصرفه و ناشط لطیف بود
 و سبیل و صبر را نافع میخ توتیای هند تربال من شیخ حرق هر يك را درم
 مایران بخورم کجا که سبیل را مفید بود پوست هلیل زرد زنجیل هر يك
 بخورم قلقل سفید دودرم نوشادری کلارم ش داغ مغول دودرم
 زرد هر يك حرب سبیل رساق و دمه را مفید است توتیای کوی
 پوست هلیل زرد هر يك بخورم زنجیل دار قلقل هر يك درم و نیم مایران
 مایه هر يك درم بگویند و باب غوره معش روز بر روزند و بعد از آن
 خشک کنند بپایند او توتیای زرد و هر يك درم زنجیل هلیل زرد
 یک دودرم و نیم نمک منقش هر يك برودی که حرارت عین را ساکن
 کند اقلیمیا ی زهره درم توتیای هند سدره هر يك بخورم بپایند
 و مکیلاب و فل غلغل نشسته و در خرقه کنند و میسوزند و میمانند بعد از آن
 خشک کنند و با دانه کافور سحق کنند برود که در دانه نافع باشد
 ساج هندی مس سوخته اینون نشسته هر يك بخورم صمغ عربی
 سه درم اقلیمیا چهار درم سفیداج شفت درم بپایند و در
 ادویه چشم را مفید بود اینون دودرم کافور دودرم سبیل کلارم
 زعفران دودانه هر بخورم مس سوخته درم اقلیمیا ی زهره
 بخورم

نار
 سه درم و نیم

بخورم صمغ عربی چهار درم توتیای هندی قاقلمر قشش هر يك درم
 بپیت درم نبات دودانه حوض حسیبه کلنار ساج هر يك دانه
 سرود کافوری توتیای کرمانی مغول بخورم کافور دودرم
 که با صمغ در دودر مفید است اقلیمیا شاتر دودرم سفیداج دوازده درم
 اینون کینه اصنع نشسته هر يك درم انزروت شفت درم
 زرد اصفه ادویه عین را که از لطیف بود مفید است انزروت
 بشیر خور زرد بخورم مایه درم صبر تخم کل زعفران بخورم اینون
 چار دانه زرد اصفه زرد حویث را مفید است انزروت بخورم نشسته
 دودرم نبات صمغ عربی هر يك درم زرد اصفه زرد صیان و ریاح صمغ
 دودرم صمغ را مفید است انزروت پرورده دودرم شیاف مایه درم
 انصاف درم زرد اصفه طحله درم باهم بپایند و درم کافور زرد
 سفیداج اقلیمیا فضه هر يك درم ش داغ مغول سوخته
 هر يك درم و نیم کینه اشش درم سدره درم صمغ عربی
 چار درم اینون بخورم لؤلؤ نشسته زبد الب نبات نشسته هر يك درم
 زردی که دمه و ظلت و عک را مفید بود اب رازیانه بخورم
 فیله زهره کبک و خروس و کلنگ هر يك درم کافور هر يك
 بخورم بپایند و در اب رازیانه پرورده کد تافشک شود پس سحق
 کنند و کلک با مر در مفید است انزروت پرورده نشسته نبات منادی
 بپایند اگر آن قروح عین را مفید است داغ مغول لؤلؤ سبیل
 ترنج مس سوخته اقلیمیا زهره هر يك درم سدره مر قشش زبد الب هر يك

کبر

صمغ

کبر

کبر

در روز دوشنبه که قروح عین را میفیدند شادای مغول شنبه سوخته هر یک
 دهم پوست بیهوشه ترنج شسته پنج درم زردی که باغ
 میفیدند سرطان جوی اقلیمها ذهب سرکین سوسار شنبه حرق
 زردالو متادی بگویند شادای مغول و امفید بوشادای دوازدهم
 صغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلع طار سوخته زنجار هر یک شش
 درم اینون دودرم و نیم بگویند و با ایند و باب راز باز برشند و شنبه
 سازند و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت بسنگ مالند و استعمال کنند
 شنبه و نیل و جمع و حرارت و طرز را میفیدند اقلیمهای غیب
 اسفنداج هر یک دهم کینه امر هر یک نیم درم بدلولو خون سیاه هر یک
 چار درم مس سوخته زعفران شسته هر یک دودرم زرد بوب بیک درم زنجار
 شنبه نبات اینون اقا قبا هر یک نیم درم بگویند و باب برشند و شنبه
 سازند شنبه و رطلت و صغ عربی را میفیدند بوشادای از زوت صبر زعفران
 هر یک دودرم زهره کفار زهره کبک روغن بلبلان هر یک دوی با ایند و باب
 سد آب شنبه سازند اخگر زهره عقاب و بیهوشه و رو باه و خوش شنبه
 قنادی بگویند و باب راز باز برشند شنبه و نیم ظفره و سیل و باض
 میفیدند بوشادای راج هر یک دوی نیم اقلیمها دودرم اشق سکنج دار
 قلع هر یک نیم درم اشق و سکنج بجا نند و باغ بگویند و بدان برشند
 شنبه و جمع و سیل را میفیدند بوشادای چار درم صغ عربی کینه هر یک
 درمی اقا قبا مغول نیم درم سیل اینون هر یک چار دانگ مر نیم درم شنبه
 فی که درم عین دودرم را میفیدند اقلیمها ذهب اسفنداج اینون مس
 سوخته صغ عربی هر یک چار درم مر سیل شسته هر یک درمی و نیم
 اقا قبا مغول بیست چار درم بگویند و باب راز باز برشند شنبه
 اصف

اصف حوت و ابتدای رمد را میفیدند صغ شسته کینه هر یک دودرم اقلیمها
 قند درمی اسفنداج شش درم بگویند و بیهوشه و بیهوشه مرغ برشند
 شنبه و نیم این رمد را میفیدند بوشادای مغول شش درم مس سوخته
 چار درم بدلولو کبریا سرخ هر یک دودرم صغ عربی کینه هر یک دودرم
 دم الاخوین زعفران هر یک نیم درم صغ بجا نند و باغ با ایند و بدان برشند
 آخر خوب و سیل و استرقای جفن را نافع باشد شادای پنج شازدهم
 قلع طار سوخته شش درم شب بانی دودرم مس سوخته چار درم
 با ایند و شراب برشند شنبه و اخگر باض را با کینه زنجار و نیم
 اسفنداج اشق شسته صغ عربی هر یک دوی بگویند و باب برشند اخگر
 جرب و سیل و باض و انار قروح و غشاده را میفیدند بوشادای اقلیمها قند
 اینون هر یک دوی اسفنداج صغ عربی زنجار شش درم هر یک دودرم
 بجا نند و ادویه کوفته بدان برشند سنفاف صغ غشاده و ابتدای
 اید را میفیدند بوشادای از زوت مایشا هر یک نیم درم مر بررق ارضی قلع اسفند
 هر یک چار درم زنجار سرخ دودرم زعفران در روغن اخگر غشاده و
 سلاف را میفیدند بوشادای و موشه برو با نند و مقوی بصیرت اقلیمها ذهب
 اقا قبا هر یک نیم درم رو سکنج دودرم اینون مر هر یک نیم درم صغ عربی
 زنجار هر یک چار درم انند بیک درم شنبه فی که در ابتدای رمد میفیدند
 و جمع سکنج کینه شنبه مایشا میفیدند زعفران اینون حضرت
 صغ عربی هر یک دودرم کینه از زوت هر یک چار درم چند بیک درم
 با ایند و باب برشند و شنبه سازند باب برشند در رمد
 و زرد را مرهم و خلیون خنایر و اورام صلبه تحلیل بر در رمد

در این ال
 سر این دوا
 با نیم

دهدم با بند و بایست درم روغن زیت بکوشند پس لب حلیه و
 بزرگ و خط از هر یک درم بر سران ریزند و بکوشند تا غلیظ گردد پس
 فرو کنند و در فرزند تا انزوتی حاصل شود درم کافور کشت
 بروماند و درش خشک کنند شمع سفیداج هر یک درم روغن کلار درم
 کافور دانه سفید بپزند مرغ در مرغ با میزند درم بپزند
 گوشت بروماند زفت را اینج شمع هر یک بخردم قند چار درم بایست
 بکشد از دانه مرد کنگ دم الاغین انزوت زردند و درم حج هر یک
 بخردم صبر زفت روی را اینج شمع هر یک بخردم روغن کف یا نر درم
 درم بکشد خنایر و سولین سفید بود مرد کنگ بخردم قند شش درم
 یک درم عسل طمش درم شمع دهم روغن کلار درم بایست با
 روغن کف درم ساند درم روغن کلار قروح را خشک کنند و گوشت بروماند
 مرد کنگ دهم بایست و سر که هر یک درم با بند و درم زرد
 جوب با بند و بان خم کنند و بزنند او را یک بخردم زاج درم
 قلع طار تو بال مس مرد کنگ خشت رصاص هر یک مثقالی زرد
 که بویس و قروح چشم را سفید بود انزوت دم الاغین مساوی بکوبند
 در روغن کف کشت بروغن قروح خشک گرداند صبر دهم کندر کلنار
 هر یک بخردم در روغن کف باز دارد و جوات خشک کند انزوت
 دم الاغین کلنار کندر زرد روی که زخم شمشیر کار در سفید افتد
 مر صبر انزوت دم الاغین زنی را اینج شمع مساوی بکوبند در
 ری که قروح را سفید گرداند صبر کلنار روغن کف مقول انلیمای
 مقول مساوی او صبر کلنار مرغان زرد جوب با بند و درم
 در طلاوی مساوی که نقیصه دماغ کند و فریب کند و ناخره سفید باشد
 نذر

سفید بکوبند با چار یک اب در دیگر کنند و بکوشند تا منقعه گردد پس بردارند
 و یکد قند بادام مفسر کوفته دران ریزند و بزنند و بر سر کشته ریزند و این
 کشته تا خشک شود حلقای که کرده نقیصه کند رطل از سفید با یکم باه
 روغن کاو بریان کنند و سه رطل عمل و بایست درم کلان و یکدرم عفوان
 و رطل اب با هم بپزند و دران ریزند و بریان کنند بخیش و موقتق
 دران ریزند و فرو گیرند عصاره مرغ معوی باه بود خوی دانه
 برون کرده دو مخ باد و مخ اب بکوشند تا حاصل شود پس فرو گیرند و بایست
 بماند و با لایند و با رطل افند و رطل عمل و یکدرم عفوان و کنگ خورده
 کرده بکشد آن قدر که با بد دران ریزند و با یکم روغن کف بریان کرده
 و جوب و بادام و فستق مجموع مفسر دران میان ریزند مسکن
 متو بادام و فستق و فستق و بن و جافورزه و شهدان بکوبند و بسل
 برشند و هر روز مقدار بایست درم ناسی درم بجزند معوی کفریه
 کند بادام و فستق معوی کف خشیش هر یک بایست درم کبلا دهم
 فایند مثل معوی مجموع بکوبند و بایست درم شود که کشته که محو
 سفید افتد بخور شبانه روزی در شیر کاو خساند و سی درم از ان بایرغ
 سفید شسته و شمش و کنگ و جو مفسر و بکسات و سفید هر یک سی درم
 و بادام مفسر فحاه درم بکوبند و هر روز سی درم با چار درم از ان در شیر
 بکوشند و بخورند و بکام روند او بخور با قلا خوف سفید ناخواه
 هر یک درم کبلا چار درم زیره که مالی قلعی هر یک درم بکوبند
 و با مثل ان ارد سفید برشند و بنانی بزنند و با شیر حوض سازند او

mandy tarikhema.org

tarikhema.org



و سر روز هر روز متغایا بخورند و بعد از آن جماعت کنند که موجب
باشد فرج مقل چار درم روغن بلبان دهم چاکشیر خنک تر کس هر که می
بگویند و با سر درم عمل با هم بیاورند و بصوفه بردارند و بپنیر مایه
خوکوش و سر کین اوساق مرز عفوان عا ماسنیل راج اکلیل
هر یک درم فرد مایه منت درم به بط و مرغ و شیخ و روغن
سنبل هر یک درم با سفید پیضه بیاورند و بعد از ظهر بردارند و بخورند
که گناه بگو و خوشی سداب دار شیشمان مادی بگویند و دروغ
کا در شند و در بجهه اتش نهند و در زیر کبریا و زریخ جوز سر و مبع
مروج باز هر یک یک درم حب افکار متدرم بگویند و شراب کهنه بپزند
و بپزند و بعد از ظهر بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
جنین سقط شود و زینباده در روغن ماز و جندیکه شریک حلیلت کلیر
هر یک درم زنجبیل دهم شد و از دهم مشک شفق البانند و بعل
بر شند و در درم و دو شفق بخورند و فرج کورین باب نافع بوفیط
فلیون شیخ هر یک درم افیون نیم درم مر قفل هر یک درم بگویند و
بعل بپزند و پیش از بیاعت بردارند و در کور استعمال آن
استدلال جویند با نکرین پستان طرا بد شد باز کند و حبیبان هر یک
دو درم و نیم مبع قر قفل و چینه هر یک درم سنبل چار درم ساج
هندی نیم درم بگویند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
و در زیر کبریا و اگر بوی و بخار آن از دمان او و بینی بیرون آید پستان
خواهد شد آید که سکه و گاه شد که بجهه اخراج بپکان یا دانی باقی
که در حالت بسیاری طاق نماند بدان محتاج میشوند افیون بخورند

ضمیمه

خشی سبیه دهم نیم کا هر است دم و سر درم لعل اب بپزند تا با
رطاب آید و بعد از آن کدم باک بپزند تا آب تمام بپزد شود پس کدم خشک
کنند و بگویند و متغایا از آن هر که را بدند بخورند و اگر خشی شش سبیه
نیم کا هر و هر یک شفق بزر نیم دو شفق بپزند و صاف کنند و باقی
بقوام آورند و متغایا از آن مسکین شد و اگر آید در شراب بپزند
بخورند و خون خواهند که افاقه شویست بپزند و بدند و بار از یاد
در شراب بپزند و بدند و اگر از آن متادی شود و بپزند و بپزند و بپزند
کپور بدند و اگر خواهند که است زو و شیار شود سر که کهنه با کلاب بدند
یا روغن کا و برف با شربتی از شراب غوره برف سر کنند و اگر چهار روز
نان در شراب خوب است و از آن شراب کپور آید بدند و شش بپزند
و اگر کسی خنک کرده و آنگاه بپزند و در میان شراب کنند همین عمل کنند
و اگر کسی که در شفق و شربتی و شربتی و شربتی و شربتی و شربتی
و از یاد هر یک شفق سوخته با هم بپزند و با بار از یاد بپزند و بپزند
احلیل طلا کنند و بگویند تا خنک شود با هر که جماعت کنند موجب دو
گردد و عمل در تجلیل اگر بر قضیب بماند همین کنند اگر اسهال در میان
و دندان بپزند و سر کین کپور و زهره خرس و شندان سوخته
هر کدام که باشد و آنگاه بپزند و زن بخورند و موجب شخی گردد
از بالنگه و کا و زبان و لولو و مایه آن و مر مایه و مرز خورش و صفت
مار سی و عدد خام و بد هر یک شفق بپزند و شراب سبیه باقی
بپزند و شفق نباشد کپور آید که عاشق باشد غرق او را بپزند

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a large, irregular tear on the left side of the page.

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a large, irregular tear on the left side of the page.

[Faint, illegible handwritten text, likely bleed-through from the reverse side of the page.]

[illegible]

כרה הגוי
החוקה שני אינו
קדקע
אכל הפקר או נכסי
לא גוף האילן ולא גוף
ועבוד עבודה באילן
דקל שלש עשרה שנה ונ
האילן למעשה לפני חכמי
רבים אם שהחזיק הפלוקח
בנכסי הגר הפקר וכו' וכו'
אמרין בנכסי הגר וסויד בה
אמה אין יתר פנגד הכותח
אין כתב חכמת
אין כתב חכמת
אין כתב חכמת

[illegible]

הלכו

בן המפסוק לטומאה
 למה זה וטומאה בבקעה
 לטומאה אם לאוכל מקום
 מקום אחד כי חלק בפסע
 וכולל של גר אחד ולית
 מדברים המפסוקין ובא
 פולה כל הנקרא על שם
 מטעם שיש לשדא מן קנה
 ה במשיבה מן בדמים אבל
 לא לא בשטח ואונן מקנה
 לא על השטח
 לפיכך

כחצוב
 כחצוב
 למה
 פא
 על
 חרץ
 באמיה

כל
 המפסוק
 חסודש בל
 בהל טומא



END OF TITLE
PLEASE REWIND



UCLA Reprographic Service



